ترجمه

مجمع البیان

فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۲۶)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۲۶

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹: ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲: ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

[جلد بیست و ششم]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

سوره مزمّل ... ص : ۳

اشاره

بعضی از مفسّرین گفته اند تمام آن در مکّه نازل شده و بعضی گفته اند در مدینه، و بعضی هم گفته اند که برخی از آن مکّی و برخی هم مدنی میباشد.

عدد آیات آن: ... ص : ۳

هیجده آیه است از نظر اهل مدینه، اخیر که (ابو جعفر و شیبه) میباشند، و نوزده آیه است نزد مردم بصره و بیست آیه نزد دیگران.

اختلاف در آیات آن: ... ص : ۳

در سه آیه اختلاف است «المزمّل» کوفی و شامی و مدنی اوّل «شیبا» نیز کوفی و شامی و مدنی اوّل و بصری «إِلَيْكُمْ رَسُولًا» مکّی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴

فضیلت و ثواب سوره مزمّل ... ص : ۴

ابی بن کعب گوید: که پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که قرائت کند سوره مزمّل را از آن بر داشته میشود سختی در دنیا و آخرت.

منصور بن حازم از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود و کسی که سوره مزمّل را در نماز عشاء یا در آخر شب قرائت کند شب و روز و خود سوره بنفع او گواهی و شهادت دهند و خداوند او را زندگانی پاک داده و پاکیزه او را میمیراند.

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل و چون خداوند سوره «جنّ» را بذکر پیامبران پایان داد شروع نمود این سوره را بنام

پیغمبر ما صلّی اللَّه علیه و آله و فرمود:

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۱۰] ... ص : ۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ (۱) قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلاً (۲) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً (۳) أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً (۴)

إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً (۵) إِنَّ ناشِئَهَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً (۶) إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلاً (۷) وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً (۹)

وَ اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً (۱۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۵

ترجمه آیات: ... ص : ۵

ای جامه بخود پیچیده (۱) شب را (بنماز و نیاز) برخیز مگر اندکی (۲) نیمی از شب را بر خیز یا اندکی از آن کم کن (۳) یا بر آن نصف زیاد کن (تا بدو ثلث از شب رسد) و قرآن را بتأنّی و آرامی (شمرده) بخوان بآرام و تانّی خواندنی (۴) ما جدّا بزودی سخنی گران و ارزنده (قرآن مجید) را بر تو القا (وحی) خواهیم نمود (۵) براستی ساعات شب (یا بر- خاستن از خوابگاه خود در آخر شب برای نماز بفراغت دل بیشتر) یا به رنج سخت تر و بگفتار درست تر است (یعنی خواندن قرآن در شب راست تر که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید) (۶) و البتّه ترا در روز رفت و آمد (برای تحصیل ضروریات معاش و زندگی) بسیار است، (پس شبها توجه باد ای تهجّد اولی باشد (۷) و پروردگار خویش را یاد کن و عبادت را برای او خالص کن خالص کردنی (یا از تمام خلق و آفریده خدا منقطع شو منقطع شدنی کامل، و بسوی خدا توجه نما یا

در نماز و تضرّع بسوی بی نیاز دست بردار) (۸).

او پروردگار خاور و باختر، مشرق و مغرب است، هیچ خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خود گیر (۹) و بر آنچه کافران (در باره تو) میگویند شکیبا شو، از ایشان کناره گیری کن کناره کردنی نیکو. (ده آیه)

قرائت: ... ص : ۵

ابو عمرو ابن عامر «و طاء» بکسر (زیر) و او (و) و مد، ما بقی از قرّاء بفتح و زبر و او و سکون طاء کوتاه قرائت کرده و اهل کوفه جز حفص و ابن عامر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶

و یعقوب «رب المشرق» بجرّ باء و دیگران برفع باء «ربّ» در قرائت نادره عکرمه «مزمّل و مدّثر» را بتخفیف زاء و مد دال و تشدید و میم و ث قرائت کرده و ابی سماک (قم اللّیل) را بضمّ میم خوانده است.

دلیل: ... ص : ۶

کسی که (أَشَدُّ وَطْئاً) قرائت کرده معنایش مواطات یعنی موافقت و سازش نمودن است و از همین باب است آیه (لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ) هر آینه موافقت و سازش کنند عدد آنچه را خدا حرام کرده بود پس معنی چنین است که نماز کسی که در شب میخواند و عمل کسی که در شب انجام میدهد- توافقش با گوش دل در شب بیشتر است از آنچه را که در ساعات روز می نماید برای اینکه قلب در شب فارغ تر است بجهت اینکه در شب فارغ تر از روز است برای منقطع بودن آن از بسیاری از مشاغل روز و کسی که گفته است (وطأ) به معنی اینست که آن دشوارتر است بر انسان از قیام در روز برای اینکه شب برای استراحت و سکونت و آسایش است. و در حدیث آمده

(اللّهمّ اشدد وطأتک علی مضرّ)

بار خدایا سخت تر فرما سختگیری خود را بر قبیله مضرّ (وَ أَقْوَمُ قِيلًا) یعنی استقامتش بیشتر و بگفتار درست تر است برای فراغت دل، و جدا بودن از چیزهایی که انسانی را مشغول مینماید.

شاعر عرب

گوید:

له و لها وقع بكلّ قراره و وقع بمستن الفضاء قويم

توصیف میکند ممدوح خود را و میگوید برای او و محبوبه او خاطره است بهر قرار گاهی و خاطره آب نما مستقیم است.

مراد از ناشئه ساعاتی است که از شب حادث و پیدا میشود و رفع در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷

(رَبُّ الْمَشْرِقِ) دو احتمال دارد:

۱- اینکه وقتی فرمود و یادکن نام پروردگارت را از اوّل قطع کرده، و فرموده (هو ربّ المشرق) اوست پروردگار خاور پس میباشد خبر مبتداء محذوف.

۲- اینکه مبتداء باشد و خبرش جمله (لا إِلهَ إِلَّا هُوَ).

و کسی که بجرّ خوانده باتباع و پیروی کلمه (اسْمَ رَبِّكَ) و امّا قول کسی که مزمّل را بتخفیف زاء خوانده است پس بنا بر حذف مفعول به (یا ایّها المزمّل نفسه و یا ایّها المدثّر نفسه) است و حذف مفعول در کلام بسیار است.

حطیئه شاعر گوید:

منعّمه تصون اليك منها كصونك من رد اشرعتى

(تعریف میکند زنی را و میگوید صاحب وقار و نعمتی که حفظ می کند حدیث را از بازگو کردن چنان که تو خود را حفظ میکنی از مردی که متکبر و ستمکار باشد. شاهد این بیت کلمه حدیثا است که حذف شده مانند گفته شنفری که میگوید:

كانّ لها فى الارض نسيا تقصّه على امّها و ان تكلمك تبلت

گویا برای آن جاریه در روی زمین گمشده است که سرش را به زیر انداخته و آن را در طریق جستجو میکند و سخن خود را از حیاء قطع مینماید.

و کسی که (قم اللیل) را بضمّ خوانده ممکن است که ضمّ آن برای اتباع (المزّمل)

باشد.

لغت: ... ص : ۷

المزّمل در اصل المتزمل يعنى پيچيده در لباس تاء ادغام در زاء

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۸

شده براى اينكه زاء قريب المخرج با تاء و مأنوس تر است بشنيدن از تاء و هر چيزى كه پيچيده باشد مزمّل باشد.

امرء القيس گويد:

كانّ ثبيرا فى عرانين و بله كبير اناس فى بجاد مزمّل

گويا كه كوه (ثبير) (كه بلندترين كوه هاى مكّه است) در اوّلين باران و رطوبتش مردان بزرگ را در جامه فرو ميبرد. شاهد اين بيت كلمه مزمّل است كه بمعناى پيچيده در جامه آمده و نصف يكى از دو بخش است بطور مساوى در مقدار چنان كه (ثلث) و يك سوّم جزئى از سه جزء و (ربع)، يك چهارم جزئى از چهار جزء و اين از صفات جسمهاست و وقتى تركيبات از آن بر داشته شد اجزايى باقى ميماند كه نميشود براى آن نصف و يا ثلث، و يا ربعى باشد و عرض موصوف بنصف و جزء نميشود.

و قديم تعالى نيز موصوف بجزء نميشود براى اينكه اين تعبيرات از مركّبات است بنا بر صورى كه گفته شد اگر گفته شود بنا بر اين لازم است خداى قديم را تعريف بواحد كردن مدح نباشد.

پاسخ اين است كه معناى گفته ما كه او واحد است يعنى ذات مقدّس او داراى صفاتيست كه غير او مستحقّ آن نيست و آن صفات بودن ذات مقدّس او است قادر و عالم (توانا و دانا) از قديم و مانند آن از صفات ثبوتيّه چون حياه و بينايى و شنوايى و بى نيازى و اراده و غيره.

«نه مركّب بود و جسم نه مرئى نه محلّ

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق» و وقتی گفته شود که او جزء ندارد مدح او نیست مگر اینکه بگویند: که خدای تعالی (حیّ) زنده است که جزء ندارد بخلاف غیر او از زنده ها که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹

همه دارای جزء و ترکیبند و ترتیل تریب و اداء حروف است از مخارج آن، در موقع تلاوت آیات (چنانچه مقصود از قرائت صحیح در حدیث

من لا قراءه له لا صلاه له.

کسی که قرائت ندارد نمازش هم نماز نیست و در تعریف قرائت که مرادف و یا یکی از معانی ترتیل است گفته اند. (هی حفظ الوقوف و اداء الحروف) رعایت وقفها و گفتن حروف از مخارج یعنی مخرج زاء و تا اوائل دهان و ظاء و طاء اواسط و ذال و دال سر زبان و حروف حلقیّه چون حاء و خاء و عین و غین و هاء و ... اواخر دهان و از حلق باید اداء شود).

(مترجم) و الحدر: در مقابل ترتیل شتاب کردن و تند خواندن و هر دو قسم خوبست ولی ترتیل در اینجا مرغوب تر است.

و القاء مانند تلقیه انداختن. می گویی مسئله ای بفلانی القا کردم یعنی طرح نمودم که پاسخ دهد و اقوم مستقیم تر است و درست تر گفتن و خالص تر در عبادت بودن است.

و سبح گردیدن و شنا نمودن میباشد و از همین است شناوری در آب برای گردیدن و رفت و آمد او یحیی بن یعمر و ضحّاک (سبخا طویلا) به خاء قرائت کرده اند و معنای آن توسعه و پهن کردن است گفته میشود (سبخت الفطن) پهن شد پنبه یا پهن کردم پنبه

را وقتی آن را میزنند و حلّاجی میکنند و از آنست بیان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بعایشه که شنید نفرین میکند بر دزدی

(لا تسبخی عنه بدعائک علیه)

یعنی زیاد نفرین بر او مکن و گفته میشود به پنبه هایی که در موقع حلّاجی جدا شده و پراکنده میشود (سبائخ) اخطل شاعر در تعریف سگهای شکاری گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰

فارسلهنّ یدرین التّراب کما یدری سبائخ قطن ندف او تار

فرستادند آن سگهای شکاری را که خاک را می پاشیدند و هوا میکردند چنانچه کمان حلّاج و نداف پنبه را میپاشد و بهوا متفرّق و پراکنده می کند شاهد این بیت کلمه سبائخ است که ذرّات پنبه باشد.

ثعلب (که از دانشمندان و دانایان علم نحو است) گوید: السّبخ به معنای تردّد و اضطراب و سبخ بمعنای سکون و از آنست فرمایش نبی اکرم (ص)

(الحمی من قیح جهنّم فسبّخوها بالماء).

تب از مرکز حرارت جهنّم و دوزخ است آن را ساکن کنید بوسیله آب، یعنی (پا شوره با آب سرد) تب را پائین میآورد و تبتل انقطاع بحق تعالی عزّ و جلّ و بریدن از ما سوای اوست و اخلاص عبادت برای اوست.

امرء القیس گوید:

یضی ء الظّلام بالعشیّ کانّه مناره ممسی راهب متبتّل

روشن میکرد جمال او تاریکی شب را که گویا چراغ راهب است که بتضرّع بسوی خدا مشغول است و ریشه آن از جدا شدن چیز یعنی بریدن از صاحب آن که دیگر راه و تسلّطی ندارد بر آن و از همین معنی است حضرت زهراء بتول علیها سلام برای انقطاع آن حضرت بعبادت خدای عزّ و جلّ.

اعراب: ... ص: ۱۰

(اللّیل) منصوب شده بنا بر ظرف (إِلَّا قَلِیلًا) منصوبست بر استثناء تقدیر آن چنین است (الّا شیئا قلیلا- منه لا- تقوم فیه) مگر مقداری کم از آن را، که استراحت کن و برنخیز.

آن گاه بیان کرد مقدار آن را و فرمود: نصف آن را زجاج نحوی گوید نصف ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱

آن بدل از لیل و شب است. چنانچه گوید ضربت زیدا رأسه. یعنی زدم زید سرش را ذکر کردن زید برای تأکید کلام و آن تأکیدش بیشتر است از اینکه بگویی (ضربت رأس زید) زدم سر زید را. پس معنا چنین است برخیز نیمی از شب مگر اندکی یا کمتر از نصف شب یا زیادتر از نصف و ذکر (أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلًا) بمعنای الّا قلیلا- و لکن آن را یاد کرده با زیاده پس معنی اینست برخیز نیمی از شب یا کمتر از نصف یا زیادتر از نصف شب را.

تفسیر: ... ص : ۱۱

قتاده گوید: ای پیچیده در لباس خود عکرمه گوید: متحمّل بار سنگین نبوّت سدی گوید: ای خوابیده که در لباس خود فرو رفته ای و بعضی گفته اند که آن حضرت در اوّل وحی که جبرئیل برای او فرمان رسالت را آورد از ترس این مسئولیت بزرگ جامه بخود پیچید تا مأنوس بوحی شد و در اوّل وحی و رسالتش بلقب (یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ) خطاب شده که بچیزی ترسیده بود آن گاه پس از آن وی را به (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ) و (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ...) خطاب فرمود (قُمِ اللَّیْلَ) بر خیز شب را برای نماز (إِلَّا قَلِیلًا) مگر اندکی و معنا چنین است نماز

بخوان در شب جز کمی از آن را زیرا قیام در شب عبارت از نماز شب است (نِصْفَهُ) نیمی از آن را که آن بـدل از شب و بیان برای مستثنی منه یعنی برخیز نصفی از شب را و نماز بخوان نیمی از شب را.

(أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا) یعنی از نصف (أَوْ زِدْ عَلَيْهِ) یعنی بر نصف شب مفسّرین گفته انـد (أَوِ انْقُصْ) از نصف کمی را تـا ثلث یا زیاد کن بر نصف تا دو ثلث، و بعضـی گفته اند که نصـفه بدل از قلیل و بیان برای مسـتثنی است و معنا در هر دو مساوی و بی تفاوت است و مؤیّد این گفته بیان حضرت صادق

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲

علیه السّلام است که میفرماید: قلیل یعنی نصف یا کم کن از قلیل کمی و یا زیاد کن بر قلیل اندکی را.

و علیّ بن ابی لیب گفته: برخیز نصـفی از شب را مگر کمی از شـبها را که آن شبهای عذر مانند بیماری و یا غلبه خواب و درد چشم و مانند آن و یا کم کن کمی از نصف شب را و یا زیاد کن بر آن نصف.

خداونـد سـبحان مخیّر نمـوده پیـامبرش را در این ساعـات برای قیـام شب و آن را موکول بنظر و خواست آن حضـرت نموده و پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم بـا جمعی از مؤمنین برنـامه و عادتشـان بر این بود که این مقـدار از شب را بر خاسـته و نماز میخواندند و این بر آنها دشوار بود چون بعضی بودند، که:

نمیدانستند چه اندازه نماز خوانده و چه مقدار از شب

باقی مانـده است فلـذا تمام شب را بیـدار مانـده و نماز میخواندنـد از ترس اینکه مبادا قـدر واجب را نیاورده باشـند تا خـداوند تخفیف داد بر آنها در آخر این سوره.

قتاده از زراره بن اوفی از سـعد پسـر هشام روایت نموده که گفت گفتم بعایشه مرا خبر بده از شب خیزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله. گفت آیـا نمیخوانی (یـا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ) را گفتم چرا گفت خداونـد واجب کرد شب خیزی را در اوّل این سوره پس یک سال قیام نمود پیامبر و اصـحابش باین وظیفه، و خداوند در آسـمان پایان آن را دوازده ماه قرار داد تا نازل فرمود در آخر این سوره تخفیف را و قیام شب مستحبّ شد بعد از اینکه فریضه بود.

سعید بن جبیر (شاگرد عبد اللّه بن عبّاس که شاگرد امیر المؤمنین علیه السّلام) بوده گوید بین نزول اوّل این سوره و آخرش ده سال طول کشید.

ابن کیسان و مقاتل گفتند این سوره در مکّه قبل از وجوب نماز یومیّه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳

بوده پس از آن بنماز پنجگانه منسوخ شد.

عبـد اللّه بن عبّاس گویـد: وقتی اوّل سوره مزمّل نازل شـد مسـلمین ماننـد شب خیزی در ماه رمضان بر میخواسـتند و بین اوّل و آخر سوره یک سال فاصله شد.

حسن و عکرمه گفته انـد که آخر این سوره اوّل آن را نسـخ نموده است، و حال اینکه در ظاهر آیات چیزی که مقتضـی نسـخ باشد نیست پس بهتر این است که کلام بر ظاهر خودش تفسیر شود که قیام شب (بنماز و عبادت) مستحبّ مؤکد و مرغوب فیه است نه واجب. «۱»

۱- (نماز

شب و آثار آن مترجم: محمّد بن علیّ الشّریف الرّازی گوید: اخبار درباره فضیلت نماز شب بسیار است و ما تیمّنا چند حدیثی از آن را در اینجا یاد نموده و تقدیم دوستان مینمائیم باشد که موجب توفیق و تشویق شده و این فقیر را هم یاد نمایند.

۱- در وسائل الشّیعه از کلینی صاحب اصول کافی باسنادش از معاویه بن عمّار گفت شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود (در وصیّت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله) بعلیّ علیه السّلام

اوصیک فی نفسک بخصال فاحفظها

. تو را سفارش میکنم بخصالی در شخص خودت (تا اینکه فرمود)

علیک بصلاه اللّیل و علیک بصلاه اللّیل و علیک بصلاه اللّیل

. بر تو باد بنماز شب، بر تو باد بنماز شب. بر تو باد بنماز شب.

۲- در همان کتاب از کلینی باسنادش از عبد اللَّه بن سنان، از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود شرافت مؤمن نماز شب او و عزّت مؤمن نگاهداری اوست خود را از اعراض مردم یعنی غیبت نکردن از آنان و آزار کردن آنها.

۳- شیخ صدوق علیه الرّحمه در کتاب خصالش از پدرش باسنادش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴

از عبد اللَّه بن سنان از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السّلام آورده که گفت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به جبرئیل فرمود مرا موعظه کن، جبرئیل گفت ای محمّد هر طور خواستی زندگی کن که خواهی مرد. و دوست بدار هر چه را که خواهی که از او جدا خواهی شد. و آنچه خواهی بکن که آن را خواهی دید. و بدان که شرافت مؤمن نماز شب او و عزّتش خود

داری از غیبت کردن مردم و ایذاء آنهاست.

همین بزرگوار (یعنی شیخ صدوق) باسنادش از حضرت صادق (ع) در قول اللّه عزّ و جلّ که میفرماید (إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ) فرمود که نماز شب مؤمن گناهان روز او را از بین میبرد.

۵- باز باسنادش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: هر کس نماز شب بخواند در روز نورانی و زیبا شود.

۶- و نیز باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام آورده که فرمود

علیکم بصلاه اللّیل

بر شما باد به مواظبت بر نماز شب که آن سنّت پیغمبر شما و روش صالحین قبل از شما و دور کننده دردها از بدنهای شماست.

۷- و باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که نماز شب صورت را سفید و بوی را نیکو و رزق را فراوان میکند.

۸- و باسنادش از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث نموده که فرموده قیام شب موجب تندرستی بدن و خشنودی پروردگار و تشبّه باخلاق پیامبران و تعرّض رحمت حقّ تعالی است.

۹- و باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده: که فرمود (صلاه اللّیل) نیکو و زیبا میکند صورت و خوب میکند اخلاق و خوشبو میکند بوی و فراوان میکند روزی و اداء میکند قرض و غصّه را از دل میبرد و نور چشم را زیاد میکند.

۱۰- شیخ صدوق در کتاب مجالس خود باسنادش از عبد اللّه بن عبّاس روایت نموده که گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در (حدیثی) کسی که توفیق نماز شب خواندن روزی او شود از مردان و زنان

بر

خيزد براى خدا پس وضو ميسازد و نماز بخواند براى خدا بنيّت راست و قلب سالم و بدن خاشع و چشم گريان خداوند ۹ صف از فرشتگان پشت سر او قرار ميدهد كه در هر صفىّ عدد آنان را جز خداوند كسى نميداند و طول هر صف بمساحت و طول مشرق تا مغرب است و وقتى از نمازش فارغ شد خداوند بعدد آنان براى او درجه مينويسد.

۱۱- و نيز در علل الشّرائع خود باسنادش از جابر بن عبد اللَّه انصارى روايت نموده كه گفت شنيدم رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله ميفرمود خداوند ابراهيم را خليل خود نگرفت مگر براى ميهمان دارى و نماز شب خواندن او در حالى كه مردم خوابند.

۱۲- در همان كتاب باسنادش از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آورده كه فرمود دو ركعت نماز در دل شب محبوبتر است نزد من از دنيا و آنچه در آنست.

۱۳- در علل و عيون آورده شد باسنادش از على بن موسى الرّضا عليهما السّلام از پدرش از جدّش روايت نموده كه از على بن الحسين عليهما السّلام پرسيدند چرا شب زنده داران از زيبا صورتان مردمند فرمود: چون آنان ميان خود و خداى خود خلوت كرده اند خداوند از نور خود بر آنها پوشانيده است.

۱۴- شيخ مفيد رحمه اللَّه در كتاب مقنعه خود از رسول خدا (ص) آورده كه: فرمود وقتى بنده خدا از خوابگاه لذيذ و گرم خود بر ميخيزد و كسالت و خواب در چشمان اوست بنماز شبش خدا را خشنود سازد خداوند عزّ و جلّ مباهات نمايد باو بفرشتگان خود

و گویـد آیا این بنـده مرا نمیبینید که بر خاسـته از خوابگاه لذیذ خود برای نمازی که من بر او واجب نکرده ام گواه باشـید که من او را آمرزیدم.

روایـات بیش از این است که ذکر شـود برای نمونه ۱۴ حدیث از وسائل الشّیعه جزء ۵ ص ۲۴۸ تا ۲۷۷ یاد نمودیم و مناسـب است که در این زمینه نیز ابیاتی برای روشن دلان بنگارم.

پیش از سحرگهان که ندا در دهد خروس بیدار شو که خفته قرین است بافسوس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶

هر نیمه شب چو مرغ شب آهنگ ناله کن کز ناله تو ز دل بر کشد خروس

دل بر کنار و بوس عروس ای پسر مبند یک نیمه شب کناره بگیر از کنار و بوس

بیدار دل که در دل شب خواندش خدای تا صبحدم نخفته چو داماد با عروس

قبل از طلوع شمس که تابد بر آسمان در جلوه چون عروس بر او رنگ آبنوس

چون زهره ترک خواب کن ای ماه شب نشین تا مشتری شوند ترا انجم و شموس

اندیشه بر مقام ریاست چه میکنی اندیشه کن که خاک شد اندیشه رؤس

گر قیصرت بملک ختا و ختن کنند کردن خطاست تکیه بر این دهر چاپلوس

آخر جلیس عقرب و ماری بزیر خاک صد سال گر بتخت ریاست کنی جلوس

بی ذوق معرفت بزی حظّ، سلطنت گر خسرو پروس شوی یا خدیو روس

سلطان کسی بود که بتسخیر ملک دل ز اقلیم روس بگذرد و کشور پروس

خشم تو خصم تست به تیرش

جگر بدوز بر خود منه تهمتی از قتل اشکبوس

این شعر دلپذیر مکرّر کن ای (فؤاد) تا جان دهد کلام نفیس تو در نفوس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷

در پایان مناسب دیدم که نامه شریفه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را که بجناب شیخ بزرگوار علیّ بن بابویه قمّی پدر شیخ صدوق رحمه اللّه علیه مرقوم فرموده و در آن سفارش بسیار درباره نماز شب نموده بطور اجمال یاد کنم و چون تمام آن را در جلد اوّل گنجینه دانشمندان ص ۸۷ یاد کرده ام هر کس خواهد بآنجا مراجعه کند.

و خلاصه آن اینست که بعد از حمد و ثنا فرموده. سفارش میکنم تو را ای شیخ مورد اعتماد و وثوق من ای ابو الحسن علی بن حسین قمی که خدا تو را موفّق بدارد بآنچه مورد رضایت اوست و از نسل فرزندان شایسته و صالح به رحمت خودش قرار دهد. تو را توصیه میکنم بتقوا و پرهیزکاری و اقامه نماز و اداء زکاه زیرا نماز مانع زکاه قبول نمیشود. و تو را توصیه میکنم به اینکه از گناه مردم در گذری و غیظ خود را فرو نشانی و صله رحم نموده و با برادرانت مواسات نمایی و در رفع حوائج آنها کوشش کنی در هر حال و با مردم خوش اخلاقی و امر بمعروف و نهی از منکر نمایی. خدای عزّ و جلّ میفرماید: خیری نیست در بسیاری آهسته گفتن های ایشان مگر کسی که امر بصدقه یا معروف یا اصلاح بین مردم کند. و تو را سفارش میکنم از همه گناه ها دوری نمایی،

و علیک بصلاه اللّیل

بر تو باد

بنماز شب چون البتّه پیامبر علی (ع) را سفارش کرد و گفت

یا علی علیک بصلاه اللّیل

(سه مرتبه) و کسی که آن را سبک و سرسری بگیرد از ما نیست پس بوصیّت من عمل کن و بتمام شیعیان ما بگو که عمل کنند بر آن و بر تو باد بصبر و انتظار فرج و همواره شیعیان ما در حزن و اندوه هستند تا فرزندم (حضرت مهدی) ظاهر شود همان کس که پیامبر مژده و بشارت او را داده و فرمود که او زمین را پر از عدل و داد نماید چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد پس صبر کن ای شیخ من و بهمه شیعیان هم امر بصبر نما فانّ الارض للّه یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتّقین و السّلام علیک و علی جمیع- شیعتنا و رحمه اللّه و برکاته حسبنا اللّه و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النّصیر.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸

(وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا) عبد اللّه بن عبّاس گوید: بیان نما آن را بیان کردنی و قرائت کن سه آیه یا چهار یا پنج آیه را بیک نفس.

زجاج گوید: و بیان تمام نمیشود که در قرائت قرآن عجله کنی بلکه به این تمام میشود که بیان کنی تمام حروف را و اداء نمایی حقّ آن را از اشباع و غیره.

ابو حمزه گوید: بابن عبّاس گفتم من مردی هستم که در قرائت و سخنم شتاب است ابن عبّاس گفت من سوره بقره را با ترتیل و شمرده قرائت کنم بیشتر دوست دارم که تمام قرآن را بی ترتیل بخوانم.

مجاهد گوید: ترتیل بمعنی ترسل

یعنی بآرامی و تأنّی خواندن است.

قتاده گوید: معنایش تثبت تثبّتا است یعنی محکم بخوان، محکم خواندنی.

و از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت شده که فرموده که معنایش اینست بیان کن آن را بیان کردنی. نه مانند شعر بخوان و نه مثل (بحر رمل) آن را متفرّق و پراکنده نخوان که جملات را (بقول معروف یکی مشرق و یکی مغرب بگویی) جدا جدا اداء نمایی و لیکن بکوب بسبب مرتّب خواندن دلهای سخت را. و نباشد کوشش و همّ یکی از شما اینکه سوره را زود بآخر رسانی و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که هر گاه بآیه ای برخوردی که در آن یادی از بهشت شده از خدا در خواست بهشت کن و هر گاه بآیه ای گذشتی که در آن ذکر آتش شده پناه بخدا ببر از آتش دوزخ.

و بعضی گفته اند: ترتیل آنست که قرائت کنی آن را به ترتیب و پی در پی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹

و تغییر لفظ ندهی و مؤخّری را مقدّم نداری و این از ترتیب و تشکیل دندان است وقتی که مساوی و خوش ترکیب باشد گرفته شده و ثغر دندانهای پیشین است وقتی دندانهایش مساوی و بی تفاوت باشد.

و بعضی هم گفته اند: معنای رتل ضعف و رتّل بمعنای نرمی و لینه در سخن است.

و از قطرب نقل شده که گوید: مقصود از ترتیل خواندن قرآن است با صوت حزین و مؤیّد این قول است روایتی که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نموده که فرمود: ترتیل آنست که در قرائت تأمّل و دقّت کنی و آن را با صوت خوب

بخوانی.

و از امّ سلمه روایت شده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در موقع قرائت قطع میفرمود آیه آیه را یعنی وقف میفرمود، در هر آیه.

و از انس حکایت شده که گفت حضرت رسول (ص) صدای مبارکش را در موقع قرائت قرآن میکشید و از عبد اللّه بن عمر روایت شده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: گفته میشود در قیامت بقاری قرآن بخوان و بالاـ برو و مرتّب بخوان چنانچه در دنیا مرتّب میخواندی و بدرستی که منزل تو در آخر آیه ای است که میخوانی.

(إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلًا) یعنی ما بزودی وحی میکنیم و القاء مینمائیم سخنی که سنگین باشد بر تو و بر امّت تو.

امّا سنگینی بر آن حضرت جهت چیزهاییست که در آن از تبلیغ رسالت و تبعات آن از ایذاء مردم نادان و بت پرست و آنچه را که ایجاب میکند از قیام شب و جهاد با نفس و ترک راحت و آسایش.

و امّا سنگینی آن بر امّتش برای او امر و نواهی و حدود و این گفته قتاده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰

و مقاتل و حسن است.

ابن زید. گوید. بخدا قسم آن سنگین مبارکی است چنانچه در ترازوهای قیامت هم سنگین است.

و بعضی گفته اند: سنگین است که نتواند آن را متحمّل شود مگر قلبی که به تأیید و کمک خدا موفّق و کسی که بتوحید پروردگار مؤیّد باشد.

و فرّاء نحوی. گوید. سنگین است یعنی سخن پست و بی معنا نیست زیرا کلام پروردگار جلّت عظمته است و بعضی گفته اند: معنایش اینست که آن قول عظیم

الشّأن است مثل اینکه میگویند این سخن سبک و ناچیز و آن سخن سنگین و ارزنده است وقتی که بموقع و بجا گفته شود.

و بعضی گفته اند: سنگین است نزول آن زیرا حال پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله موقع نزول آن تغییر میکرد و عرق مینمود و اگر بمرکبی سوار بود و وحی میرسید مرکب آن حضرت توانایی رفتن نداشت فورا میخوابید.

حارث بن هشام پرسید از حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله چگونه وحی بر شما میشود. فرمود: گاهی مانند صدای زنگ میآید و آن بر من سخت و مرا کوفته و خسته نموده و آنچه بگوید محفوظ میشوم. و گاهی فرشته ای به صورت مردی متمثّل شده و آنچه میگوید حفظ میشوم.

عایشه میگوید: گاهی میشود که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله سوار بر مرکب بود که وحی میرسید و پیامبر میزد بگردن شترش. گفت دیدم روز سردی وحی بر آن حضرت نازل شد و او را چنان فشرد و کوفته نمود که عرق از پیشانی مبارکش میریخت.

و بعضی گفته اند: که سنگین است بر کفّار برای آنچه را که در آنست از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱

روشن شدن نادانی و گمراهی و زشتی افعال آنان.

(إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ) مراد از (إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ) انّ ساعات اللّیل است چون ساعات از لیل ناشی و ایجاد میشود، و در واقع تقدیر جمله چنین است:

انّ اللّیل النّاشئه. و بنا بر این معنای جمله اینست همانا ساعتهای شب.

ابن عبّاس گوید: آن تمام شب است برای اینکه بعد از روز میآید.

مجاهد گوید: آن ساعت تهجّد از شب است.

عبد اللَّه بن مسعود و سعید بن

جبیر گویند. بلغت حبشیه آن شب خیزیست.

عایشه گوید: آن قیام بعد از خواب است.

حسن و قتاده گویند: آن قیام بعد از نماز عشاء است.

از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت شده که فرمودند آن قیام آخر شب است تا نماز شب.

(هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً) یعنی آن سنگین تر و پر زحمت تر و دشوارتر است برای اینکه شب موقع راحت و آسایش و عمل در آن موجب زحمت و ناراحتی است بنا بر قرائت کسی که وطأ بکسر واو و الف ممدود خوانده است معنایش اینست که توافقش بیشتر برای گوش و چشم است یعنی که قلب و زبان و گوش مصلّی توافق بر فهمیدن و فکر کردن دارد زیرا قلب در آن وقت مشغول بچیزی از امور دنیا- نیست.

(وَ أَقْوَمُ قِيلًا) یعنی درست تر است برای قرائت و ثابت تر است برای سخن بجهت فراغت و آرامش دل و جدا بودن از آنچه را دل را مشغول میدارد (و این قول از انس و مجاهد و ابن زید است) حضرت صادق علیه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲

السّلام میفرماید: و آن قیام لیل و شب خیزی انسانست از خوابگاهش فقط برای خدای تعالی.

(إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِيلًا) قتاده گوید: معنایش اینست:

ای محمّد برای تو در روزی رفت و آمد و کوششی است برای حوائج دنیویست و مقصود اینکه ایاب و ذهاب و کارهایت در روز بسیار است چون در آن باید تبلیغ رسالت نموده و مردم را دعوت بحقّ و تعلیم واجبات و مستحبّات نموده و اصلاح امور زندگی خود و عیال خود نمایی. و در شب دلت برای

یاد خدا و قرائت آماده و فارغ است پس ساعات شب را برای عبادتت قرار بده برای اینکه نصیب خود را از خیر دنیا و آخرت بگیری و این دلیل است بر اینکه برای هیچکس عذری نیست بر ترک نماز شب برای درس دادن و یا درس خواندن «۱» برای اینکه نیاز و احتیاج پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بتعلیم مردم بیشتر از نیاز یکی از افراد ما بتعلیم است.

---

(۱) این مطلب اشاره است بعادت بد طلّاب و مدرّسین که به بهانه درس دادن و خواندن تهجّد و نماز شب ترک میکنند و امّا در زمان ما پس امر بزرگتر است و میبینی بعضی از آنها قرائت خود را درست نمیکنند و میگویند:

تجوید واجب نیست و نمیدانند که تجوید بابی است در علم قرائت، و تمام قرائت تجوید نیست.

و بدان که گاهی در شریعت امر میشود بچیزی که واجب است در آن رجوع باهل خبره و یا بعرف مردم نمود مثلا- وقتی ما مأمور شدیم که در نماز رو بقبله بایستیم پس در واقع ما را رجوع بهیئت و هندسه داده و وقتی ما را امر به احسان و نیکی به پدر و مادر فرمود پس ارجاع بعرف مردم داده که احسان و نیکی بآنان چگونه محقّق میشود.

و وقتی ما را امر بقرائت صحیح

(لا صلاه الّا بالقرائه)

نمود امر برجوع به نحو و لغت فرموده و وقتی امر به ترتیل نمود پس ارجاع باهل تجوید فرموده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳

زیرا که ایشان زحمت کشیده و تتبع نموده اند که عرب چگونه به اتباع خود نیکو و خوب اداء حروف

و کلمات و صفات حروف و غیر آن مینمایند. و میبینی که اگر مخالفت با قانون تجوید نمود در کلام عرب غلط محسوب میشود مثل اینکه اگر حروف را از مخرج اداء نکند و یا بعضی صفات حروف را رعایت ننماید. پس واجب است مراعات آن. و بعضی از آنها ترکش مرجوح و مکروه شمرده میشود. پس مستحبّ میگردد. و مراد در آیه قطعا آن قسم دوم است برای اینکه قسم اوّل از مخاطبون بطباعشان رعایت ترتیل و اداء حروف را بطباع خود مینمودند پس امر بآن معنی ندارد. فاضل مقداد گوید: ترتیل مستحبّ مؤکّد است و مقصود اینست که کلام بمخالفت آن غلط نمیشود.

سیوطی در کتاب اتقانش گوید: قاعده تجوید بازگشتش بکیفیّت وقف و اما له و ادغام و احکام همزه و ترفیق و تفخیم و مخارج حروف است.

میگویم. امّا ترفیق و تفخیم نمیدانم چیزی از آن را که واجب باشد و امّا مخارج حروف رعایت آن واجب است.

(شعرایی) (مترجم گوید: مثل حروف شفهیه که لب باشد لام و میم که از لب صادر شود و حروف حلقیه که همزه و ح و خ و غ که از گلو باید اداء شود و ص که از وسط دهان و ض که از کنار زبان گفته میشود و دال و ذال که از سر زبان بیرون آید) و امّا وقف و ادغام و همزه بعضی از آن رعایتش واجب و بعضی از آن واجب نیست و اخفاء ملحق بادغام است و امّا اماله پس چیزی از آن واجب نیست مگر کلمه (مجراها) در سوره هود اگر بفتح و زبر میم قرائت شود (مجراها زیرا

قاریان قرآن بعضی اماله نموده و بفتح خوانده و بعضی هم بفتح و ضمّ هر دو خوانده و تجویز کرده اند.

(شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴

سپس خداوند سبحان راضی نشد که حظّ و نصیبش را از قیام شب و نماز آن ترک کند.

(وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ) یعنی یاد کن اسماء خدای تعالی را که بآن خدا را عبادت میکنی (مانند یا اللّٰه یا رحمان و یا رحیم) (قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی) بگو خدا را بنام اللّٰه و یا بنام الرّحمن بخوانید هر کدام را بخوانید که برای او اسمهای نیکوییست.

بعضی گفته اند: در اوّل نمازت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ بخوان که از برکت قرائت و خواندن آن تو را به پروردگارت رسانیده و از ما سوی آن قطع میسازد.

و بعضی گفته اند: بعملت فقط قصد کن خدا را (حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام در مناجاتش گوید:

انت لا غیرک مرادی)

. فیض کاشانی گوید:

بامید طاعت تو همه عمر زنده باشم چه نباشد این سعادت نه من و نه زندگی ندارم جز تو کسی را انت حسبی نخواهم هیچکس را انت، حسبی همی خواهم که حیران تو باشم نه بینم پیش و پس را انت حسبی نفس گر میزند بی یاد تو فیض نخواهم آن نفس را انت حسبی

(وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا) ابن عباس و دیگران گویند: یعنی خالص کن خالص کردنی در دعا و عبادت عطاء گوید: منقطع شو بسوی او منقطع شدنی و آن اصل و ریشه بندگی است.

شقیق گوید: توکّل کن بر او توکّل کردنی. ابن زید گوید: فارغ کن خود

را برای عبادت او و در حدیث نهی از تبتّل آمده و مراد آن انقطاع از

مردم و جماعات است و لازم بود که بگوید تبتّلا زیرا مقصود خدا باین آفریدگان است و بر گزیدن اوست تو را برای خودش (تبتیلا) پس تو هم نیز منقطع به سوی او.

بعضی گفته اند که تبتیلا گفت برای مطابقت اواخر آیات سوره.

محمّد بن مسلم و زراره و حمران بن اعین از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت نموده اند که تبتّل در اینجا بلند کردن دو دست است در نماز (یعنی قنوت نماز) و در روایت ابی بصیر. گوید آن بلند کردن دستت بسوی خدا و تضرّع و نیایش در پیشگاه اوست.

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ) یعنی عالم بآنچه را که در آنست زیرا که او میان مشرق و مغرب (خاور و باختر است) و بعضی گفته اند: پروردگار محلّ طلوع خورشید و غروب آن و مقصود اوّل روز و آخر آن (صبح و شام) است.

پس اضافه فرمود: نیمی از روز اوّل را بمشرق و نیمی از آخر آن را بمغرب.

و بعضی گفته اند: مالک مشرق و مغرب (خاور و باختر) یعنی متصرّف در آنچه را که میان آن مشرق و مغرب و مدبّر میان آن دو (اداره کننده آنچه را که در آن میانست).

(لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) یعنی نیست کسی که جز او عبادت شایسته او باشد.

(فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا) یعنی حافظ بگیر او را برای قیام بوظیفه ات.

و بعضی گفته اند: معنای آن اینست که او را کافی برای وعده او گرفته و بر او اعتماد نموده و امر و اختیار

خود را باو واگذار نموده که میابی او را بهترین نگهبان و کافی برای خود.

(وَ اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ) یعنی صبر نما بر آنچه را که کفّار بتو میگویند از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶

تکذیب و اذیّتها و نسبت بسحر و جادو دادن و غیره بر تو.

(وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا) و هجر جمیل دوری نیکو اظهار جدایی نمودن بر آنان است نه ترک دعوت و فرا خواندن آنان بطریق نصیحت و خیر خواهی بسوی حق تعالی.

زجاج گوید: این دلالت میکند که این آیات قبل از نزول امر بقتال (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ) (ای پیامبر مبارزه و قتال کن با کفّار و مردم منافق و بر آن سخت بگیر نازل شده و بعضی هم گفته اند بلکه این امر به قتال است و بعضی گفته اند: بلکه آن امر بملاطفت در فرا خواندن و دعوت آنان است و واجب میشود با قتال و نسخ هم نیست و در این دلالت بر وجوب و لزوم صبر بر اذیّت و آزار و معاشرت و حسن اخلاق و مدارا نمودنست برای کسی که مردم را دعوت بدین میکند که نزدیکتر است بقبولاندن.

شعر:

حسنت باتّفاق ملاحت جهان گرفت آری باتّفاق جهان میتوان گرفت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱۱ تا ۱۹] ... ص : ۲۷

اشاره

وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً (۱۱) إِنَّ لَدَیْنا أَنْکالاً وَ جَحِیماً (۱۲) وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ وَ عَذاباً أَلِیماً (۱۳) یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثِیباً مَهِیلاً (۱۴) إِنَّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ کَما أَرْسَلْنا إِلی فِرْعَوْنَ رَسُولاً (۱۵)

فَعَصی

فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْناهُ أَخْذاً وَبِيلًا (۱۶) فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِيباً (۱۷) السَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً (۱۸) إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹)

ترجمه: ... ص : ۲۷

۱۹- و مرا تکذیب کنندگان که صاحبان نعمتند واگذار و اندکی مهلتشان ده آنان را (که بزودی روزگارشان سپری گردد).»

---

(۱) سعدی گوید:

ایکه در نعمت و نازی بجهان غرّه مشو که محالست در این معرکه امکان خلود

ویکه در شدّت فقری و پریشان حال صبر کن کاین دو سه روزه بسر آید معدود [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸

البتّه نزد ما بندهای گران و آتش سوزان است.

۱۲- و نیز طعامی گلوگیر نه (فرو رود و نه بیرون آید) و شکنجه ای دردناک است.

۱۳- این شکنجه ها و فشارها واقع خواهد شد روزی که زمین و کوه ها بلرزد و کوه ها پشته ریگ پراکنده گردد.

۱۴- براستی ما پیامبری بسوی شما (ای اهل مکّه) فرستادیم چنان که پیامبری بسوی فرعون فرستادیم.

۱۵- و فرعون آن پیغمبر را نافرمانی کرد در نتیجه او را گرفتیم گرفتنی سخت.

۱۶- (ای مشرکان) اگر بر کفر خود باقی باشید پس از (عذاب) روزی که کودکان را پیر بگرداند چگونه خود را نگاه میدارید.

۱۷- و آسمان بواسطه سختی آن روز شکافته شود وعده خداوند (بوقوع این حوادث و پیش آمدها) شد نیست.

۱۸- البتّه این (آیه ها) پندیست پس هر که خواهد (به وسیله پذیرفتن این موعظه ها) بسوی پروردگار خویش راهی گیرد.

لغت: ... ص : ۲۸

یذر و یدع بمعنی ترک میکند و وامیگذارد است و گفته نمیشود وذر و نه ودع چون ماضی آن دو استعمال نشده. و در جای لزوم از ماضی فعل ترک استفاده میشود. زیرا که ابتداء بواو نزد آنان مکروه است و برای همین بدل کردند و او در اقتت که وقتت بوده به همزه و او در تخمه و تراث

را که و خمه و وراث بوده بتاء.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹

(و النعمه) بفتح و زبر نون ملی و میم و ضدّ آن خشونت و نعمت ثروت و منّت نیز آمده و نعمت بضمّ و پیش نون مسرّت و خوشحالی است گفته میشود نعم عین و نعمه عین و نعمی عین (و انکال) کنده ها و زنجیرهاست و مفرد آن نکل و (الغصه) ماندن و گیر کردن لقمه در گلوست که نمیتواند، خورنده آن آن را فرو برد و یا بیرون آرد میگویند (غص بریقه) فرو برد به آب دهانش (یغصّ غصصا) غصّه میخورد غصّه خوردنی و در دل او از این موضوع غصّه است مثل عقرب و مار گزیده ای که خوردن و نوشیدن بر او گوارا نیست.

عدی بن زید گوید:

لو بغیر الماء حلقی شرق کنت کالغصان بالماء اعتصاری

اگر بجز آب گلوی من اشراق و تر شود. مثل غصّه خوری خواهم بود که ملتجی بآب شود (و کثیب) تل ریگ را گویند و هلت الرّمل اهیله هیلا فهو مهیل وقتی که آن را زیر و رو کنند و از همین باب است حدیث

(کیلو و لا تهیلوا)

بکشید و زیر و رو نکنید و هر چیز سنگین و بیل است و از آنست کلّما مستوبل یعنی سنگین است و برای سنگینی آن فرو نمیرود و از همین معنی است و بل و وابل و آن مکانیست که بارانش بزرگ و زیاد باشد و از این باب است (و بال) و آن چیزیست که بر نفس گران و سنگین باشد و وبیل نیز بمعنی عصای سخت است.

طرفه گوید:

فمرّت کهاه

ذات خیف جلاله عقیله شیخ کالوبیل یلندد

پس نحر نمود شترانی که کوهـان بزرگ و دارای جلالت و مال گرانقـدر که متعلّق به بزرگی بود که عصای محکم و دشـمنی شدیدی بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰

شاعر تعریف میکند پدر خود را و میهمانداری او را.

تفسیر: ... ص : ۳۰

آن گاه خداونـد سبحان تهدید نمود کفّار را و مذمّت فرمود: (وَ ذَرْنِی) ای محمّد (وَ الْمُکَذِّبِینَ) آن کسانی که تکذیب میکند تو را در تبلیغـاتت و آنچه را که ایشان را از توحیـد و اخلاص عبادت و در روز بعث و جزاء میخوانی و این گفتار ماننـد گفتار گوینده ای است که میگوید واگذار مرا با او وقتی بخواهد او را تهدید کند و آن منصوبست بنا بر اینکه مفعول معه بوده باشد.

(أُولِی النَّعْمَهِ) یعنی صاحبـان ثروت و توانگران در دنیـا، یعنی مجـازات و کیفر همه آنـان بـا منست و تو دلت را مشـغول بکیفر آنان مکن.

(وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلًا) انـدکی آنان را مهلت و فرصت بـده و این نیز تهدیـد و وعیـد دیگریست آنها را و نیست مگر مـدّت کوتاهی تا هنگامی که جنگ بدر واقع شد (و آنان بدست امیر المؤمنین علیه السّلام کشته شدند) و تأخیر بیانداز آنان را در مدّت کمی.

مقاتل گویـد: این آیه در باره آن ده نفری که در غزوه بـدر اطعام میکردنـد و ما در سوره انفال آنها را یاد کردیم نازل شده، و در باره بزرگان قریش و (مستهزءین) مسخره کنندگان پیامبر نازل گردید. «۱»

---

(۱) و آنان پنج نفر بشرح زیر بوده اند: که پیامبر (ص) در باره آنها نفرین کرد و آیه (إِنَّا کَفَیْناکَ

الْمُسْتَهْزِئِينَ) در باره آنها نازل و تمامی آنان در یک روز هلاک شدند.

۱- ولید بن مغیره مخزومی که خاری بپایش رفت و رگ اکحل او قطع و خون جاری شد تا هلاک شد و میگفت خدای محمّد (ص) مرا کشت.

۲- عاص بن وائل سهمی که برای کاری بیرون رفت و سنگی از زیر پای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱

(إِنَّ لَدَيْنا أَنْكالًا) مجاهد و قتاده گویند: یعنی (نزد ما بندهای گران و بزرگی است در آخرت که هرگز جدا نمیشود از گردن و دست و پای گنهکاران و مشرکین) و بعضی گفته. یعنی غلها و زنجیرها.

(وَ جَحِيماً) و آن نامیست از نامهای جهنّم و برخی گفته اند. یعنی آتش عظیمی که بآتش کم جهیم گفته نمیشود.

(وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ) ابن عبّاس گوید: یعنی خار داری که گلو را بگیرد که نه پائین میرود و نه بیرون میآید. و بعضی گفته اند: غذایی که برای سختی و درشتی گلو را میگیرد و ناراحت میکند. و بعضی هم گفته اند: مراد زقّوم، و ضریع دوزخ است. حمران بن اعین از عبد اللَّه بن عمر روایت کرده، که پیامبر (ص) شنید که قرآن خوانی این آیه را قرائت میکرد پس آن حضرت فریاد زد و افتاد.

(وَ عَذاباً أَلِيماً) یعنی عقاب دردناک. آن گاه خداوند سبحان توضیح داد که چه وقت خواهد بود فرمود: (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ) یعنی روزی که زمین بشدّت میلرزد (وَ الْجِبالُ) یعنی کوه ها هم نیز با آن میلرزد و کسانی را

(- او در رفت و افتاد و پاره پاره شد و مرد و داد میزد که خدای محمّد صلّی اللَّه

علیه و آله مرا کشت.

۳- اسود بن عبد یغوث برای استقبال پسرش از شهر خارج شد و در سایه درختی نشست جبرئیل سر او را بدرخت کوبید تا مرد و میگفت خدای- محمّد (ص) مرا کشت.

۴- حارث بن طلاطله در موقع باد سموم از منزلش بیرون رفت و صورتش مانند سیاههای حبشه شد چون بخانه اش آمد و گفت من حارث هستم بر او خشم نموده و او را کشتند و او داد میزد خدای محمّد مرا کشت.

۵- اسود بن حارث ماهی شور خورد و تشنگی بر او غالب و آن قدر آب نوشید که شکمش ترکید مرد و میگفت خدای محمّد مرا کشت. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲

که بر روی آن هستند مضطرب و پریشان میکند.

(وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثِیباً مَهِیلًا) ابن عبّاس گوید: یعنی کوه ها در آن روز ریگ روان و پراکنده میشوند.

و ضحّاک میگوید: مهیل آن ریگ نرمیست که وقتی پا بر آن گذارده شود از زیر پا میرود و وقتی زیر آن گرفته شد بالایش میریزد و معنای آن این است که کوه ها از ریشه کنده شده و مانند ریگ نرم روان میگردد بعد از آنکه بسیار سخت بود. آن گاه خداوند سبحان حجّت خود را بر مردم مکّه تأکید نموده و فرمود (إِنَّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولًا) یعنی ما بسوی شما فرستادیم پیامبر خود محمّد (ص) که گواه بر شما باشد و در آخرت گواهی و شهادت برای شما دهد بآنچه را که از اعمال از شما صادر شده نه در دنیا.

(کَما أَرْسَلْنا إِلی فِرْعَوْنَ) چنان که فرستادیم بسوی فرعون بمصر.

(رَسُولًا) پیامبری یعنی موسی بن

عمران (فَعَصی فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) پس نافرمانی کرد فرعون با پیامبر ما و از او نه پذیرفت دعوت او را (فَأَخَذْناهُ) پس ما او را گرفتیم بعذاب.

(أَخْذاً وَبِیلًا) گرفتن سختی با زیاد لشکر و وسعت کشورش یعنی او را غرق و هلاک نمودیم خداوند سبحان آنها را ترسانید که برسد بآنها آنچه را که بفرعون و قومش رسید.

(فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ) پس چگونه خود را از عذاب آخرت حفظ و نگه میدارید اگر کفر بورزید و ایمان نیاورید به پیغمبر.

(یَوْماً) یعنی عقاب و عذاب روزی که.

(یَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِیباً) کودکان در آن روز پیر میشوند و آن جمع اشیب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳

و این تعریف سختی آن روز است چنان که گفته میشود:

(هذا امر یشیب منه الولید تشیب منه النّواصی) این کاریست که نوزاد کودک را پیر و موی سر را سفید میکند وقتی بسیار سخت باشد و معنایش اینست به آن چیز شما از عذاب این روز پناه میبرید اگر کفر ورزید و چگونه از خود دفاع میکنید عذاب ما را.

نابغه شاعر گوید:

سقط النصیف و لم ترد اسقاطه فتناولته و اتتنا بالید «۱»

یعنی پوشید و روپوشش افتاد و صورتش پیدا شد پس آن را از ما با دستش پوشانید، سپس خدای سبحان در تعریف سختی آن روز زیاد نموده و فرمود: (السَّماءُ مُنْفَطِرٌ) آسمان پاره میشود برای شدّت و سختی آن روز و هاء (بِهِ) به الیوم و آن روز بر میگردد و این چنانست که میگویند فلانی در کوفه است و معنایش اینست که آسمان شکافته و پاره میشود در این روز

از هول و سختی آن و بعضی گفته اند: بسبب این روز و هول و شدّت آن و بعضی هم گفته اند به امر و قدرت خداوند فرمود (منفطره) برای اینکه لفظ سماء مذکّر و جایز است که هم مذکّر و هم مؤنّث آید و کسی که مذکّر آورده مقصودش از سماء سقف است.

و بعضی گفته اند: معنایش صاحب انفطار چنان که میگویند امرأه مطفل یعنی زن اولاد دار و امرأه مرضع یعنی زن صاحب رضاع و شیر ده پس میشود

---

(۱) نصیف پوشیه و مقنعه را گویند: زنی را تعریف میکند که پوشیه و حجاب او افتاد و صورتش باز شد پس با دستش آن را حفظ نمود از نامحرمان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴

بطریق نسبت.

(کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا) یعنی وعده او خواهد شد و خلافی و تبدیلی در آن نیست.

(إِنَّ هذِهِ) البتّه این مطلبی که ما تعریف کردیم و بیان نمودیم.

(تَذْکِرَةٌ) یعنی موعظه و اندرز است برای کسی که از خود انصاف دهد و تذکره موعظه و نصیحت و اندرزیست که بخاطر میآورد آنچه را که نموده است.

(فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا) یعنی پس هر کس که خواهد، از اهل تکلیف راهی برای ثواب خدای خود بگیرد زیرا که قدرت دارد بر طاعت و فرمان برداری از خدا که اگر نمود بثواب میرسد و خداوند تعالی او را ترغیب و تشویق و دعوت نمود بفعلی که او را بثواب میرساند و بر انگیخت پیامبری که بخواند او را بسوی خدا پس کسی که نافرمانی کرد و نرسید بسبب بدی اختیار او ثواب از او منصرف شده است.

ترجمه

[سوره المزمل (۷۳): آیه ۲۰] ... ص : ۳۵

اشاره

إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَهٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ وَ اللَّهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَیْکُمْ فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضی وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَیْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۰)

ترجمه آیات: ... ص : ۳۵

براستی پروردگارت میداند که تو (برای نماز) کمتر از دو ثلث و نصف آن و ثلث آن بر میخیزی و گروهی از کسانی که با تو هستند نیز و خدای تعالی (اوقات) شب و روز را اندازه میکند و داند که شمردن ساعت شب نتوانید کردن (طاقت شب زنده داری کردن ندارید) پس بشما بازگشت (به تخفیف و بعفو و اجازه در ترک نماز شب فرمود) پس از قرآن آنچه ممکن شما باشد بخوانید که خدا داناست بر اینکه گروهی از شما بیمار و گروهی دیگر در زمین گردش میکنند که

فضل خدا را بجویند و گروهی دیگر کار زار میکنند که فضل خدا را بجویند، و گروهی دیگر کار زار میکنند در راه خدا و بخوانید آنچه میسورتان شود، از قرآن و نماز را بپادارید و زکات را بدهید و خدای را وام دهید وامی نیکو (مقصود سایر صدقاتست) و آنچه از نیکی پیش فرستید آن را نزد خدای تعالی بازیابید آن (از

آنچه داده باشید) بهتر و بپاداش بزرگوارتر است از خدای آمرزش بخواهید زیرا که خدای تعالی بس آمرزنده و بخشاینده است.

قرائت: ... ص : ۳۶

ابن کثیر و اهل کوفه نصفه و ثلثه قرائت کرده و دیگران از قرّاء بصره و مدینه و مکّه و شام بجرّ قرائت کرده اند. «۱»

ابو علی گوید: کسی که ثلثی اللّیل را نصب داده حجّت حمل کرده آن را بر ادنی که آن در محلّ و موضع نصب است.

ابو عبیده گوید: ادنی بمعنای اقرب نزدیکتر است پس گویا فرمود که

---

(۱) هشام ثلثی بسکون لام قرائت کرده چنانچه در سوره بقره است و امّا ثلث مفرد را تمام قرّاء اتّفاق کرده اند بر خواندن بضمّ و ظاهرا مراد نصف آخر شب است زیرا در آن وقت صدق میکند بر خاستن از رختخواب و از خواب و مشروعیت نماز شب بعد از نصف شب اولی است بجهت اختصاص آن نصف به ذکر پروردگار و حمل کرده اند غیر او آن را بر آن پس جایز دانسته اند تقدیم نماز شب را بر نصف شب و نبودن قدرت و نیروی علمی برای تعیین نصف شب حقیقی موجب نسخ وجوب تهجّد و نماز شب شد باستحباب.

پروردگار تو میداند که تو کمتر از دو ثلث شب بر میخیزی و نصف و یک سوّم شب را قیام میکنی، و کسی که جر داده (ثلثی) پس او حمل کرده بر (من) که حرف جرّ است.

ابو الحسن گوید: و نیست معنای آن در آنچه بما رسیده زیرا معنا بر کمتر و نزدیکتر از نصف و اقرب از ثلث است. گفت و آنچه واجب شده قیام

ثلث و اكثر از آنست (و پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله ترك نميكرد واجب را) گفت: و امّا كسانى كه بجزّ قرائت كرده بنا بر اين معناست كه شما اداء نكرديد آنچه خدا بر شما واجب نموده پس بر خيزيد كمتر از دو ثلث شب و از نصف آن و يك سوّم آن.

تفسير: ... ص : ۳۷

آن گاه خداوند سبحان خطاب نمود پيامبرش را كه (إِنَّ رَبَّكَ) البتّه پروردگار تو اى محمّد (يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنى) ميداند كه تو بر ميخيزى كمتر و نزديكتر (مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ) از دو ثلث شب و نيمى از شب و يك سوّم از شب را يعنى كمتر از نصف و ثلث شب را و هاء بليل بر ميگردد يعنى نصف شب و ثلث شب و معناى آن اينست كه تو بر ميخيزى در بعض شبها نزديك به دو ثلث و در بعضى از شبها نزديك از نصف شب و نزديك يك سوّم شب، و بعضى گفته اند: كه هاء (ضمير) بثلثين بر گردد و نزديكتر از نصف ثلثين و ثلث ثلثين است و وقتى منصوب خوانده شد معناى آن اين ميشود كه بر ميخيزى نيمى از شب و ثلثى از شب را (وَ) بر ميخيزد (طائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ) گروهى از كسانى كه با تو هستند بر ايمان.

حاكم ابو القاسم ابراهيم حسكانى باسنادش از كلبى از ابى صالح از ابن عبّاس روايت كرده در قول خداوند وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ يعنى على

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸

عليه السّلام و ابو ذر (وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ) و خداوند اندازه ميگيرد شب و

روز را یعنی اندازه میگیرد اوقات و ساعات شب و روز را تا بدانید در آن ساعات بر چه شما را امر میکند.

عطاء گوید: معنایش اینست آنچه بکنید و بجا آورید از نظر او فوت نمیشود و مقصود اینست که او میداند مقدار شب و روز را پس میداند آن مقداری که شما بر خاسته و نماز میخوانید از شب.

(عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ) میداند که شما هرگز نمیدانید اوقات آن را بشمارید مقاتل گوید: بودند مردمی که تمام شب را از ترس اینکه مبادا کوتاهی و تقصیر در واجب نموده باشند نماز میخواندند پس خدای سبحان فرمود: دانست که شما نمیتوانید حساب شب را داشته باشید یعنی طاقت شناخت این را ندارید.

حسن گوید: آن مردم آن قدر قیام کردند و بر روی خود ایستادند تا پایشان ورم کرد پس خدای سبحان فرمود: شما طاقت احصاء آن را حقیقتا ندارید.

جبائی گوید: معنایش اینست که هرگز طاقت مداومت بر قیام شب را ندارید و از شما تقصیر در آن واقع میشود.

(فَتابَ عَلَيْكُمْ) پس بازگشت نمود بشما به اینکه آن را مستحبّ قرار داد و واجب قرار نداد.

و بعضی گفتند: معنایش اینست که گناهی بر ترک نماز شب بر شما لازم نکرد چنان که تائب را عقابی لازم نیاید یعنی تبعات و آثار گناه که عذاب قیامت باشد از تائب بسبب توبه برداشته شود، بیشتر مفسّرین گفتند فتاب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹

علیکم یعنی پس تخفیف داد بر شما.

(فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ) پس آنچه میسورتان میشود از قرآن بخوانید در نماز شب و نیز اجماع و اتّفاق کردند مفسّرین

که مقصود از قیام اوّل سوره در قول خدا (قُمِ اللَّیْلَ) آن قیام برای نماز است مگر ابو مسلم که میگوید که مقصود قرائت مطلق قرآنست نه غیر.

و بعضی گفته اند: معنای فاقروا پس نماز بخوانید آن مقدار که میسورتان باشد و تعبیر کرده از صلاه بقرآن برای اینکه نماز شامل قرائت قرآن هم است (چون سوره حمد و توحید قرآنست) و کسی که میگوید مراد بآن قرائت قرآنست در غیر نماز نزد بیشتر از مفسّرین محمول باستحباب است نه واجب، برای اینکه اگر قرائت واجب باشد حفظ آن نیز واجب باشد.

و بعضی از آنها گفته اند: محمول بر وجوبست زیرا قاری از اعجاز قرآن و آنچه در آنست از دلیلهای توحید و ارسال پیامبران مطّلع میشود و لازم هم نمیآید که حفظ قرآن واجب باشد زیرا آن از مستحبّاتیست که بآن تأکید شده «۱» و مورد رغبت شارع است. آن گاه اختلاف کرده اند در مقداری که متضمّن این امر است از قرائت. سعید بن جبیر گوید: پنجاه آیه ابن عبّاس گوید صد آیه

---

(۱) آنچه از امر تبادر بذهن میکند واجب عینی است و شکّی نیست که قرائت قرآن در غیر نماز بر احدی واجب نیست و امّا وجوب کفایی برای اینکه معجزه باقیه پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله کهنه و مندرس نشود و مهجور نگردد و شکّی در وجوب آن نیست پس واجب است آنچه متعلّق بالفاظ قرآن و معانی و تفاسیر آنست تدریس شود برای او امر مؤکّده ای که از شارع، و رهبران دین رسیده و اصرار و حرص مسلمانها بر این و آنچه را که تدوین، و تألیف شده از کتب

نحوی و علوم ادبیّه و آنچه را که دفاتر نوشته شده و برنامه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰

حسن گوید: کسی که صد آیه در شب بخواند قرآن با او محاجه نکند.

کعب گوید. کسی که صد آیه بخواند در شب نوشته میشود از قانتین، یعنی عبادت کنندگان.

سدی گوید: دویست آیه جویبر گوید: یک سوّم قرآن بجهت اینکه خدا آن را میسور بر بنده گان نموده و ظاهر اینکه معنای (ما تیسّر) مقداریست که شما اراده نموده و دوست داشتید.

(عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضى) دانست خداوند که بعضی از شما بیمار میشوید و این مقتضی تخفیف از شماست.

(وَ آخَرُونَ) دیگران. ابن عبّاس گوید: و بعضی از شما مردمی دیگر هستند که: (يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) در روی زمین جستجوی فضل خدا میکنند یعنی مسافرت میکنند برای تجارت و طلب سود و منافع (وَ آخَرُونَ) و مردمی دیگر (يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) قتال و جهاد میکنند

(هایی که در مدارس برای این موضوع تأسیس گردیده و این مستفاد از کتاب کنز العرفان (فی فقه القرآن) است و امّا وجوب حفظ نماز پس مورد اختلاف میان علماء ما است پس بعضی تجویز کرده اند خواندن از روی قرآن را در حال اختیار پس اگر اراده کرده اند مقدار واجب را پس این خلاف سیره علما و مسلمین است و گر چه روایت صیقل وارد شده در این مطلب و علّامه حلی (ره) در کتاب مختلف خود تمسّک بآیه (فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ) نموده بر وجوب سوره بعد از حمد بعلّت اینکه خدای تعالی واجب فرمود آنچه میسور است خارج میشود زیادتر از سوره بعد

از حمد (و فیه تأمل) در این قول علّامه تأمل است زیرا باتّفاق کلّ سوره در نماز شب واجب نیست.

و نیز استدلال شده بروایت منصور بن حازم و آن کفایت میکند با شهرتی که دارد و احتیاط هم ایجاب میکند وجوب سوره را و فاضل مقداد میگوید روایات اهل بیت بوجوب سوره بسیار است و او داناتر است بآنچه گفته ولی ما ندیدیم چیزی از آن روایات را مگر روایت منصور بن حازم را. (شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱

در راه خدا پس تمام اینها مقتضی تخفیف از شماست.

(فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ) پس قرائت کنید آنچه میسور است از قرآن و روایت شده از حضرت رضا علیه السّلام از پدرش از جدّش علیه السّلام فرمود آنچه ممکن است از آن برای شما در قرائت قرآن خشوع قلب و صفاء باطن.

(وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ) و نماز را بپا دارید بحدود و اجزاء و شرایطی که خدا بر شما واجب فرموده.

(وَ آتُوا الزَّكاةَ) و به پردازید زکاتی که بر شما فرض نموده.

(وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً) و وام بدهید بخدا وام خوبی یعنی و انفاق کنید در راه خدا و جهات چنانی که خدا شما را امر فرموده و ترغیب فرموده شما را بانفاق کردن در آن و گذشت معنای قرض در سابق.

(وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ) و آنچه از خوبیها برای خودتان جلوتر بفرستید و انجام دهید یعنی طاعت.

(تَجِدُوهُ) می یابید آن را یعنی ثواب آن را می بینید.

(عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْراً) نزد خدا و آن خوبست برای شما از بخل ورزیدن و تقصیر نمودن.

(وَ أَعْظَمَ

أَجْراً) و بزرگتر پاداش است یعنی بالاترین ثوابست و آن در اینجا فضل نامیده میشود نزد بصریها و عماد گفته میشود نزد مردم کوفه و جایز است که آن صفت برای هاء تجدوه باشد.

(وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ) و طلب مغفرت کنید (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) البتّه خدا بخشنده و مهربانست یعنی پرده پوشی گناهان شما عفو کننده از شما مهربان است بشما و منعم است بر شما عبد اللّٰه بن مسعود گوید: هر مردی که چیزی را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲

از شهرستانهای مسلمین بمدینه پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آورد در حالی که صابر و بحساب خدا باشد و آن را بقیمت روزش بفروشد نزد خدا در رتبه شهیدانست آن گاه قرائت نمود (وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ. الایه).

ابن عمر گوید: نیافریده است خدا مرگی که بعد از کشته شدن در راه او باشد که من بآن بمیرم که محبوب تر باشد نزد من از اینکه بمیرم بین دشواری و سختی مسافرتی که در روی زمین جویای فضل خدا باشم.

و بعضی گفته اند: این آیه در مدینه نازل شده بدلیل اینکه نماز و زکاه در مکّه واجب نشده و بعضی هم گفته اند آیه مکّی است و نماز و زکاه هم در مکّه واجب شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۳

سوره مدّثر مکّی است ... ص : ۴۳

عدد آیات آن ... ص : ۴۳

سوره مدّثر پنجاه و شش آیه است از نظر عراقی و بزی و مدنی اوّل و پنجاه و پنج آیه است از نظر شامی (عبد اللّٰه بن عامر) و مدنی اخیر و مردم مکّه غیر از روایت بزّی ...

اختلاف آیات ... ص : ۴۳

(یتساءلون) مورد اختلاف غیر مدنی اخیر (عن المجرمین) مورد اختلاف غیر شامی و مکّی غیر از بزّی میباشد.

فضیلت این سوره ... ص : ۴۳

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت نموده که فرمود کسی که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۴

قرائت کند سوره مدّثر را داده شود باو از اجر ده حسنه بعدد کسانی که تصدیق نموده اند محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله را و تکذیب کردند او را در مکّه.

محمّد بن مسلم از حضرت ابی جعفر باقر علیه السّلام حدیث نموده که فرمود کسی که قرائت کند در نماز واجب سوره مدّثر را لازم است بر خدا که او را در درجه محمّد صلّی اللَّه علیه و آله قرار دهد و در زندگی دنیا هرگز به او سختی نرسد.

وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

و چون خداوند سبحان پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله را در آخر مزمّل امر بنماز و زکاه و قرض الحسنه نمود فرمان داد او را در اوّل این سوره بانذار و ترسانیدن پس گویا که او را فرمان داد که شروع از خود کند پس از آن بمردم پس فرمود:

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۱۰] ... ص : ۴۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ (۳) وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ (۴)

وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۶) وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) فَإِذا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ (۸) فَذلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹)

عَلَى الْكافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۵

ترجمه: ... ص : ۴۵

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

ای جامه در بر کشنده.

۱- (از خوابگاه خود) بر خیز و (مردم را از عذاب) بترسان.

۲- و پروردگار خویش را بزرگ شمار.

۳- و جامه خود را پاک گردان.

۴- و از بتان (و عبادت آنها) دوری کن.

۵- و (بمردم چیزی) مده تا بیشتر ستانی.

۶- و برای خشنودی پروردگار خویش شکیبا شو.

۷- و چون در صور دمیده شود (برخی گفتند مراد دمیدن اوّل که بآن همه میمیرند و بعضی گفتند دمیدن دوّم است که در قیامت همه زنده میشوند.

۸- پس آن دمیدن در آن روز نشانه روزی دشوار است.

۹- بر ناگرویدگان و کافرها (روز) دشواریست نه آسان.

قرائت: ... ص : ۴۵

ابو جعفر و حفص و یعقوب و سهل (و الرّجز) بضم خوانده و دیگران بکسر و حسن (تستکثر) را بجزم قرائت کرده و اعمش بنصب و قرّاء برفع خوانده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۶

دلیل: ... ص : ۴۶

(الرّجز) بضمّ بنا بر قرائت حسن و آن نام بتی بوده بگمان آنان، و قتاده گوید: آن دو بت بنام اساف و نائله بوده است.

و کسی که بکسر خوانده پس آن عذاب و معنایش اینست صاحب عذاب را دوری کن برای اینکه عبادت آن مؤدّی بعذاب میشود و ممکنست که رجز و رجز (بضمّ و بکسر) دو لغت باشد مانند ذکر و ذکر (بکسر ذال و ضمّ آن).

ابن جنّی (نحوی) گوید جزم در (تستکثر) محتمل دو امر است.

۱- بدل باشد از (تمنن) مثل اینکه گفته (لا تستکثر) اگر کسی اشکال کند و بگوید در بدل معتبر است صلاحیت داشته باشد که دوّمی جای اوّل بایستد و اگر گفتمی (لا تستکثر) دلالت بر منع منّت نمیکند برای استکثار و حال اینکه معنا اینست منّت نگذار منّت مستکثر گفته شود گاهی بدل بر حذف اوّل (مبدل منه) میشود و گاهی بر نیّت ثبات او میشود و این مثل گفته تو است که می گویی زید مررت به ابی محمّد پس ابا محمّد بدل از هاء میشود و اگر گفتی زید مررت بابی محمّد قبیح است پس قول خدای تعالی و لا تمنن تستکثر از از این قبیل است و ابو حاتم جزم را بنا بر بدلیّت انکار نموده.

۲- اینکه اراده کرده باشد تستکثر پس راء ساکن کرد بجهت سنگینی ضمّه با حرکات زیاد چنان که ابو زید از

قول آنها حکایت کرده (بلی و رسلنا) به سکون لام و امّا (تستکثر) بنصب پس بدرستی که مضمر است و اینکه بدل باشد از قول او (و لاـ تمنن) در معنی آیا نمی بینی که معنای آن نباشد از تو منّتی پس استکثار است پس گویا گفته است نباشد از تو منّتی که استکثار کنی پس مضمر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۷

میشود برای اینکه بوده باشد با فعل منصوب بآن بدل از (منّ) در معنای چنانی که فعل بر آن دلالت دارد و از آنچه که فعل در آن واقع میشود موقع و جای مصدر گفته عروه بن الورد است که میگوید:

فقالوا ما تشاء فقلت الهو الی الاصباح اثر ذی اثیر «۱»

پس گفتند چه میخواهی گفتم بازی کنم تا صبح (با معشوقه ام) اراده کرد از گفته اش (فقلت الهو) پس گفتم بازی کنم پس نهاد کلمه الهو را جای اللّهو بازی کردن را.

لغت: ... ص : ۴۷

(مدّثر) مفتعل از باب دثار (و دثر) مگر اینکه ثاء ادغام شده در دال و آن پوشیده بلباس (و لحاف و پتو و ملافه) است هنگام خواب.

(و تکبیر) صفت اکبر است بنا بر اعتقاد بمعنای آن مانند تکبیر گوینده اللّٰه اکبر در نماز. و تکبیر نقیض و ضدّ صغیر است و کبیر الشّأن آن مختصّ است بتوسعه دادن قدرت و علم و دانایی (و طهاره) نظافت و پاک کردن و نابود کردن نجاست است زیرا نظافت گاهی بنابود کردن چرك و کثافت غیر نجس است و گاهی به از بین بردن نجاست و طهارت در آیه قسم دوّم است «۲» (و منّ) تذکر و بخاطر

آوردن نعمت است بچیزی که موجب کدورت، و

---

(۱) جوهری در صحاح اللّغه گوید: افعل هذا اثر ذی اثیر یعنی میکنم آن را در پی این.

(۲) فاضل مقداد (در کنز العرفان) گوید: پاک کردن لباس واجب بنفس نیست بلکه برای نماز واجب است و شیخ طوسی در کتاب نهایه گوید:

تصّرف در نجاست بهیچ عنوان جایز نیست و حال آنکه فقها گفته اند در فروش روغن نجس جایز است برای روشن کردن زیر آسمان نه زیر سقف و از این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۸

ناراحتی شود و قطع میکند حقّ سپاس و تشکّر به آنرا. میگویند: (منّ بعطائه) منّت گذاشت به بخشش خود منّت میگذارد منّت گذاردنی وقتی این کار را نمود و امّا منّت بر اسیر پس آن آزاد کردن اوست. بقطع کردن اسباب و ریسمان اسارت.

(و استکثار) طلب کثرت و زیادیست و در اینجا طلب ذکر استکثار است بر بخشش.

(و ناقور) بر وزن فاعول از نقر مانند هاضوم از هضم و حاطوم از حطم و آن چنانست که بکوبد و بدمد در آن برای در آوردن آهنگ و صدا بسبب آن.

(و یسیر) کم زحمت و مشقّت را گویند و از آنست یسار که بمعنای توانگری و زیادی مال است برای کمی مشقّت در آن در خرج کردن و انفاق نمودن و از آنست تیسر الامور یعنی سهولت و آسانی کارها.

اعراب: ... ص : ۴۸

(وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ) تقدیر و باطنش (قم فکبّر ربّک) بر خیز و خدای خود را تکبیر بگوی و هم چنین است آیه بعد از آن یعنی (قم و ثیابک فطهّر) (قم و الرّجز فاهجر) و فائده

تقـدیم و جلو افتادن مفعول از آن اختصاص است، زیرا وقتی گفتی (و کبر ربّک) دلالت نمیکنـد بر اینکه تکبیر برای غیر خـدا جایز

(قول معلوم میشود که سقف از دود آن نجس و غیر جایز است و شهید در روضه فرمود فروش روغن دنبه گوسفند مرده بهیچ حال جایز نیست برای عـدم جواز عین نجاست بطور مطلق و رود نهی از شارع در بیع نجاست و نهی، نمیکنند مگر از چیزی که قابل انتفاع بآن باشد زیرا چیز بی منفعت قهرا مورد معامله قرار نمیگیرد و نهی از آن معنا ندارد.

(شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۹

نیست ولی وقتی گفتی (وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ) دلالت دارد بر اینکه برای غیر خدا تکبیر جایز نیست.

(مترجم- مانند إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ، که تقدیم مفعول برای انحصار و اختصاص است یعنی فقط تو را عبادت کرده و از تو یاری میطلبم).

(و نستکثر) در محلّ و موضع نصب بنا بر حال است.

(فـذلک) مبتداء است و یَوْمٌ عَسِیرٌ) خبر آن (و یومئذ) جایز است که مرفوع باشد و جایز است منصوب. پس وقتی مرفوع باشـد مبنی بر فتـح میشود بجهت اضـافه بودن به (اذ) زیرا (اذ) متمکّن از اعراب نیست و وقتی که منصوب باشـد بنا بر ظرفیت است و تقـدیر و باطن آن اینست (فـذلک یوم عسیر فی یوم ینفـخ فی الصّور) پس این روز سـختی است در روزی که در صور دمیـده میشود و این قول زجاج است.

ابو علی در بعضـی از کتابهایش گوید: نصب (یومئذ) جایز نیست بنا بر اینکه عامل در آن (عسـیر) بوده باشد برای اینکه صفت عملی

به قبل از موصوف نمیکند. میگوید: منصوبست یومئذ بنا بر اینکه صله (فذلک) بوده باشد برای اینکه این کنایه از مصدر است پس گویا گفته است پس این نقر در این روز و بنا بر این باطن و تقدیر آن اینست.

(فذلک النّقر فی ذلک الوقت نقر یوم عسیر) پس این صدا در این وقت صدای روز سختی است.

و قول او (عَلَی الْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ) بر کافرها آسان نیست. بنا بر اینست که متعلّق بعسیر باشد نه بیسیر بعلّت اینکه آنچه مضاف الیه در آن، عمل میکند مقدّم بر مضاف نمیشود بنا بر اینکه گفتند (غیر) در حکم حرف نفی است،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۰

پس جایز است که ما بعد در ما قبل خودش عمل کند مثل اینکه بگویی (انت زیدا غیر ضارب) تو زید را زننده نیستی و جایز نیست که بگویی (انت زیدا مثل ضارب) تو زید را مانند زننده ای پس ضارب در زید عمل کند و بدرستی تجویز کرده اند (انت زیدا غیر ضارب) را که حمل بر انت زید الا ضارب تو زید را نمیزنی.

تفسیر و مقصود: ... ص : ۵۰

خداوند سبحان پیامبرش (ص) را خطاب کرده فرمود (یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) یعنی متدثّر و فرو رفته بلباست.

اوزاعی گوید: شنیدم یحیی بن کثیر میگفت پرسیدم از ابو سلمه اوّل سوره قرآن که نازل شد کدام است.

گفت (یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) گفتم آیا (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ) نبود گفت پرسیدم از جابر بن عبد اللَّه اوّل سوره که نازل شد کدام است گفت (یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) پس گفت یا (اقراء) پس جابر گفت حدیث کنم برای شما آنچه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

و سلّم ما را حدیث نمود. فرمود: یک ماه مجاور کوه (حرا) شدم پس از آن از کوه پائین آمده و وارد صحرا شدم پس سرم را بلند نموده پس ناگاه او را یعنی جبرئیل را در هوا بر تختی دیدم. پس گفتم دثّرونی، دثّرونی مرا بپوشانید مرا بپوشانید پس روی من آب ریختند پس خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود (یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) و در روایتی آمده که از ترس آن به زانو در آمده و بزمین افتادم و آمدم نزد خانواده ام و گفتم (دمّلونی) پس نازل شد (یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ).

(قُمْ فَأَنْذِرْ) یعنی نیست تو را چیزی که از شیطان بترسی بدرستی که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۱

تو پیامبر هستی برخیز و مردم را انذار کن و از خدای توانای یکتا بترسان، و ایشان را دعوت بتوحید و یکتا پرستی نما و در این فرمانست آنچه که باید باشد زیرا خدای تعالی به پیامبرش وحی نمیکند مگر با برهانهایی روشن، و معجزات ظاهره ای که دلالت کننده باشد بر اینکه آنچه بر او وحی میشود، از طرف خدای تعالی پس نیاز بچیزی که جز آنها را ندارد و فزع و جزع نمیکند.

و بعضی گفته اند که معنایش اینست ای کسی که طالب و خواهان ردّ کردن آزاری بسبب فرو رفتن در جامه ات بخواه ردّ آزار و اذیّت را بترسانیدن و انذار قومت از آتش اگر ایمان نیاورید. و بعضی گفته اند: که آن حضرت خود را بجامه کوچکی پیچیده تا بخوابد پس فرمان آمد ای خواب کننده از خواب بر خیز و بترسان قوم و خویشانت را.

۲ و بعضی گفته اند که

مقصود به کلمه قم جدّیت و کوشش در کار و قیام، به رسالت و ترک سستی در این وظیفه است و مثل اینست که گفته شود از آنچه بآن امرت کرده ام نخواب و کوتاهی نکن و این مانند قول عرب است که وقتی میخواهد تعریف کند کسی را بکوشش و راستی عزیمت و تصمیم میگوید: فلانی در کارش خواب ندارد و مثل اینست که خواب را محظور و مانع از صاحب حاجت میدانند تا بحاجت و خواسته و نیازش برسد و باین مطلب اشعارشان گویا شده و گفته اند:

الا یا ایّها النّاهی فزاره بعد ما اجدت لامر انّما انت حاکم اری کلّ ذی وتر یقوم بوتره و یمنع عند النّوم اذا انت نائم

آگاه باش ای آنکه منع کننده فزاره هستی از حرب و جنگ و انتقام بعد از آنی که کوشش کردند بامری که تو از آن غافلی، میبینیم بر صاحب خونی را که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۲

قیام بانتقام از خونش میکند و این انتقام جویی خواب را از چشم او میبرد وقتی که تو در خوابی و میگویند برای کسی که خون خود را گرفته که این خون خواب رفته است و شاعر توصیف میکند کسی که شتر او را برگردانیده.

اوردها سعد و سعد مشتمل یا سعد لا تروی بهذاك الإبل

برگردانید آن شتر را سعد و حال آنکه سعد پشمینه و پارچه بخود گرفته بود ای سعد- باین شترت آبیاری نکن و اشتمال مانند تدثّر است.

(وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ) یعنی بزرگ بدار آن را و او را تنزیه و مبرّا کن از آنچه سزاوار او نیست.

و

بعضى گفته اند: تكبير بگو او را در نماز و بگو اللّٰه اكبر.

(وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ) يعنى و لباس نمازت از نجاست تطهير و پاک كن.

قتاده و مجاهد گويند: خودت را از گناهان پاک كن و ثياب عبارت از نفس و شخص است و بنا بر اين تقدير و باطن آن اينست (و ذا ثيابک فطهّر) و اين خودت را از گناه پاک كن، پس مضاف كه (ذا) باشد حذف شده و تأييد ميكند اين قول را گفته عنتره شاعر:

فشككت با الرّمح الاصّم ثيابه ليس الكريم على القنا بمحرم

پس دوختم لباسش را ببدنش با نيزه يعنى چنان نيزه زدم بر او كه لباسش را ببدنش دوختم و كرم بر نيزه حرام نيست.

و بعضى گفته اند: معنايش اينست لباست را از آلوده شدن آن بر معصيت حيله كردن پاک كن. چنانچه سلامه بن غيلان ثقفى گويد: ابن عبّاس براى او انشاد كرده.

و انّى بحمد اللّٰه لا ثوب فاجر لبست و لا من غدره اتقنّع

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۳

و مرا بحمد و سپاس خدا لباس گناهى نيست كه به پوشم و يا خيانتى نكردم كه از خجلت و شرمندگى سرم را بپوشانم.

زجاج گويد: معنايش اينست حيله گر نباش و بحيله گر و غادر آلوده لباس و آلوده دامن ميگويند، و در معناى آن قول كسيست كه ميگويد عملت را اصلاح كن. سدى ميگويد: گفته ميشود بمردى كه صالح است پاكيزه لباس و پاكيزه دامن و وقتى گنهكار باشد باو آلوده دامن و لباس ميگويند طاووس ميگويد: و لباست را كوتاه كن و اين را از حضرت ابى عبد اللّٰه صادق عليه

السّلام روایت نموده است.

زجاج گوید: زیرا کوتاه بودن لباس از آلوده شدن بنجاست دور است برای اینکه وقتی بلند بود و بزمین کشیده شد ایمن و مصون از آلوده شدن بنجاست نیست.

ابن زید و ابن سیرین گفته اند: که لباست را از نجاست با آب بشوی برای اینکه مشرکین نمیشستند لباس خود را.

ابن عبّاس گوید: لباست از حرام نباشد. ابی مسلم گوید همسران خود را از کفر و معصیت پاک کن تا زنان مؤمنه و صالحه باشند و عرب بزنان و بانوان بطور کنایه و گوشه ثیاب میگوید. «۱»

ابو بصیر روایت کرده از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام که گفت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شستن لباس غم و غصّه را میبرد و آن پاک کننده است برای نماز و جمع کردن لباس طهور و پاک بودن آنست برای نماز و خداوند سبحان فرموده (وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ) یعنی جمع کن.

---

(۱) مترجم. قرآن هم از آنان لباس تعبیر فرموده هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ آنان لباسند برای شما.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۴

(وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ) یعنی از بتها دوری کن و این قول ابن عبّاس، و مجاهد و قتاده و زهری است و بعضی چون حسن گفته. یعنی از گناه دوری کن.

کسایی گوید: الرّجز. بکسر عذاب و بضمّ بت است و گفته معنایش اینست دوری کن از هر چه مؤدّی و منجرّ بعذاب ابدی میشود ولی غیر کسایی فرقی بین کسر و ضمّ نداده و هر دو را بیک معنی گفته.

جبائی گوید: معنایش دوری کن از کار زشت و اخلاق مذموم و پست.

و گفته شده: که بمعنای (اخرج حبّ الدّنیا من

قلبك لانّه رأس كلّ خطيئه) بیرون کن محبّت دنیا را از دلت زیرا که آن اساس و ریشه هر گناه و خطایی است.

(وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ) یعنی عطا نکن بخششی که بیش از آن داده شوی و این مخصوص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است. تأدیب فرمود او را خداوند سبحان به بهترین آداب و شریف ترین رسوم. و این گفته (جماعتی، از مفسّرین) مانند ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و نخعی و ضحّاک است.

حسن و ربیع بن انس گفته اند: معنای آن اینست که در حسنات، و کارهای خوبت بر خدا منّت نگذار در حالی که طلب زیاد کنی بر آن پس درجه و رتبه تو را پائین آورد در نزد خدا.

و ابن زید گوید: معنای آن اینست منّت نگذار آنچه را که خداوند به تو اعطا کرده از نبوّت و قرآن که طلب پاداش زیاد کنی از مردم.

و ابی مسلم گوید: آن نهی و منع از رباء حرام و سود حرام است یعنی نده چیزی که مطالبه کنی بیش از آنچه را که داده ای.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۵

مجاهد گوید: دو چندان و دو برابر عملت را نکن که طالب زیادتر باشی طاعتهایت را.

و بعضی هم گفته اند: منّت نگذار به بخششت بر مردم که طالب زیاد از آنچه را که داده ای باشی زیرا متاع دنیا قلیل و کم و منّت هم عمل را مکدّر، و زشت میکند.

زید بن اسلم گوید: معنایش اینست که وقتی بخشش و عطائی نمودی برای پروردگارت بکن و صبر کن تا او ثواب دهد بر آن عطایت.

جبائی گوید: یعنی منّت نگذار با بلاغ

رسالت بر امّت.

(وَ لِرَبِّكَ) يعنى براى تقرّب بخدا (فقط) (فَاصْبِرْ) صبر كن بر ايذاء مشركين (و اين قول مجاهد است).

و بعضى گفته اند: صبر كن بر آنچه خدا فرمانت داده از اداء رسالت و بزرگداشت شريعت و بر آنچه بتو ميرسد از ايذاء و تكذيب براى رسيدن، به سعادت و ذخاير اخروى.

و بعضى گفته اند: صبر كن از معصيت و گناه و صبر كن بر طاعتها و مصيبتهاى دنيا.

و ابن زيد گويد: يعنى صبر كن براى خدا بر آنچه تحميل بر تو شده از كارهاى دشوار در جنگ و جهاد با عرب و عجم.

(فَإِذا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ) مجاهد گويد: وقتى در صور (اسرافيل) دميده شد و آن مانند بوق است.

و بعضى گفته اند: اين نفخه و دميدن اوّل است كه آن اوّل شدّت و سختى هولناكيست براى عموم.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۶

جبائى گويد: آن نفخه و دميدن دوّم است كه خدا در قيامت همه مردم را زنده ميكند و آن صيحه ساعت رستاخيز و روز معاد است.

(فَذلِكَ يَوْمَئِذٍ) معنايش در سوره اعراف گذشت (پس دميدن در آن روز نشانه (يَوْمٌ عَسِيرٌ) يعنى دشوار و سخت است (عَلَى الْكافِرِينَ) بر ناگرويدگان و كافرهاى نعمتهاى خدايى و منكرين آيات او (غَيْرُ يَسِيرٍ) سهل و آسان نيست و آن بمعناى قول او دشوار است كه آن را بلفظ ديگر تكرار نموده براى تأكيد چنان كه مى گويى من دوستم فلانى را و دشمن نيستم.

و برخى گفته اند: دشوار است در خودش و آسان است بر مؤمنين براى آنچه مشاهده ميكنند از نيكويى عاقبت.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۷

[سوره المدثر (۷۴): آيات ۱۱ تا ۳۱] ... ص : ۵۷

اشاره

ذَرْنِي وَ

مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۱) وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَ بَنِينَ شُهُوداً (۱۳) وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً (۱۴) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵)

كَلَّا إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً (۱۶) سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰)

ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ (۲۴) إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵)

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ (۲۷) لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ (۲۸) لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰)

وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِكَةً وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ ما هِيَ إِلَّا ذِكْرى لِلْبَشَرِ (۳۱)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۸

ترجمه: ... ص : ۵۸

(اى پيامبر) مرا با آن كس كه تنها آفريدم واگذار.

۱۱- و براى او مالى پهناور (از مكّه تا طائف) قرار دادم.

۱۲- با پسرانى كه (پيوسته در مكّه با پدر خويش در محافل) حاضرند و براى او (بساط عيش، بگستردم گستردنى).

۱۳- باز طمع ميدارد كه (در باره او بخشش خود را) افزون كنم.

۱۴- نه چنانست (نه چنانست كه افزون سازم) زيرا كه او پيوسته آيه هاى ما را دشمن (و كينه توز است).

۱۵- بزودى از عذاب مشقّتى بر دوش او خواهم نهاد.

۱۶- او انديشه كرد كه در قرآن

چه طعنه زند و با خود اندازه گرفت ۱۷- و او از رحمت خدا دور باد (در ابطال حقّ) و تقدیر کرد.

۱۸- باز ملعون باد چگونه تقدیر کرد (باطل را و حکم بآن نمود).

۱۹- پس (در قرآن کرتی دیگر) نظر کرد.

۲۰- سپس روی ترش کرد (که موجب طعن در آن نیافت) و پیشانی درهم کشید.

(۲۱) پس از حقّ روی بگردانید و گردنکشی کرد.

۲۲- پس گفت اینکه محمّد (ص) میگوید جز جادویی که نقل می شود نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۵۹

۲۳- این جز سخن آدمی نیست.

۲۴- بزودی او را در سقر بیفکنیم.

۲۵- و ترا چه چیز دانا کرد که سقر چیست.

۲۶- آتشی که باقی نگذارد (گوشتی را مگر آنکه آن را میخورد و نه فرو میگذارد (هیچ عضوی را).

۲۷- آن آتش پوست اندام را تغییر دهنده است.

۲۸- بر آن سقر نوزده فرشته (یا نوزده صنف) موکّل باشند.

۲۹- و ملازمان دوزخ را جز فرشتگان (که آرزوشان شکنجه دادن کافرانست) قرار نداده ایم و شماره های ایشان را جز (وسیله) آزمایش برای آنانی که کفر ورزیدند نگردانیدیم تا اینکه کتابشان داده اند یقین بهمرسانند (که محمّد (ص) راستگوست) و تا آنان که ایمان آورده اند تصدیق خود را به (این عدد) بیفزایند و تا آنان که کتابشان داده اند و نیز گرویدگان (در عدد فرشتگان) شك نیاورند و تا سرانجام آنانی که در دلهایشان بیماری (تردید) است و نیز کافران بگویند خدا باین عدد از نظر مثل چه خواسته بدینسان خدا هر که را خواهد در گمراهی خود فرو میگذارد و هر که را بخواهد راهنمایی میکند و لشگرهای پروردگارت را جز او نداند و این جز

پندی برای مردمان نیست

لغت: ... ص : ۵۹

تمهید و توطئه مقدّمه چیدن و فراهم نمودن اسباب کار است و تذلیل و تسهیل بمعنی سهولت و آسان کردنست.

عنید: رفتن و صرفنظر کردن از چیزی بطریق عداوت و دشمنی با آن

است گفته میشود در نزد راه های کوهستانی دشمنی میکند دشمنی کردنی پس او تنفّر نموده و رم میکند.

و معاندت: منافرت طرفین و ضدّیت کردن با هم است و همین طور است عناد و شتر عنود یعنی شتر دموک و سرکش.

شاعر میگوید:

اذا نزلت فاجعلونی وسطا انّی کبیر لا اطیق العندا

وقتی من فرود آمدم مرا در میان قرار دهید بدرستی که من سالخورده و نیرو و طاقت دشمنی و عداوت را ندارم.

ارهاق: اعجاز و مشقّت بزجر و خشونت است.

و صعود: گردنه کوهیست که بالا رفتن بر آن دشوار و سخت است.

(و عبس یعبس عبوسا) وقتیست که رو ترش کند و عبوس و تکلیح و تقطیب از نظر معنا نظیرهم است و ضدّ آن گشاده رویی و خوشرویی است.

و السّور: اوّل کراهت و ترش رویی است و ریشه آن از یسر بالا- مر یعنی وقتی تعجیل در آن کار کند و از این است بسر (خرمای نارس) برای شتاب و سرعت حال او قبل از رطب شدن.

توبه شاعر گوید:

و قد را بتی منها صدود رأیته و اعراضها عن حاجتی و بسورها «۱»

و بتحقیق مرا کراهتی حاصل شد از او که دیدم اعراض او را و اعراض او از حاجت و مراد من برای نارسی و خامی اوست.

---

(۱) شکایت از اعراض و تنفّر معشوقه اش میکند که تمکین نمیکند

از او.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۱

و الاصلاء: الزام و انداختن در میان آتش است گفته میشود انداختم او را پس افتاد.

و سقر: نامی از نامهای دوزخ است صرف نمیشود بجهت دو علّت ۱- تأنیث ۲- معرفه بودن و اصلش از سقرته الشّمس سقرا یعنی وقتی که خورشید مغز سر او را متالّم میکند.

و الإبقاء: واگذاردن چیزیست از آنچه را که گرفته.

و التلویح: تغییر رنگ است بسرخی و لوحته الشّمس تلویحا رنگش را حرارت خورشید سرخ کرد سرخ کردنی لوّاحه بنا بر مبالغه است.

و البشر: جمع بشره و آن ظاهر و روی پوست است و از اینست، که انسان را بشر مینامند بجهت ظاهر بودن پوستش بسبب عاری بودنش از کلک و پر و پشم که در غیر او از حیوانست.

شأن نزول: ... ص : ۶۱

این آیات در باره ولید بن مغیره مخزومی نازل شده است (یکی از پنج نفر مستهزءین) و این در وقتی بود که قریش جمع شدند در دار الندوه (که مجلس شوراء آنان بود) پس ولید بایشان گفت که شما صاحبان حسب و شخصیّت هستید و عرب نزد شما میآید و بر میگردند از نزد شما بر امری که مورد اختلاف آنها بوده و بسبب رأی و نظر شما رفع اختلافشان میشود پس جمع کنید فکرتان را بر یک مطلب. چه می گویید در باره این مرد (یعنی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) گفتند می گوییم او شاعر است، ولید رو ترش کرد و گفت ما شعر را شنیدیم سخنان (محمّد) شباهت بشعر ندارد. پس گفتند می گوییم که او کاهن است. گفت وقتی نزد او می آیید او را نمی یابید که

مانند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۲

کاهن ها سخنی بگوید گفتند می گوییم که او دیوانه است گفت وقتی با او ملاقات میکنید او را دیوانه نخواهید دید گفتند می گوییم که از جادوگر است گفت ساحر کدام است گفتند انسانیست که میان دشمنان دوستی و بین دوستان- دشمنی میاندازد گفت پس او ساحر و جادوگر است. پس بیرون رفتند (از مجلس کثیف خود) و ملاقات نمیکرد هیچ یک از آنها پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را مگر میگفت یا ساحر یا ساحر ای جادوگر ای جادوگر و سخت شد این اهانت بر آن حضرت.

مجاهد گوید: پس خدای تعالی نازل فرمود یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه بخود پیچیده تا آیه إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ. این نیست مگر سخن آدمی و روایت شده که وقتی خدا سوره حم تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقابِ (ای پیامبر نازل شد قرآن از خدای غالب دانا که بخشنده گناه و پذیرنده توبه سخت عذاب) بر پیامبرش نازل فرمود برخاست و بمسجد الحرام آمد و ولید بن مغیره نزدیک آن حضرت بود و میشنید قرائت آن حضرت را و وقتی پیامبر متوجّه گوش دادن ولید بقرائتش شد قرائت آیات را تکرار فرمود پس ولید بر گشت آمد بمجلس خویشانش بنی مخزوم و گفت سوگند بخدا که شنیدم الان از محمّد کلامی که آن از سخنان آدمی و از سخنان پریان نیست و برای آن حلاوت و شیرینی مخصوصی و بر آن لذّت است، و اینکه بالای آن با ثمر و پائین آن گوارا و آن برتری میکند و چیزی برتر و بالاتر

آن نیست سپس بمنزل خودش رفت پس قریش گفتند بخدا سوگند که ولید از دین خود خارج شد و سوگند بخدا که تمام قریش از این دین نیاکان خود خارج خواهند شد و بولید ریحانه قریش میگفتند. پس ابو جهل (لعنه

اللّه) بآنها گفت من کفایت میکنم شما را از او و آمد در کنار ولید در حال حزن و اندوه نشست. پس ولید گفت برادرزاده تو را محزون نبینم. ابو جهل گفت این قریش است که ترا با این سالخوردگی و پیری سرزنش و عیب جویی میکنند و گمان میکنند که تو سخن محمّد را زینت داده ای پس بر خاست با ابو جهل و آمد بمجلس خویشانش و گفت آیا گمان میکنید که محمّد (ص) دیوانه است پس آیا دیده اید او را که هرگز گلوی خود بفشرد مانند دیوانه ها گفتند نه بخدا گفت آیا تصوّر میکنید که او کاهن است پس آیا دیده اید که بر او چیزی از کهانت باشد گفتند نه بخدا. گفت آیا خیال میکنید که او شاعر است پس هرگز دیده اید که او شعر بگوید گفتند نه بخدا گفت آیا گمان میکنید که او دروغگوست پس آیا او را تجربه و آزمایش کرده اید بچیزی از دروغ گفتند نه بخدا و او راستگوی امین نامیده میشد پیش از نوبتش از صداقت و راستگویی اش. پس قریش بولید گفتند پس او کیست. پس در خود فکر کرده سپس نگاه کرد و رو ترش نمود و گفت نیست او مگر جادوگری آیا ندیدید او را که میان مرد و همسرش و فرزندان او و بندگانش جدایی

میاندازد پس او جادوگر و آنچه او میگوید سحریست که اثر میکند.

تفسیر: ... ص: ۶۳

آن گاه خدای سبحان به پیامبرش فرمود بر طریق تهدید بر کافری که آن را توصیف فرمود. (ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً) یعنی واگذار مرا با او بدرستی که من کافیم برای عذاب کردن او چنانچه گوینده میگوید واگذار مرا با او و معنای آیه چنین میشود واگذار مرا با کسی که او را آفریدم به تنهایی که برایم شریکی نیست در آفریدن او و اگر حمل کردی آن را بر صفت آفریده معنایش اینست مرا واگذار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۴

و کسی که او را در شکم مادرش آفریدم تنها که نه مالی برای او بود و نه فرزندی یعنی ولید بن مغیره.

مقاتل گوید: رها کن میان من و او را که من منفردم بهلاکت و نابود کردن او.

ابن عبّاس گوید: ولید در میان قومش وحید نامیده میشود و عیاشی روایت کرده باسنادش از زراره و حمران و محمّد بن مسلم از حضرت ابی عبد اللَّه صادق و حضرت ابی جعفر باقر علیهما السّلام که وحید ولد زنا فرزند حرام است.

زراره گوید: گفتند بحضرت ابی جعفر علیه السّلام که یکی از بنی هشام در خطبه اش میگفت من پسر وحیدم. فرمود وای بر او اگر میدانست وحید چیست بآن افتخار نمیکرد. پس ما گفتیم بآن حضرت کیست او فرمود: کسی که پدرش شناخته نشود (وحید گفته میشود) آن گاه یاد فرمود خدای سبحان مال و فرزندی که باو روزی فرمود پس گفت (وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً) عطا از ابن عبّاس گوید: یعنی قرار دادم برای او مالی

که زیاد که ما بین مکّه تا طائف از شتران و اسبان نشان دار و گوسفندان و مستغلّات چنانی که حاصل و گندم آن را پیوسته غلامان و کنیزان حمل میکردند و چشمه های بسیار.

مجاهد گوید: ممدود فراوانیت غلّه و گندمش از امسال تا سال بود که غلّه نو بیاید تمام نشود پس آن کشیده بر ایّام سالست و برای او باغی بود در طائف که میوه اش در تابستان و زمستان قطع نمیشد و ده پسر داشت و صد هزار دینار.

قتاده گوید: شش هزار دینار. سفیان گوید چهار هزار دینار.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۵

(وَ بَنِينَ شُهُوداً) و پسرانی که با او حاضر میشدند در مکّه و از او غیبت- نمیکردند برای بی نیازی آنها از مسافرت کردن برای تجارت.

سعید بن جبیر گوید: آنها سیزده نفر بودند و مقاتل گوید هفت نفر بودند و پسران ولید ۱- خالد ۲- عماره ۳- هشام ۴- عاص ۵- قیس ۶- قیس ۷- عبد شمس سه نفر از آنان خالد و هشام و عماره اسلام آوردند گفته اند که ولید بعد از نزول این آیات پیوسته مال و فرزندانش از بین میرفت تا هلاک شد.

(وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً) حسن و دیگران گویند: یعنی بگستردم و توسعه دادم بساط عیش و عشرت او را گستردنی تا از هر جهت مکفّی المؤنه و احوالش متناسب گردید. و برخی گفته اند آسان کردم برای او تصرّف در کارها را آسان کردنی.

(ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ) آن گاه طمع نمود که زیاد کنم مال و اولاد او را.

یعنی سپاس مرا بر این نعمتها ننمود بلکه ناسپاسی کرد و با این

حال کفر و طغیانش طمع داشت که نعمتهای او را زیاد کنم آن گاه بر وجه ردع و زجر و توبیخ فرمود (کَلَّا) یعنی آن چنان که گمان کرد نیست و با کفر و ناسپاسیش زیاد نمیکنم.

و بعضی گفته اند معنای (کلّا) اینست یعنی آن طور که خیال کرده نیست او را زجر و کیفر مینمایم. سپس بیان فرمود ناسپاسی او را و گفت (إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً) یعنی ما مال و نعمت خود را بر او زیاد نمیکنم چون او بحجّتها و دلیلهای ما و با معرفت و شناختش منکر دشمن است.

ابن عبّاس و قتاده گفتند کینه توز و منکر بود (سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً) یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۶

بزودی بر دوش او مشقّتی از عذاب خواهم گذاشت که راحتی در آن نباشد و بعضی گفته اند در خبر مرفوع، بالا رفتن کوهی از آتش است در جهنّم که شروع میکند به بالا- رفتن که وقتی دستش را بر آن میگذارد از حرارت آن آب میشود و وقتی بر میدارد دستش سالم میشود و همچنین پایش.

کلبی گوید: آن کوهیست از سنگ صاف در آتش که او را مجبور میکنند از آن بالا رود تا بقلّه آن برسد و چون بآنجا رسید سقوط میکند و میافتد بپائین آن دوباره مجبورش میکنند بالا رود و همین طور چون صعود کرد او را به زیر میاندازند و یا خود او پرت میشود و برای همیشه این عذاب اوست او را از جلو با زنجیرهای آهنین کشیده از پشت و با چکش های آهنی زده تا در چهل سال از آن کوه آتش بالا رود و چون

ببالا رسید او را بپائین آن کوه سر نگون میکنند.

(إِنَّهُ فَكَّرَ) او می اندیشد که در قرآن چگونه طعن زند.

(وَ قَدَّرَ) و در دل خود اندازه گرفت و البتّه اندیشه میکرد که در باره ابطال قرآن حیله ای کند. زیرا اگر بر وجه طلب ارشاد و هدایت اندیشه کرده و مقایسه میکرد سخن خدا را با سخنان دیگر هر آینه ممدوح و پسندیده بود پس گفت اگر بگوئیم که محمّد (ص) شاعر است عرب ما را تکذیب کند باعتبار اشعار خودشان و اگر گفتیم که او کاهن است باز عرب ما را تصدیق نکند زیرا که سخنان او شباهت با سخنان کاهن ها ندارد. پس می گوییم او جادوگری است که آنچه او آورده از ساحرهای دیگر نقل میکند. (فَقُتِلَ) یعنی لعنت شده و معذّب گردیده و برخی گفتند از رحمت خدا دور شده بچیزی که بجای کشته شدن است. جبائی گوید: مستحقّ و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۷

شایسته عذاب الهی شده.

(كَيْفَ قَدَّرَ) صاحب نظم گوید: معنایش از رحمت خدا دور شده بنا بر هر حال که اندیشه کرد و اندازه گرفت آنچه تقدیر نمود از سخن چنانچه میگویند در سخن (لأضربنّه کیف صنع) او را هر آینه البتّه میزنم که چه میکند یعنی بنا بر هر حال که بوده باشد او را میزنم.

(ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) این تکرار برای تأکید است. و بعضی گفتند که معنای آن اینست هر طور که در باره آیات ما اندیشه کند و اندازه گیرد، با روشن بودن حجّت و دلیل پس از رحمت خدا دور شده و بعقوبت و عذاب اخروی گرفتار میشود

که چگونه در ابطال حقّ انـدیشه کرده و نقشه دیگر میکشـد. و برخی گفتنـد. معنایش اینست عذاب میشود در آخرت یک بار بعد از بار دیگر و همین طور برای همیشه.

(ثُمَّ نَظَرَ) آن گاه نگاهی بر قرآن کرد در طلب چیزی که بآن قرآن را باطل کند و ردّ نماید.

(ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ) یعنی سـپس روی ترش کرد و نگاه کرد به کراهت شدیـدی ماننـد کسـی که در چیزی فکر میکند و اندیشـه مینماید.

(ثُمَّ أَدْبَرَ) آن گاه اعراض کرد از ایمان (وَ اسْتَکْبَرَ) یعنی وقتی خوانـده شد با سـلام تکبّر نمود و گفت (إِنْ هذا) یعنی آنچه در قرآنست نیست مگر جادویی نقل شده.

(إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ) یعنی از جادوگرهـا نقـل و روایت میکنـد و گفته شـده آن از ایثـار و اختیـار است یعنی جـادوییست که آن را انسانها اختیار کرده و برای حلاوت و شیرینی که دارد بر میگزیند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۸

(إِنْ هـذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ) یعنی نیست مگر سـخن آدمی و نیست از نزد خـدا (و حال آنکه اگر قرآن جادو یا از سـخن آدمی بود چنـانچه او لعنتی گفت هر آینه برای جادوگرهـا امکـان داشت که مثـل آن را بیاورنـد) و ولیـد و غیر آن بـا فصاحتی که دارند توانایی و قدرت آوردن مانند آن را داشته باشند و حال آنکه نتوانستند یک آیه هم بیاورند.

سپس خدای سبحان او را تهدید فرموده و گفت (سَأُصْلِیهِ سَقَرَ) یعنی بزودی او را دوزخ اندازم و او را ملازم آتش قرار دهم. و گفته اند «سقر» درکه و طبقه ای از درکات و طبقات دوزخ است. و

برخی گفته دری از درهای جهنّم است.

(وَ ما أَدْراكَ) نمیدانی ای شنونده (ما سَقَرُ) سقر چیست در تنگنایی و سختی و بیم و ترس. و پاره از صفات آن را تعریف نموده و گفت (لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ) مجاهد گفت یعنی باقی نمیگذارد برای آنان گوشتی مگر اینکه خورده و نابود میکند و آنها را رها هم نمیکند وقتی که عود کردند و از نو خلق شدند.

جبائی گوید: باقی نمیگذارد چیزی را مگر میسوزاند و باقی نمیگذارد برای آنان بلکه میرسند بنهایت کوشش آنان در انواع عذاب و شکنجه ها.

(لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ) یعنی عذابی که پوستها را تغییر میدهد و برخی گفته چنان پوستها را سوزانیده تا سیاه تر از شب تاریک میکند.

(عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ) بر آنست نوزده و یا چند نفر از فرشتگان که ایشان خزینه داران آتشند. مالك دوزخ است با هیجده نفر دیگر که چشمهای آنها مانند برق جهنده و دندانهای آنان مانند سر نیزه های تیز و برّان و آتش از دهانهای آنان بیرون میآید میان دو کتف آنها باندازه مسافت نه سال راه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۶۹

است و کف دست یکی از آنها ظرفیّت نگهداری دو قبیله بزرگ قریش ربیعه و مضرّ است. رحمت و مهربانی از آنها بر داشته شده یکی از آنها هفتاد هزار نفر از دوزخیان را بلند میکند و هر کجا از جهنّم بخواهد میاندازد.

و گفته شده معنای آن اینست که بر در که و طبقه زیرین دوزخ نوزده فرشته خزینه دار و پاسبانست و برای آتش و درکات دیگر پاسبانهای دیگری است.

و گفته اند: تخصیص بعدد نوزده برای اینست که

توافق با اخبار پیامبرانی که قبلا خبر دادند و یا در کتب پیشین نوشته شده و در این مصلحتی برای مکلّفین بوده باشد.

و بعضی از مفسّرین در تفسیر این عدد گفته اند. که عدد نوزده (۱۹) جمع میکند بیشتر و اکثر عددهای قلیل و کم را که از یک تا نه (۹) باشد و کمتر عددهای زیاد را که ده (۱۰) باشد زیرا عدد آحاد یکی ها و عشرات. ده ها مآت، صدها و الوف هزارهاست و کمترین ده ها ده و بیشتر یکی ها نه (۹) میباشد (و نوزده (۱۹) جامع ده و نه است) «۱» مفسّرین گفتند وقتی این

---

(۱) ابو علی طبرسی مؤلّف گوید: برای من مباحثه و گفتگویی با یکی ملحد و لجوجی اتّفاق افتاد در عدد نوزده و گفتم برای اسکات او ذکر عدد در هر موضع برای تخصیص نیست بلکه برای مبالغه است چنانچه گفته میشود تو را هزار مرتبه دیدن کردم و تو باز دیدن من نیامدی. گفت این مثال برای عدد زیاد است. گفتم زیاد در هر جا بحسب آنجاست. پنج نفر مأمور، و پاسبان در زندان زیاد است و کافیست برای جلوگیری از زندانیها و پادشاهان با زیاد ارتش و سربازی که دارند در زندان پاسبان میگمارند گفت فرض کردیم ما عدد (۱۹) برای مبالغه کافیست پس چرا این عدد را اختیار کرد و عدد دیگر را نیاورد. گفتم برای رعایت رؤس آیات که راء باشد و آن مقتضی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۰

آیه نازل شد ابو جهل (لعنه اللّه) گفت بمردم قریش (و اهل مکّه) مادرتان در مرگتان بنشیند، آیا میشنوید پسر ابی کبشه (کنیه عبد

المطلب) است خبر میدهد که خزینه داران و پاسبانان دوزخ نوزده نفرند و شما مردم بسیار دلیر هستید آیا عاجز و ناتوانست هر ده نفر از شما که یکی از پاسبانان و نگهبانان دوزخ را نابود کند.

ابو الاسود جحمی گفت من هفده نفر آنها را کفایت میکنم ده نفر آنان را بر پشت و گرده ام و هفت نفر را بر شکم و شما همگی دو نفر از آنها را نابود کنید پس فرود آمد (وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النَّارِ إِلَّا مَلائِكَةً) قرار ندادیم یاران آتش را مگر فرشتگان.

ابن عبّاس و قتاده و ضحّاک گویند: معنایش اینست و ما قرار ندادیم پاسبانان آتش که اداره آن در اختیار و تولیت آنان است مگر فرشتگان، قرار دادیم شهوت و میل آنان را در عذاب کردن اهل آتش و قرار ندادیم آنها را از اولاد آدم چنان که در ذهن شماست پس توانایی و قدرت بر آنها داشته باشید.

(وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا) و قرار ندادیم عدد آنها را

(کلمه عشر تا تسعه عشر است و هر واحدی از عشر به بالا شایسته و صلاحیت دارد و نوزده بزرگتر عددیست که در مبالغه کفایت میکند و مناسب رؤس آیات هم هست. پس مبهوت ماند و گفتم این چیزیست که بخاطر من رسیده بنا بر جواز این عدد و احتمال و گرنه نمیداند دقایق کلام خدا را مگر خودش.

و امام فخر رازی وجوهی معنوی یاد کرده که از آنهاست تناسب عدد نوزده است با قوا و نیروهای حیوانی که محرّک و داعی گناهانیست که به دوزخ میکشاند و آنها منحصر در نوزده است. و خدا

داناست.

(شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۱

مگر آزمایش برای افرادی که کفر ورزیده و نافرمانی کردند. یعنی قرار ندادیم بر این عدد مگر آزمایش و سخت گرفتن در تکلیف افرادی که نافرمانی کردند نعمت های خدا را و انکار کردند یکتایی او را تا اندیشه کنند و بدانند که خدای سبحان داناست نمیکند مگر آنچه حکمت و مصلحت است. و بدانند که او توانا است که بیفزاید در نیروی آنان آنچه میتوانند بآن بر عذاب و شکنجه مردم و اگر کافرها رجوع بعقل خود کنند میفهمند خدایی که یک نفر فرشته را به نام (عزرائیل) مسلّط بر قبض روح تمام مردم نموده که نتوانند بر او غالب، و چیره شوند تواناست بر روانه کردن و کشیدن برخی از آنها را بآتش و بیفکند آنها را بسبب نوزده نفر از فرشتگان در آتش (لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ) تا اینکه یقین کنند و باور نمایند کسانی که برای آنها کتاب نازل شده از یهود و نصاری که قرآن حقّ و محمّد صلّی اللَّه علیه و آله صادق و راستگوست از جهتی که خبر داد بآنچه را که در کتابهای آنان است بدون اینکه آنها را خوانده و یا از ایشان فرا گرفته باشند.

(وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً) و زیاد نمایند کسانی که ایمان آوردند- ایمان و یقین باین عدد (۱۹) و بدرستی نبوّت و پیامبری محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وقتی که خبر داد ایشان را اهل کتاب که آن مانند چیزی است که در کتابهای ایشانست.

وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ) یعنی شک نیاورند این گروه در

عـدد پاسـبانان و نگهبانان دوزخ و معنای آن اینست هر آینه یقین و باور کنند کسانی که ایمان بمحمّد (ص) نیاورده و کسانی که ایمان به صحّت و درستی پیامبری او آوردند وقتی اندیشه و فکر نمودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۲

(وَ لِیَقُولَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْکافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهـذا مَثَلًا) و تا اینکه عاقبت بگوینـد افرادی که بیماری درونی دارند و افرادی کـه نافرمـانی نمودنـد خـدا از این عـدد چه اراده نمـوده. لاـم در اینجـا لاـم عـاقبت است به معنی آخر کـار این گروه (منافقین و کافرها) میگویند خدا از این مثل چه خواسته.

و بعضـی گفته انـد: معنایش اینست برای اینکه میگویند خدا چه اراده کرده باین وصف و عدد و فکر کنند پس فکر و اندیشـه آنها آنان را بایمان هدایت کند.

(کَـذلِکَ یُضِـلُّ اللَّهُ مَـنْ یَشـاءُ وَ یَهْـدِی مَنْ یَشـاءُ) یعنی مثـل آنچه را که مـا قرار دادیم پاسـبانان و خزینه داران یـاران آتش را فرشتگانی که صاحبـان عـدد آزمایشـند که تکلیف کنیم مردم را تا اظهار کننـد گمراهی و هـدایت را و اضافه کرد هـدایت و گمراهی را بخودش برای اینکه سبب گمراهی و هدایت تکلیف است و آن از ناحیه اوست.

و بعضـی گفته انـد: گمراه میکنـد از راه بهشت و ثواب کسـی را که میخواهد و هدایت مینماید براه بهشت و ثواب هر کس را که بخواهد.

(وَ ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ) یعنی نمیداند لشـگر پروردگارت را، از جهت کثرت و زیادی هیچکس مگر او و نگهبانان آتش را نوزده نفر قرار نداد برای کمی لشگرش ولی حکمت چنین اقتضا کرد

«۱».

---

(۱) مترجم گوید: و محتمل است که در میان اعداد عدد نوزده را- انتخاب فرمود برای خزینه داران و نگهبانان دوزخ برای این باشد که از علم خدا گذشته باشد که در قرن هیجده میلادی و سیزده هجری فرقه و [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۳

مقاتل گوید: این پاسخ ابی جهل (هشام بن مغیره) است هنگامی که گفت نیست برای محمّد یارانی مگر نوزده نفر. عطاء گوید یعنی و نمیداند عدد فرشتگانی که خدا آفریده آنها را برای شکنجه و عذاب اهل آتش مگر خدا و معنایش اینست که نوزده نفر پاسبانان و نگهبانان آتشند و برای آنها از یاران و لشکرها آن اندازه است که جز خدا نمیداند آن گاه بر گشت به ذکر سقر و فرمود:

(وَ ما هِيَ إِلَّا ذِكْرى لِلْبَشَرِ) یعنی و نیست آن مگر تذکره و موعظه برای آدمی که بیاد آورند و دوری کنند از آنچه موجب در آتش رفتن میشود.

و بعضی گفتند که معنای آن اینست که نیست این آتش در دنیا مگر تذکره و یاد بودی برای آدمی از آتش آخرت تا اندیشه کنند در باره آن، و دوری نمایند آتش سرای دیگر را و برخی گفتند و نیست این سوره مگر یاد بودی برای مردم.

و بعضی گفتند. و نیست این فرشتگان نوزده نفری مگر برای عبرت و اعتبار مردم که استدلال کنند بآن بر کمال قدرت خدای تعالی و از گناهان دوری نمایند.

(حزبی بوجود میآیند بنام بابی و بهایی که شعار آنها عدد نوزده خواهد بود خواسته پیشگویی نموده و خبر از آینده دهد که عدد مزبور عدد مبارکی نیست

زیرا عدد پاسبانان و یا زبانه های آتش دوزخ است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۴

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۲ تا ۵۶] ... ص : ۷۴

اشاره

کَلَّا وَ الْقَمَرِ (۳۲) وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳) وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ (۳۵) نَذِیراً لِلْبَشَرِ (۳۶)

لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ (۳۷) کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ (۳۸) إِلاَّ أَصْحابَ الْیَمِینِ (۳۹) فِی جَنَّاتٍ یَتَساءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِینَ (۴۱)

ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ (۴۲) قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ (۴۳) وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ (۴۴) وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ (۴۵) وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ (۴۶)

حَتَّی أَتانَا الْیَقِینُ (۴۷) فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَهُ الشَّافِعِینَ (۴۸) فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرَهِ مُعْرِضِینَ (۴۹) کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ (۵۱)

بَلْ یُرِیدُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْتی صُحُفاً مُنَشَّرَهً (۵۲) کَلَّا بَلْ لا یَخافُونَ الْآخِرَهَ (۵۳) کَلَّا إِنَّهُ تَذْکِرَهٌ (۵۴) فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ (۵۵) وَ ما یَذْکُرُونَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ (۵۶)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۵

ترجمه آیات: ... ص : ۷۵

حقّا سوگند بماه.

۳۱- سوگند بشب آن دم که از پی روز در آید.

۳۲- سوگند بصبح آن دم که روشن شود.

۳۳- جدّا سقر یکی از بلاهای بزرگست.

۳۴- در حالی که آن ترساننده مردم است.

۳۵- برای آن کس که از شما که خواهد (بخیرات) پیشی گیرد یا باز ایستد.

۳۶- هر کس بآنچه فراهم کرده در گرو است.

۳۷- مگر یاران دست راست.

۳۸- که در زشتیها میپرسند.

۳۹- از گناهکاران.

۴۰- چه چیز شما را بوادی دوزخ در آورد.

۴۱- گویند که ما از نمازگذاران نبودیم.

۴۲- و درویشان را (بمال زکات) طعام نمیدادیم.

۴۳- و با فرورondگان در باطل فرو میرفتیم.

۴۴- و پیوسته روز جزا را دروغ میشمردیم.

۴۵- تا آنکه ما را مرگ آمد.

۴۶- و شفاعت شفاعتگران سودشان ندهد.

۴۷- پس ایشان را

چه شده که از قرآن (و پند آن) روى گردانند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۶

۴۸- گويا ايشان (در رميدن از حقّ) خران وحشى اند.

۴۹- كه از شيران گريخته اند.

۵۰- بلكه هر مردى از ايشان ميخواهد كه نامه هايى گشاده بديشان بدهد (كه در آن نوشته باشد كه اى فلان محمّد (ص) را پيروى كن).

۵۱- نه چنانست (كه ايشان را اين نامه ها بدهند و اگر هم بدهند- نگروند) بلكه از (شكنجه) سراى ديگر نميترسند.

۵۲- نه چنانست (كه كافران در باره قرآن ميگويند) حقّا قرآن پندى است.

۵۳- پس هر كه خواهد بآن پند گيرد.

۵۴- و پند پذير نشود مگر آنكه خدا خواهد (يعنى باختيار خود ايمان نميآورند مگر آنكه خدا مجبورشان كند و جبر خود منافات با تكليف دارد) و سزاوار است كه از عذابش هراسان باشند و او سزاوار آمرزيدنست.

قرائت: ... ص : ۷۶

نافع و حمزه و حفص و يعقوب و خلف (اذا) را بدون الف و (ادبر) را با الف قرائت كرده و ديگران از قرّاء (اذا) با الف (دبر) را بدون الف قراء كرده اند.

اهل مدينه و ابن عامر (مستنفره) را بفتح فاء و ما بقى بكسر فاء خوانده اند و در قرائت فاى نادره و بعضى از قرّاء از ابن كثير روايت كرده اند (انّها لحدى الكبر) بدون حمزه و قرائت سعيد بن جبير (صحفا منشره) بسكون ح و نون منشره روايت كرده اند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۷

دليل: ... ص : ۷۷

ابو على گويد: يونس گفت دبر بمعنى انقضاء بر طرف شدن و ادبر بمعناى اعراض كردنست.

قتاده گويد: وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (اذا ولى) ميگويند دبر و ادبر و گفت كه تخفيف در احد الكبر اينست كه در آن همزه قرار داده شود بين الف و همزه مانند سيم فامّا حذف همزه قياس نيست و دليل آن اينست كه همزه حذف شده حذف شدنى چنانچه

حذف شده در قول شاعر که میگوید:

و یلمها فی هواء الجوّ طالبها و لا کهذا الّذی فی الارض مطلوب

آیـا کیست که ملاـمت کنـد او را در هواء آزاد فضا طالب آن را و نهماننـد آن کسـی که در روی زمین جسـتجو شـده است و حذف همزه در موارد عدیده، از شعر آمده ابو الاسود دوئلی به زیاد بن ابیّه گفت:

یا ابا المغیره ربّ امر معضل فرّجته بالنکر منّی و الدّهاء «۱»

ای پدر مغیره چه بسا امر مشکلی که بسبب زیرکی و تعقّل و فکر من حلّ و آسان شد.

و دیگری گوید:

ان لم اقابل فالبسونی برقعا و

فتحات فی الیدین اربعا،

اگر مقاتله نکنم مرا برقع و نقاب بپوشانید و هر دو دست ما چهار حلقه نقره که مخصوص بانوانست نمائید.

---

(۱) شاهد در بیت اوّل در حذف همزه ام من و یلمها و در دوّم، در حذف همزه از ابا لمغیره است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۸

احمد بن یحیی گوید:

ان کان حزن لک بافقیمه باعک عبدا باحسن قیمه

اگر حزن و اندوه برای تو از بافقیمه باشد فروخته است تو را، به نازل ترین قیمت ها.

فرزدق گوید:

و علیک اثم عطیّه بن الخطفی و اثم الّتی زجرتک ان لم تجهد

بر گردن توست گناه عطیّه پسر خطفی و گناه کسی که تو را ستم کرد اگر کوشش و جهاد نکنی، گوید و کسر در مستنفره بهتر است برای قول او (فرّت من قسوره) و این دلالت دارد بر اینکه آن فرار میکند. و میگویند نفر و استنفر مانند سخر و استخر و عجب و استعجب و کسی که گوید مستنفره پس گویا شیر او را فراری نموده.

ابو عبیده گوید: مستنفره مذعوره. فراری ترسویی است.

زجاج گفت:

امسک حمارک انّه مستنفره فی اثر احمره عمدن لغزّب

نگهدار خرت را که او فراری و رم کننده است در عقب گورخرهای وحشی که حمله میکنند در نزدیکی کوه عزّب و نیز بکسر روایت شده ابن سلام گوید پرسیدم از ابو سوار عرنی که مرد عرب فصیحی و قاری قرآن بود و گفتم (کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ) چیست؟ گفت حمر مستنفره که شیر آن را دور کرده گفتم او از شیر فرار کرد گفت (أفرّت) آیا او فرار کرد گفتم آری پس گفت مستنفره (بکسر

فاء) ابن جنّی نحوی گوید: امّا سکون حاء از (صحف) لغت تمیمیه و امّا منشّره بسکون نون. بدرستی که عرف در استعمال نشرت الثّوب و غیره پیراهن را پهن نمودم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۷۹

و خدا مردگان را پراکنده نمود پس پراکنده و متفرّق محشور شدند، گوید نیز و آمده از ایشان نشر اللَّه المیت. خدا مرده را نشر فرمود.

متنبّی گوید:

ردّت صنایعه الیه حیاته فکانّه من نشرها منشور

زندگی او کارهای او را بر گردانید پس مثل اینکه او از زنده شدنش، منشور و پراکنده است و ندانستیم که گفته باشند انشرت الثّوب و مثل آن لباس را پهن و گسترانید مگر اینکه جایز است که تشبیه کنند چیزی را بچیزی چنانچه جایز است مرده را بچیز پیچیده تشبیه کنند حتّی متنبّی گوید: منشور. پس همچنین جایز است که پیچیده را تشبیه بمرده کنند. پس گفته شود صحف منشّره یعنی گویا آن نامه به پیچیدگیش مرده است پس وقتی باز شد گفته میشود منشره باز شده.

لغت: ... ص : ۷۹

یقین. علمیست که میابد انسان خنکی اطمینان را در سینه و گفته میشود فلانی یافت برد و خنکی یقین را خنک نمود سینه اش را یقین و به جهت همین خدای سبحان توصیف بمتیقّن نمیشود.

و قسوره شیر است و گفته شده آن از مادّه قسره یقسره قسرا وقتی که او را قهر و غلبه نمود.

و اصل فرار انکشاف از چیزیست و از آنست که میگویند فرّاء الفرس یفرّ فراً وقتی که سال او را تعیین و ظاهر میکنند. و صحف جمع صحیفه و آن ورقیست که از شأنش اینست که از این رو بآن

رو كنند براى نوشته هايى كه در آنست و از آنست مصحف كه جمعش مصاحف است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۰

اعراب: ... ص : ۸۰

(نَذِيراً لِلْبَشَرِ) را اختلاف كرده اند در جهت نصب آن برخى گفته اند منصوبست بنا بر حاليت و آن اسم فاعلست بمعناى منذر، و ذو الحال ضمير در لَإِحْدَى الْكُبَرِ كه بر ميگردد بهايى كه در كلمه (انّها) است و آن كنايه از آتش است پس معنايش اينست. كه آن هر آينه بزرگ است در حال انذار و ترسانيدن و البتّه ذكر كرده براى اينكه معنايش معناى عذاب و شكنجه است و جايز است كه تذكير باشد بنا بر قول آنان كه ميگويند: امرأه طالق. يعنى صاحب طلاق و همچنين است نذير بمعناى صاحب انذار. و بعضى گفته حال و متعلّق به اوّل سوره است پس مثل اينست كه گفته است يا ايّها المدثّر قم نذيرا للبشر فانذر اى جامه بخود پيچيده برخيز در حالى كه ترساننده آدميانى پس بترسان و بعضى گفته اند كه نذير در اينجا بمعناى انذار و تقديرش انذارا للبشر است پس منصوب است بنا بر مصدريت براى اينكه وقتى گفت (إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ) دلالت نمود بر اينكه آن حضرت انذار فرمود آنها را انذار كردنى و قول او كه فرمود (معرضين) منصوبست بنا بر حاليّت از آنچه در لام. قول او سبحانه (فَما لَهُمْ) از معناى فعل و تقدير آن يعنى ثابت شد براى ايشان كه اعراض كننده بودند از تذكره و گويا كه آنان گور خران وحشى فرار كننده اند جمله در موضع حال است از معرضين و آن حال از حال و يا حال بعد از حال

است یعنی شباهت بگور خران دارند.

تفسیر: ... ص : ۸۰

سپس خداوند سبحان سوگند خورد بر بزرگی آنچه از و عید یاد فرموده پس گفت (کَلَّا) یعنی حقّا و برخی گفتند نیست معنایش آنچه خیال کردند از اینکه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۱

ممکن باشد ایشان را که بر پاسبانان دوزخ غالب و ایشان را از خود دفع کنند.

(وَ الْقَمَرِ) سوگند میخورد بماه برای آنچه در اوست از آیات شگفت انگیز در طلوع و غروب و گردش و زیاد و کم شدنش.

(وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ) قتاده گوید: سوگند بشب زمانی که سپری شده و میرود و برخی گفته اند. (دبر) وقتی بعد غیرش آمد و ادبر زمانی که رو گرداند معرضا در حال اعراض و ادبار. پس بنا بر این معنایش در اذا ادبر میباشد زمانی که شب در پی روز آید و در اذا ادبر زمانی که شب سپری شده و صبح عقب آن آید، و بنا بر قول اوّل پس آن دو دبر و ادبر دو لغت میباشند معنایشان ولی روگردانید و انقض سپری شد میباشد. (وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ) قتاده گوید: یعنی زمانی که روشن شد و روشن نمود عالم را و آن سوگند دیگرست. و بعضی گفته اند معنایش اینست زمانی که تاریکی روشن و اشخاص ظاهر گشتند و گروهی گفتند تقدیر در این سوگندها (و ربّ هذه الاشیاء) پروردگار این چیزهاست جهت اینکه سوگند نمیشود مگر بخدای تعالی (إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ) این پاسخ سوگند است ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و برخی گویند یعنی سقری که آن آتش است هر آینه یکی از بزرگهاست و کبر جمع کبری و

آن عظمی و عظیم است.

و برخی گفته: که آیات قرآن یکی از بزرگترین وعیدها و تهدیدها است.

(نَذِيراً لِلْبَشَرِ) یعنی منذرا و مخوفا ترساننده و بیم دهنده و آگاه کننده است موارد ترس را و نذیر یعنی حکیم به تحذیر دادن و منع کردن از چیزهایی است که شایسته است اینکه از آن حذر و دوری شود.

پس هر پیامبری نذیر است زیرا او فرمان داده به حذر کردنش عذاب و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۲

شکنجه خدای تعالی را بر گناه. و اختلاف کرده اند در آن. حسن گوید که آن صفت آتش است. ابن زید گوید: آن صفت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است پس گویا او گفته: (قم نذیرا) بر خیز در حالی که ترساننده باشی. ابن زید گوید آن از صفات خدای تعالی است بنا بر این حال میشود از فعل قسم محذوف.

(لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ) قتاده گوید یعنی تقدّم کند و جلو بیفتد در طاعت خدا یا متأخّر بماند و عقب از طاعت و فرمان خدا بمعصیت.

و مشیّت، اراده و خواستن است پس معنایش اینست که این انذار متوجّه کسیست که امکان دارد برای او که از عذاب آتش پرهیز کند به اجتناب از گناهان و آوردن طاعات پس توانایی دارد بر تقدّم و سبقت گرفتن در عبادت و تأخّر و نافرمانی در اوامر خدا بخلاف گفته اهل جبر که قائل بتکلیف ما لا یطاق میباشند (یعنی تکلیف کردن و مجبور نمودن خدا نستجیر باللّه بچیزی که قدرت اداء و فعل آن را ندارد مانند طیر و پرواز در هوا بدون وسیله).

و برخی

گفته اند: خدای سبحان تعبیر فرمود از ایمان و طاعت بتقدّم به جهت اینکه صاحبش متقدّم و جلوست در عقول و درجات و از کفر و معصیت بتأخّر تعبیر فرمود چون متأخّر است در عقول و درجاتش و روایت نموده محمّد بن فضل از ابی الفضل از ابی الحسن علیه السّلام که فرمود هر کس که سبقت گیرد به ولایت ما از سقر دور باشد و هر کس از ولایت ما عقب بماند سبقت بسوی سقر و دوزخ نماید.

(کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ) یعنی هر کس در گرو اعمالیست که بجا آورده است یعنی گرو بعملش و محبوس بآن و پرسیده شود بآنچه نموده از طاعت یا معصیت پس رهن و گرو گرفتن چیزیست بکاری بر اینکه بر نگردد مگر بخروج از آن رهن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۳

زهیر گوید:

و فارقتک برهن لا فکاک له یوم الوداع فامسی الرّهن قد غلقا

و جدا شد از تو بگرو و رهنی که نیست آزادی برای او روز وداع پس شام نمود قلب او در حالی که بسته و گرفته بود پس همین طور این گروه گمراهان برهنی گرفته شدند که نجاتی برای آن نیست. و کسب آن هر چیزیست که بآن جلب میشود نفع و سودی و یا دفع میشود بآن زیان و ضرری و داخل میشود در آن فعل و عدم فعل. آن گاه استثناء و جدا فرمود خدای سبحان اصحاب و یاران راست (راستگرایان را) فرمود (إِلَّا أَصْحابَ الْیَمِینِ) مگر یاران راست، و ایشان کسانی هستند که کتابهایشان بدست راستشان داده میشود.

و برخی گفتند ایشان افرادی هستند که از

دست و طرف راست میروند.

قتاده گوید: همه مردم در بند و گرفتارند مگر اصحاب یمین (راستگرایان) و ایشان آنهایی هستند که گناهی بر ایشان نیست پس ایشان برای خودشان مبارکند.

حسن گوید: آنها مؤمنین و گرویدگانند که مستحقّ ثواب میباشند.

ابن عبّاس گوید: ایشان فرشتگانند، حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ما و پیروان ما اصحاب یمین هستیم (فِی جَنَّاتٍ یَتَساءَلُونَ) یعنی میپرسند بعضی از آنها از بعضی دیگر و گفته اند. پرسش میکنند (عَنِ الْمُجْرِمِینَ) از گناهکاران یعنی از حالشان و گناهانشان که مستحقّ آتش دوزخ شدند بسبب آن.

(ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ) چه چیز شما را بآتش دوزخ و سقر کشانید. و این سؤال توبیخ و سرزنش بهشتیان بدوزخیان است. یعنی اهل بهشت آگاه میشوند بر اهل دوزخ پس میگویند بایشان چه چیز شما را در آتش انداخت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۴

(قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ) یعنی ما بودیم که نماز روزانه را نمیخواندیم بنا بر آنچه شرع اسلام مقرّر فرموده (و فقهاء در توضیح المسائل خود نوشتند) و در این دلالت است بر اینکه اخلال بواجبات استحقاق مذمّت و عقاب و عذاب میآورد زیرا ایشان تعلیق فرمودند استحقاق عذاب آنها را باخلال و تقصیر در نماز و در آن نیز دلالت است بر اینکه کفّار هم مخاطب بعبادتهای شرعیّه هستند (چنانچه علماء در کتب اصول گفته اند که کفّار همانطور که مؤاخذ باصولند مؤاخذ و معاقب بفروع میباشند (مترجم) زیرا حکایت از کفّار میکند بدلالت قول خداوند (وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ) و همچنین (وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ).

قتاده گوید: یعنی ما نبودیم که بیرون کنیم زکاتهای واجب خود، و کفّاراتی

که بر ما واجب شده بود که بدرویشان و مستمندان و بینوایان بدهیم.

(وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ) قتاده گوید: هر وقت فریبنده ای فریبکاری مینمود و در باطل فرو میرفت ما هم با او فرو رفته و فریب میخوردیم و معنایش این است که ما بودیم که خود را بگذشتن در باطل آلوده نموده مانند آلوده شدن مرد بفرو رفتن در کثافات پس چون این گروه سیر میکردند با افرادی که تکذیب میکردند حقّ را و پیرو بودند آنان را در منطق، بودند فرو رفتگان با ایشان.

(وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ) با این حال (که ما نه اهل نماز و نه اهل زکات بودیم. مترجم) انکار میکردیم روز پاداش را و آن روز قیامت و رستاخیز و روز پاداش است و جزاء رسیدن بچیز است خواه سود باشد و خواه زیان آنچه که مستحقّ آنست. پس روز جزاء آن روزیست که مستحقّ بعدل و داد میگیرد، و و میرسد «۱».

---

(۱) مترجم گوید: چنانچه فرموده اند. النّاس مجزیّون باعمالهم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۵

(حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ) یعنی مرگ ما را فرا گرفت بر این حالت و گفته شده تا علم الیقین آمد برای ما به اینکه آن را معاینه کردیم (فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ پس شفاعت شفاعت کننده سودی بر ایشان نداشت.

عطاء از ابن عبّاس روایت کند که گفت: یعنی شفاعت فرشتگان و پیامبران چنانچه سودمند برای موحّدین و خدا پرستان است برای آنان نافع، و سودمند نبود.

حسن گوید: سودی ندهد شفاعت فرشته ای و نه شهیدی و نه مؤمنی و

(ان خیرا فخیر و ان شرّا فشرّ یعنی مردم پاداش

داده میشونـد باعمـال خودشان اگر اعمال و کردارشان نیک باشـد پاداش آنان نیک است، بهشت است و آنچه در آن است. و اگر کردار و اعمالشان زشت و بد باشد کیفر و مجازات آنها نیز بد دوزخ و سقر و عذاب خواهد بود.

اگر کسـی بگوید: که شما می گویید بهشت بقدری از دوزخ دور است، که بوی آن از مسیر پانصد سال نوری نمیرسد چنانچه در باره فحّاش و غیبت کن فرموده انـد: البـذیّ الفحّاش لا یشمّ رائحه الجنّه آدم بـد زبان و بد گو بوی بهشت را نمیشـنود. پس چه طور با این مسافت زیاد و فاصـله ملیونها فرسـنگ بهشتی ها از دوزخیان میپرسـند آیا آنها را بـدوزخ میآورند و یا اینها را به بهشت راه میدهند که هر دو غیر ممکنست.

می گوییم از این سؤال و پرسش چند پاسخ است:

۱- اینکه بهشتیها بمضـمون آیه شـریفه فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ پس بینایی تو در این روز (قیامت) تیز و شدید خواهد بود خداوند نور و بینایی زیادی به چشم آنان مرحمت فرماید که در بهشت ببینند اهل آتش و از آنها علّت دوزخی بودن آنها را بپرسند.

۲- دسـتگاه مخـابرات و تلگرام و تلفن در بهشت و دوزخ بر قرار شود و بهشتی هـا از دوزخیها تلفنا بپرسـند که چه چیز موجب رفتن شما بآتش گردید.

پس در پاسخ بگویند دو کار را ما باید بکنیم نکردیم ۱- نماز باید بخوانیم و لیکن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۶

تأییـد میکنـد این اجماع را که عـذاب کفر و نافرمانی بشـفاعت ساقط نمیشود و مسلّم است صـحّت روایت از عبـد اللَّه مسعود گوید: شفاعت میکند پیامبر شما صلّی اللَّه علیه و

آله چهارمی از چهار نفر شفعاء ۱- جبرئیل ۲- ابراهیم ۳- موسی یا عیسی ۴- پیامبر شما. شفاعت نمیکند هیچکس بیش از آنچه شفاعت می کند پیامبر شما. پس از او پیامبران آن گاه صدّیقون پس آن گه شهیدان و باقی میماند قومی در دوزخ. پس بایشان میگویند چه چیز شما را بدوزخ کشانید تا سخن او پس سودی نداشت برای ایشان شفاعت شفاعتگرها.

ابن مسعود گوید: پس این گروه در دوزخ میمانند. و از حسن از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که گفت مردی از اهل بهشت میگوید در روز قیامت ای پروردگار من فلان بنده ات در دنیا مرا شربتی آب داد. پس شفاعت مرا در باره او به پذیر. پس میگوید: برو و او را از آتش بیرون آور، پس میرود و در آتش جستجو میکند تا او را از آتش بیرون میآورد. و فرمود: آن حضرت بدرستی که از امّت من بزودی داخل بهشت میشوند بشفاعت من بیشتر از قبیله مضرّ (که زیادترین قبائل قریش انداز جمعیّت) (فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ) یعنی چه چیز برای ایشانست و چرا اعراض کردند و پشت بقرآن نمودند. و ایمان بآن نیاوردند. و تذکره، بخاطر آوردن مواعظ قرآنست و معنای آن این است: چیزی برای ایشان نیست در آخرت وقتی اعراض از قرآن نموده و دور

(نخواندیم ۲- زکات مالمان را بمستمندان و درویشان باید داده باشیم ندادیم و دو کار را نباید بکنیم ما کردیم ۱- نباید با اهل ضلالت و گمراهان و فریب کاران مراوده کنیم کردیم ۲- تکذیب روز قیامت نباید کنیم ما تکذیب کردیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۷

شدن از آن.

(كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ) عطاء و كلبى گويند: يعنى گويا آنان گورخران وحشى فرارى هستند (فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) كه فرار از شير ميكند.

ابن عبّاس گويد وقتى گورخر وحشى شير را ميبيند از او فرار ميكند همين طور اين مردم كافر وقتى مى شنيدند كه پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله قرآن ميخواند فرار از او ميكردند.

ابن عبّاس گويد: كه مراد از قسوره رماه، تير اندازان و مردان شكارچى و صيّادانست. ضحّاك و مقاتل و مجاهد با ابن عبّاس موافقند.

سعيد بن جبير گويد: ايشان صيّادان و شكارچيانند كه گورخران از آنها ميگريزند (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً) حسن و قتاده و ابن زيد گويند: يعنى هر يك از آنها ميخواهد كه كتاب و نامه اى از آسمان به اسم او نازل شود كه ايمان آوريد بمحمّد صلّى اللَّه عليه و آله «۱» و بعضى گفتند معناى آن اينست كه آنها ميخواهند نامه اى از خداى تعالى براى آنان بيايد، از برائت و برى بودن آنها از عذاب قيامت و گوارايى و جواز نعمتهاى بهشتى بر ايشان تا ايمان آورند و گر نه بر كفرشان باقى بمانند.

---

(۱) مترجم گويد: مانند يهود و اسرائيليان كه ميگويند ما مسلمان نميشويم مگر كه در خواب ببينيم بما بگويند فلانى مسلمان شو و معروف است كه در زمان ما يك نفر يهودى مزوّر و حقّه باز متقلّب اظهار اسلام كرد و در محافل و مساجد مسلمين در شهرستانهاى مختلف رفته و خود را معرّفى كه من مسلمان شده و يهوديها مرا طرد و قصد كشتن مرا دارند بمن كمك كنيد و سرمايه بدهيد. و

مسلمانهای ساده هم باور کرده و باو پول داده و مساعدت میکردند. پول کلان و زیادی جمع کرد تا در یکی از شهرستانها باو اصرار کردند که علّت مسلمان شدن تو چیست: گفت در خواب دیدم که پنج تن و دوازده امام و چهارده معصوم آمدند و تمام سی و یک نفر آنها بمن گفتند مسلمان شو پس مسلمان شدم و بیچاره نمیدانست، و پنج تن و دوازده امام همان ۱۴ معصومند. دروغگو زود رسوا میشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۸

و برخی گفتند: هر یک از آنها میخواهند که پیامبری باشند که بآنها وحی برسد و پیروی کردند و ناراحتند از اینکه تابع و پیرو باشند.

و گفته اند: این تفسیر آیه ای است که خدای تعالی فرموده (وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ) و هرگز بصعود و بالا- رفتن تو ایمان نمیآوریم مگر از آسمان برای ما کتابی که بخوانیم بیاوری. پس فرمود (كَلَّا) یعنی حقّا نیست آنچه اینها گفتند و اینطور نمیباشد (بَلْ لا يَخافُونَ الْآخِرَةَ) بلکه نمیترسند قیامت را بانکار وجود و صحّت آن و اگر ترسیده بودند عذاب آخرت را هر آینه انکار آیات نمیکردند بعد از قیام براهین و معجزات (كَلَّا) یعنی حقّا (إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ) یعنی اینکه قرآن یاد آور و موعظه است (فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ) یعنی هر کس خواهد پند گیرد بقرآن زیرا که قدرت و توانایی پند گرفتن را دارد (وَ ما يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ) و متذکّر نمیشوند مگر اینکه خدا خواهد. و این مشیّت غیر از اراده و خواستن اوّلست زیرا اگر هر دو مشیّت یکی بود تناقض میشد. پس مشیّت

اوّل اختیار و دوّم مشیت اکراه و اجبار است. و معنا اینست که این کفّار بیاد خدا نمی افتند مگر اینکه خدای تعالی آنها را مجبور نماید. و گفته اند: معنایش اینست مگر اینکه خدا بخواهد از جهتی که امر فرموده و نهی از ترک آن نموده و وعده ثواب و بیم عذاب از ترک آن داده. پس مشیّت او جلوتر بوده، یعنی نمیخواهند مگر اینکه خدا این را خواهد (هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ) قتاده گوید: یعنی اوست شایسته این که از محرّمات او پرهیز و اهل آنست که ببخشد گناهان را. و مرفوعا از انس بن مالک روایت شده که گفت رسول خدا (ص) این آیه را تلاوت کرد و گفت خدای تعالی فرمود. منم اهل آنکه از من بترسند و با من خدای دیگری قرار ندهند. پس کسی که پرهیز کرد از اینکه خدایی با من قرار دهد منم اهل آنکه بیامرزم و ببخشم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۸۹

او را.

و گفته اند: اوست اهل اینکه از عقاب و عذاب او ترسیده و اهل آنست که کارهایی انجام دهند که موجب آمرزش او گردد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۰

سوره قیامت ... ص : ۹۰

اشاره

در مکّه نازل شده قاریان کوفه که در رأس آنان امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است عدد آیات این سوره را چهل و دیگران سی و نه دانسته اند.

قرّاء کوفه در آیه لتعجل به اختلاف کرده اند.

فضیلت این سوره: ... ص : ۹۰

ابی بن کعب از پیامبر (ص) روایت نموده که هر که سوره قیامت را قرائت کند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی میدهیم که او ایمان بروز قیامت داشته میآید در حالی که چهره اش بر افروختگی و زیبایی بر صورتهای مردم در روز قیامت دارد.

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود هر که ادامه دهد قرائت سوره (لا اقسم) را و عمل بآنهم نماید خداوند آن را در روز قیامت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۱

با او در قبرش بر انگیزد در بهترین و زیباترین صورتها که او را بشارت داده و بخندد در روی او تا از صراط و میزان بگذرد «۱»

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره مدّثر را بذکر قیامت پایان داد و اینکه کافر ایمان به آن نمی‌آورد افتتاح این سوره را بذکر قیامت و احوال آن نموده و فرمود:

[سوره القيامه (۷۵): آيات ۱ تا ۱۵] ... ص : ۹۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَهِ (۱) وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ (۲) أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ (۳) بَلى قادِرِينَ عَلى أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ (۴)

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ (۵) يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيامَهِ (۶) فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۹)

يَقُولُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ (۱۰) كَلَّا لا وَزَرَ (۱۱) إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱۳) بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَهٌ (۱۴)

وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ (۱۵)

---

(۱) مترجم گوید: در تفسیر برهانست. از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود: قرائت سوره قیامت خشوع آورده و جلب عفّت و

مصونیت میکند و هر که آن را قرائت کند از سلطانی نترسد و در شب و روز محفوظ میماند باذن خدای تعالی وقتی آن را قرائت کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۲

ترجمه: ... ص : ۹۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان ۱- بروز رستاخیز سوگند یاد میکنم (۲) و بنفس ملامت کننده سوگند یاد میکنم «۱».

۳- آیا آدمی گمان میکند که استخوانهایش را جمع نخواهیم کرد (او را به حال اوّل باز نمیگردانیم).

۴- آری (آن را گرد آوردیم) در حالی که توانائیم بر اینکه سر انگشتانش را راست کنیم «۲» (چه رسد باستخوانهای بزرگ).

۵- بلکه آدمی میخواهد تا قیامتی که او را در پیش است دروغ شمرد یا اینکه بخواهد در آینده نیز مشغول بگناه باشد.

---

(۱)- علماء اخلاق فرموده اند که انسان دارای هفت نفس است (۱) نفس امّاره (۲) نفس ملهمه که خبر از خوبی و بدی اعمال میدهد (۳) نفس لوّامه همین نفسی که خدا باو سوگند فرموده انسانی را در کارهای زشت توبیخ و ملامت میکند (۴) نفس مسوّله و شاهد این قول آیه سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ است (۵) نفس مطمئنّه (۶) نفس راضیه (۷) نفس مرضیّه.

(۲)- دانشمندان علم القرآن گفته اند که این از معجزات قرآن است که خبر داده از اختلاف خطوط کلیّه سر انگشتان با یکدیگر که دو نفر از این جهت یکسان و بی تفاوت نیستند و برای همین ادارات ساواک و پلیسی و دادگستری ها، و غیرها از متّهمین و مردم دیگر انگشت نگاری میکنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۳

۶- (از روی استهزاء و تمسخر میپرسد) روز رستاخیز کی خواهد بود.

۷- پس آن هنگام که

دیده خیره شود.

۸- و ماه تیره گردد و نورش تمام شود.

۹- و مهر و ماه مجتمع شوند یا در رفتن نورشان بخسوف و کسوف، جمع شوند تا تاریکی زمین بر اهلش بنهایت برسد.

۱۰- آن روز آدمی میگوید فرار و گریزگاه کجاست.

۱۱- نه چنانست (که او را از گریختن سودی باشد) پناه گاهی نیست.

۱۲- آن روز بازگشت (یا فرارگاه) بسوی حکم پروردگار است.

۱۳- آن روز انسان را باعمالی که در پیش کرده و بآنچه بعد از آن میکند (یا بآنچه در زمان زندگیش در دنیا نموده و یا باقیات الصّالحات و آثار خیری که مانند مدرسه و مسجد و بیمارستان و ... برای بعد از مرگش گذاشته) خبر میدهند.

۱۴- بلکه انسان بحال خود (بشهادت اعضاء و جوارهش) بیناست.

۱۵- و اگر چه (برای هر گناه) عذرهای خود را بیاورد.

قرائت: ... ص : ۹۳

قواس لا قسم و دیگران لا اقسم قرائت کرده اند و در قرائت جمله دوّم و آیه دوّم اختلاف نکرده اند که آن (و لا اقسم) قرائت کرده اند «۱» و قاریان مدینه

---

(۱) در تمام قرآنهای خطّی و چاپی اختلاف در اثبات الف لا و اقسم- نیست ولی ابو الحسن قواس حمل کرده بر زیادی الف در کتابت مثل لا اذبحته و از ابن محیص در قرائت شواذ به ادغام آمده و در بعضی از قرآنها ینبواء بواو بعد الف و اتّفاق کرده اند بر کتابت الّن نجمع.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۴

(برق البصر) بفتح راء و دیگران بکسر راء و در قرائت شواذ. ابن عبّاس.

و عکرمه و ایوب سختیانی «۱» و حسن مفر را بفتح میم و کسر فاء و زهری مفر بکسر میم و

فتح فاء قرائت کرده.

دلیل: ... ص : ۹۴

ابو علی طبرسی (مصنّف گوید) هر که لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ قرائت کرده (لا) بنا بر گفته او صله مانند لائی که در آیه (لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتابِ) است.

اگر گفتی لا و ما و حروفی که زیادی هستند در میان دو کلام میباشند، مانند قول خدا (مِمَّا خَطِيئاتِهِمْ) (فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ) و (فَبِما نَقْضِهِمْ) و در اوّل کلام زیاد نیست. از این ایراد جواب داده اند که مجاری قرآن مجاری سخن واحد و سوره واحد است و چیزی که بر این دلالت میکند اینست که گاهی چیزی را در سوره ای ذکر میکند که جوابش در سوره دیگر میآید مثل قول خدا (يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) «۲» (ای آن کسی که قرآن بر تو نازل شده مسلّما تو دیوانه ای) که جوابش در سوره دیگر (ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ) «۳») تو ای (رسول) بنعمت پروردگار خویش دیوانه نیستی پس فصلی نیست بنا بر این بین گفته او (لِئَلَّا يَعْلَمَ) و بین گفته اش (لا أُقْسِمُ).

و امّا آنکه لا اقسم قرائت کرده لام آن ممکن است لا می باشد که در بیشتر مواقع مصاحب یکی از دو نون میباشد (نون تأکید ثقیله ۲- نون تأکید خفیفه (لأقسمنّ بالایمن) و این مطلب از سیبویه حکایت شده و اجازه داده و چنانچه نون ملحق با فعل در لا قسم نشده نیز لام ملحق با نون در مثل قول

---

(۱) ایّوب بن ابی تمیمه کیسان تمیمی سختیانی بفتح سین و سکون خاء ابو بکر بصریست که در تقریب التّهذیب فوت او را در سال ۱۳۵ ه یاد کرده.

(۲) حجر آیه ۶

(۳) قلم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۵

شاعر نشده که میگوید:

و قتیل مرّه اثارنّ فانّه فرع و ان اخاکم لم یثأر

و مقتول مرّه که قبیله ای از قریش هستند خونش بسبب کشته شدن قاتلش گرفته شد زیرا که آن فرع و شاخه شریف و بزرگ آن قوم است و برادر شما خونش گرفته نشد یعنی قاتلش کشته نگردید.

اراده کرده (لأثأرن) پس لام حذف شده و جایز است که لام ملحق به فعل حال بشود مانند حکایت خدا از قول فرعون (لَأُصَلِّبَنَّكُمْ) و وقتی مثال برای حال شد نون پیرو و تابع آن نباشد برای اینکه این نونی که ملحق بفعل میشود در بیشتر امور آن نون برای فصل بین فعل حال و فعل آینده است، و گاهی ممکن است که لام ردّ بر کلام باشد و خیال کرده اند که حسن. (لا قسم بیوم القیمه و لا اقسم بالنّفس اللّوامه) قرائت کرده و گفته که قسم باوّلی خورده و بدوّمی سوگند نخورده و مثل همین را از ابی اسحاق نیز نقل کرده اند ابو علی در غیر کتاب حجّت یاد کرده که لام زیاد است زیرا قسم داخل بر قسم نمیشود.

ابن جنّی گفته شایسته است که این لام ابتداء باشد یعنی هر آینه من سوگند میخورم بروز قیامت پس مبتداء که انا باشد حذف شده برای علم بآن.

ابو الحسن گوید: برق البصر بیشتر است در کلام عرب و بفتح خواندن هم لغتی است.

زجاج گفت: هر که برق بکسر قرائت کرده بمعنی فزع و تحیّر گرفته و هر که برق بفتح خوانده پس او از بریق العینین گرفته. ابو عبیده گوید برق البصر وقتی که

حیران شود.

کما اتانی ابن صبیح راغبا اعطیته عیساء منها فبرق

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۶

هنگـامی که پسـر صبیـح در حـال میل آمـد نزد من باو شتر خوبی دادم که چشم او از آن خیره شـد مفر بفتـح فاء بمعنی فرار و بکسر فاء مکانیست که فرار بسوی آن نمایند و مفرّ بکسر میم و فتح فاء انسان فراری را گویند.

امرء القیس گوید:

مکرّ مفرّ مقبل مدبر معا کجلمود صخر حطّه السیل من عل

حمله کننده خوش گریز روی کننده معرض با هم مانند قلوه سنگی که سیل آن را از بالا بزیر اندازد.

اعراب ... ص : ۹۶

(بَلی قادِرِینَ)

منصوبست بنـا بر حـالیت و تقـدیرش چنین است (بلی نجمعهـا قادرین) آری آن را ما جمع میکنیم در حالی که توانای بر آنیم. پس عامل در حال حذف شده برای دلالت داشـتن جمله قبل از آن بر آن چنانچه در قول خدای سـبحانست (فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالًا) یعنی (فصلّوا رجالا).

و مفعول یرید حذف شده و تقدیرش بل یرید الانسان الحیاه لیفجر امامه بلکه انسانی اراده میکند زندگانی را تا اینکه گناه کند در آینده. و جمله یسأل در محلّ حال است. و لا وزر خبرش محذوف است، فرضـش اینست (لا وزر فی الوجود) پناهگاهی در وجود نیست.

بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ

. را چند قول در تفسیرش گفته اند:

۱- یعنی بلکه انسان بر باطن خودش دیده بینایی دارد. ۲-

یعنی دلیل روشنی است. ۳- هاء در بصیره مبالغه باشد چنانچه میگویند رجل علّامه و رجل نسّابه.

علی بن عیسی گوید: تقدیرش اینست بل الانسان علی نفسه من نفسه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۷

بصیره یعنی

در روز قیامت جوارح و اعضاء او شهادت و گواهی میدهند پس تو خودت بینایی بخود هستی زیرا که انسان را حمل بر نفس نمود. و جواب (لو) حذف شده و تقدیرش و لو القی معاذیره لم ینفعه ذلك. گر چه عذرهایی برای گناهانش بیاورد سودی ندارد برای او و جایز است که جوابش در جملات جلو باشد.

تفسیر: ... ص : ۹۷

(لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ) ابن عبّاس و سعید بن جبیر. گفته اند که (لا) صله است و معنایش سوگند میخورم بروز قیامت و بعضی گفته اند که لا- ردّ است بر کسانی که انکار کردند بعث و نشور را از مشرکین پس گویا گفته. که چنین نیست شما گمان کرده اید. آن گاه شروع کرد بسوگند و فرمود سوگند بروز رستاخیز، و قیامت که شما بر انگیخته خواهید شد تا اینکه فرق و امتیازی باشد میان سوگند انکاری و سوگند ابتدایی و استینافی.

ابی مسلم گوید: که یعنی سوگند نمیخورم بروز قیامت برای ظهور، و واقعیتش بدلیل های عقلی و سمعی و بعضی گفته اند یعنی سوگند نمیخورم به روز قیامت چون که شما اقرار بآن نمیکنید. (وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) سوگند نمیخورم بنفس لوّامه. بدرستی که شما اقرار نمیکنید که نفس ملامت میکند صاحبش را در روز قیامت «۱» و لیکن من از

---

(۱) مترجم گوید: در تفسیر برهان و علی بن ابراهیم است. یعنی سوگند بروز قیامت و سوگند بنفس لوّامه گفت. که انسانی گناه کرد پس خداوند او را ملامت و سرزنش فرمود. [...]

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۸

شما میپرسم بمن خبر بدهید. آیا من قدرت دارم که استخوانهای پراکنده شما را جمع نمایم.

حسن

گوید: یعنی سوگند میخورم بروز قیامت و نمیخورم بنفس لوّامه. به اوّلی سوگند خورده و بدوّمی نخورده علی بن عیسی گفت: و این ضعیف است زیرا خارج از سیاق کلام است و بهتر اینست که بگفته بیشتر مفسّرین دو سوگند باشد. و جواب قسم محذوف است و باطنش اینست که مطلب آن طور که شما خیال کرده اید نیست مسلّما شما مبعوث و بر انگیخته خواهید شد یا البته شما را بر انگیزانند. و کسی که لا اقسم قرائت کرده لا را جواب قسم قرار داده. و نون را محذوف دانسته زیرا اراده نموده حال را و ما آنچه در این گفته شده یاد کردیم در دلیل و حجّت.

(و النّفس اللوّامه) عطاء از ابن عبّاس روایت کرده یعنی بسیار سرزنش کننده و نیست نفس خوب و یا بد مگر اینکه صاحبش را ملامت و توبیخ میکند در روز قیامت اگر کار خوب کرده باشد میگوید چرا زیاد نکردی و اگر کار بد کرده باشد میگوید ای کاش نکرده بودم.

مجاهد گوید: ملامت بر گذشته میکند. میگوید چرا کردی (فلان گناه را و چرا فلان طاعت را بجا نیاوردی) قتاده و مجاهد گفته اند: مراد نفس لوّامه کافره است یعنی زیاد ملامت کند خود را بر آنچه در گذشته از او سر زده.

حسن گفته آن نفس مؤمنه است ملامت میکند خودش را در دنیا و محاسبه میکند آن را و میگوید چرا کردی و چرا تقصیر نمودی پس اندیشمند است همیشه در عواقب و پایان کار و گناهکار اندیشه در امر آخرت نمیکند و حساب نفس خود را نمیکشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۹۹

(أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ) صورت اين جمله صورت استفهام و معناى آن انكار است بر منكرين بعث و قيامت. يعنى. آيا خيال نميكند كافر ببعث و نشور يعنى جنس كافرها.

(أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ) يعنى ما هرگز او را بصورت اوّليه بر نميگردانيم و او را از نو نميآفرينيم بعد از اينكه خاك شده بود. پس از بعث و روز قيامت كنايه بجمع عظام آورده. «۱»

آن گاه فرمود: (بَلى) آرى آن را جمع ميكنيم.

(قادِرِينَ عَلى أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ) زجاج و جبائى و ابى مسلم گويند: ما توانا هستيم كه سر انگشتان او را يكسان قرار دهيم بنا بر آنچه كه باشد گر چه كم و كوچك باشد استخوانهاى آن چنانچه هست و تركيب دهيم ميان آنها تا سر انگشتان يكسان شود. و كسى كه توانايى بر جمع استخوانهاى ريز و كوچك را دارد بر جمع و تركيب استخوانهاى بزرگ تواناتر است.

ابن عبّاس و قتاده گويند: يعنى ما قدرت داريم كه سر انگشتان او را مانند

---

(۱) مترجم گويد: محدّث بحرينى در تفسير برهان باسنادش از حلبى آورده كه گفت شنيدم كه حضرت صادق عليه السّلام ميفرمود: بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ يعنى تكذيب كند امام خود را. و گفت بعضى از اصحاب ما از معصومين عليهم السّلام روايت نموده اند لِيَفْجُرَ أَمامَهُ يعنى اوّل و دوّمى اراده كردند كه حيله كنند امير المؤمنين على عليه السّلام را. ميگويم ممكن است اشاره بنقشه آنها در قتل آن بزرگوار باشد كه خالد بن وليد لعنه اللّه را براى اين كار در نماز صبح امر كردند. ولى ابو بكر پشيمان شد و قبل از سلام نمازش گفت يا خالد لا

تفعل ما امرتک و السّلام علیکم و رحمه اللَّه و برکاته. ای خالد آنچه را که بتو امر کردم نکن ...

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۰

موزه و چکمه و سم حیوانات قرار دهیم پس با دهانش مانند آنها بخورد و لیکن ما منّت نهادیم بر او بانگشتان تا اینکه با آن تکمیل منفعت نموده و گرفتن و دادن برایش آسان و آماده باشد و بوسیله آن بکارهای لطیف و نازک کاری مثل نوشتن و حسابداری نمودن و امثال آن سودمند شود. «۱»

(بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ) یعنی کافر (لِیَفْجُرَ أَمامَهُ) مجاهد و حسن و عکرمه و سدی گویند: این خبریست از خدای تعالی که آدم کافر گام در گناه های خدای تعالی گذارده نه از مرکب آن پیاده و نه توبه میکند، یعنی اینست آنکه و امیدارد او را بر اعراض و دوری از آنچه پروردگارش برای او تقدیر فرموده و برای همین اقرار به بعث و انگیزش نمیکند و روز قیامت را انکار مینماید.

زجاج گوید: لیفجر امامه یعنی تکذیب میکند آنچه را که در پیش دارد از بعث و نشر. پس فجور بمعنی تکذیب است. و ممکن است که اراده کند که گناه و اعمال بد و زشت را نموده و توبه از آن را بتأخیر اندازد.

---

(۱) مقصود از جمع عظام و استخوانها صرف جمع کردن آنها نیست چون هر کس میتواند استخوان مرده را جمع کند و قطعا کافر منکر این مطلب نیست، و جمع کردن استخوانها اعم از زنده کردنست و البتّه در اینجا مقصود زنده نمودن است بلکه مقصود مطلق احیاء و زنده کردن هم نیست زیرا هیچکس

منکر نیست که استخوان زنده میشود بوسایط و اسباب مترتّبه ای به اینکه استخوان خاک میشود و گیاه ها و بذرها از آن تغذیه و بصورت سبزی در آمده و آن را حیوانی چون گوسفند و گاو و ... خورده و آدمی هم آن حیوان و یا آن سبزی را میخورد و در بدن او دو مرتبه تبدیل باستخوان و اجزاء انسان میشود و کفّار منکر بر گشتن روح اوّل هستند باین استخوان و بدن بطوری که وقتی زنده شد شناخته شود او همان انسان است که در دنیا بود و خدا را معصیت و یا اطاعت کرد پس مجازات باعمالش شود و اینست آن بعث و قیامتی که کفّار آن را انکار میکنند.

(شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۱

ابن انباری گوید: یعنی مادامی که زنده است گناه کند و در خاطرش نیست که بر گردد و توبه کند از گناهی که مرتکب شده.

عطیّه گفته: یعنی میگوید گناه میکنم پس توبه مینمایم و مقصود اینکه شتاب در معصیت نموده امّا توبه را بتأخیر می اندازد و میگوید فردا و یا پس فردا ماه دیگر و مال دیگر. مترجم گوید: بقول شاعر فارسی:

(گفتی که به پیری رسم و توبه کنم صدها چه جوان مرد و یکی پیر نشد)

(یَسْئَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ) یعنی آنکه در آینده اش تصمیم گناه کردن دارد می پرسد قیامت چه وقت خواهد بود چون ایّان بمعنی متی (وقت) است مگر اینکه سؤال بمتی بیشتر از سؤال بایّان است و برای همین نیکوست که تفسیر بمتی شود. و البتّه سؤال او از وقت قیامت برای دروغ شمردن اوست قیامت و سر گرمی

او بـدنیا و بی فکری نسبت به پایـان کار پس وقتی او را بترسانیدنـد به قیامت و روز حساب و کیفر اعمال میپرسـد کی خواهد بود. پس خدای سبحان خبر از مقدّمات و علائم قیامت داده و گفت:

(فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ) یعنی چشم موقع آمـدن ملـک الموت و عزرائیل معاینه و مشاهـده نموده پایان کارش را پس از شـدّت ترس چشمش را بر نمیگرداند.

قتاده و مسـلم گفته اند: وقتی ترسـید و متحیّر شد از آنچه می بیند از احوال قیامت و منازل و مناظر ترسناک آن از آنچه در دنیا تکذیب آن را مینمود و این مانند قول اوست که میفرماید لا یرتدّ الیهم طرفهم نمیگردانند بسوی آنها چشم خود شان را.

(وَ خَسَفَ الْقَمَرُ) یعنی نور و روشـنی آن بواسطه خسوف رفت و تمام شد (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ) مجاهد گفته جمع شد میان خورشید و ماه بسبب رفتن نورشان بوسیله خسوف جهت تکامل تاریکی زمین و فضا بر اهل زمین است تا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۲

اینکه ببینند هر یک از آن را بدون نور و روشـنی «۱» و این قول اختیار فراء و زجاج میباشـد. و جمع بر سه گونه است ۱- جمع مکانی ۲- جمع زمانی ۳- جمع اعراض در محـلّ. امّـا جمع دو چیز در حکم یـا صـفت جایز است زیرا حقیقت جمع قرار دادن یکی از دو چیز است با دیگری.

ابن مسعود گفته جمع میان خورشید و ماه در طلوع آنهاست از مغرب مانند دو شتری که نزدیک هم و با هم حرکت کنند.

(یَقُولُ الْإِنْسانُ) میگوید آن انسانی که قیامت را دروغ میشمارد (یَوْمَئِذٍ

أَيْنَ الْمَفَرُّ) یعنی راه فرار و پناهگاه کجاست و فرّاء گفته ممکن است باین معنی باشد محلّ فرار کجاست.

زجاج گوید: مفر بفتح فرار و بکسر مکان فرار است. خداوند سبحان- فرماید. (كَلَّا لا وَزَرَ) یعنی فرارگاه و پناه گاهی نیست برای کفّار که به آن پناهنده شوند و وزر مکانیست از کوه و یا غیر آن که بآن پناهنده شده و متحصّن میگردند. و زیر را که وزیر میگویند برای اینست که مردم در کارها باو پناهنده میشوند ضحّاك گفته: یعنی حصنی و پناهگاهی نیست در آن روز «۲»

---

(۱) برای اینکه جمع خورشید و ماه در یک درجه طولیه در هر محاق و در هر درجه عرضیّه نیز در هر محاق خواهد بود وقت کسوف خورشید که ماه حایل و مانع بین آن و زمین میشود پس در قیامت جمع آن بنوع دیگر خواهد بود مضافا اینکه خداوند سبحان در سوره یس فرمود لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ- الْقَمَرَ. سزاوار و شایسته نیست که خورشید ادراک ماه نماید.

(شعرایی)

(۲) مترجم گوید: حدیث سلسله الذّهب که خدای سبحان فرمود

کلمه لا اله الّا اللَّه حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی

از همین معناست.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۳

(إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ)

قتاده گفته بسوی پروردگارت در این روز پایان کار خواهد بود یعنی در این روز مردم منتهی بحکم و امر پروردگار خواهند شد و برای هیچکس جز او حکمی و امری نیست. و گفته اند: مستقرّ. عرصه محشر که در آن مؤمن و کافر قرار میگیرند و این بسوی خداست نه بسوی مردم.

ابن مسعود گفته: مستقرّ بمعنی مصیر و

مکان رجوع است. و مستقرّ برد و وجه است مستقرّ تا مدّت پایان حساب و قرارگاه برای همیشه.

(يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ)

مجاهد گفته: یعنی آدمی در روز قیامت خبر میدهد باوّل و آخر عملش پس مجازات میشود بآن.

و گفته اند: یعنی خبر میدهد باعمال گذشته اش در زندگانیش و بآنچه تأسیس کرد پس بآن عمل کردند بعد از مرگش از کار خیر و یا شرّ «۱» ابن عبّاس گفته: یعنی بآنچه جلوتر از معاصی و گناه ها مرتکب شده و طاعات و عبادات را تأخیر انداخته خبر میدهد در آن روز.

---

(۱) مترجم گوید: یعنی تأسیس و بناء مسجد و یا مدرسه و یا مراکز تبلیغ مانند حسینیه ها و مهدیّه ها و عبّاسیه ها و بیمارستان نمود و یا مرکز فسادی چون سینما و کاباره و قمارخانه و و و از خود گذاشت که مردم بعد از مرگ او در آنها عبادت و طاعت خدا نموده و یا گناه و معصیت نمایند و مؤیّد این است حدیث نبوی (ص) که فرمود

اذا مات ابن آدم انقطع عمله الّا عن ثلاث صدقه جاریه او علم ینتفع به النّاس او ولد صالح یستغفر له

. وقتی پسر آدم مرد عمل او منقطع و پایان مییابد مگر سه عمل او که باقی میماند ۱- کارهای خیر عام المنفعه مانند مسجد و ...) ۲- کتاب علمی که مردم از آن بهره برند ۳- فرزند شایسته که برای او استغفار کند. در تفسیر برهان محدّث بحرینی گوید ابی الجارود از حضرت باقر علیه السّلام در باره آیه (يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ) نقل نموده که فرمود بآنچه از خوب و بد

مقدّم بدارد و آنچه از روش و سنّتی برای بعد از خودش بگذارد که بعد از او بآن عمل کنند. پس اگر شرّ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۴

ابن زید گفته: بآنچه که گرفته و یا نگرفته و ترک نموده خبر میدهد.

قتاده گفته: یعنی خبر میدهد بآنچه مقدّم داشته از طاعت خدا و یا بتأخیر انداخته از حقّ خدا و آن را ضایع نموده است.

زید بن اسلم گفته: خبر میدهد بآنچه مقدّم داشت و جلو فرستاد از مالش برای خودش و آنچه برای ورثه اش باقی گذاشت بعد از مرگش.

و حقیقت نبأ خبر دادن بچیزیست که مقام او را بزرگ میدارد. و خوبست در این موضع زیرا که آنچه جاری مجرای مباح است در این باب ذکر نمیشود و البتّه آن خبریست که شایسته است بر آن پاداشی داده شود و امّا آنچه وجودش چون عدم بودنش با نبودنش تفاوتی ندارد اعتباری بآن نیست.

(بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ)

ابن عبّاس و عکرمه و مقاتل گفتند یعنی اعضاء و جوارح او (از دست و پا چشم و گوش و ...) و بآنچه کرده اند گواهی میدهند. پس خود او شهادت میدهد بر خودش بسبب شهادت جوارحش بر او.

قتیبی گفته: جوارح او قائم مقام او شده و برای همین مؤنّث آورد و (بصیره) گفت زیرا که مراد بانسان در اینجا جوارح انسانی است.

اخفش گفته: این مثل گفته تو است که می گویی فلانی حجّت و عبرت است و دلیلش قول خداست که میگوید: كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً یعنی خودت در آن روز برای محاسبه ات کافی هستی.

(و بد باشد بر اوست مثل وزر و گناه

آنان و از گناه آنها هم کم نمیشود چیزی و اگر خوب باشد برای او مانند اجر و پاداش آنهاست در حالی که از اجر آنها چیزی کم نمیشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۵

و برخی گفته اند: یعنی که انسان بینا بخودش و عملش میباشد عیاشی باسنادش از محمّد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود چه میکند یکی از شما که اظهار خوبی نموده و بدیهای خود را پنهان میکند آیا نیست اینطور که وقتی رجوع و توجّه بخود نمود میداند که چنین نیست و خدای تعالی میفرماید (بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ)

و اینکه وقتی باطن او صالح و شایسته شد تقویت میکند ظاهر را.

و از عمر بن یزید از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود آن گاه گفت چه میکند آدمی که اعتذار میجوید نزد مردم خلاف آنچه خدا از او میداند. بدرستی که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله میفرمود کسی که باطن خود را پنهان کند خدا لباس و رداء آن را بر او میپوشاند اگر خوب باشد خوب و اگر بد باشد بد.

و از زراره روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام حدّ مرض که میتواند صاحبش (یعنی بیمار) افطار کند چیست. فرمود: بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ

، او داناتر است بآنچه طاقت دارد و در روایت دیگر است «۱» که او داناتر است بنفس و حال خودش و این مربوط باوست.

(وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ)

یعنی گر چه عذر هم آورد و دفاع نفس خود نماید برای

---

(۱)

مترجم گوید: کلینی در کافی و شیخ در تهذیب باسنادشان از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده اند که از آن حضرت سؤال شد از خفقه و خفقتین فرمود نمیدانم آن چیست. بدرستی که خدای تعالی میفرماید بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ. علی علیه السلام میفرمود هر که مزه و طعم خواب را یافت، چه نشسته باشد و چه ایستاده بر او لازم است که وضوء بگیرد.

این روایت را ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی در فروع کافی از ابن- اذینه از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده و فرقی میان دو روایت در معنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۶

او سودی ندارد گفته میشود معذره و معاذیر و آن یاد کردن موانع است که باز میدارد از فعل و کاری که مطلوب و مراد است.

ضحّاک و سدی گفته اند: یعنی گر چه درهای منزلش را بسته و پرده های اطاق خود را بیاندازد.

زجاج گفته: یعنی و گرچه هر دلیل و بهانه ای که نزد اوست اقامه کند پذیرفته نمیشود.

و در تفسیر آمده که معاذیر ستور و مفرد آن معذار است. مبرّد گوید معذره لغت بنی طیّ (که قبیله ای در یمن هستند) میباشد. و معنایش اینست گر چه پرده ها را بیفکند که پنهان دارد آنچه میکند بدرستی که خودش گواه و شاهد بر اعمالش میباشد.

(نیست گر چه در الفاظش اختلاف است و معنای قول آن حضرت اینست او داناتر است بحال خودش و یا او داناتر است بآنچه قدرت آن را دارد یکیست و اطاقه بمعنای قدرت و توانایی است گر چه در کاری که میکند سختی و مشقّت هم باشد آن را متحمّل میشود.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۷

[سوره القيامه (۷۵): آيات ۱۶ تا ۲۵] ... ص : ۱۰۷

اشاره

لاـ تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ (۱۹) كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ (۲۰)

وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ (۲۲) إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ (۲۳) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ (۲۵)

ترجمه: ... ص : ۱۰۷

۱۵- (ای رسول خدا زبان خود را بخواندن قرآن پيش از آنكه جبرئيل از وحى فارغ شود) مجنبان تا بفرا گرفتن آن تعجيل كنى.

۱۶- البتّه فراهم آوردن آن (در سينه تو تا ياد گيرى) و تأليف آن به عهده ماست.

۱۷- پس آن دم كه آن را (بزبان جبرئيل (ع) براى تو بخوانيم) از خواندن او پيروى كن.

۱۸- سپس بيان قرآن بعهده ماست.

۱۹- نه چنانست (كه روز رستاخيز نباشد) بلكه دنياى شتاب كننده را دوست ميداريد.

۲۰- و آخرت را واميگذاريد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۸

۲۱- چهره هايى در آن روز خرّم است.

۲۲- بسوى رحمت پروردگار خويش انتظار كشنده اند.

۲۳- چهره هايى در آن روز گرفته است.

۲۴- صاحبان اين چهره ها يقين دارند كه كارى كمر شكن با ايشان ميكنند. «۱»

قرائت: ... ص : ۱۰۸

قاریان مدینه و کوفه تحبّون و تذرون را بتاء قرائت کرده و دیگران به یاء یحبّون و یذرون قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۱۰۸

هر که بتاء قرائت، پس بنا بر معنی (قل لهم بل تحبّون العاجله) و (قل لهم بل) تذرون (الآخرون) گذارده هر که بیاء قرائت کرده. بنا بر معنای هم- یحبّون (العاجله) و (هم) یذرون (الآخرون) گذارده.

---

(۱) مترجم گوید: در میان مفسّرین عامّه و خاصّه اختلاف در نزول قرآن است عامّه مطلقا میگویند قرآن بتدریج در طول ۲۳ سال رسالت پیامبر بر آن حضرت نازل شد و برخی از خاصّه هم با آنها در این عقیده و قول موافقت کرده اند ولی حقّ آنست که چنانچه از این آیه و آیات دیگر و اخبار صحیحه خاندان رسالت علیهم السّلام استفاده میشود که یک مرتبه بقلب نازنین پیامبر عظیم الشّأن اسلام نازل شده چنانچه فرمود نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ شعراء ۱۹۳ و نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ آل عمران ۳ و تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً. و ده ها آیه دیگر که ظهور به نزول دفعی- یعنی دفعه واحده دارد ولی بتدریج در طول ۲۳ تبلیغ فرموده. پس ما حصل اینکه تنزیل قرآن یک مرتبه و ابلاغش تدریجی بوده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۰۹

ابو علی گوید: یاء بنا بر آنچه که گذشت از ذکر انسان «۱» پس بدرستی که مقصود بآن کثرت و عموم است مثل قول او که میفرماید: إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً ثم قال إِلَّا الْمُصَلِّينَ «۲».

لغت: ... ص : ۱۰۹

التحریك: گردانیدن چیزیست از مکانی بمکان دیگر یا از جهتی بجهت دیگر بفعل حرکت در آن.

و الحرکه: چیزی که بسبب آن حرکت دهنده حرکت میدهد.

و المتحرك: منتقل شونده است از طرفی بسوی دیگر.

و اللّسان: آلت و

وسیله سخن گفتن است.

و العجله: طلبیدن و خواستن چیزیست پیش از وقتی که سزاوار است در آن وقت شود و نقیض و ضدّ عجله ابطاء و تأخیر است.

و السّرعه: کردن کار است در اوّل وقتی که آن کار باید در آن انجام شود و ضدّ آن سستی و تأنّی است.

و القرآن: اصلش ضمیمه کردن و جمع نمودن و آن مصدر است مثل رجحان و نقصان.

و البیان: اظهار معنائیست برای نفس و شخص بچیزی که تمیز داده شود بسبب آن از غیرش و نقیض بیان اخفاء و اغماض پنهان کردن و چشم پوشیدن

---

(۱) مترجم گوید: فرمود أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ (۱) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ (۲) يَقُولُ الْإِنْسانُ (۳) يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ

(۴) بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

(۵) چون در این پنج آیه قبل ذکر انسان شده لذا یحبّون و یذرون را با یاء خوانده اند که حکایت از غایب میکند.

(۲)- و مانند آن وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۰

است.

و النضره: مانند بهجت و طلاقه گشاده رویی و خرّم رویی است. و ضدّ آن عبوس و بور ترش رویی و تیره گی چهره است. نضر وجهه ینضر نضاره پس اوست ناضر. شاداب و خرّم شد صورت او ...

و النّظر: بر گردانیدن حدقه صحیح چشم است بطرف دیدنی برای دیدن و نظر بمعنی انتظار است چنانچه خدای عزیز فرمود وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ «۱» یعنی منتظره انتظار دارنده.

و شاعر گفت:

وجوه یوم بدر ناظرات الی الرّحمن تنتظر الفلاحا

چهره هایی که در روز جنگ بدر نگاه کننده بسوی خدای بودند و انتظار پیروزی

و رستگاری داشتند آن گاه نظر را در فکر استعمال میکنند و میگویند نظرت فی هذه المسئله یعنی تفکّرت فکر کردم و از آنست مناظره و بمعنای مقابله هم میباشد گفته میشود دور بنی فلان تتناظر یعنی تتقابل مقابله با هم دارند.

و الفاقره: یعنی کاسره شکننده ستون پشت بجهت سختی. و گفته اند فاقره بمعنای داهیه و آبده مصیبت ابدی و همیشگی.

تفسیر: ... ص : ۱۱۰

سپس خطاب نمود خدای سبحان پیامبرش را و فرمود: (لا تُحَرِّكْ، بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ)

ابن عبّاس گوید: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله وقتی قرآن

---

(۱) مترجم گوید: در سوره نمل در داستان حضرت سلیمان نبیّ علی نبیّنا و آله و علیه السّلام و بلقیس ملکه شهر سبا که بعد از خبر آوردن هدهد و نامه نوشتن آن حضرت إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ و فرستاد آن نامه را بوسیله هدهد برای بلقیس او پس از مشورت کردن با وزیران و امیران خود گفت، وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ تا آخر.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۱

برایش نازل میشد از آن حرص و علاقه ای که بحفظ و ضبط آن داشت شتاب، و عجله میکرد به حرکت دادن زبانش برای خواندن آن که از ترس اینکه مبادا فراموش کند آن را پس خداوند او را از این تعجیل منع فرمود و گفت ای رسول زبان خود را مجنبان و حرکت مده تا بفرا گرفتن آن تعجیل کنی. و در روایت سعید بن جبیر است که حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله عجله میکرد و در نزول قرآن بسختی و حفظ آن دشوار

بـود بر آن بزرگـوار پس لب و زبـان خود را قبـل از فراغت جبرئيـل از وحی قرآن حرکت ميـداد. پس خداونـد سـبحان فرمود حرکت مـده و مجنبـان بوحی و يـا بقرآن زبـان خود را يعنی تعجيـل بقرائت و فرا گرفتن قرآن مکن چنـانچه در (سوره طه آيه ۱۱۴) فرمود: وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضـى إِلَيْكَ وَحْيُهُ. شـتاب بفرا گرفتن و يا خوانـدن قرآن پيش از تمام شدن وحی بتو مکن.

(إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ)

قتاده گويد: يعنی بعهده ماست جمع قرآن در سينه تو تا آن را حفظ نمايی.

(وَ قُرْآنَهُ)

يعنی و تأليف آن نيز بر آنچه تو نازل گرديده نيز بعهده ماست.

ابن عبّاس و ضـحّاک گفته اند: يعنی که بعهـده ماست جمع و تأليف قرآن برای تو تا اينکه آن را حفظ نموده و ممکنست باشد آن را تلاوت نمايی، پس نه ترس فوت چيزی از آن را.

(فَإِذا قَرَأْناهُ)

يعنی جبرئيل بامر ما بر تو قرائت کرد (فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ)

- ابن عبّـاس گفته: يعنی قرائت آن يعنی وقتی جبرئيـل از قرائت آن فـارغ شـد بخوان پس پيـامبر بعـد از اين وقتی جبرئيل بر او نازل ميشد سر را پائين انداخته و گوش ميداد وقتی او ميرفت قرائت ميکرد «۱»

---

(۱) محدّث بحرينی در تفسير برهان از علی بن ابراهيم نقل نموده

کـه بر آل محمّـد عليهـم السّـلام است جمع و تـأليف و قرائت قرآن پس وقـتی مـا آن را قرائت کرديم پيروی کن قرائت او را. گفت پيروی کنيد چگونه قرائت کردند ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ. يعنی تفسيره.

و حافظ برسی گويد: که موثّقين از

اهـل حـدیث که اخبـار را نوشـتند یافتنـد که برای امیر المؤمنین علیه السّلام سـیصد اسم است در قرآن که از آنهـاست روایت صحیح از ابن مسعود که گفت قول خدای تعالی ۱- وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ ۲- وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا ۳- وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ ۴- إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ

۵- إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ فالمنذر رسول اللّه و علی بن ابی طالب الهادی ۶- أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ، فالبیّنه محمّد (ص) و الشّاهد علی تا اینکه میگوید: وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ. یعنی علی إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیم، و قول او لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیم یعنی از حبّ علی (ع) و چنـانچه در صـفحه قبـل اشـاره نمودم اهـل سـنّت و بعضـی از سنّی زده گـان شـیعه میگوینـد قرآن بعلّت اینکه پیامبر (ص) (نسـتجیر باللّه) امّی یعنی بی سواد و قـدرت خوانـدن و نوشـتن را نـداشت و نمیتوانست حفظ کنـد یک مرتبه بر او نازل نشـد بلکه در طول بیست و سه سال دوران رسالتش به تدریج آیه آیه و سوره سوره آمد تا بتواند حفظ کند گفتیم اوّلا بنا بر فرمایش- حضرت جواد الأئمّه و سایر امامان علیهم السّلام پیامبر امّی یعنی از امّ القری مکّه معظّمه بود و اگر میخواست میتوانست بتمام لغات و زبانها بخوانـد و بنویسد، و سـخن بگوید. نهایت اینکه اسـتاد بشـری ندیـده بلکه بمفاد عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی و الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ و عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً و آیات دیگر استادش خدا

و در مکتب و آتیناه من لدنا علما آموخته بود و ثانیا دلیل آنها [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۳

قتاده و ضحّاک گفته اند: فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

یعنی عمل کن بآنچه در آنست از احکام حلال و حرام بلخی گفته. آن خدایی که او را بر گزید اراده نکرده قرآن خواندن او را و بلکه مسلّما اراده کرده قرائت بندگان خدا پرونده اعمالشان را در روز قیامت و دلیل این ما قبل و ما بعد آیه است و نیست در آن چیزی که دلالت کند بر اینکه مقصود قرآنست و نیست چیزی از احکام دنیا و در این مطلب سر کوبی بنده و سرزنش اوست هنگامی که عجله و شتاب برای او سودی ندارد میگوید: لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ

زبانت را مجنبان بآنچه در پرونده اعمال تو است. یعنی بخوان

(که میگویند برای بیسوادیش که نمیتوانست یک مرتبه حفظ کند و لذا متدرجا نازل شد تا بتواند ضبط نماید علیل است از چند وجه که ذکر شد و وجه مهم تر از همه بگفته حکماء و علماء منطق ادلّ دلیل بر امکان شی ء وقوع آنست ما گر چه در عصر پیامبر بزرگوار خود نبودیم ولی در عصر خود ما یعنی در قرن چهارده ه ۱۳۶۰ ق هجری دیدیم مرد عوام کالانعام که هیچ سواد عربی و فارسی- خواندن و نوشتن نداشت، بنام کربلایی کاظم حافظ القرآن فراهانی که اهل ساروق فراهان اراک بود بطور اعجاز و اشراق تمام قرآن را حافظ شده بود و بطوری تسلّط داشت که بدون توقّف و تعطیل قرآن را از اوّل تا آخر و یا از آخر تا به

اوّل تنـد میخواند و هزارها نفر از آیات عظام و دانشـمندان و طبقات دیگر مردم ایران و عراق او را آزمایش نموده و وی را غیر عادی یافتنـد و ما تفصـیل و شـرح زنـد گی، و کیفیّت حافظ شـدن او را در جلـد شـشم گنجینه دانشـمندان از ص ۸۶ تا ۹۲ یاد نمودیم بآنجـا مراجعه شود. و مـا از این حکـایت واقعه نتیجه میگیریم که وقتی خانـدان رسالت و یا حواریین آنان یک نفر آدم دهاتی بیسواد را بتواننـد یک رتبه باشـراق و تصـرّف ولایتی حافظ قرآن نماینـد. حافظ شـدن پیامبر اسـلام و یک مرتبه آمـدن قرآن بر او خصوصا برای اثبات اعجاز او مسلّم و قطعی و بدون اشکال، و مانع خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۴

کتـاب خـود را و شـتاب هم نکن. پس مسـلّم اینست آن کسـی که او بینـا بر نفس خود است وقـتی که گناهـان خود را دیـد و ناراحت شد و شتاب کرد (و گفت ما لِهذَا الْکِتابِ ...) پس باو از باب توبیخ و سرزنش گفته میشود عجله و شتاب مکن و آرام بـاش تـا بر تـو حجّتی معلوم شـود پس مـا آن را برای تـو جمع میکنیم و چـون جمع کردیم پیروی نمـا آنچه جمع نمودیم به پذیرفتن حکمتهای آن و تسلیم بودن آثاری که در آنست زیرا که ممکن نیست آن را انکار کنی.

(ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ) سپس بیان قرآن بعهده ماست اگر انکار نمایی.

حسن گفته یعنی بر ماست بیان و تحقیق آنچه که خبرت دادیم که در آخرت ما آن را مینمائیم قتاده گفته یعنی که ما وقتی آن را حفظ

کردی برای تو بیان میکنیم و گفته شده: یعنی سپس بعهده ماست که آن را برای تو حفظ نمائیم تا بسبب تلاوت تو بر مردم بیان کنی آن را بر ایشان.

زجاج گوید: یعنی بعهده ماست که قرآن را بزبان عربی نازل کنیم که در آنست بیانی برای مردم. و در این دلالت است که در قرآن معمّا و لغز نیست و دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت حاجت هم نیست و البتّه دلالت بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب میکند.

(کَلَّا) یعنی تدبّر و اندیشه در باره قرآن و آنچه در آنست از بیان نمیکنند (بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَهَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَهَ) یعنی دنیا را بر عقبی و آخرت اختیار کرده برای دنیا کار میکنند ولی از روی نادانی و بدی اختیارشان قدمی برای آخرت بر نمیدارند.

آن گاه خدای سبحان بیان نمود حال مردم را در آخرت پس گفت (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ) یعنی در روز قیامت (ناضِرَهٌ) ابن عبّاس و حسن گفته اند: یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۵

خرّم و شاداب و زیبایند.

مجاهد گفته: یعنی خوشحالند. سدی و مقاتل گفته اند. یعنی سفید روشن که نور از آن بالا میرود. خداوند سبحان چهره های مؤمنین که استحقاق ثواب دارند باین علامت برای مردم و فرشتگان قرار داده که معلوم شود ایشان رستگارانند.

(إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ) اختلاف نموده اند در آن بر دو وجه ۱- یعنی نگاه کردن چشم ۲- یعنی انتظار و اختلاف کرده اند کسانی که حمل بر نگاه چشم نموده اند بر دو قول ۱- یعنی مقصود و مراد بسوی ثواب پروردگار که نعیم بهشت حالا بعد حال باشد نگاه میکند پس خوشحالی او

بـاین سـبب بیشتر میشود و مراد از وجوه هم صاحبـان وجوه چهره هـاست و این معنی از جماعتی از علماء تفسـیر و مفسّرین از اصـحاب پیـامبر (چون ابن عبّاس و عبـد اللَّه بن مسـعود و غیرهم) و تابعین آنان (چون سـعید بن جبیر و قتاده و دیگران) روایت شـده. پس مضاف حـذف و مضاف الیه جای آن قرار گرفته. چنانچه در قول خدای تعالی وَ جاءَ رَبُّكَ یعنی امر ربّک و قول او وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ یعنی بسوی طاعت و عبادت عزیز غفّار و توحیـد او و قول او. إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ، یعنی کسانی که اولیاء خـدا را اذیّت میکنند- ۲- اینکه نظر بمعنی رؤیت و دیـدن باشـد یعنی خدا را معاینه و مشاهده کردن و این قول را از کلبی «۱» و مقاتل و عطاء روایت کرده اند.

---

(۱) کلبی گر چه از شیعیان است و بر فرض صحّت روایت از او دور نیست که معتقد بصحّت رؤیت خدا باشد زیرا روایت شده اعتقاد بمثل این نیز از غیر او و عقاید و آراء اشخاص نسبتی بهمه شیعه ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۶

و این جـایز نیست بعلّت اینکه هر منظور الیه بدیـده و چشم مشـار الیه بحـدقه و لحاظ است و خداونـد تعالی منزّه است از اینکه اشـاره بچشم شود چنـانچه اجـلّ از این است که اشـاره بانگشـتان گردد و نیز رؤیت بحاسه چشم نمیشود مگر بمقابله و توجّه و باتّفاق همه خدا بالاتر است از این و نیز رؤیت و دیدن بچشم نمیشود مگر باتّصال و پیوست شعاع بمرئی و دیده شد، و خداوند منزّه است

از اتّصال و پیوست شعاع باو «۱» بنا بر اینکه نظر در لغت افاده رؤیت نمیکند. زیرا که آن وقتی متعلّق بچشم شد افاده طلب رؤیت میکند چنانچه وقتی متعلّق بقلب شد افاده طلب معرفت میکند بدلیل گفته آنان که میگویند (نظرت الی الهلال فلم اره) نگاه بماه کردم و آن را ندیدم پس اگر نظر افاده رؤیت و دیدن میکرد هر آینه این گفته ساقط و متناقض بود و گفته ایشان (ما زلت انظر الیه حتّی رأیته) پیوسته نگاه بسوی او نمودم تا وی را دیدم و نمیشود چیزی غایت و نهایت خودش باشد. پس نمیگویند ما زلت اراه حتّی رأیته. پیوسته دیدم او را تا دیدم او را و برای اینکه ناظر را ناظر بضروره میدانیم ولی بیننده را بیننده بالضّروره نمیدانیم بدلیل اینکه ما از او میپرسیم آیا دیدی ماه را یا نه.

و امّا آنان که نظر در آیه را بانتظار حمل کرده اند در معنای آن به چند قول اختلاف کرده اند (۱) یعنی منتظر ثواب پروردگارند و این معنی از مجاهد و حسن و سعید بن جبیر و ضحّاک روایت شده که آنها از علی علیه السّلام-

---

(۱) اگر گفته شود چرا رؤیت بحس مشترک را مانند رؤیت صورتها در- خواب و دیدن فرشتگان نفی میکنید. گفتیم وقتی واجب الوجود جسم و متعلّق بجسم نبود میفهمیم که هر چه ما تصوّر جسم کنیم پس او خدا نیست

روایت کرده اند و کسی که اشکال کرده بر این معنی باینکه گفته نظر به معنای انتظار متعدّی به الی نمیشود مثلا نمیگوید: انتظرت الیه بلکه میگوید انتظرته

پس جواب آن از چند جهت خواهد بود یکی اینکه در شعر بمعنای انتظار و متعدّی به الی آمده چنانچه در بیت گذشته که گفت (ناظرت الی الرّحمن) و مانند گفته جمیل بن معر:

و اذا نظرت الیک من ملک و البحر دونک جدتنی نعما

و وقتی بدیده انتظار بسوی تو که از پادشاهانی نگاه کردم و دریا در مقابل کرم تو چیزی نبود بمن نعمتها را بخشیدی و قول دیگر:

انّی الیک لما وعدت لناظر نظر الفقر الی الغنیّ الموسر

بدرستی که من بسوی تو بآنچه وعده ام دادی هر آینه نظر دارم نظر مستمندی بمردی ثروتمند و توانگری، و امثال آن بسیار است، و دوّم اینکه حمل شود (الی) در قول خدا إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ بر اینکه آن اسم باشد و آن واحد و مفرد آلاء که نعمت است باشد و اینکه در مفرد آن چهار لغت آمده آلی و الی مثل معا وقفا و الی و الی مثل حدی و حسی و تنوین بواسطه اضافه ساقط شده.

اعشی وائل گوید:

ابیض لا یرهب الهزال و لا یقطع رحما و لا یخون الی

شمشیری که نمیترساند ناتوانها را و قطع رحمی نمیکند و نعمتی را که باو عنایت شد خیانت نمیکند. و برای هیچکس نیست که بگوید این از گفته های متأخّرین است که بتحقیق اجماع بر آنها سبقت یافته پس بدرستی که ما این را قبول نداریم برای آنکه از علی علیه السّلام و مجاهد و حسن و غیر آنان یاد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۸

کردیم که گفتند مقصود باین انتظار ثواب است.

و سوّم. اینکه نقطه نظر جایز است که

متعـدّی بالی شود بنا بر اینکه نظر بمعنای انتظار باشد چنانچه رؤیت متعدّی بالی شده در قول خدای تعالی که میفرماید: أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَـدَّ الظِّلَّ پس جـاری کرده کلاـم را بر معنی و گفته نشود رأیت الی فلان و کلام را جاری بر معنی کنـد. مثل قول فرزدق:

و لقد عجبت الی هوازن اصبحت منّی تلوذ ببظر ام جریر

و من تعجّب کردم از هوازن که صبح کرد در حالی که از من پناه میبرد به اطراف فرج و عورت ام جریر پس عجبت را متعدّی بالی نموده برای اینکه بمعنای نظرت میباشد.

۲- ابی مسـلم گویـد: اینکه بمعنـای آرزومنـدی و امیـدواری بتجدیـد کرامت باشـد چنانچه گفته میشود عینی ممـدوده الی اللّه تعالی و الی فلان چشم من امیـدوار بسوی خـدای تعالی و یا فلانی است و اذا شاخص الطّرف الی فلان و چون چشم بعضـی از اعضاء صورت و چهره است اضافه کرده نظری را که بسبب چشم واقع و حاصل میشود بچشم.

۳- اینکه باین معنی باشـد که ایشان آمال و آرزو و طمع خود را از همه جز خدای قطع کرده اند و وجه های دیگری گفته اند. پس خدای سـبحان کنایه زده از طمع بنظر آیا نمیبینی که رعیّت انتظار دارد نظر شاه را و طمع میکند در محبّتها و بخشـش های او و روا ساختن حوائج او.

پس نظر مردم مختلـف است. پس عـدّه ای نظر امیـد بسـلطان دارنـد و عـدّه ای بتجـارت و کسب و کـار، و عـدّه ای بزراعت و کشاورزی و عدّه ای هم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۱۹

امیدوار بخدا هستند، و این اقوال در معنی متقارن و نزدیک

بهم هستند و بنا بر این پس این انتظار چه وقت تحقّق می یابد. برخی گفتند بعد از آنکه در بهشت مستقرّ شدند. و بعضی گفتند پیش از آنکه مردم در بهشت یا در دوزخ قرار بگیرند. پس هر دسته انتظار دارد چیزی را که اهلیّت آن را دارد و این اختیار قاضی عبد الجبّار است.

و تمام عدلیّه (از معتزله و امامیّه) گفته اند که جایز است نظر حمل به هر دو معنی شود و برای ما هم مانع از حمل آن بر هر دو وجه نیست پس گویا اینکه خدای سبحان اراده کرده که ایشان نظر میکنند بثوابی که بر ایشان آماده شده در حال از اقسام نعمتها و انتظار دارند امثال آنها را مرتّبا و دائما تا اینکه تمام و کامل شود بر ایشان آنچه را که استحقاق آن را از احترام و تعظیم دارند و بنا بر این وجه سؤال میشود که وقتی بمعنای نظر به عین باشد حقیقت و بمعنای انتظار باشد مجازا چگونه حمل بر هر دو معنی میشود بیک لحاظ (و حال آنکه از نظر علم احوال جایز نیست).

پاسخ اینکه نزد بیشتر از علماء کلام و اصولیّین در اصول فقه جایز است که اراده بکند هر دو معنی (حقیقی و مجازی را) بیک لفظ، زیرا منافاتی بین آنها نیست و این اختیار سید مرتضی قدّس اللّه روحه میباشد و این را ابو هاشم جایز نمیداند مگر اینکه دو بار تکلّم کند بیک بار نظر را قصد کند و به بار دوّم انتظار را.

و امّا قول آنها که میگویند منتظر نعمتهایش خالص نیست پس چگونه اهل بهشت را توصیف بانتظار میکند.

جواب آن

اینست که کسی که منتظر چیزی میشود در حال نیاز به آن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲۰

ندارد و او اطمینان و وثوق برسیدن بآن دارد در موقع حاجت و نیازش پس او اهتمام باین ندارد و عیش و سرور او کم نمیشود بلکه این مزید بر نعمتهای اوست و اطمینان دارد برسیدن آن نعمت باو و ملحق میشود بایشان منتظری که در حال نیازمند به چیزی که انتظار آن را دارد و بفوت او زیانی باو میرسد و مطمئن هم برسیدن آن نعمت باو نیست.

و بعضی در اضافه نظر بوجود گفته اند که چون غم و خوشحالی، در چهره ها و صورتها ظاهر نمیشود خداوند سبحان بیان فرمود که وقتی مؤمن وارد قیامت میشود چهره اش گشاده و فرحناک ولی کافر گنهکار میترسد کیفر و مجازات کارهای زشتش را پس چهره اش گرفته و سوخته میشود و اوست قول خدای سبحان (وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ) یعنی سوخته و گرفته و دگرگون (تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ) یعنی میداند و یقین دارد که او را چنان کیفر و مجازات میکنند که کمرشان میشکند.

و برخی گفتند. که این بنا بر حقیقت گمان و ظنّ است. یعنی گمان میکنند فی الجمله حصول آن را ولی تفصیل آن را نمیدانند. و این معنی از اوّل بهتر است زیرا اگر بمعنای علم باشد باید ان بعد از ان مخفّفه از انّ ثقیله باشد بنا بر آنچه که در غیر یک مورد ذکر شده. و خداوند سبحان این- چهره هایی که گمان دارند یاد کرده در مقابل چهره هایی که امید و انتظار دارند «۱».

---

(۱) مترجم- محمّد- رازی گوید: محدّث بحرینی

در تفسیر برهان از شیخ بزرگوار ابن بابویه باسنادش از حضرت علی بن موسی الرّضا علیه- السّلام در قول خدای عزّ و جلّ (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ) روایت

نموده که فرمود:

مشرقه. چهره های نورانی که منتظر ثواب پروردگار است و نیز باسنادش از عبد السّلام بن صالح هروی روایت نموده که گفت عرض کردم بعلی بن موسی الرّضا علیه السّلام که ای فرزند پیامبر خدا چه می گویید در باره حدیثی که اهل سنّت روایت نموده اند که مؤمنین خدا را در منازل بهشتی خود زیارت میکنند. فرمود: ای ابا صلت خداوند تعالی- پیامبرش را بر تمام خلقش از پیامبران و فرشتگان برتری داد و طاعت او را طاعت خود و بیعت با او را بیعت با خود و دیدار او را در دنیا و آخرت دیدار و زیارت خدا قرار داد. و فرمود: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ) کسی که اطاعت کند پیامبر را خدا را اطاعت نموده. و گفت (إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) بدرستی که کسانی که با تو بیعت کنند البتّه با خدا بیعت نموده دست خدا بالای دستهای آنهاست و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود کسی که مرا در زندگیم یا بعد از مرگم زیارت کند قطعا خدا را زیارت کرده. و پیامبر در بهشت چهار درجه دارد پس کسی که او را در درجه اش در بهشت، از منزلش زیارت کند خدای تبارک و تعالی را زیارت نموده. ابا صلت گوید:

پس گفتم ای فرزند رسول خدا چیست معنای خبری که آنها روایت نموده که ثواب

(لا اله الّا اللّه نظر بصورت خدای تعالی است) فرمود: ای ابا صلت کسی که خدا را توصیف کند بصفت و وصفی مانند صورت ها مسلّما کافر شده و لکن وجه خدا پیامبران و رسولان و حجّتهای اویند (علیهم السّلام) ایشانند، آن کسانی که بسبب آنها توجّه بسوی خدای عزّ و جلّ و دین او و شناسایی او میشود و خداوند تعالی فرمود (کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ) هر کس بر روی زمین باشد فانی میشود فقط وجه خدا باقی میماند. و نیز فرمود (کُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) هر چیزی فنا پذیرد مگر وجه او (دانشمندان ولایتی گفته اند وجه بحساب ابجد ۱۴ میباشد و مقصود از وجه در این دو آیه چهارده معصوم علیهم السّلام میباشند که باقی میمانند) پس نظر به پیامبران و رسولان، و حجّتهای خدا علیهم السّلام در درجات و منازلشان در روز قیامت ثواب بزرگیست برای مؤمنین. و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که دشمن بدارد اهل بیت و عترت را مرا نخواهد دید و منهم او را در روز قیامت نخواهم دید. و فرمود: بدرستی که در میان شما افرادی هستند که بعد از مفارقت و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲۲

پس این گروه امید تجدید کرامت و نعمت دارند و آن دسته گمان شکنجه ها و اعمال شاقّه کمر شکن را پس حال چهره های امیدوار ضدّ حال چهره هایی است که خوف و ترس عذاب و شکنجه را دارد.

ترتیب: ... ص : ۱۲۲

وجه پیوست قول خدا (لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ)

بما قبلش اینست، که چون در جلوتر ذکر قیامت و تهدید و وعید نمود خطاب

فرمود پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را و گفت (لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ)

مجنبـان زبانت را به قرائت قرآن که شـتاب کنی قرائتش را بلکه تکرار کن برایشان آیه را تا در دلهای آن نقش بنـدد زیرا آنها غافـل از دلیل ها و حجّت ها هسـتند. حبّ و علاقه بـدنیا آنها را غافل نموده پس نیازمنـد بزیادتی بیان و توضـیحات و تقریرات میباشند

(جـدایی من مرا نخواهند دید ای ابا صـلت. بدرستی که خدای تعالی توصـیف بمکان نمیشود و دیده ها و خیال ها او را درک نخواهد نمود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲۳

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۲۶ تا ۴۰] ... ص : ۱۲۳

اشاره

کَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ (۲۶) وَ قِیلَ مَنْ راقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ (۲۸) وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ (۳۰)

فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّی (۳۱) وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطَّی (۳۳) أَوْلی لَکَ فَأَوْلی (۳۴) ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی (۳۵)

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً (۳۶) أَ لَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی (۳۷) ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّی (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی (۳۹) أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی (۴۰)

ترجمه: ... ص : ۱۲۳

(۱۵- آیه) ۲۶- نه چنانست (که دل بر دنیا توان نهاد) زمانی که جان به استخوان زیر گلو برسد.

۲۷- و گفته شود (کسان محتضر و مرده گویند) طبیب درمان بخش کیست.

۲۸- و یقین کند آن دم زمان جدایی (از دوستان) است.

(۲۹)- و ساق (پای محتضر از سختی جان کندن) بر ساق دیگر مالیدن گیرد (این ترجمه بنا بر قولیست که در این آیه گفتند).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲۴

۳۰- آن روز راندن بسوی جزای پروردگار توست.

۳۱- پس آدمی نه تصدیق کند و نه نماز گذارد (و یا پس آدمی نه صدقه و نه زکاه دهد و نه نماز بخواند).

۳۲- و لکن دروغ شمرد (دین را) و از آن روی گردانند.

۳۳- سپس بسوی خاندان خویش رفت در حالی که (از روی افتخار) میخرامید.

۳۴- (شکنجه دنیا و کیفر آخرت) ترا سزد پس ترا سزد.

۳۵- سپس سزاوارتست بل ترا سزاوار است.

۳۶- آیا انسان پندارد که مهمل گذاشته میشود.

۳۷- آیا آدمی قطره آبی از منی نیست که (در رحم) ریخته میشود ۳۸- سپس خونی بسته گردید

(پس خدا او را در رحم به دمیدن روح) بیافرید (پس انسان را باعتدال قامت) راست گردانید.

۳۹- پس از منی (یا از انسان) دو صنف را قرار داد نر و ماده (مرد و زن) را.

۴۰- آیا آن خدایی که بر این تواناست قادر نیست که مردگان را زنده گرداند.

قرائت: ... ص : ۱۲۴

حفص و رویس (یمنی) را با یاء و دیگران (تمنی) با تا خوانده اند «۱»

---

(۱) حفص (بر من راق) سکته لطیفی داده تا اشتباه به مرّاق که صیغه مبالغه از مروق است نشود و تفصیل آن در سوره کهف گذشت و بطور خلاصه اینکه لطائف قرائت حفص اینست که در چهار موضع حفص سکته داده سکته

دلیل: ... ص : ۱۲۵

ابو علی (صاحب تفسیر) گوید کسی که با تاء خوانده حمل بر نطفه نموده یعنی (ا لم یک نطفه تمنی) آیا تو نطفه و قطره آب گندیده نبودی که نمو و رشد کردی. و کسی که با یاء خواند حمل بر منی نموده یعنی از منی ریخته شده تقدیر میکند که انسان و غیر انسان ایجاد کند.

شاعر گوید:

منت لک ان تلقی ابن هند منیّه و فارس میّاس اذا، ما تلبّیا

یعنی: تقدیر نمود مرگ برای تو که ببینی پسر هند و یکّه سوار میّاس را در روز حرب و کارزار.

شاهد در این بیت یکم منّت که بمعنای تقدیر آمده.

و دیگری گوید:

لعمری ابی عمرو لقد ساقه المنی الی جدث یؤذی له بالاهاضب

سوگند بجان ابی عمر که تقدیر او را کشانید بقبری که در زمینهای بلند برای او آماده کرده بودند یعنی تقدیر او را کشانید- شاهد در این بیت نیز کلمه منی که بمعنای تقدیر است میباشد.

التّراق: جمع ترقوه و آن جلوی گلو از بالای سینه است که در موقع مرگ نفس و جان بسوی آن بالا میرود و بخار از درون آدمی بسوی آن بالا میآید و در اینجاست که جان بگلو رسیده و مرگ فرا میرسد.

(لطیفی ۱- در سوره کهف کلمه (قَیِّماً) برای اینکه معلوم شود که آن- صفت عوجا نیست ۲- کلمه (مَرْقَدِنا) در سوره یس ۳- کلمه (مَنْ راقٍ)

برای این که مشتبه بمرّاق که صیغه مبالغه است نشود در سوره قیامت ۴ بَلْ رانَ تا اشتباه بکلمه بران در سوره مطفّفین نگردد. شعرایی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲۶

ذو الرّمه میگوید:

و ربّ عظیمه دافعت عنها و قد بلغت نفوسهم التّراقی

و چه بسا مشکله ای که از آنها دفع نمودم و حال آنکه جانهای ایشان بگلوشان رسیده بود. شاهد در این بیت کلمه التّراقی است که جمع ترقوه یعنی گلوست.

و الرّاق: جویا و طالب شفاست رقاه یرقیه رقیه هنگامی که برای او طلب درمان و شفاء نماید بنامهای شریف خدا و آیات عظیمه و امّا العوذه. آن دفع بلاهاست بکلمات اللّه تعالی. عرب میگوید: قامت الحرب علی ساق. یعنی جنگ با شدّت و سختی بپاشد.

میگوید:

فاذا شمرت لک عن ساقها فوء بها ربیع و لا تسأم

وقتی دامنش را برایت جمع نمود و بالا زد پس ای ربیع آمیزش کن و ملول و کسل هم نشو شاهد در این بیت کلمه ساقهاست و التّمطی: تمدّد بدنست از کسالت و اصل آن اینست که باطنش را ظاهر کند. و گفته شده که اصل آن تمطط است. پس یکی از دو طا را یاء قرار دادند و آن از مط بمعنای مد است مانند قول آنان تظنّیت و املیت و مانند آن و نهی کرده اند از رفتن مطیطاء یعنی متکبرانه راه رفتن باین کیفیّت که دستهایش را از روی تبختر و خود خواهی حرکت دهد.

اولی لک:

کلمه وعید و تهدید است.

خنساء شاعره گوید:

هممت بنفسی کل الهموم فاولی بنفسی اولی لها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲۷

مهموم و غمگین شدم در خاطر خودم بتمام همها و غصّه ها پس شایسته به خودم شایسته آن غم و غصّه هاست.

شاهد در این بیت کلمه فاولی و اولی است.

العلقه: قطعه ای از خون بسته شده است.

السّدی: کالمهل و بیهوده گذاردن است.

اعراب: ... ص : ۱۲۷

در اعراب اولی چند وجه است ۱- اینکه مبتداء و خبرش لک باشد.

۲- اینکه خبر برای مبتداء محذوف باشد تقدیرش این باشد (الشّر اولی لک) و بنا بر این لام در لک برای اختصاص است مثل آنکه بگوید: (الشّر اولی لک من الخیر) شر برای تو از خیر بهتر است و جایز است اینکه بمعنی (من) باشد. و تقدیرش (الشّر اقرب منک. و سدی منصوب است، بر حالیت از قول او (یترک).

مقصود و تفسیر: ... ص : ۱۲۷

سپس خدای سبحان بیان نمود حال ایشان را در موقع جان کندن پس گفت (کَلَّا) کافر ایمان باین نمیآورد. و بعضی گفته اند. بمعنای حقا است (إِذا بَلَغَتِ) نفس و یا جان وقتی رسید. و آن را یاد نکرد بدلالت کلام بر آن چنانچه فرمود (ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ) یعنی بر پشت زمین.

(التَّراقِیَ) یعنی استخوان متّصل و پیوسته بگلو. و از این کنایه بر اشراف بر مرگ زده (وَ قِیلَ مَنْ راقٍ)

یعنی و گفت کسانی که از فامیلش حاضر بود (هل من راق) ابی قلابه و ضحّاک و قتاده و ابن زید گفتند. یعنی آیا طبیبی که او را شفا دهد و یا مداوا کند هست. پس آن را نمی یابند قتاده گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۲۸

طلب کنید برای او طبیبانی. پس بی نیاز نکردند چیزی از عذاب خدا را از او ابن عبّاس و مقاتل گفتند: یعنی فرشتگان گویند

کیست که روح او را بالا میبرد آیا فرشتگان رحمتند یا ملائکه عذاب.

ابو العالیه گوید: در باره او ملائکه رحمت با فرشتگان عذاب نزاع میکنند که کدام روح او را بالا برد.

ضحّاک گوید: اهل دنیا

بدن او را تجهیز میکنند و اهل آخرت روح او را.

(وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ) یعنی در آن موقع که جانش بگلویش میرسد میفهمد که باید از دنیا و اهل خود و مال و فرزندان جدا شود. و فراق ضدّ وصال است و آن دور کردن نزدیکانست. و در حدیث آمده که بنده معالجه میکند سختی مرگ و سکرات آن را و بند بند او بعضی بر دیگری سلام (خدا حافظی) نموده و میگوید: علیک السّلام. جدا میشوی از من و جدا میشوم از تو تا روز قیامت.

(وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ) گفته شد که در آن چند وجه است. (۱) ابن عبّاس و مجاهد گویند. پیچیده شده سختی امر آخرت بامر دنیا. (۲) حسن گوید: حال مرگ پیچیده حال زندگی شده (۳) شعبی و ابی مالک گوید دو ساق پایش در موقع مرگ بهم سائیده و پیچیده شود برای اینکه نیرو و قوّه آن رفته و مثل پوستی میشود که بعضی بر بعض دیگر پیچیده شود.

قتاده گوید: او پریشان میشود پس پیوسته یک پای خود را کشیده و پای دیگر را رها نموده و یکی بدیگری پیچیده میشود. و بعضی گفته اند آن بستن دو ساقست در کفن (۴) پیچیده میشود ساق دنیا بساق آخرت و آن شدّت مصیبت مرگ است شدّت هول و بیم قیامت و در تمام این وجوه معنا این

است که سختی ها پیوسته یکی بعد از دیگری باو میرسد و از شدّتی بیرون نمیرود مگر اینکه سخت تر از آن برایش خواهد آمد.

(إِلی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَساقُ) یعنی راندن آفریده هاست بمحشری که جزء

خدا دیگری مالک امر و نهی در آن روز نیست. «۱»

و بعضی گفتند: میکشاند فرشته روح او را بآنجا که خداوند تعالی امر فرماید اگر اهل بهشت است او را بعلّیین و اگر اهل دوزخ و آتش است به سجّین که درّه ای از جهنّم است میبرند. و مساق محلّ و جایگاه سوق و راندن است.

(فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى) یعنی چیزی تصدّق نداد و یا تصدیق به چیزی ننمود و نماز برای خدا نخواند.

(وَ لكِنْ كَذَّبَ) بخدا (و پیامبر و روز قیامت و عقبات مرگ) تکذیب نمود و گفت اینها همه دروغ است (و در سوره مدّثرهم که گذشت دوزخیان در پاسخ بهشتیان میگویند ما روز قیامت را دروغ پنداشتیم).

(وَ تَوَلَّى) حسن گفت یعنی از طاعت خدا اعراض کرد.

قتاده گوید: یعنی کتاب خدا را تصدیق ننمود و برای خدا نماز نخواند، و لیکن تکذیب کرد قرآن و پیامبر را و از ایمان به آن اعراض نمود «۲»

---

(۱) مترجم. گوید در آن روز بافرادی مانند شدّادها و عاد و ثمودها و نمرود و فرعونها و ستمگران و کافرها که در دنیا ادّعاء خدایی کرده و کوس أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى زدند گفته میشود. لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ. پادشاهی امروز از کیست هیچکس جرئت سخن گفتن ندارد جز وجود اقدس خاتم الانبیاء (ص) و یا سیّد اولیاء امیر المؤمنین- علی (ع) و یا حضرت احدیّت جلّت قدرته. که میگوید: لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ (۲) مترجم گوید: در شواهد التّنزیل حاکم حسکانی ص **۲۹۵** ط بیروت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۰

در باره تنزیل (فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى وَ لكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى)

از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از عمّار بن یاسر آورده که گفت. من با ابی ذر غفاری در خیمه ای که برای عبد اللّه بن عبّاس زده بودند بودم و او برای مردم حدیث میگفت. که ناگاه ابو ذر بر خاست و دستش را بستون خیمه زد آن گاه گفت ای مردم هر کس مرا میشناسد که میشناسد و هر کس نمیشناسد من خود را معرّفی میکنم منم جندب فرزند جناده ابو ذر غفّاری. شما را بحقّ و حقّ پیامبر سوگند میدهم آیا شنیدید که رسول خدا میفرمود: زمین روئیدن نداده و آسمان سایه نیفکنده بر صاحب زبانی که راستگوتر از ابی ذر باشد گفتند. بخدا سوگند شنیدیم. گفت آیا میدانید ای مردم که پیامبر در روز غدیر خم یکصد و سی هزار نفر (۰۰۰/ ۱۳۰) مرد از ما جمع نمود و در روز سمرات پانصد نفر مرد از ما جمع نمود و در هر دو روز میفرمود

(اللّهمّ من کنت مولاه فان علیّا مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه

بار خدایا هر کس که من مولای اویم پس بدرستی که علی مولای اوست. بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدارد دشمنان او را پس عمر بر خاست و گفت (بخّ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کلّ مؤمن و مؤمنه) به به بر تو ای پسر ابی طالب که صبح نمودی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی. پس چون این مطلب را معاویه بن ابی سفیان لعنهما اللّه شنید برخاست. و بر مغیره بن شعبه تکیه داد

و گفت: لا نقر لعلى بولایه و لا نصدق محمّدا فى مقالته. ایمان بولایه على نمیآورم و محمّد را در سخنش- تصدیق نمیکنیم.

پس خداونـد نازل فرمود «فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى وَ لكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ثُمَّ ذَهَبَ إِلى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلى لَكَ فَأَوْلى ...» پس گفتند بار خـدایا که شـنیدیم. و همین روایت را نیز فرات از حـذیفه بن الیمان راجع بغـدیر خم با یک اضافات دیگر روایت نموده که معـاویه علیه الهـاویه بر خاست در حال خشم و تکبّر بیرون رفت در حالی که دست راسـتش را بر شانه عبـد اللّه قیس اشـعری و چپش را بر شانه مغیره بن شـعبه گذاشـته و میرفت و میگفت لا نصـدّق محمّدا على مقالته و لا نقرّ لعلّى- بولایته. پس خدا نازل فرمود (فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى ...) پس پیامبر مصمّم شد که او را بر گردانیده و بکشد. جبرئیل (ع) گفت. عجله مکن ...

ترجمه مجمع البیان فى تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۱

(ثُمَّ ذَهَبَ إِلى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى) سپس بسوى خاندان خویش رفت.

(از روى تبخـتر) یعنى بر گشت بسوى خانـدانش بـا تکبّر و غرور که در رفتنش افتخـار میکرد. و بعضـى گفتنـد که مقصود ابو جهل ابن هشام است.

(أَوْلى لَكَ فَأَوْلى) و این تهدید از خداست و معنایش اینست که اى ابو جهل سختیها و زشتیها سزاوار تو و نزدیک بتو است. و در روایتى آمده، که رسول خدا صلّى اللّه علیه و آله دست ابى جهل را گرفت و فرمود (أَوْلى لَكَ فَأَوْلى ثُمَّ أَوْلى لَكَ فَأَوْلى) بدیها سزاوار تو پس سزاوار توست. و تکرار فرمود ابو جهل گفت به چه

چیز مرا تهدید میکنی تو و خدای تو توانایی اینکه کاری بمن کنید و مکروهی بمن وارد نمائید ندارید و من عزیزترین مردم این سرزمین هستم پس خداوند سبحان چنانچه پیامبر فرمود در باره او نازل نمود.

و بعضی گفته اند. یعنی مذمّت و سرزنش سزاوارتر و شایسته تر است بر تو از ترک آن مگر آنکه آن حذف شد و در کلام بسیار آمده تا گردیده به منزله الویل لک. و از محذوفهایی شده که اظهار آن جایز نیست.

قتاده گفته آن تهدید است و معنایش اینست. بدی در دنیا سزاوار توست، سزاوار تو است. سپس بدی در آخرت شایسته توست، شایسته تو است. و تکرار برای تأکید است.

جبائی گفته: دور باشی تو از خیرات دنیا و دور باشی از خیرات، و خوبیهای آخرت.

و بعضی گفته اند: سزاوار تو است ای ابو جهل آنچه در جنگ بدر (از کشته شدن و مذلت) که دیدی پس سزاوار تو است آنچه در قبرت ببینی و آنچه در قیامت خواهی دید و برای همین (ثم) داخل نمود و گفت (ثم فاولی لک فی النّار)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۲

سپس سزاوار توست آنچه در آتش خواهی دید.

(أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ) یعنی ابا جهل (أَنْ يُتْرَكَ سُدىً) ابن عبّاس و مجاهد گفتند یعنی او را مهمل گذارده امر و نهی برای او نیست. و الف همزه (أَ يَحْسَبُ) استفهام انکاری است یعنی شایسته نیست که پندارد او را مهمل گذارده اند.

و بعضی گفتند: که آن عام است (نه خصوص ابو جهل) یعنی که آدم به بعث و منکر نعمت های خدایی پندارد که او را مهمل گذارده بدون امری که مؤاخذه

بآن شود. پس در آن ارزشی برای او باشد و اصلاح برای آنچه او بر آن معتاد شده در عاقبت کارش و بهتر باشد بواسطه آن در دنیا، و آخرتش.

(أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنى) آیا نبود از نطفه گندیده از منی که ریخته شد (در رحم مادرش) یاد شد و نیرو پیدا کرد. یعنی چگونه گمان کند که مهمل گذارده شده و حال آنکه می بیند در ذات خودش از تنقل احوال چیزی که ممکن میشود او را که استدلال کند بآن برای اینکه برای او صانع حکیمی است که عقل او را کامل نموده و او را توانا ساخت و در او ایجاد شهوت و تمایلات جنسی کرده پس میفهمد که جایز نیست او را خالی از تکلیف گذارد.

و معنای قول او (یمنی) یعنی تقدیر میکند. و بعضی گفته اند که میریزد در رحم.

(ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ) سپس آن را خون بسته میکند پس میآفریند از آن خلقی در رحم (فَسَوَّى) (پس او را باعتدال قامت راست گردانید) خلق و صورت و اعضاء باطنه و ظاهره او را در شکم مادرش.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۳

و بعضی گفته اند: پس او را انسانی راست و مستوی القامه بعد از ولادتش گردانید و نیروی او را تکمیل نمود.

و بعضی گفته اند: یعنی اجسام را خلق کرد و آنها را برای کارها راست گردانید و قرار داد برای هر عضو عملی که مخصوص او باشد (مثل دیدن برای چشم و شنیدن برای گوش و گفتن برای زبان و ...).

(فَجَعَلَ مِنْهُ) یعنی قرار داد از انسانی (الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى) دو

صنف نر و ماده (مرد و زن).

و بعضی گفته اند: یعنی از منی ایجاد کرد مرد و زن را و این اعلانیست از خدای سبحان که او نیافرید انسان را از منی و منتقل نکرد او را از حالی بحال دیگر که او را مهمل بگذارد. پس مسلّما و قطعا مقصود و غرضی در این بوده و آن وصول بثواب است بسبب تکلیف و امتثال او.

(أَ لَيْسَ ذلِكَ) آیا نیست آن کسی که این قدرت نمایی را نموده (بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى) توانا بر اینکه مردگان را زنده نماید. این تقریر برای آنها است بر اینکه کسی که توانایی و قدرت دارد در اوّل مرتبه انسانی را از قطره منی بوجود آورد قدرت دارد بر انگیختن و زنده کردن را زیرا کسی که قدرت دارد بر اینکه نطفه را علقه و علقه را مضغه تا اینکه او را انسانی زنده و سالم، دارای حواس پنجگانه (بینایی و شنوایی و چشیدن و بویایی و لمس نمودن) و اعضاء شریفه ای که هر کدامیک مسئولیت مخصوص بخود دارند که برای عضو دیگر صلاحیت ندارد و ایجاد کرد و صنف مرد و زن که از آنها تناسل و تکثیر نوع و تولید مثل شود. پس قطعا قدرت دارد بر اعاده او بعد از مرگ بهمان کیفیّتی که در حال حیات بوده. و در حدیث از براء ابن عازب روایت شده که گفت وقتی

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۴

این آیه (أَ لَيْسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى) نازل شد پیامبر اسلام (ص) گفت (سبحانك اللهم بلى) آری بار خدایا تو منزّه و پاکی.

و این از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت شده است. و در این آیه دلیل بر- صحّت و درستی قیاس عقلی است زیرا خداوند سبحان نشانه عالم آخرت را بنشانه عالم دنیا و اولی اعتبار کرده است. «۱»

---

(۱) مترجم گوید: سیوطی در تفسیر درّ المنثور خود از ابو هریره دوسی و غیر او روایت نموده که وقتی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله این آیه را (أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی) را قرائت میکرد. میفرمود سبحانک اللهم و بلی و در بعضی از نسخه های مجمع البیان بجای و بلی و بکی ذکر شده و همین طور در عیون اخبار الرّضا از حضرت رضا علیه السّلام است که هر گاه سوره قیامت را قرائت میکرد در موقع فراغت از سوره میگفت (سبحانک اللهم بلی) و علّامه طباطبائی هم در تفسیر (المیزان) عینا همین مطلب را ذکر نموده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۵

سوره انسان ... ص : ۱۳۵

اشاره

در مکّه نازل و دارای چهار اسم است ۱- هل اتی ۲- سوره انسان ۳- سوره دهر ۴- سوره ابرار. و مفسّرین اختلاف کرده اند بعضی گفته اند تمام آن مکّی و مجاهد و قتاده گفته اند. تمام آن مدنی حسن و عکرمه و کلبی گفته اند مدنی است مگر آیه (وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً) که آن مکیّست.

و برخی گفته اند: که از آیه (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِیلًا) تا آخر سوره مکّی که ۸- آیه است و از اوّل سوره تا آیه مذکور که بیست و دو آیه است مدنی است.

عدد آیات این سوره- باتّفاق مفسّرین سی و یک آیه است.

فضیلت این سوره: ... ص : ۱۳۵

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۶

سوره هل اتی را قرائت کند پاداش او بر خداوند بهشت و حریر است.

حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود: هر کس در هر نماز صبح (روز پنجشنبه) یا در صبح پنجشنبه سوره هل اتی را قرائت کند خداوند صد تا حور العین باکره (دست نخورده) و چهار هزار حور العین (دست خورده) باو تزویج نموده و با حضرت محمّد رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله بوده باشد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره قیامت را پایان داد به اینکه دلیل بر صحّت بعث و روز قیامت آفرینش و پیدایش انسانیت از نطفه. این سوره را هم مانند آن شروع نموده و فرمود:

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۱۰] ... ص : ۱۳۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (۳) إِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِيراً (۴)

إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً (۵) عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (۷) وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً (۸) إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً (۹)

إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً (۱۰)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۷

ترجمه: ... ص : ۱۳۷

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱- بطور قطع روزگاری بر آدمی گذشت در حالی که او چیزی یاد کرده شده نبود.

۲- البتّه ما انسان را از نطفه ای بهم آمیخته آفریدیم که او را (بامر و نهی) میآزمائیم پس او را شنوا و بینا گردانیدیم.

۳- بدرستی که ما راه (حقّ و دین مستقیم) را باو نمودیم یا سپاس دارنده یا ناسپاس است.

۴- البتّه ما برای کافران زنجیرهایی و غلهایی و آتشی افروخته آماده کرده ایم.

۵- بی تردید نیکان از خمر و شرابی مینوشند که آمیختگی و طبیعت آن کافور و خنک است (آن را بکافور بهشتی بیامیزند تا خنک و خوشبو و شیرین گردد)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۸

۶- از چشمه ای که بندگان خدا از آن مینوشند آن چشمه را (بهر کجا بخواهند) میرانند راندنی آسان.

۷- نیکوکاران بنذر وفا میکنند و از روزی که بدی آن فاش و آشکار است میترسند.

۸- و طعام را با آنکه

آن را دوست میدارند (یا فقط به محبّت و عشق بخدا طعام مخصوص و منحصر خود را) به مستمندی و به یتیمی و به اسیری از-اسیران مشرک میخورانند.

۹- (و بزبان حال یا قال میگویند) شما را فقط برای طلب خشنودی خدای تعالی میخورانیم از شما پاداشی نمیخواهیم و نه سپاس داری.

۱۰- ما جدّا از پروردگار خویش روزی که (از شدّت وحشت چهره ها) ترش در کمال سختی باشد بیم داریم.

قرائت: ... ص : ۱۳۸

اهل مدینه و ابو بکر از عاصم و کسایی، و سلاسل، را با تنوین و همین طور (قواریرا) و بر تمامی وقف بر الف نموده اند. ابن کثیر و خلف، سلاسل را، بدون تنوین و قواریر را اوّل را با تنوین و قواریرا دوّم را بدون تنوین و بر سلاسل و قواریر دوّم وقف نموده اند بدون الف حمزه و یعقوب در تمامی بدون تنوین و بغیر الف وقف کرده اند. ابو عمرو و ابن عامر و حفص بدون تنوین در سلاسل و قواریر مگر اینکه ایشان وقف بر سلاسل و قواریر اوّل با الف و قواریر دوّم را بدون الف جز اینکه شجاع هم سلاسل را نیز وقف بدون الف مینمود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۳۹

دلیل: ... ص : ۱۳۹

ابو علی طبرسی (صاحب تفسیر) گوید: آنکه سلاسلا و قواریرا در وصل و وقف صرف کرده دلیلش دو چیز است «۱» ابو الحسن اخفش گفته شنیدیم ما از عرب کسی که اینطور صرف میکرد و صرف میکرد تمام چیزهایی که غیر منصرف بود. گوید و این لغت شعراء است زیرا ایشان ناچار شدند به صرف مالا ینصرف در شعر. پس آن را منصرف کردند و زبانشان بر این مطلب جریان یافت. و احتمال دادند این را در شعر بجهت اینکه شعر محتمل زیاد هست چنانچه محتمل نقیصه است. پس احتمال دادند زیادی تنوین را (۲) اینکه این جمع ها شباهت به آحاد و واحدها دارد زیرا گفتند صواحبات یوسف (در حالی که فقط زلیخا بوده) پس چون جمع شد جمع آحاد منصرفه قرار دادند در حکم آن. پس آن را صرف کردند.

ابو الحسن اخفش گوید: و بسیاری از

عرب موالی را موالیات (۱) و فرزدق شاعر انشاد نموده و گفته:

فاذا الرّجال رأوا یزیدا رأیتهم خضع الرّقاب نواکسی الأبصار

پس هنگامی که بزرگان یزید را دیدند می بینی تو ایشان را که سرها بزیر افکنده و چشمها را فرو بسته اند پس این (سلاسل و قواریر) مثل جمع نواکس است. و کسی که بدون تنوین و الف قرائت کرده. پس او قرار داده آن را مانند

---

(۱) کسایی در کتاب اتّحاف و غیر او از کوفیّین گفته اند: که بعضی از اعراب تمام ما لا ینصرف را صرف میکنند مگر افعل التّفضیل و در تمام قرآنها اتّفاق کرده اند بر نوشتن سلاسلا و کانت قواریرا بالف ولی در قواریر من فضّه اختلاف کرده بعضی با الف و برخی بدون الف ثبت کرده اند. (شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۰

قول خدای تعالی (لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ) و ملحق کردن الف در سلاسل و قواریر نظیر الحاق الف است در قول خدا (الظّنونا، و السّبیلا و الرّسولا) شبیه میشود بالف اطلاق در قوافی شعر از جهت اینکه مانند آن کلام تمام و کامل است.

لغات: ... ص : ۱۴۰

الدّهر: مرور شب و روز و جمعش ادهر و دهور است.

النّطفه: اصلش آب کم و گاهی بر آب زیاد هم اطلاق میشود. امیر المؤمنین علی علیه السّلام هنگامی که خوارج را یاد فرمود. گفت کشتارگاه آنها نزدیک نطفه یعنی نهر نهروان است و جمع آن نطاف و نطف است.

شاعر گوید:

و ما النّفس الّا نطفه بقراره اذا لم تکدّر کان صفوا غدیرها

و نیست نفس مگر نطفه ای در جایگاهش که متمایل بکارهای خیر و صلاح است بطبیعت خودش

وقتی که عوارض آن را کدر نکند و هر مولودی به فطرت توحید و پاک متولّد میشود.

مفرد امشاج مشیج است و مشجت هذا بهذا یعنی این را باین مخلوط کردم و اوست ممشوج و مشیج و مفرد ابرار بار و بر است مثل ناصر و انصار.

و الکاس: ظرفیست که در آن شراب باشد.

عمر بن کلثوم گوید:

صددت الکاس عنّا ام عمرو و کان الکاس مجراها الیمینا

ام عمرو (کنیه زینت که مورد نظر شاعر بوده) شراب را از ما دریغ داشت و حال آنکه عادت بر این جاریست که از سمت راست شروع میکنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۱

او فی بالعقد: وفا کرد بآن پس وفا نمود لغت اهل حجاز است و وفی لغت تمیم و اهل نجد است.

النّذر: تعهّد بر کار خوبیست که انسانی آن را بر خود واجب میکند نذر ینذر. یعنی نذر کرد و نذر میکند.

عنتره شاعر گوید:

الشاتمی عرضی و لم اشتمها و النّاذرین اذا لم ألقهما دمی

آن دو نفر عرض مرا دشنام دادند و حال آنکه من دشنام ندادم آنها را و نذر کننده گانی که میگویند هر آینه اگر ما عنتره را دیدیم البتّه او را خواهیم کشت. شاهد این بیت کلمه النّاذرین. نذر کنندگانست.

المستطیر: یعنی منتشر و پراکنده. اعشی گوید:

فبانت و قد اسأرت فی الفؤاد صدعا علی نائها مستطیره

پس (آن زن) جدا شد و حال آنکه در دل باقی گذارده بود شکافی که ناله و اندوه از فراق او طولانی و دائمی است شاهد این بیت کلمه مستطیر است القمطیر: بدی شدید و سخت را گویند و قد اقمطر الیوم اقمطرارا،

به تحقیق که روز سخت بدی بود سخت بودنی و روز قمطریر و قماطر روزیست که گویا آن روز بهم پیچیده است.

شاعر گوید:

بنی عمّنا هل تذکرون بلاءنا علیکم اذا ما کان یوم قماطر

پسر عموهای ما قطعا بخاطر دارید حمله و وبلاء ما را بر خودتان در آن هنگامی که روز بسیار سختی بود. شاهد این بیت کلمه قماطر است.

بعضی گفته اند هل در آن بیت بمعنای قد و قطعا است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۲

شاعر گوید:

ام هل کثیر بلی لم یقض عبرته اثر الاحبّه یوم البین مشکوم،

یعنی آیا بتحقیق پاداش میدهد عاشق گریانی را که بر فراق دوستان خود بسیار گریسته است. شاهد این بیت کلمه هل است که بمعنای قطعا آمده است.

اعراب: ... ص : ۱۴۲

جمله (لَمْ یَکُنْ شَیْئاً) در محلّ رفع است زیرا که آن صفت حین است تقدیرش اینست (لم یکن شیئا مذکورا) و امشاج جایز است صفت برای نطفه و جایز است هم بدل و هم وصف باشد مانند قول ایشان که میگویند برمه اعشار و ثوب اسمال. و (نبتلیه) در محلّ نصب است بنا بر حالیت.

إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً. دو حال هستند از ها در (هدیناه) یعنی راهنمایی کردیم سپاس گذار و ناسپاس را و (عینا) در منصوب بودن او چند وجه است.

(۱) اینکه بدل از کافورا باشد وقتی کافور را اسم عین قرار دادی پس بدل کلّ از کلّ میشود (۲) اینکه بدل از قول خدا (مِنْ کَأْسٍ) یعنی مینوشند از چشمه ای پس «من» که حرف جارّ است حذف و وصل بفعل شده پس او را نصب داده.

(۳) اینکه منصوب باشد

بنا بر مدح و تقديرش اينست يعنى چشـمه اى كه- مى‌آشامند آن را يعنى آب آن را زيرا چشمه نوشيدنى نيست بلكه آب چشمه نوشيدنى است.

شأن نزول: ... ص : ۱۴۲

خـاصّه يعنى عموم شـيعيان و امـاميّه و اهل سـنّت روايت كرده انـد كه آياتى از اين سوره. آيه إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْـرَبُونَ تا آيه (وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً) در

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۳

باره على عليه السّلام و فاطمه و حسن و حسين عليهم السّلام و كنيز آنان (فضّه) نازل شده.

و قصّه طولانى و اجمالش اينست:

ابن عبّاس و مجاهـد و ابى صالـح روايت كرده انـد كه حسن و حسـين عليهما السّـلام مريض و بيمار شدند. پس جدّشان پيامبر خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله با بزرگان عرب از آنها عيادت كرد و گفتنـد اى ابو الحسن اى على اگر نذرى براى شـفاء فرزندانت نمايى خداونـد آنها را شـفا دهـد. پس نـذر كردند اگر خداى سـبحان آنها را شـفا داد سه روز روزه بگيرند و فاطمه سـلام اللَّه عليها همين قسم نذر نمود و خادمه آنها فضّه هم همين طور نذر كرد. پس شـفا يافتند در حالى كه چيزى موجود نداشتند. پس على عليه السّـلام از مردى يهودى سه صاع جو قرض نمود. و بروايتى آن جو را بعنوان دستمزد گرفت كه براى او پشمى بريسد و آن جو را آورد نزد فاطمه عليها سلام. پس يك صاع آن را آرد نمود و نان پخت و على عليه السّلام نماز مغرب را در مسجد گذارد (با رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله) و بخانه آمد. فاطمه آن نان را نزد او گذارد تا افطارى نمايد كه مستمندى آمد

و اظهار کرد من فقیرم پس آنچه داشتند از ما حضر باو دادند و جز آب چیزی نچشیدند، پس چون روز دوّم شد صاع دوّم را فاطمه (ع) آرد نمود و نان ساخت و در موقع افطار پیش علی علیه السّلام نهاد و تا خواستند افطار کنند که یتیمی درب خانه آمد و طعام خواست پس همگی سهام خود را به او دادند و جز آب چیزی نچشیدند. و روز سوّم فاطمه سلام اللّه علیها ما بقی جو را مهیّا نمود برای افطارشان و چون خواستند میل کنند که اسیری درب خانه غذا خواست فورا طعام انحصاری خود را باو دادند و جز آب چیزی نچشیدند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۴

پس چون روز چهارم شد که نذرشان را اداء کرده بودند علی علیه السّلام با حسن و حسین علیهما السّلام آمد نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و حال آنکه اثر ضعف و ناتوانی در آنها ظاهر بود پس رسول خدا (ص) گریست و جبرئیل.

نازل و سوره (هل اتی) را آورد.

و در روایت عطا از ابن عبّاس اینست که علی بن ابی طالب علیه السّلام خود را اجیر نمود که یک شب باغ نخل و خرمای آن مرد یهودی را آب یاری کند به مقدار سه صاع جو. پس چون صبح شد اجرت خود را گرفت و یک سوّم آن را آرد نمود و با آن غذایی بنام حریره پخت و چون آماده شده و خواستند افطار کنند که مسکینی آمد. پس آن را باو دادند سپس برای روز دوّم ثلث دیگر را آماده ساختند و چون حاضر شد

و خواستند افطار کنند یتیمی آمد و سؤال کرد. پس باو دادند و برای روز سوّم ما بقی را پختند و چون آماده شد اسیری از مشرکین آمد و سؤال کرد. پس او را خورانیدند و تمام شد نذرشان، و احدی این روایت را در تفسیرش یاد کرده.

علی بن ابراهیم (قمّی) گوید که پدرم حدیث کرد از عبد اللَّه بن میمون از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام که نزد فاطمه علیها سلام جویی بود پس آن را عصیده (که قسمی از حریره باشد) ساخت و چون پخته شد و آن را در مقابل آنان گذارد و مسکینی آمد و گفت (رحمکم اللَّه) پس علی علیه السّلام بر خاست و ثلث دیگر غذا را باو داد سپس اسیری آمد و گفت رحمکم اللَّه پس علی علیه السّلام ثلث سوّم که باقی غذا بود باو داد و ابدا آن را نچشیدند و خدا آن آیات را نازل فرمود در باره ایشان و این فضیلت جاریست در باره هر مؤمنی که برای خدای عزّ و جل این کار را نماید و این مطلب دلالت دارد که این سوره در مدینه نازل شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۵

ابو حمزه ثمالی در تفسیرش گوید: حدیث کرد مرا ابو عبد اللَّه حسن ابن حسن که این سوره تمامش مدنی است و در شأن علی و فاطمه علیهما السّلام نازل شد.

حدیث کرد ما را سیّد ابو الحمد مهدی بن نزار حسینی قاینی گفت خبر داد ما را حاکم ابو القاسم عبید اللَّه پسر عبد اللَّه حسکانی. گفت حدیث کرد مرا ابو نصر مفسّر گفت حدیث

کرد مرا عمویم ابو حامد بطور املاء و دیکته، گفت حدیث کرد مرا ابو یوسف یعقوب بن محمّد فزاری مقری گفت حدیث کرد ما را محمّد بن یزید سلمی گفت حدیث کرد ما را زید بن موسی گفت حدیث کرد ما را عمرو بن هارون از عثمان بن عطاء از ابن عبّاس گفت اوّل چیزی که در مکّه نازل شد سوره (اقراء (۱) باسم ربک) پس از آن سوره (ن و القلم) (۲) سپس مزّمل (۳) آن گاه مدّثر (۴) پس از آن (تبّت) (۵) پس (اذا الشمس کورت) بعد (سبح اسم ربک الاعلی) (۷) بعد و اللیل (۸) اذا یغشی بعد و الفجر (۹) بعد و الضحی (۱۰) بعد ا لم نشرح (۱۱) بعد و العصر (۱۲) بعد و العادیات (۱۳) بعد انا اعطیناک الکوثر (۱۴) بعد الهیکم التکاثر (بعد ا رأیت) (۱۶)- بعد کافرون (۱۷) بعد الم تر کیف (۱۸) بعد قل اعوذ برب الفلق (۱۹) بعد قل اعوذ برب الناس (۲۰) بعد قل هو اللَّه احد (۲۱) بعد و النجم (۲۲) بعد عبس (۲۳) بعد انا انزلناه (۲۴) بعد و الشّمس (۲۵) بعد بروج (۲۶) بعد و التین بعد لایلاف (۲۸) بعد القارعه (۲۹) بعد قیامت (۳۰) بعد الهمزه.

(۳۱) (ویل لکل همزه لمزه) بعد ۳۲ و المرسلات بعد ۳۳ ق بعد ۳۴ لا اقسم بهذا لبلد بعد ۳۵ الطّارق بعد ۳۶- اقتربت الساعه بعد ۳۶ ص بعد ۳۷ الاعراف بعد ۳۸ قل اوحی بعد ۳۹ یس بعد ۴۰- الفرقان بعد ۴۱

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۶

الملائکه بعد ۴۳- کهیعص بعد ۴۳- طه بعد ۴۴- الواقعه بعد

۴۵ الشّعراء بعد ۴۶- النّمل بعد ۴۷- القصص بعد ۴۸- بنی اسرائیل بعد ۴۹- یونس بعد ۵۰- هود بعد ۵۱- یوسف بعد ۵۲- الحجر بعد ۵۳- انعام بعد ۵۴- و الصّافات بعد ۵۵- لقمان بعد ۵۶- القمر بعد ۵۷- سبا بعد ۵۸- الزّمر بعد ۵۹- حم المؤمن بعد ۶۰- حم السّجده بعد ۶۱- حمعسق بعد ۶۲- زخرف بعد ۶۳- دخان بعد ۶۴- جاثیه بعد ۶۵- احقاف بعد ۶۶- و الذّاریات ۶۷- غاشیه بعد ۶۸- کهف بعد ۶۹- نحل بعد ۷۰- نوح بعد ۷۱- ابراهیم بعد ۷۲- انبیاء بعد ۷۳- مؤمنون بعد ۷۴- الم تنزیل بعد ۷۵- طور بعد ۷۶- الملك بعد ۷۷- الحاقه بعد ۷۸- ذو المعارج بعد ۷۹ عم یتساءلون بعد ۸۰- النّازعات بعد ۸۱- انفطرت بعد ۸۲- انشقت بعد ۸۳- روم بعد ۸۴- عنکبوت بعد ۸۵- مطفّفین و اینها که هشتاد و پنج سوره است در مکّه نازل شد. آن گاه در مدینه نازل شد ۸۶- بقره بعد ۸۷- انفال بعد ۸۸- آل عمران بعد ۸۹- احزاب بعد ۹۰- ممتحنه بعد ۹۱- نساء بعد ۹۲- اذا زلزلت بعد ۹۳- حدید بعد ۹۴ سوره محمّد (ص) بعد ۹۵- رعد بعد ۹۶- سوره الرّحمن بعد ۹۷- سوره هل اتی بعد ۹۸- الطّلاق بعد ۹۹ لم یکن بعد ۱۰۰- حشر بعد ۱۰۱ اذا جاء نصر اللّه بعد ۱۰۲- النّور بعد ۱۰۳- الحج بعد ۱۰۴- منافقون بعد ۱۰۵- مجادله بعد ۱۰۶- حجرات بعد ۱۰۷ تحریم بعد ۱۰۸- جمعه بعد ۱۰۹- تغابن بعد ۱۱۰- صف بعد ۱۱۱- مائده بعد ۱۱۲ التّوبه پس این بیست و هشت سوره است که در مدینه نازل شد. «۱»

---

(۱) مترجم گوید: در

این حدیث ذکر سوره فاتحه که سوره حمد [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۷

و روایت کرده آن را استاذ احمد زاهد باسنادش از عثمان بن عطاء از پدرش از ابن عبّاس در کتاب ایضاح و در آن ذکر کرده که هر وقت، اوّل سوره ای در مکّه نازل میشد نوشته میشد در مکّه آن گاه خدا آنچه میخواست در مدینه بآن سوره اضافه میفرمود.

و باسنادش از عکرمه و حسن بن ابو الحسن بصری روایت کرده که اوّل سوره ای که در مکّه از قرآن نازل شد بنا بر این ترتیب سوره اقرء باسم ربک و سوره ن و مزّمل تا گفته او که میگوید و آنچه در مدینه نازل شد. ویل للمطففین و بقره و انفال و آل عمران و احزاب و مائده و ممتحنه و نساء و اذا زلزلت و حدید و سوره محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و رعد و رحمن و هل اتی علی الانسان، تا آخرش. «۱»

(باشد نیست و مسلّما در اصل نسخه بوده و در این چاپها افتاده، و سوره هایی که در مدینه نازل شده در این نسخ ۲۷ سوره است و سوره حمد بنا بر اینکه مدنی باشد ذکر نشده یا از قلم راوی افتاده و یا از صحّاف و بنا بر روایاتی که مصنّف بعد از این حدیث ذکر کرده از سعید بن مسیّب از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سوره فاتحه در مکّه نازل شده.

(۱) مترجم. محمّد- رازی گوید: شأن نزول سوره دهر و آیات- مذکور را در باره خاندان رسالت بیشتر بلکه نزدیک باتّفاق از مفسّرین، و محدّثین اهل سنّت

و قاطبه امامیّه نقل کرده و قبول نموده اند و هیچ کس منکر آن نیست مگر کسی که ناصبی باشد مانند سیّد قطب لعنه اللّٰه که در تفسیر فی ظلال القرآنش متعرضّ نشده و انکار نموده و در بعضی از موارد هم اهانت و جسارت بساحت مقدّس سیّد الموحّدین امام المتقین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام نموده و حتّی افتراء و تهمت به آن حضرت زده خدا او را در آتش با موالیانش غاصبین و ظالمین آل محمّد علیهم السّلام محشور فرماید. آمین یا ربّ العالمین.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۴۸

خلاصه از جمله افرادی که مفصّل داستان شأن نزول این سوره را در کتاب شواهد التنزیل نقل کرده عبید اللّٰه بن عبد اللّٰه معروف بحاکم حسکانی حنفی است که میگوید خبر داد ما را احمد بن ولید بن احمد به اینکه من بر او از اصلش خواندم. گفت خبر داد ما را ابو العبّاس واعظ (و یا) ابو عبد اللّٰه، محمّد بن فضل فحوی در بغداد در سال ۳۳۱ در قسمت رصافه بطور املاء گفت خبر داد ما را حسن بن علی بن زکریّای بصری خبر داد ما را هیثم بن عبد اللّٰه رمانی گفت حدیث کرد مرا علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدرش و او از پدرش جعفر بن محمّد او از پدرش محمّد او از پدرش علی او از پدرش حسین او از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام گفت وقتی حسن و حسین مریض شدند رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از آنها عیادت کرد بمن فرمود: ای ابو-

الحسن اگر برای خدا نذری میکردی جهت شفای فرزندانت امید دارم که خداوند بسبب آن نذر آنها را شفاء دهد. پس من گفتم (علیّ للّٰه نذر) بر من است برای خدا نذری اگر شفاء یافتند دو حبیب من از بیماریشان که سه روز روزه بگیرم. پس فاطمه هم گفت منم نذر کردم اگر فرزندانم از کسالتشان بهبودی یافتند سه روز روزه بگیرم. فضّه خادمه هم گفت منهم نذر کردم اگر آقایان من خوب شدند سه روز روزه بگیرم. پس خداوند لباس عافیت بر آنها پوشیده و شفا یافتند. و آنها در این هنگام صبح کردند که در نزد آنها چیزی از خوراکی نه زیاد و نه کم یافت نمیشد. پس آن روز را روزه گرفتند، و علی علیه السّلام آمد بازار نزد شمعون بن حانای یهودی و از او سه صاع جو قرض گرفت و آورد بخانه نزد فاطمه علیها السّلام و آن حضرت یک صاع آن را آرد کرده و خمیر نمود و پنج نان پخت و علیّ علیه السّلام نماز مغرب را با رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بجا آورد. و داخل منزل شد تا افطار کند و فاطمه علیها سلام نان جو و قدری نمک نسائیده و آب خالص نزد آن حضرت گذارد، پس وقتی آمدند افطار کنند که مسکین درب منزلشان آمد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت محمّد. مسکین هستم از اولاد مسلمین اطعام کنید مرا خدا شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند. پس علی علیه السّلام گفت:

فاطم ذات الرّشد و الیقین یا بنت خیر النّاس، اجمعین اما ترین البأس المسکین جاء الینا جائع حزین

و باسنادش از سعید بن مسیّب از علی بن ابی طالب علیه السّلام که گفت پرسیدم از پیامبر از ثواب قرآن پس مرا خبر داد از ثواب سوره سوره های قرآن بنا بر آن طوریکه از آسمان نازل شده. و اوّل سوره ای که بر او نازل گردید در مکّه سوره فاتحه الکتاب بود آن گاه اقراء باسم ربک سپس ن تا اینکه گفت و اوّل سوره ای که در مدینه نازل گردید سوره بقره بود پس از آن انفال پس از آن آل عمران پس از آن احزاب، پس از آن ممتحنه، پس از آن نساء، پس از آن اذا زلزلت پس از آن حدید پس از آن سوره محمّد، پس از آن رعد پس از آن سوره الرّحمن، پس از آن هل اتی تا آنجا که گفت. پس این سوره هایی است که در مدینه نازل شده سپس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود تمام قرآن یکصد و چهارده سوره است و تمام آیات آن (۶۲۳۶) ششهزار و دویست و سی و شش آیه و تمام حروف قرآن سیصد و بیست یکهزار و دویست و پنجاه حرف (۳۲۱۲۵۰) رغبت نمیکند در فرا گرفتن قرآن مگر سعادتمندها و متعهّد- قرائت آن نمیشود مگر اولیاء خدا.

)

قد قام بالباب له حنین یشکو الی اللَّه و یستکین کلّ امرء بکسبه رهین

ای فاطمه صاحب عقل و یقین. ای دختر بهترین تمام مردم. آیا نمیبینی مسکین بیچاره را که گرسنه و غمگین در خانه ما آمده و ناله میکند و بخدا مینالد و شکایت میکند. هر انسانی در گرو اعمالش

میباشد.

پس فاطمه سلام اللّه علیها در پاسخ آن حضرت گفت:

امرک عندی یا ابن عم طاعه ما بی لئوم و لا ضراعه اعطیه و لا ندعه ساعه نرجو له الغیاث فی المجاعه و نلحق الاخیار و الجماعه و ندخل الجنّه بالشّفاعه پسر عمو جان فرمان شما نزد من مورد اطاعت و مرا هیچ ملامت و ناراحتی نیست. آنچه دارم او را میدهم و یک ساعت هم تأخیر نمی اندازم امید داریم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۰

برای دادرسی در حال گرسنگی، و ما ملحق میشویم به نیکان، و جماعت پاکان و بشفاعت پیامبر (ص) داخل بهشت میشویم پس دادند بآن سائل نانهای خود را و خوابیدند آن شب را، و جز آب خالص چیزی نچشیدند و چون صبح شد فاطمه علیها سلام صاع دوّم را آرد و خمیر و پنج قرص نان ساخت و علی علیه السّلام نماز مغرب را با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواند و بمنزل آمد که افطار کند پس فاطمه علیها السّلام نان جو و نمک زبر و آب خالص در پیش آن حضرت گذارد و چون همگی نزدیک شدند که تناول کنند یتیمی در خانه آمد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت محمّد. من یتیمی از اولاد مسلمین هستم پدرم در رکاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در روز احد شهید شد مرا طعام دهید خداوند شما را از غذاهای بهشت اطعام کند. پس تمامی سهام خود را به یتیم دادند و گرسنه خوابیدند و جز آب خالص، چیزی نچشیدند. و چون روز سوّم شد فاطمه صاع سوّم را آرد و خمیر و پنج

قرص نان پخت و آن روز هم روزه گرفتند و علی علیه السّلام نماز مغرب را با پیغمبر گذارد و داخل منزل شد تا افطار کند و فاطمه آن نانها را با نمک درشت و آب خالص حاضر نمود تا میل کند که اسیری درب خانه ایستاد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوه مرا طعام دهید خداوند بشما طعام دهد. پس نانهای خود را باو دادند و خود گرسنه خوابیدند و جز آب چیزی نچشیدند و چون روز چهارم شد علی علیه السّلام و حسن و حسین در حالی که مانند جوجه میلرزیدند، و فاطمه و فضّه با آنها توانایی رفتن نداشتند از ناتوانی و ضعف. پس پیامبر آمده گفت بار خدایا اینها خاندان منند که از گرسنگی بخطر افتادند.

پروردگار من بر ایشان رحم فرما و ایشان را بیامرز. خدایا آنها را حفظ نما و فراموششان مکن. پس جبرئیل نازل شد و گفت ای محمّد خداوند تو را سلام میرساند و میفرماید: دعاء تو را در باره آنها مستجاب کردم، و آنها را سپاس میگویم و از آنها راضی هستم. و بخوان. إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً تا آنجا که گوید إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً.

. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۱

(میگویم) سخن در این زمینه توسعه یافت حتّی نزدیک شد که از اسلوب کتاب خارج شود و چه بسا بما نسبت زیاد سخنی و اطناب بدهند، و لیکن مقصود اینست که بعض اهل تعصّب (و نواصب) طعن زده در این قصّه و گفته این سوره در مکّه نازل شده پس چگونه

در باره خانـدان رسالت باشـد که در مدینه اطعام طعام نموده اند و اسـتدلال بمکّی بودن سوره نمود و از روی جرأت بر خدای سبحـان و دشـمنی بـا خانـدان رسـالت گفته این موضوع اطعـام و نزول سوره هل اتی در باره آنها ساختگی است و من دوسـت داشـتم که حقّ واضح و آشـکار گردد در این مورد و دلیلی در معنای آن وارد و پرده از عداوت و دشـمنی این دشمن عنود در ادّعـایش بردارم علاوه بر این چنانچه می بینی این مطلب در بر دارد سـرور از پنهانی و درهای نهفته از این علمی که سـبب نور آن روشن و بتـابش آن روشـنایی بیشتری میشود و آن معرفت و شـناسایی ترتیب سوره هـاست در تنزیـل و منحصـر بودن عـدد سوره ها بطور اجمال و تفصیل بار خدایا ما را مدد نما بتأیید خودت و کمک فرما بتوفیقت (فانت الرّجاء و الامل) پس تو آرزو و امید مایی و بر فضل تو است تکیه گاه و توکّل ما.

تفسیر و مقصود: ... ص : ۱۵۱

(هَـلْ أَتی) یعنی البتّه آمـده (عَلَی الْإِنْسـانِ) یعنی آیـا نیامـده بر انسان (حِینٌ مِنَ الـدَّهْرِ) که چیز باشـد مگر اینکه (لَمْ یَکُنْ شَـیْئاً مَـذْکُوراً) زجـاج گویـد: بجهت اینکه او خـاک و گـل بود تـا در آن روح دمیـده شـد و بنا بر این پس هل در اینجا اسـتفهام و مقصود بآن تقریر است.

جبائی گویـد: و آن تقریر است بنـا بر لطیـف ترین وجـوه و تقـدیرش این است: ای آنکه منکر صـانع و قـدرت اویی آیـا بر تو نگذشته (یا نیامده) حسن و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۲

قتاده و سفیان و جبائی گفته اند: زمانهایی که چیز ذکر

شـدنی نبودی سـپس ذکر شـدی و هر کس در ذات و باطن خودش میدانـد که موجودی نبود سـپس بوجود آمـد. پس در این موضوع انـدیشه و فکر کرد میفهمـد که برای او صانعی بوده که او را بوجود آورده و خالقی که او را ایجاد و احـداث نموده و مقصود به انسان هم آدم علیه السّلام اوّل کسی است که بنام آدم مرسوم گشته.

ابی مسلم گوید: مقصود از این انسان تمام انسانهاست و الف و لام برای جنس است.

و بعضـی گفته انـد: که گـذشت بر آدم علیه السّلام چهـل سال که نبود- چیز مـذکوری نه در آسـمان و نه در زمین بلکه یک جسد و کالبد افتاده از گل بود پیش از آنکه روح در آن دمیده شود. «۱»

عطاء از ابن عبّاس روایت کرده که خدا آدم را ایجاد کرد بعد از یکصد و بیست سال.

عیاشـی باسنادش از عبد اللّه بن بکیر از زراره روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت باقر علیه السّلام از سخن خدا (لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً) فرمود چیزی بود ولی یاد شدنی نبود. و نیز باسنادش از سعید حدّاد از حضرت

---

(۱) مترجم گویـد: کلمه حین مانند ساعت و عین معانی عدیده و اطلاقات متعدّده دارد و در فهمیدن آن دانایان یکسان نیسـتند و شاهـد بر این مصـاحبه شـگفت انگیز است که ابـو الفتوح رازی در تفسـیرش ج ۱ ص ۱۳۷ نقـل نموده و مـا عینا آن را برای دوسـتان مینگاریم. میگوید مرد عربی در عصر ابو بکر نزد وی آمد و گفت من نذر کرده ام که یک (حین) با عیال خود سخن نگویم. اکنون تکلیف من چیست و تا چه

مـدّتی با وی نباید حرف بزنم. ابو بکر گفت باید تا قیامت با وی حرف نزنی زیرا خداوند در قرآن میفرماید: وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ. برای شما در روی زمین قرارگاه و متاع است تا روز قیامت (اعراف-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۳

باقر علیه السّلام روایت نموده که گفت مذکور در علم بود ولی در آفریده ها نبود و عبد الاعلی مولی آل سام از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام مثل آن را روایت نموده و از حمران بن اعین روایت کرده که گفت پرسیدم از آن حضرت که فرمود چیز تقدیر شده بود ولی چیزی موجود نبود. و در این دلالت است بر اینکه معدوم معلوم است اگر چه مذکور نباشد و معدوم را هم چیز مینامند. پس وقتی انسان حمل بر جنس انسانی شد پس مقصود اینست که او پیش از ولادتش معلوم نیست و معروف و یاد شده نیست که او کیست و باو چه اراده شده، بلکه

(آیه ۲۴) چون مراد از حین در این آیه قیامت است.

اعرابی از جابر خاست و به نزد عمر بن خطّاب رفت و از او نیز همین سؤال را نمود. عمر گفت تا چهل سال باید با عیالت سخن نگویی. زیرا خداوند در قرآن فرموده: (هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً) چون این نشان میدهد که حضرت آدم چهل سال بین آب و گل بوده است.

(سوره دهر آیه ۱).

اعرابی سپس به نزد عثمان رفت و همان سؤال کرد. عثمان گفت:

تا یک سال باید از سخن گفتن با عیالت خود

داری کنی، زیرا خداوند در قرآن میفرماید: تُؤْتِی أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها (سوره ابراهیم آیه ۲۵) چون میوه درختان در ظرف یک سال حاصل میشود.

اعرابی آن گاه بخدمت (امیر المؤمنین) علیه السّلام شرفیاب شد و سؤال خود را عرضه داشته. حضرت فرمودند چنانچه در شب نـذر کرده ای بایـد تا صبح از سـخن گفتن با عیالت خود داری کنی، و هر گاه در روز نـذر نموده ای باید تا شب از این عمل پرهیز نمایی زیرا خداوند در قرآن فرموده (فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ) (سوره روم آیه ۱۷) پس منزّه است خدا هنگامی که شام میکنیـد و منزّه است خـدا هنگامی که صبح میکنیـد. اعرابی از این جواب شاد گردید، و در حالی که میگفت «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ» سوره انعام آیه ۱۲۴- از خدمت حضرت روانه گردید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۴

معدوم بود سـپس در صلب پدرش بوجود آمده پس از آن در رحم مادرش تا وقت ولادتش. و بعضی گفته اند: مقصود از آن علماء و دانشـمندان انـد زیرا آنها یاد نمیشدند پس خداوند سبحان آنها را بعلم در میان خواصّ و عوام مردم حیات و مماتشان مذکور ساخت. «۱»

عمر بن خطّاب شـنید مردی را که این آیه را قرائت میکرد. پس گفت ای کاش آدمی بر آن حالی که اوّل بود که مذکور نبود بـاقی بود نمیزائیـد. و تولیـد مثـل نمیکرد. و فرزنـدان او مبتلاـ نمیشدنـد. سـپس خـدای سـبحان گفت (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ) یعنی فرزندان آدم علیه السّلام را (مِنْ نُطْفَةٍ) یعنی از آب مرد و زن که از آن فرزند بوجود میآید (أَمْشاجٍ) ابن عبّاس و

حسن و عکرمه و مجاهد گفته اند. یعنی مخلوط از آب مرد و آب زن (که در اصطلاح طبّی جدید اسپر میگویند) در رحم پس هر کدام از این دو آب بر دیگری غالب شود شبیه به او گردد «۲».

قتاده گوید: امشاج بمعنی اطوار است یعنی حالات مختلفه یک وقت بصورت نطفه و بعد بصورت علقه و بعد مضغه و بعد عظام تا اینکه انسانی میشود

---

(۱) مترجم گوید: حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام اشاره به همین موضوع فرموده در بیانش.

هلک خزّان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدّهر اجسادهم مفقوده و اعیانهم فی القلوب موجوده

. توانگران و مال داران- هلاک شوند امّا علماء مادامی که روزگار باقیست آنها هم باقی هستند بدنهای آنها از دیده ها مفقود ولی اعیان و آثار آنها در دلها موجود است.

(۲) یعنی اگر آب مرد زیادتر باشد فرزند شبیه به پدر و یا عصبه پدری عمو و عمه شود و اگر آب زن فزونی کند فرزند شبیه بمادر و عصبه مادری، دایی و خاله شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۵

(مترجم گوید: در جای دیگر فرموده) (وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً).

مجاهد و ضحّاک و کلبی گفته اند: مقصود اختلاف رنگهای نطفه است.

پس نطفه مرد سفید و سرخ و نطفه زن سبز و زرد است. پس آن رنگ های مختلف است. و از ابن عبّاس نیز همین روایت شده است.

حسن گوید: نطفه مخلوط شود بجای حیض و وقتی زن حامل و آبستن شد دیگر حیض منقطع شود.

ابن مسعود گوید: امشاج آن رگهای (موئین است) که در نطفه است.

و بعضی گفته اند: امشاج. عبارت از طبیعتهائیست که در انسانست از حرارت

و برودت و یبوست و رطوبت. خداوند آنها را در نطفه قرار داده سپس خدا آن را بنیه حیوانی معتدل الاخلاط نمود آن گاه در آن روح حیاتی دمیـد از آن برای چشم و گوش قرار داد (فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ) و این است سـخن او که فرمود: فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً. پس او را شنوا و بینا نمودیم.

قول او (نَبْتَلِيهِ) یعنی او را امتحـان و آزمـایش میکنیم بـآنچه که او را از افعـال سـخت (چون روزه در تابسـتان) تکلیف نمائیم تا ظاهر شود اطاعت یا نافرمانی او و او را پاداش دهیم بجهت این اعمال.

فرّاء گویـد: یعنی (فَجَعَلْناهُ سَـمِيعاً بَصِـيراً) او را شـنوا و بینا گردانیدیم تا آزمایش کنیم، یعنی او را متعهّد سازیم و امر و نهی باو کنیم. و مقصود اینست که ما باو دادیم آلت شنوایی و بینایی تا متمکّن از شنیدن و دیدن و معرفت تکالیف و وظائف شود.

(إِنَّا هَـدَيْناهُ السَّبِيـلَ) یعنی بیـان نمـودیم برای او راه را و تعیین کردیم برای او دلیـل هـا را و روشن سـاختیم جهت او علّت را تا متمکّن از شناخت حق و باطل شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۶

قتـاده گویـد: آن راه خـوب و بـد است. و بعضـی گفته انـد سبیـل راه شـناخت دینیست که بوسـیله آن بثـواب ابـدی میرسـند و لازمست هر مکلّف آن را به پیماید و آن دلیلهای عقلی و شرعیست که شامل تمام مکلّفین است.

(إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً) فرّاء گویـد: یعنی اگر سـپاس گوید و اگر ناسپاسـی نماید بر پاداش و کیفر مجازات رسد زجاج گوید: یعنی اختیار نماید یا سعادت و یا شقاوت

را و مقصود اینکه یا بحسن اختیارش شکر و سپاس خدا را اختیار کند و اعتراف بنعمتهای او نماید. پس بحق برسد و یا اینکه (بسوء اختیارش) نعمتهای خدا را کفران و انکار کند احسان خدا را پس گمراه از راه صواب، و حقّ شود. پس هر کدام را اختیار نمود پاداش داده شود بجهت آن و این نظیر کلام اوست که میگوید: فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر هر کس بخواهد ایمان آورد و هر کس بخواهد کفران نماید. و در این آیه دلالت است بر اینکه خداوند تمام خلقش را هدایت و راهنمایی کرده برای اینکه لفظ عام است آن گاه بیان فرمود آنچه را که برای کافرها آماده ساخته و گفت (إِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ) یعنی مهیّا نمودیم بعنوان پاداش و کیفر کردار کفر و عصیانشان (سَلاسِلَ) یعنی در دوزخ چنانچه در سوره دیگر فرمود (فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً) (وَ أَغْلالًا وَ سَعِيراً) آتش بر افروخته ای که بوسیله آن آنها را عذاب و عقوبت نمائیم در آن آن گاه یاد فرمود آنچه برای سپاس گزاران، و مطیعین آماده نموده و گفت:

(إِنَّ الْأَبْرارَ) جمع برو آن کسیست که خدا را اطاعت و کارهای خوب نماید.

حسن گوید: ایشان کسانی هستند که مورچه ای را اذیت نمیکنند و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۷

شرّ و بدی را دوست ندارند.

و بعضی گفته اند: آنها افرادی هستند که حقوق واجبه و مستحبّه را اداء میکنند. و تمام خاندان رسالت علیهم السّلام و موافقین و طرفداران- آنها و بسیاری از مخالفین ایشان اتّفاق کردند که مراد از ابرار علی و فاطمه و حسن و حسین

علیهم السّلام است. و آیه مزبور و آیات بعد از آن متعیّن است که در باره آنها نازل شده. و نیز اجماع و اتّفاق کلّ است که ایشان ابرار هستند ولی غیر ایشان مورد خلاف است. «۱»

(یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ) یعنی ظرفهایی که پر از شراب بهشتی است (کانَ مِزاجُها) یعنی طبیعت آن (کافُوراً) عطاء و کلبی گویند: آن چشمه ای است

---

(۱) مترجم گوید: مناسب دیدم در اینجا حدیث هشام بن حکم را در فضیلت علی علیه السّلام از نظر حضرات اهل سنّت نقل نمایم. شیخ بزرگوار مفید در کتاب اختصاص ص ۹۶ میگوید: احمد بن حسن گفت حدیث کرد برای ما عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی گفت هارون الرّشید لعنه اللّه. به جعفر بن یحیی برمکی گفت دوست دارم مناظره اهل کلام را بطوری که مرا نبینند بشنوم که هر چه میخواهند بی پرده و تقیّه بآن استدلال کنند پس جعفر دستور داد علماء مناظره در خانه او حاضر شوند و هارون هم در جایی نشست که سخن آنها را می شنید و او را نمی دیدند پس جمع شدند و منتظر شدند، تا هشام بن حکم بیاید و هشام وارد شد در حالی که پیراهن کوتاهی بر تن داشت و شلواری که تا نصف ساق پای او بود و بهمه سلام کرد و برای جعفر تشخّص و امتیازی قائل نشد. پس یک نفر از آنها گفت چرا علی علیه السّلام را بر ابو بکر ترجیح و تفضیل دهید و حال آنکه خداوند میفرماید: (ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا) دوّمی از آن دو نفر که در غار

بودند وقتی که برفیقش میگفت محزون مباش خدا با ماست.

هشام گفت بگو آیا حزن و غصّه ابو بکر در این موقع برای رضای خدا بود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۸

-

یا نه. آن شخص ساکت شد. هشام گفت اگر پنداری برای رضای خدا بوده پس چرا پیامبر خدا او را منع فرمود (لا تَحْزَنْ) آیا از اطاعت و رضای خدا او را نهی فرمود. و اگر گمان کنی که برای خود بود بدون رضای خدا.

پس چرا افتخار کنی بچیزی که برای رضای خدا نبوده و البته میدانی که خداوند تبارك و تعالی چه فرموده وقتی گفت (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى- الْمُؤْمِنِينَ) یعنی (در سوره فتح نزول سکینه بر پیامبر و بر مؤمنین فرمود) ولی در اینجا گفت (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) یعنی فقط بر پیامبرش نزول سکینه نمود و بر ابی بکر نکرد چون مؤمن نبود.

۱- و لکن شما خودتان گفته اید و باور دارید و عموم اهل سنّت هم گفتند که بهشت مشتاق چهار نفر است ۱- علی ۲- مقداد ۳- عمّار ۴- ابی ذر غفاری. پس می بینیم که صاحب ما علی علیه السّلام داخل در این چهار نفر است و ابو بکر شما نیست. پس صاحب ما بر صاحب شما از این جهت فضیلت و برتری دارد.

۲- شما خودتان گفتید و عموم اهل سنّت هم گفتند و ما هم می گوییم که مدافعین از اسلام (در عهد رسول خدا در جنگ احد) چهار نفرند ۱ علی ابی ابی طالب ۲ زبیر بن عوام ۳ ابو دجّانه انصاری ۴ سلمان فارسی پس می بینیم که صاحب ما در این چهار نفر

داخل است ولی ابو بکر صاحب شما نیست. پس صاحب ما بر صاحب شما ترجیح و برتری از این جهت دارد.

۳- و شما گفتید و ما هم گفتیم و همه مردم هم گفته اند که قرّاء (اوّلیه) چهار نفرند ۱- علی بن ابی طالب (ع) ۲- عبد اللّه بن مسعود ۳- ابیّ بن کعب ۴- زید بن ثابت. پس می بینیم که صاحب ما در اینها داخل و صاحب شما نیست. پس صاحب ما علی علیه السّلام فضیلت بر صاحب شما دارد.

۴- شما گفتید و ما هم گفتیم و همه مردم هم میگویند که مطهّرون و پاکان از آسمان چهار نفرند: ۱- علی بن ابی طالب ۲- فاطمه ۳- حسن ۴- حسین علیهم السّلام. پس می بینیم که صاحب ما داخل در این چهار نفر است در این فضیلت ولی صاحب شما ابو بکر نیست. پس ما از این جهت صاحب خود را بر صاحب شما تفضیل و ترجیح دادیم.

۵- شما گفتید و ما هم گفتیم و عامّه مردم هم میگویند (إِنَّ الْأَبْرارَ)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۵۹

در بهشت و فرّاء هم همین را اختیار کرده و دلالت میکند بر این معنی گفته او عینا و آن مانند تفسیریست برای کافور.

مجاهد و مقاتل گفته اند: کافور چیزی است که بوی خوشی دارد یعنی چشمه ای که ممزوج و آمیخته با بوی کافور است و مثل کافور دنیا نیست.

قتاده گوید: آمیخته بکافور و سر بسته بمشک خواهد بود. ابن کیسان گوید: یعنی خوشبو بکافور و مشک و زنجبیل است.

(عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ) چشمه ای که مینوشند از آن بنده گان خدا ابن عبّاس گوید: یعنی اولیاء خدا

یعنی این شراب از چشمه ای است اولیاء اللّٰه مینوشند و اختصاص به عباد اللّٰه دارد از جهت تشریف و بزرگداشت آنها فرّاء گوید. نوشیدن آن و نوشیدن از آن در معنی یکیست چنانچه میگویند:

سخن گفتم بسخن خوبی و سخن نیکویی.

عنتره شاعر گوید:

شربـــــت بمـــــاء الــــد حرضـــــین فاصـــــبحت عســـــرا علی طلّـــــا بـــــک ابنـــــه مخزم

(- (شاهد مترجم از این حدیث این جمله است) چهار نفرند ۱ علی بن ابی طالب ۲- فاطمه ۳ حسن ۴ حسین. پس میبینم که صاحب ما داخل است در این گروه ابرار و صاحب شما ابو بکر نیست. پس ما صاحب خود را بر صاحب شما از این جهت فضیلت و برتری میدهیم ۶- شما گفتید، و ما هم می گوییم و عامّه مسلمین هم میگویند، که شهیدان چهار نفرند ۱- علیّ بن ابی طالب ۲- جعفر بن ابی طالب ۳- حمزه بن عبد المطّلب ۴- عبیده بن حارث بن عبد المطّلب. پس میبینم که صاحب ما علی داخل در این گروه شهیدانست و صاحب شما ابو بکر نیست. پس ما صاحب خود علی علیه السّلام را از این جهت بر صاحب شما تفضیل میدهیم. پس هارون در غضب شد و پرده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۰

آشامیدم از آب دحرضین و صبح کردم در حالی که ای دختر مخرم مشکل بود یا بنده گان تو کنایه از اینکه روز سختی بود.

و فرّاء گفته:

شربن بماء البحر ثم ترفّعت متی لجج خضر لهنّ نشیج

آشامیدند زنها از آب نهر بزرگ یا دریا آن گاه بالا پریدند هنگامی که موج های متحرّک برای آنها ایجاد صدا و ناله کرده بود.

(یُفَجِّرُونَها

تَفْجِيراً) مجاهد گويد: يعنى اين چشمه آنها را هر جا كه ميخواستند از منازل و قصورشان ميبرد.

و التّفجير: شكافتن زمين است بجريان آب گويد: و نهرهاى بهشت جاريست بدون داشتن گودى و شيب پس هر وقت مؤمن اراده ميكند، كه نهرى جارى سازد خطّى ميكشد پس از آن موضع آب ميجوشد و بدون زحمت جارى ميشود. آن گاه توصيف فرمود: خداى سبحان گروه ابرار را و گفت:

(يُوفُونَ بِالنَّذْرِ) مجاهد و عكرمه گفته اند: يعنى آنان در دنيا به اين صفت بودند كه وفا بنذر و عهد خود مينمودند و ايفاء بنذر اينست كه آنچه نذر كرده براى آن انجام دهد و وقتى نذر طاعت و عبادتى نمود آن را تمام كند و وفاى بآن نمايد.

قتاده گويد: يعنى تمام كنند آنچه را كه از واجبات خداوند بر آن واجب

(- را حركت داد. جعفر دستور داد فورا مردم خارج شوند چون احساس خطر كرد. پس مردم با بيم و هراس بيرون رفتند و هارون وارد مجلس شد و گفت كى بود اين مناظر اى پسر زن بد نام. بخدا تصميم گرفتم او را بكشم، و بعد بآتش بسوزانم.

. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۱

كرده بود.

(وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً) يعنى ميترسند روزى را كه شرّ آن فاش و پراكنده و تمام جهات را احاطه كرده و عذاب را شرّ ناميده براى اينكه خيرى در آن براى اهل عقاب نيست گر چه در ذات و حقيقت خود نيكو باشد براى اينكه مستحقّ و شايسته اين عذاب بوده است.

و بعضى گفته اند: مراد بشرّ در اينجا موارد هول و ترس روز قيامت، و

سختی های آنست.

(وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ) يعنى اطعام طعام ميكننـد با حبى كه بر طعام انحصارى خود دارند. يعنى ميخورانند طعام موجود و منحصـر خود را بـا نيـاز شديـدى كه بر آن دارنـد. خداونـد سبحان آنهـا را توصـيف فرموده بايثـار و مقـدّم داشـتن ديگران بر خودشان (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِـهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ- خَصاصَةٌ) ديگران را بر خود اختيار ميكنند و مقدّم ميدارند گر چه اختصاص، به خودشـان داشـته باشـند. ابو سـعيد خـدرى از پيـامبر صـلّى اللَّه عليه و آله حـديث نموده كه فرموده هيـچ مسـلمانى نيست كه مسـلمانى را مهمان نمود در گرسنگى و اطعام نمايد مگر آنكه خدا او را از ميوه هاى بهشت اطعام نمايد، و نيست مسلمانى كه مسلمانى را از برهنگى بپوشاند مگر آنكه خداوند او را از لباسهاى بهشت بپوشاند و كسى كه در تشنگى مؤمنى را سيراب كند خدا او را از شربتها و آب هاى سر بسته بهشتى سيراب كند.

ابن عبّـاس گويـد: يطعمون يعنى اطعـام طعام ميكننـد با ميل مفرط و محبّتى كه بآن دارنـد و بعضـى گفته انـد هاء حبّه كنايه از خداى تعالى است يعنى اطعام طعام ميكنند براى حبّ خدا. «۱»

---

(۱) مترجم گويد: و هذا هو الحق كه مراد از ضمير و هاء حبّه خداى [...]

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۲

(مِسْـكِيناً) يعنى مسـتمندى كه چيزى براى او نيست. (وَ يَتِيماً) او از اطفاليست كه برايش پـدرى نيست يعنى مرده است يا كشـته شـده (وَ أَسِـيراً) و قتاده گويـد آن كسـى است كه از بلاد مشـركين گرفته شده باشد. مجاهد، و سـعيد بن جبير گفته اند كه آن محبوس و زندانى

از اهل قبله است. و برخی گفته اند که مراد از اسیر زنست.

(إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) یعنی برای طلب رضای خدا خالصا للّه و خالص از ریاء و طلب پاداش. و آن قول اوست (لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً) ما از شما نه پاداشی میخواهیم و نه سپاسی. شکور مصدر است مانند قعود و جلوس.

سعید بن جبیر و مجاهد گفته اند: آنها این مطلب را بزبان نیاوردند و لکن خداوند سبحان دانست آنچه در دل آنها بود پس ستایش نمود آنها

(سبحان باشد. بقرینه آیات بعد إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً. علّامه طباطبائی هم در المیزان این قول را نقل کرده و گفته یطعمون الطّعام حبّا للّه لا طمعا فی الثّواب. اطعام طعام میکنند برای- محبّت بخدا نه بطمع ثواب و گر چه ایشان این قول را ردّ میکنند برای توضیح و بیان خدا در آیه بعد که میفرماید إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ. میگویم بنا بر مبنای خود ایشان تفسیر آیه به آیه. آیه مذکور تفسیر حبّه را مینماید. یعنی بمحبّت خدا این کار را میکنم. مضافا اینکه ما میدانیم خاندان رسالت اصلا محبّت و علاقه ای بدنیا و ما فیها ندارند تا چه رسد بمختصر طعامشان. اگر کسی بگوید چه می گویی در باره این آیه لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. هرگز بمقام نیکویی نخواهید رسید تا اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید. خواهیم گفت اوّلا- این برای عموم افراد است آنها در سطح بالاتر هستند و ثانیا آنها انفاق میکنند جان خود و از جان عزیزتر خود را که دوست دارند مثلا حضرت حسین علیه

السّلام فرزند گرام خویش علی اکبر را جلوتر از همه بمیدان شهادت میفرستد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۳

را برای خلوصشان تا اینکه رغبت پیدا کند در انفاق و اطعام خالصانه هر کس که بخواهد و مقصودشان اینست که ما باین اطعام مطالبه تلافی و جبران در این دنیا نمیکنیم و انتظار و توقّع سپاس گویی شما را هم نزد مردم نداریم بلکه ما برای خدا اطعام نموده ایم.

(إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً) یعنی عذاب روزی که (عَبُوساً) یعنی روز سختی که چهره ها در آن گرفته و زشت میشود. آن روز توصیف بعبوس کرده، برای سختی و شدّتی که در آن روز هست و این مانند یوم صائم و لیل قائم است.

ابن عبّاس گوید: کافر در آن روز چنان گرفته و عبوس میشود که جاری میشود از میان دو چشمش عرقی مانند قطران مس آب شده از شدّت حرارت.

(قَمْطَرِيراً) ابی عبیده و مبرّد گویند: یعنی دشوار و سخت. حسن گوید: سبحان اللّه چه قدر نامش شدید است و آن از اسمش سخت تر است قتاده گوید: قمطریر آنست که چهره ها را ترس و پیشانیها و میان دیده ها را از شدّت ناراحتی قبض میکند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱۱ تا ۲۲] ... ص : ۱۶۴

اشاره

فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً (۱۱) وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً (۱۲) مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرائِكِ لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً (۱۳) وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلاً (۱۴) وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا (۱۵)

قَوارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً (۱۶) وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ

مِزاجُها زَنْجَبِيلًا (۱۷) عَيْناً فِيها تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (۱۸) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً (۱۹) وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً (۲۰)

عالِيَهُمْ ثِيابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً (۲۱) إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً (۲۲)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۵

ترجمه: ... ص : ۱۶۵

۱۱- پس خدای تعالی ایشان را از بدی آن روز نگاهدارد و ایشان را (در قبال ترش رویی کافران و بیم گنهکاران) تازه رویی و شادمانی پیش آرد.

۱۲- و برای آنکه شکیبا شدند بهشتی و جامه ابریشمی بایشان پاداش دهد.

۱۳- در حالی که در آن بهشت بر تختهای آراسته تکیه کننده گان باشند که در آن بهشت آفتاب و سرمایی نبینند.

۱۴- در حالی که سایه های درختان بهشت بر ایشان نزدیکست و چیدن میوه هایش سهل و آسان است.

۱۵- و جامهایی از نقره و کوزه هایی بزرگ بیدسته که مانند شیشه- باشند دور ایشان میگردانند.

۱۶- آبگینه هایی از نقره که ساقیان آن ظرفها را (فرا خور سیرابی بهشتیان) اندازه کرده اند اندازه کردنی (دقیق).

۱۷- و در بهشت نوشابه ای بایشان بنوشانند که زنجبیل بهشت به آن آمیخته شده باشد.

۱۸- (و آن زنجبیل) چشمه ایست در بهشت آن سلسبیل نامیده شده است.

۱۹- و کودکانی که (بهیئت کودکی) همیشه میمانند دور ایشان- میگردند چون بنگری ایشان را آنها (از صفای رنگ) مروارید پراکنده (یا از صدق ریخته) شده پنداری.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۶

۲۰- و چون به بهشت دیده افکنی نعمتی بسیار و ملکی بزرگ را می بینی.

۲۱- در حالی که بر اندام ایشان جامه های حریر سبز

و استبرق باشد و بدستبندهایی از سیم آراسته شوند و پروردگارشان نوشابه ای پاک بایشان بنوشاند.

۲۲- آری این کرامتها شما را است پاداش و کوشش شما پسندیده شده است.

قرائت: ... ص : ۱۶۶

شعبی و عبید بن عمیر (قدّروها) بضمّ قاف ولی مشهور (قدّروها) به فتح قاف قرائت کرده و اهل مدینه و حمزه (عالیهم) بسکون یاء و دیگران- (عالیهم) بفتح یاء و اهل بصره و ابو جعفر و ابن عامر (خضر) برفع (و استبرق) بجرّ. و ابن کثیر و ابو بکر (خضر) بجرّ (و استبرق) برفع. و نافع و حفص هر دو را برفع و حمزه و کسایی و خلف هر دو را بجرّ قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۱۶۶

کسی که قدّروها بفتح خوانده معنایش اینست در خاطر و دل خودشان اندازه کردند. پس همانطور که پیش بینی کردند و اندازه گرفتند آمد. و کسی که بضمّ قرائت کرد اینطور خیال کرده که این برای ایشان اندازه شده یعنی خدا بر ایشان تقدیر کرده و اندازه گرفته.

ابو علی صاحب تفسیر گوید: ضمیر در (قدّروها) یا برای دختران بهشتی است و یا برای ملائکه. یعنی اندازه گرفتند بر پروردگارشان که نه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۷

چیزی کم شود و نه زیاد. و آنکه قدّروها بضمّ خوانده پس او باین معنی اراده کرده و لفظ آن قدّروا علیها. پس جار را حذف کرده چنانچه از قول شاعر در شعر حذف شده است.

کانّه واضح الاقراب فی لقح اسمی بهنّ و عزّته الاناصیل

شاهد این بیت کلمه عزّته است که عزّه علیه الاناصیل بوده و (علی حرف جرّ از آن حذف شده پس وقتی حرف جار حذف شد فعل متّصل شد و همین طور قول خدا (قدّروها) مگر اینکه معنی چنین است تقدیر شد بر ایشان یعنی بر پروردگارشان. پس وارونه شد چنانچه گوید:

لا تحسبنّ دراهما سرقتها

تمحو مخازیک الّتی بعمّان

گمـان مکن که درهم هایی که دزدیـدی محو و نابود میکنـد رسواییها، و کارهای زشتی که در عمّان کردی و بنا بر این تأویل میشود قول خدا که میفرماید (ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ) و مانند اینست آنچه ابو زید حکایت کرده (اذا طلعت الجوزاء او فی العود فی الحرباء) وقتی ستاره جوزاء طلوع کرد عود در حرباء اشراف میکند.

و کسی که عالیهم بنصب یاء خوانده محتمل است بدو جهت باشد (۱) حال باشد و (۲) ظرف و امّا حال ممکن است که عامل در آن یکی از دو چیز باشد (۱) لقاهم (۲) جزاهم و مانند آنست در حال بودن (مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرائِكِ).

پس اگر بگویی چرا متّکئین صفت جنّت نباشد و حال آنکه ذکر آن، در جنّت شده.

گفته شود این جایز نیست آیا نمیبینی که اگر اینطور باشد هر آینه لازم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۸

آید ترا که ضـمیری که در اسم فاعل است از جهت اینکه صـفت جنّت است ظاهر باشد و حال آنکه فعل برای آن نیست. پس وقتی جایز نشد حال خواهد بود و همین طور است آیه (وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها) مگر اینکه در این آیه دو امر جایز است (۱) حال باشد (۲) منصوب بنـا بر مفعول به بودن باشـد و معنـا چنین باشـد (و جزاهم جنّه و حریرا) پاداش ایشان بهشت و ابریشم بهشتی است یعنی پوشـیدن حریر و ابریشم بهشتی و داخـل شـدن بهشت و نزدیـک بودن سـایه هـای بهشتی بر آنهـا. و بنا بر این فرض مانند آیه (وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ است) برای کسی که

بترسد از مقام و عظمت پروردگارشان دو بهشت است.

پس اگر حمل بر این نکردی و گفتی که عارض میشود در آن واداشتن صفت را جای موصوف و حال آنکه این در کلامشان مطرح نیست، و وقتی حمل بر حالیت کردی میشود مانند آنچه عطف کردی قول او (متّکئین وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ) را و همچنین (عالِیَهُمْ ثِیابُ سُندُسٍ) معطوف است بنا بر اینکه- منصوب بر حالیت باشد، پس ثیاب سندس مرفوع باسم فاعل و ضمیر بر میگردد به صاحب حال از قول خدا (عالیهم) و بنا بر قرائت اعمش که قرائت نادر و کم است (عالیتهم) و بمنزله قول او (خاشعا ابصارهم) و (خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ) میباشد.

و کسی که آن را ظرف قرار داده و عالی را بمعنی فوق گرفته آن را جاری مجرای فوق دانسته در این مطلب. و کسی که (عالیهم) بسکون یاء قرائت کرده آن را مبتداء و ثیاب سندس را خبر آن و عالیهم مبتداء در محل جماعت میشود چنانچه خبرهم جماعت میشود. و گاهی هم اسم فاعل در جای جماعت آمده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۶۹

شاعر گوید:

الا انّ جیرانی العشّه رائح دعتهم دواع من هوی و منادح

بدانید که همسایه های من امشب حرکت میکنند و موجب کوچیدن- آنها هوای بهتر و زمینهای وسیع تر است و در قرآن آمده (مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُونَ). (فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا) پس گویا از جهتی که بمعنای مصدر قرار داده آن را مفرد آورده از قبیل گفته او. که میگوید (و لا خارجا عن فی زور کلام) و گاهی جامل و باقر گفته اند و قصد کرده اند کثرت را و

بصیر نحوی ملقّب به جامع العلوم اشکال بر او کرده این کلام را و باو نسبت بد فکری را داده و گفته (عالیهم) بسکون یاء صفت ولدان و پسران بهشتی است. یعنی دور ایشان میگردد پسرانی که بالای ایشان لباس سندس است پس ثیاب رفع داده سندس را باسم فاعلی که صفت است بر موصوف.

ابو علی گوید بتوفیق خداوند میگویم: که من میبینم چنانچه بینش- این فاضل بیمار و علیل است نظرش هم بی مورد و مختل است. پس ابو علی را مبتلا به بیماری خود دانسته و نظری بپایان این آیه نکرده که خداوند سبحان میفرماید (وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً) سپس عقب آن فرمود إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً پس بشناسد که ضمیر در (عالیهم) همان ضمیر در (سقاهم) و آن ضمیر مخاطبین در (لکم) است. و این ضمیر ممکن نیست که بر گردد مگر به ابراری که جزاء داده شده و مثابند نه پسران جاودانی که خود از جمله ثواب و پاداش ایشان است. بار خدایا سپاس و شکر تو راست بر تأیید و توفیقت.

برگشتیم بسخن ابو علی: گوید و بنا بر قیاس گفته ابو الحسن (اخفش) جایز است در (قائم اخواك) و عمل کردن اسم فاعل عمل فعل را و گر چه اعتماد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۰

بر چیزی هم نکند. که (ثِيابُ سُندُسٍ) مرفوع بعالیهم باشد و مفرد بودن عالیا برای این باشد که فعل مقدّم است.

ابو علی گوید: و بهتر قرائت آنست که گفته خضر را برفع و استبرق بجرّ است بجهت اینکه خضرا تمام صفت برای تمام موصوف و آن ثیاب است و

امّا استبرق مجرور است از جهت اینکه جنس است که ثیاب بآن اضافه شده- چنانچه به سندس اضافه شده مثل اینکه میگویند لباس خز و کتان و غیره و بر این دلالت میکند قول خدا وَ یَلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ. و کسی که خضر و استبرق هر دو را بجرّ قرائت کرده پس او جرّ داده خضر را که آن جمع بر سندس برای اینکه معنایش اینست که این لباس از این جنس است. و ابو الحسن (اخفش) اجازه داده توصیف این اجناس را بجمع پس گفت: می گویی اهلک النّاس الدّینار الصّفر و الدّرهم البیض مردم را نابود میکند دینار زرد و درهم سفید (طلا و نقره) بنا بر تقبیح و توبیخ آنها باین کار.

و کسی که استبرق را مرفوع خوانده قصد کرده استبرق را عطف بر ثیاب کند مثل اینکه گفته ثیاب استبرق پس مضاف که ثیاب باشد حذف نموده، و استبرق را جای آن قرار داده چنانچه وقتی تو می گویی بر اوست خز یعنی بر اوست لباس خزّ نه اینکه بر دوش او حیوانیست که نامش خز و سنجاب است و بنا بر همین معناست قول شاعر که گفت:

کانّ خزّا تحته و قزّا و فرشا محشوه أوزّا-

گویا زیرا و پوست خز و ابریشم و فرشهایی است که پر از پر قو و مرغابیست.

لغت: ... ص : ۱۷۰

الوقایه: بمعنی حفظ و منع از اذیّت. وقاه یقیه وقایه و وقاه توقیه.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۱

نگهداشت او را و نگه میدارد او را نگهداشتنی. رؤبه گوید: (انّ الموقی مثل ما وقیت) و از اوست اتقاه و توقاه و

اصل شر ظهور پس آن ظهور ضرر و زیانست و از این بابست (شررت الثّوب) وقتی که خورشید یا باد آن را ظاهر سازد گفت (و حتّی اشرت بالا کف المصاحف) و ظاهر نمودم و از آنست شرر الفار به جهت ظهور آن به پرانیدن آن.

النّضره: رنگهای زیبا و گیاه خوب و نضیر و نضر بمعنای خوش رنگی و زیبایی است.

السّروره: اعتقاد رسیدن بمنافع است در آینده. عدّه ای گفته اند- سرور لذّتیست در قلب پس حسب متعلّق بچیزی که در آن منفعت باشد پس ناچار است از داشتن متعلّقی مانند سرور بمال و فرزند و سرور باکرام، و بزرگداشتی و سرور به سپاس و شکر و سرور بثواب.

الارائک: حجله هایی است که در آن عروس و همسر باشد مفروش: اریکه است. زجاج گوید: اریکه هر چیزیست که بآن تکیه شود از بالشهای نرم یا غیر آن.

الزّمهریر: جائیست که سردتر از همه سردخانه ها باشد.

الزّنجبیل: قسمی از ادویه چینی که خوش طعم زبان را میسوزاند آن را با عسل مرّبا نموده و دفع مرضهایی را با آن مینمایند وقتی آن را با شراب ممزوج کردند لذّتش بیشتر میشود و عرب با زنجبیل خود را خوشبو میکند.

شاعر گوید:

کانّ القرنفل و الزّنجبیل باتا بفیها و أریا مشورا

گویا قرنفل (میخک) و زنجبیل در دهان آن زن (معشوقه) با عسل آمیخته و آب دهانش شیرین و معطّر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۲

شاهد در این بیت کلمه قرنفل و زنجبیل است که بهم در آمیخته شده است.

السّلسبیل: شراب ملایم و لذیذ است گفته میشود شراب سلسل، و سلسال و سلسبیل.

الولدان: پسران جمع ولید و نوزاد. السّندس:

لباس دیباج ابریشم گرانقدر و زیباست.

استبرق: دیباج درشتیست که دارای برق و درخشندگی است.

اعراب: ... ص : ۱۷۲

زجاج گوید: عامل در ثمّ (وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ) معنای رأیت است یعنی و وقتی دیدی بچشمت در آنجا. فرّاء گوید و وقتی دیدی آنچه در آنجا و زجاج او را غلط دانسته در این موضوع و گفته بنا بر این تفسیر ما موصوله است بقول او (ثمّ) و جایز نیست انداختن موصول و گذاردن صله. و لیکن در معنا رأیت متعدّی به (ثمّ) است.

ابو علی گوید: میگوییم جایز است که مفعول رأیت محذوف و ثمّ ظرف باشد و تقدیرش این باشد و هر گاه دیدی آنچه ما یاد کردیم در آنجا (و اذا رأیت ما ذکرناه ثم).

تفسیر و مقصود: ... ص : ۱۷۲

آن گاه خداوند سبحان خبر داد بآنچه از پاداش آماده نموده برای ابراری که آنها را در آیات اوّلیه تعریف نموده بود و گفت (فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ) یعنی خداوند آنها را حفظ نموده و باز میدارد از آنها ترسها و سختیهای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۳

روز قیامت را (وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً) یعنی از آنها با این کیفیّت استقبال میکند (وَ جَزاهُمْ) یعنی پاداش ایشان (بِما صَبَرُوا) بآنچه صبر کردند بر طاعت خدا و دوری نمودند از معصیت خدا و شکیبایی کردند مصیبتها و سختیهای دنیا را (جَنَّةً) بهشتی که در آن ساکن میشوند (وَ حَرِيراً) از لباس ابریشم بهشت که میپوشند و بر روی آن می نشینند (مُتَّكِئِينَ) یعنی مانند پادشاهان جلوس، میکنند (فِيها) در آن بهشت (عَلَى الْأَرائِكِ).

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گفته اند یعنی تکیه میدهند بر همسران بهشتی خود در حجله های بهشت.

زجاج گوید: هر چه بر آن تکیه شود آن اریکه است.

ابی مسلم گوید: ارائک فرشهایی

است که بالای آن تختهاست.

(لا يَرَوْنَ فِيها) نمی بینند در آن بهشت (شَمْساً) خورشیدی که از حرارت و سوز آن اذیّت شوند (وَ لا زَمْهَرِيراً) و نه سردی که از سرمای آن ناراحت شوند.

(وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها) یعنی سایه های درختان بهشتی نزدیک آنها است. و بعضی گفته اند: که سایه های بهشتی را خورشید از بین نمیبرد.

چنانچه در دنیا از بین میبرد (وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلًا).

مجاهد گوید: یعنی و تسخیر شده و آسان میشود چیدن و گرفتن میوه آن تسخیر شدنی. اگر بر خیزد میوه ها بالا رود باندازه بلندی آن و اگر بنشیند میوه ها پائین آید تا دست رس شود و اگر بخوابد باز آویخته شود تا دستش، بآن برسد.

و بعضی گفته اند: دستشان از آنها برای دوری و پاداشتن خاری خالی بر نمیگردد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۴

(وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ) یعنی میگردد اطراف این ابراری که تعریفشان گذشت (بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ) جمع کوب و آن لیوانهای بی دسته از نقره است.

مجاهد گوید: اکواب بمعنی اقداح جمع قدح و کاسه های بزرگ است (كانَتْ) این ظرفها و قدحها (قَوارِيرَا) یعنی آبگینه و بلور (مِنْ فِضَّةٍ) از نقره (مانند نقره سفید) حضرت صادق علیه السّلام میفرماید: چشم نفوذ میکند در نقره بهشتی چنانچه در شیشه نفوذ میکند (مترجم گوید: یعنی همانطوری که از خارج ظرف بلوری و لیوانهای شیشه ای داخل آن دیده میشود ظرفهای نقره ای بهشت هم داخلش از خارجش دیده میشود) معنایش اینست که اصل آن ظرفها از نقره است در آن جمع شده سفیدی نقره و صفای شیشه پس از خارج داخلش دیده میشود.

ابو علی گوید: اگر سؤال شود چگونه

شیشه از نقره است و حال آنکه شیشه از ریگ و نزدیک آنست و چیزی اگر بچیزی نزدیک شد و تماس آن با آن زیاد و سخت شد گفته میشود این از آنست گر چه در حقیقت از آن نباشد «۱»- مانند قول بعیث شاعر:

الا اصبحت خنساء خارمه الوصل و ضنّت علینا و الضّنین من البخل

آگاه باش و بدان که خنساء صبح کرد در حالی که تارک وصلی بود و بر ما امساک

---

(۱) مترجم گوید: مثل بیان پیامبر اسلام صلّی اللّٰه علیه و آله در باره جناب سلمان.

السّلمان منّا اهل البیت

سلمان از ما خاندان است در حالی که ایشان نه هاشمی و نه قرشی و نه عرب است بلکه ایرانی از اهل اصفهان و یا شیراز بوده. ولی چون تماس زیاد و پیوند و هم بستگی سختی در اطاعت خدا و پیامبر داشته و روحا و عملا نزدیک بآنها بوده از آنان شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۵

نمود و امساک از بخل است.

شاهد این بیت کلمه ضنین است که از بخل و امساک است.

و صدت فاعدانا بهجر صدودها و هنّ من الاخلاف قبلک و المطل

و اعراض کرد خنساء پس ستم کرد ما را بسبب دوری و اعراضش و حال آنکه آنها از یادگارهای قبل از تو و بزرگان بوده اند.

شاهد این بیت و هنّ من الاخلاف است.

شاعر گوید:

الا فی سبیل اللّٰه تغییر لمّتی و وجهک ممّا فی القواریرا صفّر

آیا در راه خدا تغییر نمیدهی رفقاء مرا و حال آنکه صورتت از آنچه در شیشه است زردتر است پس بنا بر این جایز است که

شیشه از نقره باشد یعنی در صفا و سفیدی نقره باشد و جایز است فرض شود حذف مضاف را یعنی از صفاء فضّه و قواریر دوّم بدل از قواریر اوّل و تکرار نیست.

ابن عبّاس گوید: که شیشه و آبگینه هر زمین از خاک آن زمین است و زمین بهشت نقره است و برای همین آبگینه آن مانند نقره و از آنست.

(قَدَّرُوها تَقْدِیراً) یعنی اندازه گرفتن کاسه را بر اندازه خواست، و میل آنها نه کم و نه زیاد از رأی آنها و ضمیر در (قدّروها) راجع به ساقیان و خدمتگزارانیست که سقایت میکنند زیرا آنها اندازه میگیرند آن گاه سقایت میکنند ربیع و قرظی گفته اند: اندازه میگیرند بقدر پر شدن کف دستها یعنی لیوانها و یا قدحها. باندازه میل و اشتهاء آنهاست بزرگ نیست و سنگینی بر کف دست از برداشت آن نمیکند.

و بعضی گفته اند: پیش از آمدنشان در دل خودشان اندازه آن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۶

ظرفها را میگیرند. پس میآید بر همان مقدار که فرض کرده و اندازه گرفته اند و ضمیر در قدّروا راجع به شاربین است (وَ یُسْقَوْنَ فِیها) یعنی در بهشت (کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبِیلًا) یعنی سقایت میشوند در بهشت در کاسه هایی که مزاج و طبیعت زنجبیل است. مقاتل گوید: شباهت بزنجبیل دنیا ندارد.

ابن عبّاس گوید: هر چه که خدا در قرآن از نعمتهای بهشتی یاد نموده و آن را نام برده برای آن مانندی در دنیا نیست ولی خدا آن را موسوم به نامی که در دنیا معروف است نموده.

و زنجبیل چیزیست که عرب خود را بآن خوشبو میکرد و برای همین خدا آن

را در قرآن یاد کرد و وعده داد که ایشان را در بهشت سقایت کند از کاسه هایی- که آمیخته بزنجبیل بهشت است.

(عَیْناً فِیها تُسَمَّی سَلْسَبِیلًا) یعنی آمیخته است شراب بهشتی به زنجبیل و زنجبیل از چشمه ایست که آن چشمه موسوم بسلسبیل است.

ابن اعرابی گوید: نشنیدم سلسبیل را مگر در قرآن.

زجاج گوید: سلسبیل صفت است برای هر چیزی که در غایت سهولت و نرمی و صفا باشد یعنی بدرستی که آن زنجبیلی است که بسهولت و نرمی در گلو وارد میشود.

ابی عالیه و مقاتل گفته اند: سلسبیل نامیده شده بخاطر اینکه روا نست در راه ها برایشان و در منازلشان میجوشد از زیر عرش از بهشت عدن برای اهل بهشت ها.

قتاده گوید: سلسبیل نامیده شده برای اینکه آبش مطیع ایشان هر طور و هر جا بخواهند مصرف میکنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۷

(وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ) طواف میکنند ایشان را پسران جاودانی بهشت تفسیرش گذشت (إِذا رَأَیْتَهُمْ) یعنی وقتی دیدی این گروه پسران را (حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً) پنداری که ایشان مروارید پراکنده اند از صفا و زیبایی و زیادی. پس یاد فرمود رنگ و بسیاری آنها را.

و بعضی گفته اند: تشبیه فرمود آنها را به پراکنده گی برای پراکندگی ایشان در خدمت. زیرا اگر آنها در یک صف و ردیف بودند آن را تشبیه بمنظوم و ردیف شده مینمود.

(وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ) یعنی وقتی چشم انداختی در آنجا یعنی بهشت و برخی گفته اند: یعنی و وقتی دیدی چیزها را در آنجا (رَأَیْتَ نَعِیماً) دیدی نعمتهای گرانقدر را (وَ مُلْکاً کَبِیراً) و ملک بزرگی را امام صادق (ع) فرمود:

زایل و فانی نمیشود.

و بعضی گفته اند:

ملك وسيعى يعنى كه نعمتهاى بهشتى از جهت زيادى قابل وصف نيست. و بدرستى كه بعضى از آنها را تعريف ميكند.

و بعضى گفته: مراد از ملك كبير. اجازه خواستن فرشتگانست، از ايشان و درود آنهاست بر ايشان بسلام.

و بعضى گفته: مقصود از ملك كبير آنست كه بهشتيان چيزى را اراده نميكنند مگر آنچه فورا بر آن توانا ميشوند.

و بعضى گفته اند: كه كمترين آنها از جهت درجه و رتبه از مسير هزار سال نگاه ميكند در ملك خودش مى بيند نقطه دور و آخر آن را، چنانچه ميبيند اوّل و نزديك آن را.

و بعضى گفته اند: آن ملك هميشگى و ابديست در نفوذ امر و حصول

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۸

آرزوها و ايده هاست.

(عالِيَهُمْ ثِيابُ سُندُسٍ) بالاى آنها لباس سندس بهشتى است.

كسى كه عالى را ظرف و بمعناى فوق قرار داده. پس آن بمنزله گفته تو است كه بگويى فوقهم ثياب سندس. و كسى كه آن را حال قرار داده پس به منزله ى قول تو است كه مى گويى يعلوهم ثياب سندس. در حالى كه عاليست ايشان را لباس سندس. و آن لباس هاى نازك و نرم است كه ميپوشند.

از حضرت صادق عليه السّلام روايت شده كه در معناى آن فرمود بالاى لباسشان آن را ميپوشند (خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ) و آن لباس درشت و مقصود درشتى در رشته نيست بلكه درشتى و غلظت در بافته و ارزش است.

ابن عبّاس گويد: آيا نميبينى اين مرد را كه بر اوست لباس و آنچه بالاى آن پوشيده برتر و گرانقدرتر است (وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ) نقره شفّاف كه داخلش از خارج ديده ميشود چنانچه از بلور ديده

میشود و آن برتر از درّ و یاقوت است و آنها از طلا و نقره بالاترند پس این نقره بالاتر و بهتر از طلا است و نقره و طلا در دنیا بهاء و قیمت چیزهاست.

و بعضی گفته اند: آنها گاهی خود را با طلا زینت میکنند و گاهی با نقره تا اینکه جمع کنند زینتهای خوب را چنانچه خداوند تعالی فرمود (یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) «۱» آراسته میشوند در بهشت بدستبندهایی از طلا

---

(۱) مترجم گوید: در پنج موضع خداوند نام دستبندها و ظروف طلایی بهشت را برده ۱- یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ یَلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ سوره کهف آیه ۳۱ (۲) یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً، وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ سوره حج آیه ۲۳ (۳) یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ سوره فاطر ۳۳ (۴) فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ.

زخرف آیه ۵۳ (۵) یُطافُ عَلَیْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَکْوابٍ سوره زخرف آیه ۷۱

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۷۹

و نقره گر چه قیمتش در دنیا از طلا پست تر است ولی نقره بهشتی در نهایت- خوبی مخصوصی است وقتی که بآن صفتی که ما یاد نمودیم باشد. و مقصود در آخرت چیزیست که لذّت و سرور بآن زیاد میشود نه اینکه ارزشش زیادتر باشد زیرا در آنجا قیمتی در کار نیست.

(وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً) و سیراب نماید ایشان را پروردگارشان از شراب پاک یعنی پاک از نجاستها که دست و پای آنها را آلوده مانند شراب دنیا نکرده باشد.

ابراهیم تیمی و ابی قلابه

گفته اند: طهورا یعنی بول نجس نیست بلکه عرق و رطوبتی در بدنهای آنها میشود مانند رطوبت و عرق مشک و یک مرد بهشتی دارای شهوت و خوراک صد مرد از اهل دنیا میشود. پس وقتی خورد آنچه خواست داده میشود باو شراب طهور. پس پاک میکند باطن و درون او را و آنچه خورده رطوبت و عرق شده و از پوست بدنش خارج میشود در حالی که خشبوتر از مشک اذفر است و شهوت و اشتهایش بر میگردد و از نو شروع باکل و شرب و جماع میکند.

از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت شده که فرمودند پاک نمیکند آنها را از هر چیزی جز خدا زیرا طاهر و پاک از آلوده شدن بچیزی از بودنیها نیست مگر خدا.

(إِنَّ هذا) یعنی آنچه از نعمتها و چیزهای لذّت بخش که توصیف شده (کانَ لَکُمْ جَزاءً) یعنی پاداش اعمال خوب و طاعتهای نیکوی شما است (وَ کانَ سَعْیُکُمْ) در آنچه رضای خدا و قیام شما بآنچه را خدا امر نمود.

(مَشْکُوراً) یعنی قبول و پسندیده پاداش داده شده اید بر آن پس مثل آن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۰

است که عمل شما را سپاس نموده است. «۱»

---

(۱) محمّد فخر معروف بامام رازی گوید: موصوفین باین صفات مذکور بصیغه جمع مثل إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ و یوفون و یخافون تا آخر این آیات را اختصاص بجمع معیّن و معلومی چون خاندان رسالت دادند خلاف ظاهر است و دخول علی بن ابی طالب را در این آیات انکاری نیست و لکن او نیز داخل است در تمام آیاتی که دلالت بر شرح حال

مطیعین دارد. پایان سخن رازی.

و این مطلب را از او که در کمال تعصّب است تجاهل است زیرا هر چه در آن سبب نزول ذکر شده لفظش اعمّ از سبب وارد در آنست. چنانچه در سابق گذشت که آیه افک. إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ ... در باره عایشه نازل شده بلفظ جمع و آیه تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ در سوره ی- ممتحنه در باره حاطب بن ابی بلتعه (که بمردم مکّه نامه مخفیانه نوشته بود که آنها را از تصمیم پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله برای فتح مکه آگاه کند و خداوند با آن آیه پیامبر را اعلان کرد) نازل شده.

و فخر رازی با اینکه خود اعتراف کرده که محمود بن عمر زمخشری معتزلی و واحدی اشعری در تفسیرشان گفته اند که آن آیات در باره علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده و با اینکه نزول آیات در مدح آن حضرت تناقض با مذهب او ندارد و لکن بعضی از علماء مانند وی از ترس پیروی میکنند پادشاهان و سیاستمداران را، و بدون اختیار ترویج مینمایند امر و خواسته آنها را.

و بنی عبّاس همواره از فرزندان علی علیه السّلام میترسیدند و منع میکردند از هر چیزی که تقویت آنها شود نصاری و یهود را بخود نزدیک کرده و کارهای دولت را بآنها واگذار میکردند ولی شرفاء و بزرگان از فرزندان رسول خدا را زندانی نموده و یا میکشتند.

و میان اهل سنّت و شیعه بمقتضای مذهبشان چیزی نیست که موجب دشمنی و کینه توزی گردد مگر اینکه سیاست اجانب (ابن تیمیّه ها و ابن قیّمها و ابن حزم ها و محمّد بن عبد الوهّاب ها و و و

را) تحریک کند که بجان هم بیفتند و در این زمان نیز ممکن نیست ایشان را یعنی سیاستمداران را که آنها را تحریک کنند بجهت نزدیکی مسافت و سهولت مخابرات و نیاز بمعاشرتهای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۱

محبّت آمیز. و اهل زمین بمنزله اهل یک خانه هستند و برای ماست که تأسّی و پیروی از صحابه نمائیم زیرا آنها با اینکه اختلاف در فروع احکام با هم داشتند و هیچکس از مسلمین هم منکر این نیست و همچنین اختلاف در باره رجالی مانند جناب ابی طالب که آیا مؤمن بوده یا نه داشته اند و اعتقاد بایمان آن بزرگوار جزئی از اعتقادات ضروریه دینیّه نیست. و نه اعتقاد بکفرش.-

(نستجیر باللّه) موجب کفر نمیشود و لازمست امساک و خود داری از بسیاری از امور نمود بجهت تادّب ببرادران مؤمن و منزّه بودن از چیزهایی که مفید فایده نیست و پایان میدهیم سخن را بشعری که منسوب بشافعی است.

ا من غیره زوّجت فاطم ا فی غیره هل اتی

(هل اتی) آیا به غیر علی علیه السّلام فاطمه زهراء علیها السّلام ترویج شد آیا در باره دیگری سوره هل اتی آمده است.

مترجم گوید: آری مطلب همین است اگر سیاست شوم استعمارگران بگذارد و هر روز در گوشه و کنار جهان مصر و سوریه و حجاز و غیره بر علیه- شیعیان تبلیغات سوء نکنند و افتراء بدامن پاک آنها نزنند و آنها را بدتر از یهود عنود معرّفی ننمایند. اکنون می بینید که چگونه وهّابیت در کشور ما رخنه کرده و جوانان خام و ساده لوح ما را اغوا و منحرف نموده اند. اهل سنّت خود

میدانند که فرقه رستگار و ناجیه شیعیانند چنانچه مشایخ آنها میدانستند و اعتراف میکردند که

علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار

و یا

علی مع القرآن و القرآن مع علی

یا حدیث شریف ثقلین که فرمود

انّی تارک فیکم- الثّقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا

... و یا ده ها و صدها حدیث صحیح را در باره آن حضرت و ابو بکر علنا بالای منبر میگفت:

(اقیلونی) اقیلونی و لست بخیر منکم و علی فیکم یا عمر کرارا گفت لو لا- علیّ لهلک عمر. با این اعترافاتشان آن حضرت را کنار زده و حقّ او را جهرا غصب و موجب هزارها ستم و جنایت تا امروز شدند. در خطبه شقشقیه نهج البلاغه فرمود

لقد تقمّصها ابن ابی قحافه و انّه لیعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی ...

هر آینه پسر ابی قحافه غصب خلافت نمود و لباس آن را در بر کرد و حال آنکه بطور قطع و یقین میدانست مقام من از خلافت مقام میله آسیا بست که تا نباشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۲

بگردش نیاید. بیش از این اطاله ندهم فقط این مطلب را بقصیده آقای پیروی در فضائل آن حضرت و نزول سوره هل اتی در باره آن بزرگوار خاتمه میدهم.

شیر خدا و لنگر عرش خدا علیست مرآت حق و آینه حق نما علیست

در روز حشر شافع امت محمّد است باب النّجاه سلسله انبیاء علیست

بعد از وجود اقدس خاتم حبیب حق بر کلّ جنّ و انس ملک رهنما علیست

کفو بتول و صهر نبی باب مجتبی خونین جگر

ز فاجعه کربلا علیست

اوّل رجل که دین محمّد (ص) قبول کرد و ان دوّمین ز خمسه آل عبا علیست

سوّم نفر که مفتخر از او قبا شده شد منتظر نبی که رسد از قفا علیست

نفس نبی و باب علوم محمّد است چارم نفر که رفته بزیر کساء علیست

در آیه شریفه تطهیر کن نظر مقصود حق ز یذهب و ز انّما علیست

زان ضرب شصت و کشتن بن عبد ود و کف نفس مخصوص آن حدیث از مصطفا علیست

گر افتخار دیگری از بهر او نبود این افتخار بس که شه لا فتا علیست

در جنگ بدر و غزوه خندق صف احد مردی که بود در خور صد مرحبا علیست

دست خدا که فوق همه دستها بود دست علی ولیّ خدا مرتضی علیست

شاهی که کرده است عطا در گه رکوع انگشتری خویش بفردی گدا علیست

در موقع نماز و گه سجده نیاز آن بنده ای که شد بر مولی فنا علیست

جنگ آوری که تیر ز پایش کشیده اند و انگه نشد بدرد و الم آشنا علیست

مردی که دست رد زده بر سینه جهان بر آن عجوزه هیچ نکرد اعتنا علیست

بخشنده ای که کرده سفارش ز قاتلش بر جانشین خود حسن مجتبا علیست

نام آوری که وصف از حد فزون بود اوصاف او مفصّل و بی انتها علیست

من را چه مایه ایست که مدح علی کنم قرآن تمام وصف علی هل اتا علیست

از مشکلات خود نهراسیده (پیروی) زیرا که یار و یاور و مشکل گشا علیست

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۳

[سوره الإنسان (۷۶): آيات ۲۳ تا ۳۱] ... ص : ۱۸۳

اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً (۲۴) وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۲۵) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً (۲۶) إِنَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَراءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً (۲۷)

نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِيلاً (۲۸) إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلاً (۲۹) وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (۳۱)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۴

ترجمه: ... ص : ۱۸۴

۲۳- (اى رسول) البتّه ما قرآن بتو فرستاديم فرستادنى.

۲۴- پس براى حكم پروردگار خويش شكيبا باش و از مشركان گنهكار يا ناسپاسى را فرمان مبر.

۲۵- و بامداد و شبانگاه نام پروردگارت را ياد كن. «۱»

۲۶- و در پاره اى از شب برايش سجده كن و او را در شبى در از بپاكى ياد كن. «۲»

۲۷- اين گروه كافران سراى شتابنده را دوست ميدارند و روزى را كه سنگين است پشت سر خويش واميگذارند.

۲۸- ما ايشان را آفريديم و آفرينش ايشان را استوار كرديم و اگر بخواهيم بجاى ايشان امثالشان را (در خلقت) ميآوريم.

۲۹- البتّه اين سوره پنديست پس هر كه (خيرات را) خواهد بسوى خوشنودى پروردگار خويش راهى برگيرد.

---

(۱) از روايات خاندان رسالت عليهم السّلام استفاده ميشود كه مقصود از اين ذكر نام خدا در صبح و شام گفتن سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اكبر است و كسى كه يك بار اين ذكر را خالصا بگويد ثواب

یک سال عمره قبول شده باو داده میشود.

(۲) احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسید مراد از این تسبیح چیست فرمود نماز شب است علی بن ابراهیم قمّی نیز در تفسیر خود گوید مراد از این تسبیح نماز شب است و مراد از (لَیْلًا طَوِیلًا) پاره ای از شبهای دراز (زمستان) باشد.

(مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۵

۳۰- و شما نمیخواهید مگر وقتی که آن را خدا بخواهد البته خدا دانا و صلاح اندیش است.

۳۱- خدای تعالی هر که را خواهد در رحمت (در توفیق و هدایت یا در بهشت) خویش در آورد و برای ستمگران شکنجه ای دردناک آماده کرده است.

قرائت: ... ص : ۱۸۵

ابن کثیر و ابو عمر و ابن عامر (ما یشاءون) با یاء قرائت کرده و دیگران از قاریان با تاء (ما تشاءون) و در قرائت نادره عبد اللَّه بن زبیر و ابان بن عثمان و الظّالمون باو او خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۱۸۵

برهان کسی که با یاء خوانده قول خدای تعالی (فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ) است هر که بخواهد بگیرد. و برهان آنان که با تاء خوانده اند اینست که (فَمَنْ شاءَ) خطاب بعموم است یعنی و نمیخواهند طاعت و استقامت در فرمان خدا را مگر اینکه خدا بخواهد یا محمول بر خطاب باشد.

و امّا قول او (و الظّالمون) پس آن بنا بر استیناف جمله است. ابن جنّی گوید مثل اینست که بگوید: الظّالمون اعدّ لهم عذابا الیما. برای ستمکاران عذابی دردناک مهیّا کرده سپس اینکه عطف شده جمله به ما قبلش و قطعا رفع سبقت گرفت و به مبتداء و اوّل آن که (من یشاء) فاعل یدخل باشد ولی قرائت جماعت قرّاء با یاء بهتر و جلوتر است و آن نصب باشد زیرا معنای آن چنین است. و یعذّب الظّالمین عذاب میکند ستمکاران را و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۶

چون این فعل را مخفی داشت و ظاهر نکرد. تفسیر نمود بقول خودش (أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً) مهیّا ساخت بر ایشان شکنجه ای دردناک. و این بیشتر از آنست که شاهدی برایش آورده شود.

زجاج گویـد: نحویها میگوینـد اعطیت زیدا و عمرا اعددت له برّا. پس اختیار میکنند نصب عمر را بر این معنا که و بررت عمرا اعددت له برا.

شاعر گوید:

اصبحت لا احمل السّلاح و لا املك رأس البعیران نفرا و الذّئب اخشاه ان مررت

به وحدی و اخشی الرّیاح و المطرا

صبح نمودم در حالی که نمیتوانم اسلحه با خود بردارم و اگر شترم بگریزد قدرت گرفتن آن را ندارم و اگر تنهایی به گرگ بر خورد کنم میترسم از باد و باران به واسطه ناتوانی و پیری.

لغت: ... ص : ۱۸۶

الاسر: اصل و ریشه آن بستر است و از آنست قطب مأسور ای مشدود یعنی پالان شتر که بسته بشتر است و از آنست اسیر برای اینکه او را محکم می بستند بقید و کند و گفته ایشان (خذ باسره) یعنی بگیر کمر او را پیش از آنکه فرار کند پس زیاد شد استعمال آن تا بمعنای تمامش را بگیر شد.

اخطل شاعر گوید:

من کلّ مجتنب شدید اسره سلس القیاد تخاله مختالا

از هر اسب یا چیزی که در کنار است محکم بسته شده کشیدن آن سهل است که خیال میکنی آن را که متکبر و خود خواه است، شاهد این بیت کلمه شدید اسره است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۷

اعراب: ... ص : ۱۸۷

زجاج گوید: در قول خدا (وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً) یا گفت هذا او کذا بمعنای و او است زیرا تو هر گاه گفتی (لا تطع زید او عمرا) این را اطاعت کرده و دیگری را نکرد عاصی نیست برای اینکه تو امر نکردی او را که هر دو را اطاعت نکند. و وقتی گفتی (لاـ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً) پس او دلالت کند بر هر یک از آنها که اهل است اینکه عصیان کند و هر دو تای آنها اهلند که معصیت نمایند چنانچه وقتی گفتی (جالس الحسن او ابن سیرین) پس مسلّما گفته ای که هر یک از آن دو نفر اهلیت دارند که با آنها مجالست کنی. «۱»

بصیر نحوی گوید: او هذه برای تخییر و اختیار کردنست (اذا قلت اضرب زیدا او عمروا) معنایش اینست که مخیّر هستی این را بزنی یا آن را ولی وقتی

گفتی (لا تضرب زیدا او عمروا) معنایش اینست که هیچکدام را نزن پس حرام است بر او زدن هر دو بعلّت اینکه یکی از آنها در نفی تعمیم دارد دیگری را هم شامل میشود.

ابن کیسان حمل کرده نهی را بر امر و میگوید وقتی گفتی نه زن یکی از آن دو را حرام نکرده بر او زدن هر دو را. و البتّه در آیه حرام کرده طاعت آنها را

---

(۱) مترجم گوید: اهل تاریخ و دانشمندان رجالی گفته اند: چون میان حسن بصری و ابن سیرین معبّر خواب معروف تنافر شدیدی بود و هیچ کدام حاضر نبودند که دوستان خود را ببینند که با طرف او مجالست دارد و اگر میفهمیدند با او متارکه میکردند برای همین گفتند یا با حسن بصری مجالست- کن و با ابن سیرین معاشرت مکن و یا بالعکس با ابن سیرین باش و بطرف- حسن بصری نرو که جمعشان نشاید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۸

برای اینکه یکی از آن دو بمنزله دیگریست در امتناع طاعت او آیا نمیبینی که اثم مانند کفران است. در این معنی سیبویه گوید: و اگر گفته بود (لا تطع آثما و لا تطع کفورا) هر آینه معنی منقلب میشد زیرا در این هنگام حرام نمیشد طاعت هر دو آنها.

تفسیر: ... ص : ۱۸۸

سپس خبر داد خدای سبحان از خودش و گفت (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا) در آن شرف و تعظیم است. البتّه ما خودمان فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی. ابن عبّاس گوید: یعنی در مورد نزولش ما تفصیل دادیم آیه ای بعد از آیه ای و آن را یک مرتبه نازل نکردیم

«۱» (فَاصْبِرْ) ای محمّد بر آنچه تو را امر نمودم بآن از تحمّل با رسالت (لِحُكْمِ رَبِّكَ) این که تبلیغ رسالت و قرآن نموده و عمل کنی بعضی گفته اند: که خداوند امر فرمود پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را به صبر و شکیبایی گر چه او را تکذیب کنند در آنچه آورده و بیم داده مر کسانی را که او را تکذیب نموده اند.

(وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ) یعنی پیروی نکن از مشرکین مکّه (آثِماً) گنهکاری چون عتبه بن ربیعه.

(أَوْ كَفُوراً) مقاتل گوید: یعنی ناسپاسی چون ولید بن مغیره را برای اینکه این دو نفر بآن حضرت گفتند از این دعوت و تبلیغت بر گرد ما تو را بی نیاز میکنیم بمال و عیال دادن.

قتاده گوید: کفور ابو جهل است که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را از نماز منع کرد و گفت هر آینه اگر دیدم محمّد را که نماز میخواند البتّه پا بر گردن او خواهم

---

(۱) در سابق بیان کردیم که نزول قرآن دفعی و ابلاغش تدریجی بوده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۸۹

گذاشت. پس این آیه نازل شد.

و بعضی گفته اند: که این تعمیم دارد در هر گنهکار فاسقی و کافری، از ایشان یعنی از همه مردم. روشن تر اینکه پیروی نکن کسی را که تو را بگناه، و یا ناسپاسی دعوت کند. و این بهتر است برای زیادتر فائده و نبودن تکرار.

(وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا) یعنی اقبال کن بر شغل و کار خودت از ذکر خدا و دعاء و تبلیغ رسالت در صبح و شب و همیشه پس البتّه خدایا رو مؤیّد

و یاور تو است.

و البکره: اوّل روز و الاصیل. عشی و آن اوّل شب است (وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ) و بعضی از شب را برای خدا سجده کن. داخل شده به دلیل من تبعیضیّه. یعنی پس برای او در پاره ای از شب سجده کن. زیرا او را امر نکرد بقیام تمام شب.

و بعضی گفته اند: فَاسْجُدْ لَهُ. یعنی نماز مغرب و عشا را بخوان.

(وَ سَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیلًا) یعنی در شب دراز بعد از نماز واجبت نوافل بخوان. روایت شده از حضرت رضا علیه السّلام که از او سؤال کرد احمد بن- محمّد بن ابی نصر بزنطی از این آیه که این تسبیح چیست فرموده نماز شب است (إِنَّ هؤُلاءِ یُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ) البتّه این گروه کافران دوست دارند- سرای شتابنده دنیا را یعنی اختیار میکنند لذّتها و منافع زود گذر را در دار دنیا (وَ یَذَرُونَ وَراءَهُمْ) یعنی و ترک میکنند آینده را و میاندازند پشت سرشان (یَوْماً ثَقِیلًا) روز سخت و دشواری را یعنی ایشان ایمان بآن روز نمیآورند و برای آن روز کاری نمیکنند.

و بعضی گفته اند: یعنی پشت سرشان می اندازند و هر دو معنی هم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۰

محتمل است. آن گاه خدای سبحان فرمود (نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ) ما آنها را آفریدیم و استوار کردیم آفرینش آنها را.

مجاهد و قتاده گفته اند: یعنی ما تقویت نموده و محکم کردیم آفرینش آنها را. ربیع گوید: اسرهم یعنی مفصل های آنها را. حسن گوید: یعنی وصل کردیم بعضی از رگهای بزرگ و کوچک آنها را برگها و عصبهای دیگر و اگر بر این نظم و ترتیب استوار نشده بود

هر آینه امکان نداشت عمل کند با آنها و فایده برد از آنها.

جبائی گوید: (شَدَدْنا أَسْرَهُمْ) یعنی ایشان را ما نیرومند و توانا گردانیدیم.

و بعضی گفته اند: یعنی ما آنها را تکلیف کردیم و سخت گرفتیم آنها را بامر و نهی تا اینکه تجاوز از مرز و حدود خدا نکنند چنانچه اسیر را محکم به کند و قید می بندند که فرار نکند.

(وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِيلًا) یعنی و وقتی ما خواستیم آنها را هلاک کنیم و بجای ایشان امثال آنها را بیاوریم میتوانیم ولی برای تمام شدن حجّت بر آنها آنان را باقی گذاردیم (إِنَّ هذِهِ) البتّه این سوره (تَذْكِرَةٌ) یعنی تذکّر و اندرز است که بسبب آن بیاد امر آخرت خواهند افتاد.

قتاده گوید: البتّه این رسالتیست که آن را ابلاغ می نمایی (فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا) پس هر که بخواهد راهی بسوی پروردگارش فرا گیرد. یعنی پس هر که خواهد بسوی خشنودی پروردگارش راهی را فرا گیرد به اینکه عمل به طاعت خدا و اجتناب از گناه و معصیت او نماید. و در این آیه دلالت است، که استطاعت پیش از عمل است. «۱»

---

(۱) مترجم گوید: تنها این آیه نیست که دلالت بر استطاعت قبل از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۱

(وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ) ابی مسلم گوید: یعنی نمیخواهید اخذ طریق بطور اختیار بسوی رضا و خشنودی پروردگار نمائید مگر آنکه خدا شما را مجبور کند و ناچار بر این کار کند. پس در این هنگام میخواهید و حال آنکه فائده ای برای شما ندارد و تکلیف زایل است و خدا این مشیّت را

نخواسته، است بلکه خواسته شما به حسن اختیارتان ایمان را اختیار نمائید تا مستحق ثواب شوید. «۱»

و بعضی گفته اند: یعنی نمیخواهند چیزی از عمل را بطاعت او مگر خداوند آن را خواسته و اراده کرده و نیست مقصود از آیه اینکه خدای سبحان میخواهد هر چه بنده میخواهد از معصیت و گناه و مباحات و غیر آن برای اینکه دلیلهای روشن دلالت دارد بر اینکه جایز نیست که خدای سبحان اراده کند کارهای زشت و اعمال قبیحه را و منزّه است از این و فرمود خدای سبحان (وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ)

(عمل داشته باشد بلکه ده ها آیه بر این مطلب دلالت دارد که از آنهاست آیه حج. وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا.

برای خداست بر مردم که حجّ کنند خانه خدا کعبه معظّمه را کسانی که استطاعت و نیروی بدنی و مالی و طریقی دارند. پس استطاعت قبل از اعمال حجّ است و آیات زکاه و آیه خمس و غیره.

(۱) سعد بن عبد اللّه باسنادش از حضرت هادی علیه السّلام روایت نموده که فرمود: خداوند قلوب ائمّه علیهم السّلام مورد و جایگاه اراده خود قرار داده وقتی خدا چیزی بخواهد آنها هم میخواهند.

میگویم در زیارت اوّل حضرت سیّد الشّهداء معروف بزیارت قتیل اللّه که اصحّ زیارات است این جمله است. اراده الرّب فی مقادیر أموره تهبط الیکم و تصدر عن بیوتکم. اراده پروردگار در تقدیر و مقدّرات کارهای او بسوی شما فرود آمده و از خانه شما صادر میشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۲

(وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ) خداوند برای شما سختی و

ناراحتی نخواسته و خداوند نسبت به بندگانش اراده ظلم ننموده است.

(إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً) بدرستی که خدا دانا و خیر اندیش است.

(یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ) یعنی مؤمنین در بهشت داخل مینماید (وَ الظَّالِمِینَ) یعنی ناسپاسان و کافران و مشرکین را مجازات نموده (أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً) برای آنان شکنجه دردناکی مهیّا ساخته است. «۱»

---

(۱) محدّث بحرینی در برهان گوید که کلینی باسنادش از محمّد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت نموده که گفتم إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَةٌ فرمود (الولایه) گفتم. یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ فرمود در ولایت ما. [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۳

المرسلات مکّی است ... ص : ۱۹۳

اشاره

و آن بدون اختلاف (۵۰) پنجاه آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۱۹۳

ابی بن کعب از پیامبر (ص) روایت نموده که هر که سوره (و المرسلات) را قرائت کند نوشته شود برای او که از مشرکین نیست. از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود هر کس آن را قرائت کند خداوند آشنایی و شناسایی و معرفت بین او و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله قرار دهد.

توضیح: و وجه ارتباط آن با سوره قبل. ... ص : ۱۹۳

چون خداوند سبحان پایان داد سوره دهر را بذکر قیامت و آنچه برای ستمکاران در آن آماده نموده این سوره را بمثل آن افتتاح نمود و گفت:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۴

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۱۵] ... ص : ۱۹۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً (۱) فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً (۲) وَ النَّاشِراتِ نَشْراً (۳) فَالْفارِقاتِ فَرْقاً (۴)

فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً (۵) عُذْراً أَوْ نُذْراً (۶) إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ (۷) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ (۹)

وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ (۱۱) لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۳) وَ ما أَدْراكَ ما يَوْمُ الْفَصْلِ (۱۴)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵)

ترجمه: ... ص : ۱۹۴

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱- سوگند بفرستادگان پی در پی.

۲- سوگند ببادهای سخت و زنده.

۳- سوگند ببادهایی که پراکنده کنان ابرند پراکندنی.

۴- سوگند بفرشتگانی (یا بآیه های قرآن) که جدا کننده محقّ از باطلند جدا کردنی. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۵

۵- سوگند بفرشتگان که وحی را به پیغمبران القاء میکنند.

۶- برای عذر آوردن (اهل حق بوسیله توبه) یا برای بیم دادن (اهل باطل).

۷- بی گفتگو آنچه بشما وعده میدهند واقع میشود.

۸- پس آن گاه که ستارگان ناپدید شوند.

۹- و آن گاه که آسمان شکافته گردد.

۱۰- و آن گاه که کوه ها، از جای خود کنده شوند.

۱۱- و آن گاه که پیامبران گرد آورده (یا در اوقات مختلفه بر انگیخته) شوند.

۱۲- (در این وقت گفته میشود) پاداش و کیفر برای کدام روز تأخیر شده است.

۱۳- (پس جواب آید که) برای روز جدا کردن (مؤمن از کافر).

۱۴- و تو چه دانی که روز جدا کردن چیست.

۱۵- در آن روز وای بر تکذیب کنان.

قرائت: ... ص : ۱۹۵

اهل حجاز و شام و ابو بکر و یعقوب و سهل (عذرا) را بسکون ذال قرائت کرده و (او نذرا) را بضمّ ذال و محمّد بن حبیب از اعشی و برجمی از ابی بکر به ضمّ هر دو خوانده اند.

محمّد بن خالد از اعشی عذرا را بسکون ذال و نذرا بضمّ ذال مثل روایت حماد و یحیی از ابی بکر قرائت نموده اند و دیگران از قاریان بسکون ذال در هر دو عذرا او نذرا.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۶

ابو جعفر (وقتت) بواو و تخفیف خوانده و اهل بصره غیر از دویس بواو و تشدید و دیگران از قاریان (اقتت) بالف

و تشدید قاف خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۱۹۶

ابو علی گوید: النّذر به تثقیل و نذیر مثل نکر و نکیر و هر دوی آنها دو مصدرند و جایز است در نذیر دو قسم ۱- اینکه مصدر باشد مثل نکیر و عذیر الحیّ ۲- اینکه فعیل باشد اراده شود باو منذر اسم فاعل چنانچه الیم بمعنی مولم است. و جایز است تخفیف نذر بنا بر حدّ تخفیف در عنق و عنق و اذن و اذن.

ابو الحسن گوید: عُذْراً أَوْ نُذْراً یعنی اعذار یا انذار و گاهی هر دو مخفّف خوانده میشود و آنها دو لغت اند. و امّا منصوب بودن عذرا پس بر سه جهت است ۱- اینکه بدل از ذکر در قول خدا (فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً) (۲) اینکه مفعول ذکرا یعنی پس سوگند بفرشتگان که ذکر عذر یا نذر میکنند. (۳) اینکه منصوب باشد بنا بر اینکه مفعول له است و جایز است در قول کسی که عذرا یا نذرا ضمّ داده اینکه جمع عاذر یا عذور و النّذر جمع نذیر باشد.

حاتم گوید:

ا ماویّ قد طال التّجنّب و الهجر و قد عذّرتنی فی طلابکم العذر «۱»

ای مآویه دوری و هجران تو طولانی شد و حال آنکه قطعا من کوتاهی نکردم

---

(۱) ماوی مخفّف ماویه همسر حاتم طائی است. و عذر جمع عاذر است یعنی دوری کردی از ما و حال آنکه من کوتاهی در خواستن تو نکردم تا قبول نمود عذر را پذیرندگان عذر و حاتم طائی همان سخی و بخشنده معروف است و او را با ماویه همسرش قبل از آنکه او را ازدواج کند داستانیست که اینجا مجال ذکر آن نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن،

ج ۲۶، ص: ۱۹۷

در طلبیدن تو و عذر خواستن بنا بر این شاهد این بیت کلمه عذر است که جمع عاذر است، پس عذرا و نذرا حال از القاء است گویا اینکه ایشان القاء ذکر میکنند در حال اعذار و انذار و کسی که (وقتت) بواو خواند برای اینست که اصل کلمه از وقت است و کسی که آن را تبدیل بهمزه نموده پس برای مضموم بودن واو است و واو اوّل وقتی در مثل وجوه و و عود و سوّم در مثل ادور مضموم شد بنا بر شایع تبدیل بهمزه میشود برای ثقیل دانستن ایشان (فیها) ضمّه را بر واو.

تفسیر و مقصود: ... ص : ۱۹۷

(وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً) ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ابی صالح گویند یعنی بادها را پی در پی فرستادم مانند دویدن اسب. پس بنا بر این عرفا منصوب است بر حالیت از قول ایشان جاءوا الیه عرفا واحدا یعنی پی در پی.

ابن مسعود و ابی حمزه ثمالی از اصحاب علی (ع) از آن حضرت روایت کرده اند که آنها فرشتگانند که فرستاده بمعروف از امر و نهی خدایند و بنا بر این مفعول له است و بعضی گفته اند: مراد از مرسلات پیامبرانند که بدعوت معروف آمده اند و ارسال نقیض امساک است.

(فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً) یعنی بادهای تند و سخت. هبوب و عصوف وزش باد است بسختی (وَ النَّاشِراتِ نَشْراً) آن بادهائیست که باران میآورد ابرها را برای باریدن پراکنده میکند پراکندنی چنانچه آبستن بارانست.

ابو حمزه ثمالی و ابو صالح گویند: آنها فرشتگانند که کتب سماوی را از خدای تعالی پراکنده میکنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۸

در روایت دیگری. ابو صالح

گوید: آنها بارانهایی هستند که گیاه را میرویانند.

حسن گوید: بادهای رحمت هستند که خدای تعالی آن را پراکنده میکند پراکنده کردنی.

جبائی گوید: بادهایی هستند که ابرها را در فضا پراکنده و متفرّق میکند.

(فَالْفارِقاتِ فَرْقاً) ابن عبّاس و ابی صالح گویند: یعنی فرشتگانی که میآورند چیزی که حقّ را از باطل و حلال را از حرام جدا میکند.

حسن و ابی حمزه و قتاده گفته اند: آن آیات قرآنیست که حق را از باطل و هدایت را از ضلالت و گمراهی تمیز میدهد.

مجاهد گوید: آن بادهائیست که ابرها را از هم جدا و دور میسازد.

(فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً) «۱» ابن عبّاس و قتاده گویند: یعنی فرشتگانی که

---

(۱) دور نیست که مقصود از همه اینها فرشتگان باشد. بجهت اینکه چیزی که ملّت ها در آن شک ندارند اینست که قوا و نیروهای طبیعی در افعال ایشان مستقلّ نیستند. پس باد و باران و آسمان و زمین مسخّر بامر خدایند مانند قلم در دست نویسنده و ارّه در دست نجّار. پس آنچه را که مینگری از- مصلحتها و حکمتها که در کارهای آنهاست دلالت میکند بر اینکه فاعل آن صاحب اراده و داناست. چنانچه دلالت کردن خط بر معانی و علوم میرساند به اینکه نویسنده تنها قلم نیست بلکه دانشمندیست که اندیشه میکند و مینویسد و حکماء الهی هم این را انکار ندارند مگر اینکه ایشان میگویند کفایت میکند بر این کار یک فرشته که آن را عقل فعّال مینامند. بامر خدا تدبیر میکند. ولی اهل شرع گویند فرشتگان بسیاری هستند که از طرف خدا بهر گروه کاری واگذار شده است و حکماء و فلاسفه دلیلی بر وحدت عقل ندارند.

(شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۱۹۹

به پیامبران الهی القاء ذکر و وحی مینمایند و آنها هم بامّتهای خود ابلاغ میکنند. مثل اینکه گوید حاملین ذکر که القاء کننده هستند ذکر را تا اینکه- مخاطبین فرا گیرند. و القاء انداختن چیزیست بر غیر و دیگری (عُذْراً أَوْ نُذْراً)- یعنی برای عذر و حجّت داشتن و ترسانیدن و معنای آن حجّت داشتن از خدا و ترسانیدن مر خلق خداست.

حسن گوید: (عذرا حجّتی که خداوند میآورد آن را برای عقاب کردن بنده گانش که آنها را عقاب نمیکند مگر از روی حکمت و مصلحت (و نذرا) یعنی آگاهانیدن مورد ترس (که گناه و کیفر آن باشد) و این سوگندهاییست که خدای تعالی آن را یاد نموده.

جبائی گوید: خداوند سبحان به پروردگار این چیزها سوگند یاد نموده گوید جایز نیست سوگند و قسم مگر بخدای سبحان و غیر جبائی گفته خیر بلکه خداوند برای بزرگی موقعیّت و مأموریت آنها بخود آنها سوگند خورده است.

(إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ) این جواب سوگندهاست و معنایش اینست که آنچه بشما خداوند از بعث و نشور و ثواب و عقاب پاداش و کیفر اعمال وعده داد هر آینه واقع خواهد شد. و بعضی گفته اند فرق بین واقع و کائن اینست که واقع نمیشود مگر اینکه حادث باشد مثل دیوار که واقع میشود بین منزل و کوچه برای اینکه دیوار از روشن ترین چیزهاست در حدوث و کائن اعمّ از آن است زیرا آن بمنزله موجود ثابت است که میشود حادث باشد و میشود قدیم باشد و حادث. سپس خداوند سبحان بیان کرد وقت وقوع آن را و فرمود:

(فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ) یعنی

وقتی آثار ستارگان نابود و نورشان تمام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۰

و روشنایی آن از بین رفت (وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ) یعنی وقتی آسمان شکافته شد و در آن شکافها نمایان شد (وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ) یعنی هنگامی که کوه ها از جای خود کنده شد مثل قول او که گفته (یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً) و برخی گفته اند:

نسفت یعنی بسرعت و شتاب میرود که در روی زمین اثر و نشانه ای باقی نمیماند (وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ) یعنی موقعی که پیامبران جمع میشوند برای آن وقت که روز قیامت باشد تا شهادت و گواهی بر امّتها دهند. و آن قول او است که میفرماید (لِأَیِّ یَوْمٍ أُجِّلَتْ) ابراهیم و مجاهد و ابن زید گویند. یعنی برای کدام روز تأخیر افتادند و بر ایشان اجل را مثل زده برای جمع ایشان، که بندگان خدا از این روز تعجّب میکنند.

و بعضی گفته اند: اقتت. یعنی شناخته شود وقت حساب و جزاء برای اینکه ایشان در دنیا نمیدانستند چه وقت ساعت و موقع آن خواهد بود.

و برخی گفته اند: شناخته شود ثواب و پاداش اعمالشان در این روز و امام صادق علیه السّلام فرمود اقّتت یعنی بر انگیخته شود در وقتهای مختلف سپس این روز را خدای سبحان بیان فرمود و گفت (لِیَوْمِ الْفَصْلِ) یعنی روزی که خداوند میان مردم قضاوت و داوری کند آن گاه این روز را بزرگداشته و فرمود:

(وَ ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الْفَصْلِ) نمیدانی چه روز بزرگیست روز فصل و داوری پس خبر داد حال کسی که تکذیب کند آن روز را و گفت (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بحال کسانی

که تکذیب کننده گان باشند. این تهدید و بیم دادنست و البتّه بیم دادن و وعید را تخصیص داد بکسانی که روز قیامت را انکار نموده و بآن تکذیب نمودند. بجهت اینکه تکذیب بقیامت موجب تمام گناهها میشود گر چه با آن ذکر نشده و عامل در ظرف محذوف است و دلالت میکند بر آن قول

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۱

خداوند. إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ. و تقدیرش اینست. پس وقتی ستاره ها تاریک و آسمان شکافته و کوه ها از جا کنده شد و پیامبران گرد آمدند قیامت واقع شود و روز رستاخیز آید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۲

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱۶ تا ۲۸] ... ص : ۲۰۲

اشاره

أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (۱۷) كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹) أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ (۲۰)

فَجَعَلْناهُ فِي قَرارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنا فَنِعْمَ الْقادِرُونَ (۲۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً (۲۵)

أَحْياءً وَ أَمْواتاً (۲۶) وَ جَعَلْنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً (۲۷) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸)

ترجمه: ... ص : ۲۰۲

۱۶- آیا پیشینیان (چون قوم نوح و لوط و هود و ثمود و دیگران) را نابود نساختیم.

۱۷- با گناهکاران نیز اینچنین مینمائیم.

۱۸- در آن روز وای بر تکذیب کنندگان.

۱۹- آیا شما را از آبی بی ارزش نیافریدیم.

۲۰- پس آن را در قرارگاهی استوار (رحم مادر) قرار دادیم.

۲۱- تا مقداری معیّن (زمان ولادت و بنا بر معروف و متعارف نه ماه و نه روز و نه ساعت و). ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۳

۲۲- (بر آفرینش) توانا بودیم و چه نیک تواناییم.

۲۳- در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۲۴- آیا زمین را در بر گیرنده (و محلّ سکونت شما) نگردانیدیم.

۲۵- زندگان و مردگان را.

۲۶- و در زمین کوه های استوار بلند گردانیدیم و آبی خوشگوار بشما نوشانیدیم (آن روز وای بر تکذیب کنندگان).

قرائت: ... ص : ۲۰۳

اهل مدینه و کسایی (نحوی) فقدّرنا بتشدید خوانده و دیگران، به تخفیف و در قرائت شواذ (نتبعهم بجزم خوانده شده است).

دلیل: ... ص : ۲۰۳

گذشت در جلوتر که قدّر و قدر بیک معنی است و تخفیف بهتر است به جهت قول خدا (فَنِعْمَ الْقادِرُونَ) و کسی که تشدید داده قصد کرده که هر دو لغت را بیاورد چنانچه گفته میشود جادّ مجدّ و مثل قول خدای سبحان فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ أَمْهِلْهُمْ که بهر دو لغت آورده. و کسی که جزم داده نتبعهم را پس او دو احتمال داده.

۱ اینکه او عین را ساکن نموده برای سنگینی حرکات پی در پی.

۲ اینکه عطف باشد بر نهلک چنانچه می گویی (ا لم ازرك ثمّ احسن الیك) آیا تو را دیدار نکنم سپس بتو احسان کنم پس معنای این قرائت این است که او اراده میکند قومی را که ایشان را خدای سبحان نابود ساخت بعد از قومی قبل از ایشان بنا بر اختلاف اوقات و اعصار پیامبران بسوی ایشان پیامبر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۴

بعد از پیامبری.

و امّا رفع بنا بر قرائت مشهور. پس برای استیناف کلام یا بنا بر این است که خبر مبتداء محذوف باشد.

لغت: ... ص : ۲۰۴

القرار: مکانیست که امکان توقّف زیاد در آنست ...

القدر: مقدار معلوم و معیّنی که کم و زیاد در آن نیست. و القدر مصدر از قول ایشان قدر یقدر قدرا یا قدر (یعنی اندازه گرفت و تقدیر نمود) پس کسی که تشدید داده جمع بین دو لغت نموده چنانچه اعشی گوید:

و انکرتنی و ما کان الّذی نکرت من الحوادث الّا الشیب و الصّلعا

انکـار نمـودی مرا و مـوجب انکـار تـو نشـد از حـوادث مگر پیری و ریختن موی پیش سـر من شاهـد این بیت کلمه انکرتنی و نکرت است که بیک

معنى آمده.

و كفت الشّى ء: يكفته كفتا و كفاتا يعنى وقتى كه او را در بر گيرد و از آنست حديث

اكتفوا صبيانكم

. يعنى آنها را بخود بچسبانيد و مثل آنست كه ضـمّوا مواشـيكم حتّى تذهب محمه العشاء گوسـفندهايتان جمع كنيد تا سياهى شب برود و گفته ميشود بظرف كفت و كفيت و ابو عبيده گويد كفاتا يعنى ظرفها.

و الرّواسى: يعنى ثابت ها.

و الشّامخات: يعنى بلندها و از آنست شمخ بانفه وقتى از روى تكبّر و خود خواهى آن را بلند كند.

و ماء فرات: و زلال و عذب و نمير تمامى از عذوبت و گوارايى است. و از آنست كه نهر بزرگى معروف را فرات گويند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۵

شاعر گويد:

اذا غاب عنّا غاب عنّا فراتنا «۱» و ان شهد احدى فيله و فواضله

اگر مسافرت كند و دور شود از نظرها فرات ما فرو رود و اگر حاضر گردد بچشد فايده ها و نعمتهاى خود را.

ابن عبّاس گويـد: ريشه و منبع آبهاى شـيرين عالم چهار است (۱) جيحون (كه در نزديكى سـمرقند و بخـارا در خاك شوروى است) و از آنست دجله. (۲)

سيحون نهر بلخ (۳) فرات كوفه (۴) نيل مصر

---

(۱) مـترجم گويـد: فرات همـان نهر معروف كوفه و كربلاـ است كه در اشـعار عربى و فارسـى در مدايـح و مصـائب اهـل بيت رسالت بخصوص حضـرت سيّد- الشّهداء و اهل بيت عطشانش ياد شده و در اخبار هم مدح آن رسيده كه بعضى از آنها را ياد مينمائيم.

۱- در اصول كافى از ضـريس كناسـى روايت شده كه گفت بحضـرت باقر عليه السّلام عرض كردم مردم ميگويند كه اين نهر فرات

ما از بهشت میآید پس چگونه است و حال آنکه آن از مغرب میآید و چشمه ها در آن میریزد.

فرمود: بـدرستی که برای خـدا بهشتی است که آن را در مغرب آفریده و آب این نهر فرات شـما از آنجا میآید و ارواح مؤمنین هم از قبورشان در هر شام و عصـری بآنجا میرود و از میوه های آن میخورد و متنعّم بنعمتهای آن میشود و با یکدیگر ملاقات و معارفه میکنند و وقتی صـبح میشود از آن بهشت بیرون آمده و در هوا پرواز میکنند وقتی خورشید سرزد بگورهایشان میروند و در هوا هم همدیگر را دیده و میشناسند ...

۲- در سـفینه البحار محـدّث قمّی است که در فرات دو ناودان از ناودان بهشتی است و اینکه فرشـته ای است که در هر شب از آسـمان بفرات فرود آیـد و بـا دو سه مثقال مشک بهشت است که در فرات میریزد و نیست نهری در مشـرق و مغرب زمین که برکتش از او بیشـتر باشـد. و نـوزادی که حنـک و حلق او را بـا آب فرات بردارد دوسـتدار خانـدان رسـالت خواهـد بـود. امیر المؤمنین علیه السّلام-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۶

«۱»

اعراب: ... ص : ۲۰۶

احیاء منصوب است به اینکه مفعول قول او کفاتا باشـد معنایش این است اینکه در بر گیرد زنـده ها و مردگان را پس بنا بر این کفاتا مصـدر است و اگر جمع کفت باشـد. پس عامل در احیاء خواهـد بود و تقدیرش در بردارد زنده ها یا در بر میگیرد زنده ها و مرده ها را.

تفسیر: ... ص : ۲۰۶

سپس خداونـد سـبحان یـاد نمود آنچه را که با مکـذّبین نخستین نموده پس گفت (أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ) آیا کافرهای نخست را هلاـک نکردیم به عـذاب و شـکنجه در دنیا چون قوم نوح و عاد و ثمود را وقتی تکـذیب کردنـد، پیغمبران خود را (ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ) سپس دیگران را بسر نوشت آنها مبتلا نکردیم چون قوم لوط و ابراهیم را (نتبعهم) را عطف بر نهلک نکرد تا

(فرمود: اگر اهل کوفه حنک و کام فرزندان خود را با آب فرات بر دارند هر آینه از شیعیان ما خواهند بود.

تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا

امام صادق علیه السّـلام بخالـد بن جریر فرمود. اگر من نزد شـما بودم هر روز بفرات آمده و شسـتشو میکردم در آن. و روایات در مـدح آن بسـیار است و معجزه ای از امیر المؤمنین علیه السّـلام در بحار و کتب معتبره راجع بفرات نقل شـده که مجال ذکر

آن نیست.

(۱) یعنی نهرهای معروفه نزد ایشان نه در تمام زمین چنانچه مردی از ما میگوید شعراء چهار نفرند پس آنها را میشمارد و قصد میکنی در زبانت.

متنبّی شاعر گوید: سیر کردم تا جیحون از زمینهای آمد را و آمد اکنون در بلاد در ترکیّه است و دلالت میکند بر

اینکه جیحون در اینجاست رود سیحان بالف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۷

مجزوم شود بلکه استیناف نموده و از سر گرفت.

مبرّد گوید: تقدیرش اینست ثم نحن نتبعهم و غیر از استیناف جایز نیست زیرا. أَ لَمْ نُهْلِكِ ماضی است و ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ مستقبل است و مویّد آن قول حسن بصریست که آخرین مردمی هستند که قیامت بر ایشان قیام کند.

(کَذلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ) یعنی چنانچه ما هلاك کردیم مردم ستمگر و کفّار گذشته و پیشین را همانطور با تکذیب کنندگان از اهل مکّه خواهیم نمود و البتّه ایشان را هلاك و نابود کرد. در روز بدرکه کشته شدند و گاهی میشود هلاکت و نابودی بگردیدن چیز یا انسان بجایی که نمیداند کجاست آنجا یا باعدام و نابودی او یا به پنهانی مکان او و گاهی هم بمردن و گاهی به مسخ شدن بصورت سنگ و جمادی خواهد بود (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ) یعنی روز پاداش و جزاء (لِلْمُکَذِّبِینَ) به تکذیب کنندگان پس ایشان کیفر میشوند بسخت ترین عذابها و شکنجه ها.

(أَ لَمْ نَخْلُقْکُمْ مِنْ ماءٍ مَهِینٍ) آیا ما شما را نیافریدیم از آب کم و ناچیزی یعنی ناچیز کم فایده. و در آفرینش انسان بر این کمال از خواص صحیحه و عقل شریف و تمیز و نطق و بیان از یک قطره و یا ذرّه آب ناچیز بزرگترین اعتبار و روشنترین حجّت و برهانست بر اینکه برای او صانع و آفریدگار و مدبّر دانا مصلحت اندیشی است و منکر این مانند آنست که با براهین روشن عقلی مکابره کند.

(در بلاد ترک است و در دریای روم میریزد و بهتر این است که مقصود ابن

عبّاس همان سیحون نهر بلخ باشد که از بلاد عربی دور است. مترجم گوید:

ممکنست که غیر از سیحون و جیحون بلخ و بخارا سیحان و جیحانی در ترکیه باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۸

(فَجَعَلْناهُ) یعنی این آب ناچیز را قرار دادیم (فِی قَرارٍ مَکِینٍ) در قرارگاه محکم یعنی رحم (إِلی قَدَرٍ مَعْلُومٍ) یعنی تا مقداری از وقت معلوم مدّت حمل (فَقَدَرْنا) یعنی آفریدن آن را تقدیم کردیم که چگونه باشد کوتاه یا بلند پسر یا دختر (فَنِعْمَ الْقادِرُونَ) یعنی ما خوب اندازه گیرنده ایم و جایز است که وقتی که ما قدر را مخفّف نمودیم معنی اینطور باشد یعنی توانا هستیم ما بر تمام این مطلب پس ما خوب توانا و نیرومندیم بر تدبیر این «۱» و ما قدرت داریم بر چیزی که هیچکس نیروی آن را جز ما ندارد پس آنکه مخصوص مدح است حذف شده (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) به اینکه ما آفریدیم مخلوقات را و ما هم آنها را بر میگردانیم و زنده میکنیم.

(أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفاتاً) برای بندگان که آنها را بر روی خود (به واسطه جاذبه زمین) نگهدارد.

(أَحْیاءً) زنده ها را بر پشت خود در خانه ها و منازلشان (وَ أَمْواتاً) قتاده و مجاهد و شعبی گویند در شکم زمین آنها را نگهدارد و بخود جذب و منضم نماید

---

(۱) به چهار چیز در جنین و رحم مادر استدلال برای اثبات خدا شده.

۱- آفریدن و ایجاد کردن زنده از منی مرده.

۲- قرار دادن آن در رحم که آن قرارگاه شایسته و برای او قوّه ماسکه است و اگر نبود در رحم نیروی ماسکه منی بآسانی از

آن خارج و دفع میشد.

۳- تقدیر توقّف نه ماه در آنجا و ضرورت زایمان و وضع حمل در موقع احتیاج و نیاز طفل بطعام و دفع بول کردن بدون مهلت و تأخیر.

۴- تقدیر جوارح ظاهری از چشم و گوش و زبان و دست و پا و غیره باندازه حاجت. (شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۰۹

بنان گوید ما برای تشییع جنازه ای با شعبی بیرون رفتیم پس شعبی نگاهی بجبانه گورستان کرد پس گفت اینست کفات مردگان سپس نظری به خانه کرد و گفت اینست کفات زنده ها و از حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است.

و بعضی گفته اند: کفاتا یعنی وعاء و ظرف و هذا گفته یعنی ظرف آن و قول او أَحْیاءً وَ أَمْواتاً یعنی بعضی از آن زمینها میروياند و گیاهها و بذرها را زنده میکند و بعضی از آنهم (غیر ذی ذرع و شوره زار است) چیزی از آن سبز نمیشود هذا یکون احیاء و امواتا منصوب است بنا بر حالیت و بنا بر قول اوّل بنا بر مفعول به بودن (وَ جَعَلْنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ) یعنی کوه های ثابت بلند.

(وَ أَسْقَيْناكُمْ ماءً فُراتاً) ابن عبّاس گوید: یعنی قرار دادیم برای شما نوشیدن از آب گوارا (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) باین نعمت ها و اینکه آنها از طرف خداست.

و بعضی گفته اند: در این روز وای بحال تکذیب کننده گان پیامبران و قرآن و البتّه این جمله تکرار شده برای اینکه خداوند نعمتها را شمرده پس در موقع ذکر هر نعمتی فرموده وای بر حال مکذّبین. پس این را تکرار نمیگویند و البتّه گذشت جهت تکرار در سوره الرّحمن.

ترجمه مجمع البیان

فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۰

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۲۹ تا ۴۰] ... ص : ۲۱۰

اشاره

انْطَلِقُوا إِلى ما كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹) انْطَلِقُوا إِلى ظِلٍّ ذِي ثَلاثِ شُعَبٍ (۳۰) لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) إِنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ (۳۳)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) هذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ (۳۵) وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۶) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هذا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْناكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ (۳۸)

فَإِنْ كانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۳۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰)

ترجمه: ... ص : ۲۱۰

۲۹- بسوی آتشی که آن را دروغ میشمردید بروید.

۳۰- بسوی دودی (یا آتشی) که سه شاخه دارد (یکی بطرف بالا و یکی بطرف راست و یکی بطرف چپ) بروید.

۳۱- آن ظلّ نه سایه گستر است و نه (از دوزخی چیزی) از شعله آتش را دفع میکند.

۳۲- البتّه آن آتش شراره ای پرتاب میکند مانند کوشکی بزرگ.

۳۳- گویا که آن شراره آتش شترانی زرد رنگست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۱

۳۴- در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۳۵- این روز روزیست که کافران سخن نگویند.

۳۶- و بایشان اجازه (عذر خواهی) ندهند تا اینکه عذر خواهی کنند.

۳۷- در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۳۸- این روز جدا کردن (مؤمن از کافران) است شما را (ای تکذیب تکذیب کنان این امّت) و نیز پیشینیان را گرد آوریم.

۳۹- پس اگر شما حیله ای (چاره ای برای رفع عذاب) دارید پس آن حیله را با من بجای آرید.

۴۰- در این روز وای بر تکذیب کننده گان.

قرائت: ... ص : ۲۱۱

رویس از یعقوب روایت کرده که (انطلقوا) دوّم را بفتح قرائت نموده و دیگران از قاریان بکسر لام در هر دو ... و اهل کوفه غیر ابی بکر جماله «مفرد» بدون الف خوانده اند ولی یعقوب (جمالات) جمع و با الف و ضمّ جیم از ابن عبّاس و سعید بن جبیر و غیر آنها هم همین روایت شده و دیگران، از قاریان جمالات با الف و کسر جیم و در شواذ قرائت ابن عبّاس و سعید بن جبیر بخلاف هم است مانند (کالقصر) بفتح قاف و صاد. «۱»

دلیل: ... ص : ۲۱۱

کسی که انطلقوی دوّم را بفتح خوانده پس او اوّلی را حمل کرده بر امر و دوّمی را بر خبر و جمالات جمع جمال بالف و تاء بنا بر تصحیح بناء است چنانچه

---

(۱) یعقوب فقط یاء را در کیدون در حال وصل و وقف ثابت دانسته است

بنا بر تکسیرش جمائل آید.

ذو الرّمه گوید:

و قرّبن بالزّرق الجمائل بعد ما تقوّب عن غربان أوراکها الخطر

شترها نزدیک تل ها و پشته های ریک شدند بعد از آنکه با دم خود مرتّبا برانهای خود زده و آن را مجروح نمودند شاهد این بیت کلمه جمائل است که جمع بکسر آمده.

و امّا جماله. پس تاء ملحق به جمالا شده برای تأنیث جمع چنانچه ملحق به فحل و فحاله و ذکر و ذکاره شده. و کسی که جمالات بضمّ قرائت کرده پس آن جمع جماله و آن شراع و ریسمانی از ریسمان های کشتی هاست و گفته میشود از زنجیرهای جسر و پل متحرّک است.

زجاج گوید: و جایز است که جمع جمل جمال و جمالات باشد-

چنانچه گفته میشود رخال جمع رخل است. و کسی که (کالقصر) بفتح صاد قرائت کرده پس آن جمع قصره گرفته یعنی گویا آن گردنهای شتر است.

و بعضی گفته اند: القصر ریشه درخت است و مفرد آن قصره است مجاهد هم همین طور خوانده گوید و آن برگ و شاخه درخت است.

حسن گوید: قصره و قصر مانند جمره و جمر و آن ریشه های درختست گوید: و مردم آن را بر روی بام منزلها و قصرهایشان قرار میدهند (و مقصود علف و گیاهانیست بر روی سقف گذارده و روی آن گل اندود میکنند).

ابن جنّی گوید: ابو علی برای ما حدیث کرد که قصر در اینجا بمعنی قصرها و آن خانه هائیست از گل که وقتی در کنار آب منزل میکردند میساختند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۳

معنی: ... ص : ۲۱۳

سپس خدای سبحان بیان نمود آنچه بایشان گفته میشود برای کیفر و مجازات تکذیبشان و فرمود (انْطَلِقُوا إِلى ما كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ) یعنی مالکین و موکّلین دوزخ بایشان میگوید بروید بسوی آتشی که شما انکار مینمودید و آن را دروغ می پنداشتید و اعتراف بصحّت آن در دنیا نداشتید. و انطلاق منتقل شدن و رفتن از جائیست بجای دیگر بدون توقّف. سپس ذکر فرمود موضع و محلّی را که ایشان را امر فرمود بآنجا بروند. و فرمود (انْطَلِقُوا إِلى ظِلٍّ ذِي ثَلاثِ شُعَبٍ) یعنی بروید بسوی آتشی که برای آن سه شعبه است آن را ظل و سایه نامید برای سیاهی آتش جهنّم و دوزخ.

مجاهد و قتاده گفته اند: آن دود جهنّم است که از سه طرف احاطه بکفّار دارد شعبه ای از بالای سر و شعبه ای از سمت راست و شعبه ای

از سمت چپ. و دود را ظلّ و سایه نامیده چنانچه فرمود (أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها) یعنی از دود غلیظ سیاه بآنها احاطه نمود.

و بعضی گفته اند: زبانه ای از آتش بیرون آید پس احاطه بکافر مانند خیمه ای نماید پس از آن سه شعبه منشعب گردد. پس در آن دود غلیظ خفقان آور باشد تا از حساب فارغ شود.

سپس خداوند سبحان آن سایه را تعریف نمود و فرمود (لا ظَلِيلٍ) سایه بانی نیست که مانع از آزار باشد و مانند آنست کنین. پس ظلیل از ظلّه و آن پرده است و کنین از کن. پس سایه این دود کفّار را مستغنی از حرارت و سوزش آتش نمیکند و آن قول خداست (وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ) و شعله و زبانه آتش است که بلند میشود وقتی که بر افروخت و آن سه رنگ سرخ و زرد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۴

و سبز است. یعنی کفّار وقتی طلب سایبانی از آن ظلّ و سایه میکنند، آن سایه حرارت زبانه و شعله آتش را از ایشان دفع نمیکند. سپس خداوند سبحان آن آتش را تعریف فرمود و گفت (إِنَّها تَرْمِي بِشَرَرٍ) بدرستی که آن آتش می پراند جرقّه ای باطراف (كَالْقَصْرِ) یعنی مانند در بزرگی. و بیم آن پرواز و پرش آنست بر کافرها از هر جهت. پناه بر خدا میبریم از آن، از ابن عبّاس و مجاهد نقل شده که گوید: قصر مفرد قصور است از بناها و عرب شتر را تشبیه به قصور میکند.

اخطل گوید:

کانّه برج رومیّ یشیّده لزّ بحصّ و آجر و احجار

گویا که آن برج رومی است که آن را محکم

با گچ و آجر و سنگ چسبانیده است.

عنتره گوید:

فوقفت فیها ناقتی و کانّها فدن لأقضی حاجه المتلوّم

پس متوقّف نمودم در آن شترم را و مثل آنکه آن قصر و اطاق انتظار است بر آورم حاجت نیازمند منتظر را و فدن قصر است.

قتاده و ضحّاک و سعید بن جبیر گفته اند: کالقصر یعنی مانند ریشه و تنه درختان بزرگ سپس رنگ آن را تشبیه بجمالات صفر نمود و گفت (کَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفْرٌ) حسن و قتاده گفته اند: گویا آن ریسمان و طناب سیاه است، برای اینکه سیاهی آن از زردی است.

فرّاء گوید: سیاه تر از شتر نمی بینی مگر اینکه آن مایل بزردی باشد و برای همین عرب شترهای سیاه را صفراء نامیده.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۵

جبائی گوید: آن از زردیست برای اینکه آتش زرد رنگ است.

(وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بر حال تکذیب کنندگان از آتشی که اینست صفت آن.

(هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ) این روزیست که کفّار سخن نمیگویند و بایشان اجازه نمیدهند تا عذر خواهی کنند.

بعضی گفته اند: در معنای آن دو قولست (اوّل) اینکه ایشان- سخنی نمیگویند که بحالشان فایده داشته باشد. پس مثل اینکه اصلا حرفی نمیزنند (دوّم) اینکه در قیامت پاسگاههایی هست که در بعضی از آنها حرف میزنند و داد خواهی میکنند و در بعضی از آنها هم بر دهان های آنان مهر خموشی زده و تکلّم نمیکنند.

قتاده گوید: مردی نزد عکرمه آمد. و گفت آیا دیده ای قول خدای تعالی (هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ) را و باز قول او را (ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ) پس شما

در روز قیامت در نزد پروردگارتان داد خواهی میکنید پس عکرمه گفت در آن روز موقف و پاسگاه هائیست. که در بعضی از آنها سخن میگویند و داد خواهی میکنند. سپس مهر بر دهان آنها زده و دست و پای ایشان بسخن آید. پس در اینموقع است که آنها سخن نمیگویند. نحویها اجازه داده اند (هذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ) بنصب خوانده شود بنا بر اینکه آن اشاره بجزاء باشد نه اشاره بیوم و قول او (فيعتذرون) مرفوع است بنا بر اینکه عطف بر قول او (وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ) باشد. و تقدیر آن (فلا يعتذرون)- پس اعتذار نمیجویند.

و اگر گفته شود: فلا يعتذروا پس منصوب باشد هر آینه معنایش این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۶

خواهد بود که اذن سبب و وسیله عذر خواهی ایشانست و لکن معنا اینست که اذن بایشان نمیدهند در عذر خواهی پس ایشان اعتذار نمیجویند.

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) در این روز وای بر تکذیب کنندگان از این خبر (هذا يَوْمُ الْفَصْلِ) این روز جدایی و فاصله میان اهل بهشت و آتش دوزخ است.

و بعضی گفته اند: این روز حکومت و داوری میان مردم و داد خواهی مظلوم از ظالم و فصل قضاوت بر ظاهر و باطن کار در آخرتست بخلاف دنیا برای اینکه در دنیا قاضی حکم میکند بر ظاهر کار و باطن را نمیداند، و نمی شناسد.

(جَمَعْناكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ) جمع میکنیم مکذّبین این امّت را با تکذیب کنندگان امّت های گذشته خداوند جمع میکند تمام مردم را در یک روز و در یک میدان.

(فَإِنْ كانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ) یعنی اگر برای شما چاره و حیله هست پس برای

خودتان آن را بکار زنید.

و بعضی گفته اند که این توبیخ و سرزنش است از خدای تعالی برای کافرها و سر کوبی ایشانست و اظهار عجز ایشانست از دفاع از خودشان تا چه رسد که در باره دیگران چاره ای کنند. و این توبیخ برای اینست که شما بودید که در دنیا کارهایی میکردید که موجب خشم من بود و اکنون عاجز هستید از اینکه چاره ای بکنید و رسیدید به و بال و نتیجه کارها و اعمال زشتتان (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) در این روز وای بر تکذیب کننده گان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۷

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۴۱ تا ۵۰] ... ص : ۲۱۷

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَ عُيُونٍ (۴۱) وَ فَواكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵)

كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ (۴۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹) فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

ترجمه: ... ص : ۲۱۷

۴۱- البتّه پرهیزکاران در سایه (درختان بهشت) و کنار چشمه سارها باشند.

۴۲- و میوه ها (برای پذیرایی ایشانست) از آنچه آرزو کنند، و بخواهند.

۴۳- (و بایشان بگویند بپاداش آن اعمال شایسته که پیوسته (در دنیا) میکردید بخورید و بیاشامید در حالی که گوارا باشد.

۴۴- آری ما نیکوکاران را اینچنین پاداش میدهیم.

۴۵- در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۴۶- (بایشان بگویند) بخورید و اندک زمانی بر خوردار شوید که شما گنهکارید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۸

۴۷- در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۴۸- و هر گاه بایشان گویند رکوع کنید رکوع نکنند (و یا آنکه نماز کنید نماز نخوانند).

۴۹- در آن روز وای بر تکذیب کننده گان.

۵۰- پس بکدامِ کتاب بعد از قرآن میگروند (اگر بقرآن نگرویدند).

تفسیر و مقصود: ... ص : ۲۱۸

سپس خداوند سبحان مؤمنین و پرهیزکاران را یاد نمود و گفت (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) آن کسانی که از شرک و گناهان و اعمال زشت پرهیز کردند (فِي ظِلالٍ) در سایه هایی از درختان بهشت (وَ عُيُونٍ) چشمه سارهای که بدون جدول و شکاف زمین در پیش روی آنها جاری است برای اینکه برای آنها لذّتبخشتر است وقتی می بینند خوبی و صفای آب آن را و بعضی گفته اند (عیون) یعنی چشمه هایی که در لابلای درختان جاری است (وَ فَواكِهَ) جمع فاکهه و آن میوه درختانست (مِمَّا يَشْتَهُونَ) یعنی از جنس آنچه اشتها دارند و شهوت معنایی است در دل زمانی که خواهنده بآن بر خورد نمود لذّتی برای او خواهد بود و ضدّ شهوت نفرت و بی میلی است. سپس گفته میشود بایشان (كُلُوا وَ اشْرَبُوا) صورت آن صورت امر است و مقصود اباحه است.

و بعضی گفته اند: آن امر حقیقی

است و خداوند سبحان از آنها خوردن و نوشیدن در بهشت میخواهد زیرا آنها وقتی دانستند که خدا دوست دارد که آنها در بهشت بخورند و بیاشامند خوشحال تر شوند پس بر گردانیدن خداوند ایشان را عبث و بیهوده نیست (هَنِیئاً بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) گوارا باد بر شما بآنچه در دنیا نمودید. یعنی خالص از زحمت و ناراحتی و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۱۹

و هنی ء منفعت خالص از آزار و رنج است.

و بعضی گفته اند: آن اذیّتی است که دیگر در پی آن رنج و ناراحتی نیست.

(إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ) ما اینچنین نیکوکاران را پاداش- میدهیم. این نخست خبریست از خدای تعالی و بایشان نیز می گویند:

(وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بر تکذیب کنندگان باین وعده سپس کلام را اعاده داد بر ذکر تکذیب کنندگان. پس خدای سبحان فرمود:

(کُلُوا) یعنی بایشان میگویند بخورید (وَ تَمَتَّعُوا) بهره مند شوید در دنیا (قَلِیلًا) یعنی اندک زمانی پس البتّه مرگ خواهد بود و چاره ای از آن- نیست (إِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ) یعنی ای مشرکها شما مستحق و شایسته عذابید (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) در این روز وای بر تکذیب کنندگان باین بیم و وعید (وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا) یعنی نماز بخوانید (لا یَرْکَعُونَ) یعنی نماز نمیخوانند.

مقاتل گوید: این آیه در باره ثقیف نازل شده در وقتی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آنها را امر بنماز نمود. و آنها گفتند ما منحنی و دو لا- نمیشویم این برای ما زشت و سبک است پس پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود در دینی که رکوع و سجود نباشد خیری نیست.

ابن عبّاس گوید: مراد

بـاين روز قيـامت است هنگـامى كه آنهـا را- ميخواننـد كه سـجده كننـد نميتواننـد (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) در اين روز واى بر تكـذيب كننـده گان بوجوب نماز و عبادتها (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) يعنى پس بكـدام كتاب بعد از قرآن تصديق خواهيد نمود و حال آنكه آن را

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۰

با اعجاز و نيكويى ترتيبش تصديق نكرديد.

پس مسلّم است كسى كه بقرآن ايمان نياورد با آنچه در آنست از دليل ظاهر و نشانه روشن. ايمان بغير آن نخواهد آورد. «۱»

---

(۱) مترجم گويد: حاكم حسكانى حنفى در شواهد التّنزيل گويد (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَ عُيُونٍ) خبر داد ما را عقيل بن حسين از على بن حسين از محمّد بن عبد اللَّه از محمّد بن خالد ازرق در بصره از يحيى بن محمد بن يحيى بن محبوب در فساء از يعقوب بن سفيان گفت حديث كرد مرا عبيد اللَّه بن موسى از اسرائيل از خصيف از مجاهد از عبد اللَّه بن عبّاس در قول خداى تعالى (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) گفت يعنى آن كسانى كه از شرك و گناه كبيره و صغيره پرهيز نمودند. و ايشان على و حسن و حسين عليهم السّلام در سايه درخت، و خيمه هايى از لؤلؤ و چشمه هايى از آب پاك كه جاريست و ميوه هاى مختلف از آنچه را كه دلشان ميخواهد و آرزو ميكنند و بآنها گفته ميشود بخوريد و بنوشيد گوارا و نوش جانتان باشد در بهشت مرگى و حسابى براى شما نيست سبب آنچه كه در دنيا اطاعت كرديد خدا را و ما همچنين پاداش ميدهيم نيكوكاران اهل بيت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله

را در بهشت.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۱

سوره عمّ ... ص : ۲۲۱

اشاره

اين سوره در مكّه نازل شده و داراى چهار اسم است ۱- سوره عمّ ۲- سوره نبأ ۳- سوره معصرات ۴- و بعضى هم آن را سوره تسائل- ناميده اند.

آيات آن: ... ص : ۲۲۱

از نظر اهل مكّه و اهل بصره چهل و يک آيه و از نظر ديگران چهل آيه است.

اختلاف آن: ... ص : ۲۲۱

(عَذاباً قَرِيباً) از نظر مكّى ها و بصريها يک آيه است ولى در نزد ديگران ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۲

نيمى از آيه نَّا أَنْذَرْناكُمْ

آيه سى و نهم است.

فضيلت اين سوره: ... ص : ۲۲۲

ابىّ بن كعب از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه فرمود آن حضرت هر كس سوره عَمَّ يَتَساءَلُونَ را قرائت كند خداوند در روز قيامت او را از شرابهاى خنک بهشتى سيراب نمايد.

و از حضرت ابى عبد اللَّه صادق عليه السّلام روايت شده كه فرمودند:

هر كس اين سوره را قرائت كند و تا يک سال مداومت نمايد از آن سال نميگذرد، مگر اينكه موفّق بزيارت بيت اللَّه الحرام ميشود.

توضيح. و وجه ارتباط اين سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۲۲

هنگامى كه خداوند سبحان سوره مرسلات را بذكر قيامت پايان داد، و تكذيب كننده گان را بيم داد افتتاح نمود اين سوره را بذكر قيامت و ذكر دلايل قدرت بر بعث و انگيزش و بر گشت بعالم قيامت پس فرمود:

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۳

[سوره النبإ (۷۸): آيات ۱ تا ۱۶] ... ص : ۲۲۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَساءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً (۶) وَ الْجِبالَ أَوْتاداً (۷) وَ خَلَقْناكُمْ أَزْواجاً (۸) وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً (۹)

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً (۱۰) وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً (۱۱) وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً (۱۲) وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً (۱۳) وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجَّاجاً (۱۴)

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَباتاً (۱۵) وَ جَنَّاتٍ أَلْفافاً (۱۶)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۴

ترجمه: ... ص : ۲۲۴

بنام خداوند بخشاينده مهربان:

۱- مشركان از چه ميپرسند.

۲- از خبر بزرگ (كه قرآنست ميپرسند).

۳- آن خبرى كه ايشان در باره آن اختلاف دارند.

۴- نه چنين است بزودى خواهند دانست.

۵- پس نه چنانست (كه ايشان گمان كردند) بزودى ميدانند.

۶- آيا زمين را فراشى گسترده نگردانيديم.

۷- و نيز كوه ها را ميخهايى (براى زمين تا بدان استوار گردد).

۸- و شما را دو صنف (نر و ماده) بيافريديم.

۹- و خواب شما را آسایشی گردانیدیم.

۱۰- و شب را پوششی قرار دادیم.

۱۱- و روز را وقت طلب معیشت گردانیدیم.

۱۲- و بر فراز شما هفت آسمان استوار بنا نهادیم.

۱۳- و (در آسمان) چراغی افروخته نهادیم.

۱۴- و از ابرها آبی بغایت ریزان فرو فرستادیم.

۱۵- تا بآن دانه و گیاه را برون آوریم.

۱۶- و نیز بوستانهای درهم پیچیده.

قرائت: ... ص : ۲۲۴

در شواذ و قرائت نادره عکرمه و عیسی بن عمر (عمّا یتساءلون) و ابن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۵

زبیر و ابن عبّاس و قتاده (و انزلنا بالمعصرات) قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۲۲۵

ابن جنّی گوید: ثابت گذاردن الف در ماء استفهامیه وقتی بر آن حرف جرّ داخل شود ضعیف ترین دو لغت است. و روایتی از قطرب برای ما شد که حسان گفته است.

علی ما قام یشتمنی لئیم کخنزیر تمرّغ فی رماد

برای چه آدم پستی به شتم و اهانت من قیام نمود مانند خوکی که در خاکستر غلطیده و خود را آلوده سازد.

شاهد این بیت ما قام است که علی حرف جرّ بر آن وارد شده و الف آن حذف نشده.

و گوید در قول خدا (بالمعصرات) وقتی از آن چیزی نازل شود پس به خودش فرمود آمده مثل قول ایشان (اعطیته من یدی شیئا و بیدی شیئا) و معنای آن یکیست هر دو اینست او را بدست خودم چیزی دادم. و معنای آن اینست که از اینجا یعنی اوّل بخشش از دست او بوده است.

شرح لغات: ... ص : ۲۲۵

النبأ: خبر بزرگ و از آنست نبی و پیامبر بر مذهب آنکه با همزه تلفّظ میکند.

المهاد: مقدّمه و اسباب کار فراهم کردن است و مهّد شی ء تمهیدا یعنی تقیّه مقدّمه کردن.

الوتد: میخ مگر اینکه آن از میخ محکم تر و شدیدتر است.

السّبات: قطع عمل کردن برای استراحت است و از آنست سبت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۶

انفه وقتی که آن را برید و از آنست روز شنبه یعنی روزی که عمل را بنا بر عادتشان در شریعت موسی علیه السّلام تعطیل میکردند.

الوهاج: بمعنی وقاد و آن شعله آتش است که دارای روشنایی و نور بزرگ باشد.

المعصرات: ابرهایی که باران میبارد. ابر حمل آب میکند سپس باد آن را میفشرد و آن را جاری میسازد مثل جاری شدن

آب بفشردن لباس و پیراهن و عصر القوم مطروا.

و الثجاج: یعنی یک دفعه ریختن مثل ریختن خون بدن. گفته میشود ثججت دمه اثجّه ثجا یعنی یک دفعه ریختم خونش را. میریزم ریختنی و قد ثجّ الدّم یثّج ثجوجا و قطعا ریخت خون را میریزد ریختنی و در حدیث آمده بالاترین حج ها عج پس ثج یعنی در تلبیه (اللّهمّ لبیّک لبیّک لا شریک لک لبیّک انّ الحمد لک و الملک ...) صدا را بلند کردن و ریختن خون گوسفند و شتری که بعنوان هدی و قربانی برای خدا در مکّه و منا الالفاف خلط ها و تخ ها و لفّافه هایی که دورهم پیچیده میشود و مفرد آن لفّ و لفیف است.

و گفته شده درخت پیچ و درختانی که پیچیده و باغهای پیچیده بهم.

اعراب: ... ص : ۲۲۶

(عمّ) اصلش عن ما بوده نون را بواسطه قرب مخرج با میم قلب به میم و در میم ما ادغام و الف را حذف کرده اند برای اتّصال ما بحرف جرّ تا اینکه مثل جزئی از او شده و برای اینکه فرقی میان آن و میم استفهام و خبر باشد و این حروفی که با آن الف ما ساقط میشود هشت حرف است ۱- عن می گویی عمّ ۲- من می گویی ممّ ۳- باء مثل بمّ ۴- لام مثل لم ۵- فی مثل فیم ۶-

الی مثل الی م ۷- علی مثل علی م ۸- حتّی مثل حتی م.

بصیر جامع علوم نحوی گوید: عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ بدل از عمّ نیست زیرا اگر بدل باشد هر آینه لازم میشود ما تکرار شود برای اینکه حرف جرّی که

متّصـل بحرف اسـتفهام وقتی بر گشت نمود بـا حرفی که بـا آن اسـتفهام شـد، بر میگردد مثل گفته تو بچه قـدر و انـدازه لباس خریـدی آیـا به بیست درهم یـا به سـی درهم جایز نیست به بیست گفته شـد بـدون همزه پس وقتی چنین شـد مثل قول او (عَنِ النَّبَإِ) متعلّق بفعل دیگری میشود غیر این فعل ظاهر (که یتساءلون) باشد.

معنی: ... ص : ۲۲۷

(عَمَّ یَتَساءَلُونَ) مفسّـِرین گفتنـد. هنگامی که رسول خـدا صلّی اللَّه علیه و آله مبعوث گردیـد و ایشان را خبر بتوحید و یکتایی خـدای تعالی و به زنـده شـدن بعـد از مرگ داد و بر ایشان قرآن تلاوت نمود. مشـرکین در میان خود شـروع به سؤال و جواب کردنـد و یعنی بطریـق انکـار و تعجّـب از خودشـان میپرسـیدند. و میگفتنـد محمّـد چـه چیز آورده و چی بر او نـازل شـده پس خداوند تعالی نازل فرمود (عَمَّ یَتَساءَلُونَ) یعنی از کدام چیز از هم میپرسید.

زجـاج گویـد: لفظ، لفظ اسـتفهام و مقصود بزرگـداشت قصّه است- چنانچه می گویی وقتی شأن و مقام زیـد را تعظیم کردی زیـد کیست و کـدام است (یا وقتی مقام او را بزرگ داشتی می گویی کدام چیز را زیاد کردی) سـپس ذکر فرمود که سؤال و جواب و پرسشـهای آنها از چیست و گفت (عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ) و آن قرآن است. یعنی خبری که مقامش بزرگ است زیرا خبر از توحید و تصدیق پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و خبر از آنچه جایز و آنچه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۸

جایز نیست و از بعث و نشور میدهد ضحّاک و قتاده گفته اند: یعنی خبر روز قیامت. و تأیید

میکند این قول را آیه (إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً) روزی که مؤمن از کافر و حقّ از باطل جدا میشود روز موعد و قرار است.

و بعضی گفته اند: خبر بزرگ آنست که در آن اختلاف میکردند از اثبات صانع و صفات او و فرشتگان و پیامبران و روز انگیزش و بهشت و آتش و رسالت و خلافت. برای اینکه نبأ مطلق و شامل تمام این امور میشود.

(الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ) پس بعضی تصدّق میکردند و برخی تکذیب و دروغ می پنداشتند (کَلَّا) یعنی نه امر آن طور که گفتند و تکذیب کردند نیست (سَیَعْلَمُونَ) بزودی میدانند و میفهمند عاقبت تکذیبشان را وقتی که پرده عقب رفت و مطالب روشن و آشکار شد (ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ) سپس بزودی میفهمند این بیمی است در پی بیم.

ضحّاک گوید: کلّا یعنی قطعا بزودی کفّار میفهمند عاقبت تکذیبشان را و مؤمنین بزودی میدانند نتیجه تصدیقشان را.

و بعضی گفته اند: نه چنین نیست بزودی میفهمند آنچه میرسد به ایشان در روز قیامت سپس قطعا بزودی میفهمند آنچه بایشان میرسد در دوزخ از عذاب و شکنجه پس بنا بر این تکرار نیست. آن گاه خداوند سبحان تنبیه فرمود ایشان را بر طریق استدلال بر صحّت و درستی این مطلب و فرمود (أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً) آیا زمین را قرار ندادیم آماده و مهیّا برای تصرّف و بهره برداری شما در آن.

قتاده گوید: مهادا یعنی بساط شما نگردانیدیم (وَ الْجِبالَ أَوْتاداً) کوه ها را میخهای زمین نگردانیدیم که مبادا اهلش را نابود کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۲۹

«۱» (وَ خَلَقْناکُمْ أَزْواجاً) آیا شما را شکل شکل نیافریدیم یعنی بشکلهای-

گوناگون که هر یک شکلی برای دیگریست.

و بعضـی گفته اند: یعنی شما نر و ماده. مرد و زن نیافریدیم تا درست شود از شما تناسل و تولید مثل شده و بعضی از شما بهره مند از دیگری شود.

و بعضـی گفته انـد: یعنی صـفهای مختلف سـیاه و سـفید و صـغیر و کبیر و غیر اینهـا (وَ جَعَلْنـا نَوْمَکُمْ سُبـاتاً) در معنای این آیه مفسّرین بر چند وجه اختلاف کرده اند ۱- یعنی ما خواب را برای شما راحت و آسایش، برای بدنتان قرار دادیم ۲- ابن انباری گوید: خوابتان را قرار دادیم برای قطع کردن و بریدن اعمالتان و تصـرّفتان ۳- قرار دادیم خوابتان را سبات که نه حقیقتا مرگ است و نه حیـات و ادراک است (وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً)، یعنی شب را پرده ای که هر چیز را به تاریکی و سـیاهی خود مسـتور و مخفی- میدارد (وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً) و قرار دادیم روز را برای طلب معیشت و فراهم کردن وسایل زندگی.

---

(۱) اطلاق کلمه ارض برای کره زمین اصطلاح علماء و دانشمندان علم هیئت است و در لغت نیست.

معنای آن مگر بسـیط و گسترده و دامنه داری در زیر گامهای موجودات که آن را خشکی گویند و آن یک پوست جامدیست بر روی مایع آب شده و ناچار آن در معرض میدان و اضـطراب است و اگر نبود کوه ها که آن را سنگین بار نموده و پایه های آن را مشبّک قرار داده از سـنگهای سخت هر آینه زلزله های دائمی بود و فرو رفتن و شکافهای عمیق و هلاک هزاران نفوس در هر روز بطور متواتر واقع میشد و لکن حکمت اقتضاء کرد که پوست زمین محکم

شود سبب سنگها برای اینکه اهلش را نابود نکند.

(شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۰

و بعضی گفته اند: یعنی قرار دادیم روز را وقت عیش های شما که تصرّف کنید در عیش های خودتان یا در جای و محلّ عیش و زندگی خودتان که در آن بخواهید از فضل پروردگارتان. (وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً) و بنا کردیم بالای سر شما هفت آسمان (شِداداً) محکم و استوار نمودیم ساختمان آن را و مستحکم گردانیدیم بناء آن را (وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً) یعنی خورشید را چراغ روشن و پر نور نمودیم برای جهان و آن را فروخته و پر فروغ نمودیم به نوری که بسبب آن روشن بشوند. پس نعمت نور بسبب خورشید نعمتی عام و شامل تمام موجودات میشود.

مقاتل گفته: در خورشید نور و حرارت قرار داده شده و الوهج جمع میکند نور و حرارت را.

(وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ) مجاهد و قتاده و کلبی گویند: یعنی بادها که صاحب ابرهای بارانی هستند.

ازهری گوید: من بمعنای باء است مثل اینکه گفته بالمعصرات. و این مطلب برای اینست که ابر باران را میباراند. ربیع و ابی العالیه گویند که معصرات ابرهایی است که حامل بارانست و این روایت والبی از ابن عبّاس است.

(ماءً ثَجَّاجاً) یعنی ریزنده ای که در ریزش آن شدید است مجاهد گوید: یعنی (مدرارا) تند میبارد. قتاده گوید: یعنی پی در پی که پشت سرهم به بارد (لِنُخْرِجَ بِهِ) یعنی بآن آب باران «۱» (حَبًّا وَ نَباتاً) پس

---

(۱) این آیه دلیل بر بطلان قول کسیست که گمان کرده که اسباب طبیعیّه تأثیری ندارد چنانچه اشاعره بر این عقیده و مذهب میباشند و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۱

حبّ و دانه هر چیزی است که در بردارد شاخه و ساقه زراعتی که آن را درو میکنند و میچینند. و نبات چراگاهیست از علف و محلّ زراعت و مثل آن. پس خدای سبحان جمع نموده میان آنچه از زمین میروید از آنچه دانه دارد و یا ندارد.

(خود بخود سبز میشود) و بعضی گفته اند: دانه ای که مردم میخورند و نبات گیاهیست که از زمین میروید و حیوانات از آن تغذیه مینمایند (وَ جَنَّاتٍ أَلْفافاً) یعنی باغهایی که پیچیده بدرختان است. و تقدیرش اینست که ما بیرون میآوریم بسبب آن درختان پیچیده بهم را. پس کلمه شجر حذف شده به جهت دلالت کلام بر او و آن را جنّت گفته اند بجهت درخت آن را میپوشاند، و مستور مینماید.

(ایشان منکر علّت هستند و میگویند: جبر محض است و حقّ اینست که این اسباب مهیّا کننده موادند برای پذیرفتن صورت از خدای تعالی و برای آن فی الجمله تأثیر است و لیکن مسخّر بامر خداست و برای همین بیرون آوردن را نسبت بخود داده (لِنُخْرِجَ بِهِ) آن گاه آب را با باء سببیت ذکر نمود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۲

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۱۷ تا ۳۰] ... ص : ۲۳۲

اشاره

إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً (۱۷) یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً (۱۸) وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ أَبْواباً (۱۹) وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَراباً (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرْصاداً (۲۱)

لِلطَّاغِینَ مَآباً (۲۲) لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً (۲۳) لا یَذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَ لا شَراباً (۲۴) إِلَّا حَمِیماً وَ غَسَّاقاً (۲۵) جَزاءً وِفاقاً (۲۶)

إِنَّهُمْ کانُوا لا یَرْجُونَ حِساباً (۲۷) وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذَّاباً (۲۸) وَ کُلَّ

شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ كِتاباً (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذاباً (۳۰)

ترجمه: ... ص : ۲۳۲

۱۷- بی تردید روز جدا شدن (مردم از یکدیگر) وعده گاه و قرارگاه است.

۱۸- روزیست که در صور دمیده میشود پس (شما از گور) گروه گروه بیائید ۱۹- و آسمان شکافته شود پس آسمان (از بسیاری شکافها) دارای درهایی گردد.

۲۰- و کوه ها رانده شود پس از آن مانند سرابی باشند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۳

۲۱- حتما دوزخ کمینگاهیست.

۲۲- برای سرکشندگان و ستمکاران جایگاهست.

۲۳- در آن دوزخ روزگاری متوالی درنگ میکنند.

۲۴- در دوزخ خنکی نمیچشند و نه نوشابه ای (میآشامند).

۲۵- مگر آبی جوشان و چرکی دوزخیان.

۲۶- پاداشی که مطابق کردارشان است.

۲۷- زیرا که ایشان بحساب امیدوار نبودند.

۲۸- و آیه های ما را بطور افراط دروغ پنداشتند.

۲۹- و هر چیزی (از اعمال بندگان) را در کتابی نوشته ایم (و آن را بشمار آورده ایم).

۳۰- پس عذاب را بچشید که هرگز برای شما جز شکنجه ای نمیافزایم.

قرائت: ... ص : ۲۳۳

اهل کوفه غیر اعشی و برجمی (و فتحت) بتخفیف قرائت کرده و باقی به تشدید خوانده اند. حمزه لابثین را (لبثین) بدون الف و دیگران با الف (لابثین) خوانده اند و در کلمه غسّاق خلاف است و در سوره (ص) ذکر شد (بآنجا رجوع شود) و از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام (و کذبوا بآیاتنا کذابا) مخفّف روایت شده و در قرائت مشهور (و کذبوا بآیاتنا کذابا) به تشدید است و

در قرائت نادره ابو حاتم از عبد اللّٰه بن عمر کذّابا بضمّ کاف و تشدید ذال حکایت شده.

دلیل: ... ص : ۲۳۳

ابو علی (طبرسی) گوید: فتحت بتشدید موافق تر است و قول خدای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۴

تعالی را (مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ) و از دلیلهای آنکه بتخفیف خوانده گفته خدا (فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ ءٍ) و دلیل آنکه لابثین بالف قرائت کرده آمدن مصدر است بر وزن و فعل لبث و او از باب شرب یشرب (شربا) و لقم یلقم (لقما) (لبث یلبث لبثا) است نه از باب فرق یفرق زیرا اگر از این باب بود هر آینه مصدر آن مفتوح العین میشد. پس وقتی ساکن شد (عین الفعل) لازم است که اسم فاعل آن بر وزن فاعل مثل شارب و لا قم باشد چنانچه لبث مثل لقم است.

و کسی که لبثین قرائت کرده اسم فاعل را فعلا قرار داده و گاهی غیر حرفی از این قبیل بر وزن فاعل و فعل آمده است. و کذاب مصدر کذب چنانچه کلام مصدر کلم و همین طور است قاعده در آنچه زیادتر بر سه حرف باشد بلفظ فعل و در آخرش الفی زیاد شود مثل قول

تو که می گویی (اکرمته اکراما) و امّا تکذیب پس سیبویه خیال کرده که تاء عوض از تضعیف و یائی که قبل از لام الفعل است مثل الف است و امّا کذاب. مصدر کذب است.

اعشی گوید:

فصدقته و کذّبته و المرء ینفعه کذّابه

پس او را تصدیق نموده و تکذیب کردم. و تکذیب کننده گان سود میدهند آدمی را پس آن مثل کتاب مصدر کتب است و امّا کذّاب بضمّ کاف پس ابو حاتم گفته وجهی برای آن نیست مگر اینکه جمع کاذب باشد، و منصوب بر حالیّت باشد یعنی و تکذیب کردند بآیات ما در حال کذبشان.

طرفه گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۵

اذا جاء ما لا بدّ منه فمرحبا به حین یأتی لا کذاب و لا علل «۱»

وقتی آمد چیزی که چاره ی از او نیست. پس مرحبا و آفرین بر آن هنگامی که میآید که نه دروغگویانی است و نه علّتی.

شاهد در این بیت کلمه کذاب است که بمعنی تکذیب آمده.

لغت: ... ص : ۲۳۵

المیقات: انتها و پایان مقداریست برای وقوع امری از اموری تعیین شده و آن از وقت است چنانچه میعاد از وعد و مقدار از قدر است.

المرصاد: آن محلّ آماده برای امر است بنا بر امید وقوع امر در آن.

ازهری گوید: مرصاد مکانیست که دشمن در آن کمین میکند.

احقاب جمع است و مفرد آن حقب از قول خدا (أَمْضِیَ حُقُباً) یعنی روزگاری دراز و بعضی گفته اند مفرد آن حقب بفتح قاف و واحد حقب حقبه است.

گوید:

و کنّا کندمانی جذیمه حقبه من الدّهر حتّی قیل لن یتصدعا «۲»

---

(۱) میگویند طرفه بیست و شش سال عمر کرد و

بامر عمرو بن هنـد پادشاه حیره کشـته شد برای کدورتی که در اثر چشم چرانی طرفه بخواهر عمرو شده بود در مجلس او پس بر او غضب کرد و طرفه هم او را هجو نمـود. پس عمرو رگ اکحـل او را قطـع نمـود و خـون ریزی از آن شـد تـا مرد. مـانند مرحوم میرزاتقی خان امیر کبیر مرد مبارز و انقلابی ایران که با آن همه خدماتی که باستقلال کشور نمود، و داماد محمّد شاه و شوهر خواهر ناصر الدّین شاه قاجار بود با سعایت بیگانه پرستان و اجانب مورد خشم شاه قرار گرفت و تبعید بکاشان و محکوم باعـدام و بامر شاه رگ او را زدنـد و آن قـدر خون از او آمد تا در حمّام باغ فین مرد و جنازه اش حمل بقم و در صـحن مطهّر در بقعه جوار حرم مقدّس حضرت فاطمه معصومه علیها سلام مدفون گردید.

(۲) در منتهی الارب یاد شده که ندمانی جذیمه [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۶

و بودیم ما مانند ندیمان جذیمه (پادشاه حیره) مدتی طولانی از روزگار تا اینکه گفته شد هرگز جدا نمیشوند.

شاهد این بیت کلمه حقبه است که بمعنی مدّت دراز و طولانی است

اعراب: ... ص : ۲۳۶

يَوْمَ يُنْفَخُ: منصوبست برای اینکه آن بدل از یوم الفصل است. و افواجا منصوب است بر حالیت.

(لا يَذُوقُونَ فِيها بَرْداً) جمله است جایز است حال از (لابثین) باشد و تقدیرش، توقّف میکند بدون اینکه چشـنده باشـند. و جایز است اینکه صـفت برای قول خدا. احقابا باشد و تقدیرش مدّتها توقّف کنند که در آن نچشیده باشند (خنکی و نوشیدنی را) و اجزاء مصدر است نهاده

شده در محلّ حال.

(وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ) منصوب بفعل پنهان است که قول خدا و احصيناه تفسير ميکند آن را. و كتابا منصوب بر مصدريت است براى اينكه كتب در معناء احصى است و جايز است كه در جاى حال باشد يعنى نكتبه و تقديرش (احصيناه- كاتبين) است.

تفسير و مقصود: ... ص : ۲۳۶

سپس خداى سبحان ياد نمود اعاده و بعث را (در روز قيامت) براى آگاهيدن بر اينكه آيات گذشته متذكّر صحّت بعث است. پس گفت (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ) يعنى روز داورى كه خداوند در آن روز حكم ميكند ميان-

---

(كنايه از فرقدين و جذيمه پادشاه حيره و دو نديم او مالك و عقيل است كه چهل سال با او منادمت و مصاحبت داشتند و از او جدا نشدند مانند فرقدين و در ميان عرب ضرب المثل گرديدند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۷

مردم (كانَ مِيقاتاً) براى آنچه خدا وعده داده از پاداش و حساب و ثواب و عقاب (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ) معناى صور گذشت (فَتَأْتُونَ أَفْواجاً)- يعنى گروه گروه تا اينكه در قيامت همه بطور كامل حاضر باشند.

و بعضى گفته اند: دسته دسته از هر جا و مكانى براى حساب، و هر دسته اى با شكل و قيافه خودش ميآيد.

و بعضى گفته اند: كه هر امّتى با پيامبرش ميآيد و براى همين فوج فوج آمده اند.

(وَ فُتِحَتِ السَّماءُ) يعنى شكافته ميشود براى فرودن آمدن فرشتگان (فَكانَتْ أَبْواباً) يعنى صاحب درها.

و بعضى گفته اند: در آن راه هايى پيدا شود كه پيش از آن نبوده (وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ) يعنى كوه ها از جاى هاى خود كنده شود و از بين برود.

(فَكانَتْ سَراباً) يعنى مانند آب نما گردد كه گمان شود كوه

است و حال آنکه نیست. و در حدیث از براء بن عازب روایت شده که معاذ بن جبل نزدیک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در منزل ابو ایّوب انصاری نشسته بود پس معاذ گفت یا رسول اللّه آیا قول خدای تعالی که میفرماید: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً» را دیده ای. پس پیامبر فرمود: ای معاذ از امر بزرگی سؤال کردی آن گاه چشمان مبارکش را فرو بست سپس فرمود: ده طائفه از امّت من بطور پراکنده محشور میشوند. خداوند آنها را از میان مسلمین، مشخّص فرموده و صورت بعضی از آنها بشکل میمون و بوزینه و برخی را به صورت خوک و بعضی هیکلشان منکوس وارونه است پاهایشان بالاـ و صورتشان پائین آن گاه بصورتشان کشیده میشوند بر روی زمین. و بعضی از آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۸

نابینایند و رفت و آمد میکنند و بعضی کر و گنگ هستند. و بعضی زبانهای خود را میجونـد پس چرک از دهانشان جاری میشود که اهل محشر از بوی گند آن ناراحت میشوند. و بعضی دست و پایشان بریده و بعضی از ایشان، بر شاخه هایی از آتش آویزانند. و بعضی از آنها عفونتشان از مردار گندیده بدتر است. و بعضی از ایشان بلباسهایی از مس گداخته شده در آتش که چسبیده به بدنشان است ملبوسند.

امّا آنهایی که بصورت میمونند آنها سخن چینان از مردمند. و امّا آنهایی که بر صورت خوکند. پس آنها حرام خورها که از راه حرام کسب میکنند. و امّا آنها که وارونه اند آنها ربا خورانند. و نابینایان قضات و دادستانهایی هستند که در حکمشان ستم میکنند.

و کر و لالها افرادی هستند که باعمال خود مغرورنـد و آنهایی که زبان خود را میجونـد دانشـمندانی هستند که بعلمشان عمل نکرده انـد. و نیز قاضـی هایی هستند که اعمالشان مخالف گفتارشان بوده و دست و پا بریـده آنهایی هستند که همسایگان را اذیّت میکردند و دار آویختگان بر شاخه های آتش افراد سازمانی هستند که در میان مردم و حکومت دولت سعایت کرده (و پرونـده سازی نموده و مردم را بزنـدان و تبعید و اعدام مبتلاء مینمودند) و آنهایی که عفونتشان از مردار بدتر است افرادیند که از شهوات و لذّتهای حرام کامیاب میشدند و حقوق مالی خدا را (از زکاه و خمس و ...) نمی پرداختند. و آنهایی که لباسشان از مس گداخته در آتش است آنها اهل کبر و مفاخرت است. «۱»

---

(۱) و این حدیث دلالت میکند بر تجسّم ملکات باطنه در آخرت. و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۳۹

چنـانچه در دنیا نمی بینـد انسانی آنچه در فضائل و سعادت هایی حاصل برای نفس اوست بسبب اعمال حسنه همین طور در آخرت نمیبینـد آنچه در دنیا بر او بود از جمال و تندرستی و کمال جسم بلکه نفس انسانی در اینجا ظاهر میشود بصفاتش بعد از آنکه در دنیا از بین رفته بود و بـدن در اینجا مقهور و نابود است بعـد از آنکه ظاهر بود حکمش و بـدن سایه نفس است در اینجـا معلول آنست نفس را از آنچه اراده میکنـد بـاز نمیـدارد چنـانچه در دنیا بود و تعلّق و بستگی آنها بآن بـدن نوعی دیگر است از بستگیها نه مثل تعلّق آن در دنیا بواسطه روح بخاری و حرکت قلب و

جریان خون و غیر اینها.

مترجم محمّد رازی گوید: اخبار و احادیث بسیاری در تجسّم ملکات است و اینکه مردم به سرایر و ضمایر خویش محشور میشوند. و افرادی از اولیاء حقّ هستند در این عالم که ضمیر و باطن و صفات بهیمیّه انسانها را می بینند و میشناسند و مظهر یا ستّارند که سر پوشی میکنند و بنده گان خدا را رسوا نمیکنند.

و بقول شاعر:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ور نه در عالم رندان خبری نیست که نیست

دیگری گوید:

هر که را اسرار حقّ آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

از بعضی از اهل دل و حال شنیدم که میگفت یکی از بزرگان دائما ذکرش این بود ای خر آدم نشدی ای خر آدم نشدی یکی از دوستان، و مریدان خاص او گفت وقتی باو اصرار کردم این چه ذکریست. گفت تعهّد نما تا من زنده ام این راز را فاش نکنی پذیرفتم. گفت در نجف اشرف که تحصیل میکردم استادی داشتم که بنام آخوند ملا حسینقلی همدانی که مربّی اخلاق و عالم ربّانی و سالك حقیقی و دارای کرامات و صاحب مکاشفات، و منامات بود. ما میدیدیم هر وقت بحرم مطهّر امیر المؤمنین علی علیه صلوات المصلّین مشرّف میشد با آداب خاص و خضوع و خشوع مخصوص میرفت و وقتی بیرون میآمد عبا بسر انداخته و سر بزیر افکنده و بعجله بمنزل خود میرفت و ما از نحو تشرّف و از این وضع برگشت ایشان تعجّب میکردیم تا روزی در صحن مطهّر که مراقب ایشان بودم وقتی با آن کیفیّت بیرون آمد و بشتاب میرفت که سر راه بر او گرفته و

او را سوگند بصاحب قبر مطهّر علوى على مشرفها السّلام دادم كه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۰

(إِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً) بدرستى كه دوزخ كمينگاه است مبرّد گويد يعنى آن آماده براى ايشان و پاسداران و پاسبانان دوزخ در كمين كفّار هستند كه آنها را گرفته و در آتش اندازند. مقاتل گويد: مرصد زندانى است كه در آن مردم را حبس ميكنند و بعضى گفته اند: راهيست كه براى گنهكاران گذارده و آن محلّ ورود و كمينگاه ايشانست و اين اشاره به اينست كه دوزخ براى گنهكاران

(علّت آن گونه تشرّف و اينگونه مراجعت چيست.

گفت امّا آن گونه تشرّف وظيفه هر كسى است كه عارف بمقام ولىّ اللّه اعظم امير المؤمنين عليه السّلام باشد كه با كمال خضوع و خشوع مشرّف گردد. و امّا علّت اينگونه مراجعت براى اينست كه اثر تشرّف با معرفت بحضور و پيشگاه حضرت على عليه السّلام عوض شدن و رنگ ولايت گرفتن و باز شدن چشم، و گوش ملكوتى است و چون حقايق و بواطن اشياء و اشخاص منكشف و مكشوف ميگردد برايم نميخواهم چشمم بيكى از دوستانم بيفتد كه مبادا آنها را بغير صورت ظاهر ببينم پس گفتم قهرا از آنها كدورت و تنفّرى حاصل شود و بايد با مردم زندگى كنم.

پس گفتم استاد سؤال ديگرى دارم و شما را قسم بحقّ على عليه- السّلام ميدهم كه جواب مرا بدهيد. گفت به پرس. گفتم مرا بچه صورت ميبينى. بسيار ناراحت شد و گفت اگر قسم نداده بودى نميگفتم. تو را به صورت خر ميبينم. و چون بخود مراجعه كردم ديدم راست ميگويد. صفت بهيميّت خرى در

من موجود است. برای همین از آن تاریخ همواره بنفس خویش خطاب میکنم ای خر آدم نشدی. ای خر آدم نشدی.

و این مترجم از این قبیل قضایایی از بزرگان اطّلاع دارم که مجال ذکر آن نیست و حدیث ابو بصیر و حضرت صادق علیه السّلام در عرفات و یا منی معروف است که میگوید: گفتم یا بن رسول اللّه ما اکثر الحجیج، چه اندازه حاجی زیاد است امام فرمود:

(ما اقلّ الحجیج و اکثر الضجیج)

چه مقدار حاجی کم و سرو صدا زیاد است تعجّب کردم. امام علیه السّلام تصرّف در چشم من نموده دیدم حیوانات وحشی و اهلی از درّنده گان و غیره زیاد ولی انسان و حاجی حقیقی بسیار کم است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۱

بر کمین است واحدی از آنها را رها نمیکند.

(لِلطَّاغِینَ مَآباً) یعنی برای آن کسانی که تجاوز از حدود و مرزهای الهی نمودند و در معصیت خدا طغیان ورزیدند بازگشتی است که بآن رجوع میکنند پس گنهکار بواسطه گناهش در آن است سپس بسوی آن بر میگردد.

(لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً) یعنی در آن زمانی طولانی توقّف میکنند و در معنای احقاب قول هایی ذکر شده.

۱- اینکه معنای احقاب. زمانی است که انقطاع برای آن نیست هر وقت حقبی بگذرد حقبی دیگر بعد از آن آید و حقب هشتاد سال از سال- های آخرت (که سال نوری باشد) «۱».

۲- مجاهد گوید: اینکه احقاب چهل و سه حقب است و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال و هر سال سیصد و شصت روز و هر روز هزار سال است.

۳- حسن گوید: خداوند تعالی چیزی را

یاد نکرده مگر اینکه برای او مـدّتی قرار داده که در پایان آن تمام میشود و برای اهل آتش و دوزخیان مـدّتی قرار نـداده بلکه فرموده (لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً).

قسم بخـدا نیست آن مگر اینکه وقتی حقبی میگـذرد حقب دیگری داخـل میشود سـپس حقب دیگر تـا ابـد الآبـدین پس برای احقاب عددی جز خلود

---

(۱) نور در هر ثانیه سـیصد هزار کیلومتر که برابر پنجاه هزار فرسـخ است سـیر میکنـد و در هر دقیقه که شـصت ثانیه است سـه ملیون فرسخ سـیر میکند، و در هر ساعت که شصت دقیقه است یکصد و هشتاد ملیون فرسخ سیر میکند و در هر روز که بیست و چهار ساعت است چهار صد و سی و دو ملیون فرسخ میرود و در هر سال که سیصد و شصت شبانه روز است پانزده ملیارد و پانصد و پنجاه و دو ملیون فرسخ سیر مینماید. و اللَّه اعلم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۲

و جـاودانی در آتش نیست. و لکن یـاد کرده انـد که یـک حقب هفتاد هزار سال است و هر روز از این سالها هزار سال دنیوی است.

۴- اینکه مجـاز آیه. توقّف و مکث میکننـد در آن دوزخ حقبهایی که نمیچشـند در این حقبها نه خنکی و نه نوشـیدنی را مگر (حمیم و غّسـاق) آن گـاه مکث میکننـد در آن که جز حمیم و غسّـاق چیز دیگری از اقسام عـذاب را نمیچشـند پس این وقت گذاری انواع عذاب و شکنجه است نه برای توقّفشان در آتش و این بهترین قولها میباشند.

۵- خالد بن مهران گوید: بدرستی که مقصود بآن اهل توحید است و نافع از ابن عمر

از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود بیرون نمیآید از آتش کسی که داخل آن شد تا حقبهایی در آن توقّف کند. و حقب شصت و هفت سال و سال سیصد و شصت روز و هر روز هزار سال از سالهایی است که حساب آن را دارید. پس هیچکس امید ندارد که از آتش بیرون آید و عیاشی باسنادش از حمران روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت ابا جعفر (امام محمّد باقر) علیه السّلام از این آیه. پس گفت این آیه در باره آن کسانی است که از آتش خارج میشوند و از احول (ابو جعفر مؤمن طاق) هم مثل این روایت شده. و قول خدا:

(لا يَذُوقُونَ فِيها بَرْداً وَ لا شَراباً) ابن عبّاس گوید: مقصود خواب و آب است. ابو عبیده گوید: برد در اینجا نوم است. و انشاد کرد. فیصدّنی عنها و عن قبلاتها البرد.

یعنی خواب پس مانع شد مرا از او و بوسیدن و در برگرفتن او (یعنی معشوقه و محبوبه او) مقاتل گفته: در دوزخ نمیچشند خنکی و سردی که از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۳

حرارت و سوزش آتش ایشان را فایده ای دهد و نه آبی که از عطش و تشنگی- سودی بخشد.

(إِلَّا حَمِيماً) و آن آب داغ پر سوزش و حرارت است.

(وَ غَسَّاقاً) و آن چرک و خون اهل آتش است.

(جَزاءً وِفاقاً) مقاتل گوید: یعنی موافق عذاب آتش شرک است به جهت اینکه هر دوی آنها بزرگ است. زیرا گناهی بزرگ تر از شرک نیست و عذابی سخت تر از آتش نیست. زجاج گوید: پاداش میشوند پاداشی

که موافق اعمالشان باشد. و آن از ابن عبّاس و قتاده و مجاهد روایت شده و وفاق بر مقدار جریان دارد. پس جزاء و پاداش (کیفر کردار) موافق است برای اینکه آن بر مقدار در استحقاق اعمال جریان دارد. (إِنَّهُمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِساباً) حسن و قتاده گویند: یعنی ما این عذاب را در باره گروه کفّار نمودیم برای اینکه ایشان ترس از حساب نداشتند. یعنی ایمان به بعث و حساب نداشتند. ابی مسلم گوید: خوف پاداش اعمال و کیفر کردار نداشتند و گمان نمیکردند که برای ایشان حسابی باشد.

هذلی گوید: رجاء در اینجا بمعنی خوف و ترس است.

اذا لسعته النحل لم يرج لسعها و خالفها فى بيت نوب عواسل

وقتی که مگس و زنبور عسل گزید ترسی نیست مر گزیدن او را و در کندو عسلهایی بجا خواهد گذاشت.

شاهد در این بیت: کلمه لم یرج است، که بمعنی خوف و ترس آمده است.

(وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا) یعنی تکذیب کردند بآنچه را که انبیاء آوردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۴

و بعضی گفته اند: تکذیب بقرآن نمودند.

و بعضی گفته اند: تکذیب بحجتهای خدایی نموده و آنها را تصدیق نکردند.

(كِذَّاباً) یعنی تکذیب کردنی.

(وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ كِتاباً) یعنی و هر چیزی از اعمال را در لوح محفوظ بیان نمودیم و مانند آن است:

(وَ كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ) «۱» و بعضی گفته اند: یعنی و هر چیز از اعمالشان را ما حفظ میکنیم تا آنها را بسبب آن اعمال پاداش- دهیم بیان فرمود که این حفظ و احصاء واقع است بکتابت برای اینکه کتابت در حفظ کردن چیز ابلغ و

رساتر از احصاء و شمردنست.

و جایز است که کتاب حال و تأکید باشد یعنی ما آن را احصاء نمودیم در حالی که آن نوشته بود برای ایشان و کتاب بمعنای مکتوب و نوشته است.

(فَذُوقُوا) یعنی پس گفته میشود باین گروه کفّار بچشید آنچه شما در آنید از عذاب.

(فَلَنْ نَزِیدَکُمْ إِلَّا عَذاباً) یعنی پس هرگز زیاد نشود شما را مگر عذاب بعلّت اینکه هر عذاب و شکنجه ای میآید بعد از وقت اوّل پس آن زیاد است بر ایشان.

---

(۱) مترجم گوید: یعنی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و اوست که عالم بهمه چیز است از علویات و سفلیّات و اوست باب مدینه علم و حدیث انا مدینه العلم و علی بابها متّفق علیه سنّی و شیعه است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۵

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۳۱ تا ۴۰] ... ص : ۲۴۵

اشاره

إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفازاً (۳۱) حَدائِقَ وَ أَعْناباً (۳۲) وَ کَواعِبَ أَتْراباً (۳۳) وَ کَأْساً دِهاقاً (۳۴) لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا کِذَّاباً (۳۵)

جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً (۳۶) رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُمَا الرَّحْمنِ لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطاباً (۳۷) یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً (۳۸) ذلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ مَآباً (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْناکُمْ عَذاباً قَرِیباً یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً (۴۰)

ترجمه: ... ص : ۲۴۵

۳۱- البتّه رستگاری و سعادت (یا جای رستگاری) برای پرهیزکاران است.

۳۲- باغچه هایی و تاکستانهایی (باغهای انگور).

۳۳- و دخترانی پستان تازه بلند شده هم سال (برای پرهیزکارانست) ۳۴- و جامی لبریز از شراب نیز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۶

۳۵- در آن بهشت سخن بیهوده و دروغ بهم بستن (یا سخن دروغ نمیشنوند).

۳۶- پاداش دادنی از پروردگار تو است که آن پاداش عطای کافی (و پسندیده) است.

۳۷- (پروردگار تو) پروردگار آسمانها و آنچه میان آنها و زمین است که خدای بخشاینده است و قادر نیستند که با وی سخن بگویند (و در باب ثواب و عقاب از او سؤال کنند).

۳۸- روزی که جبرئیل و فرشتگان صف کشیده بپای ایستند سخن نگویند جز آنکه خدای بخشنده بوی اجازه بدهد و براستی سخن گوید.

۳۹- آن روز روزیست که مسلّما آمدنی است پس هر که خواهد بسوی پروردگارش (به ایمان و کردار پسندیده) بازگشتی فرا گیرد.

۴۰- البتّه شما را از شکنجه نزدیک بیم میدهیم روزی که شخص بآنچه دو دستش از پیش فرستاده بنگرد و کافر بگوید ای

کاش من خاک بودمی.

قرائت: ... ص : ۲۴۶

کسایی (و لا کـذابا) بتخفیف ذال قرائت کرده و باقی بتشدیـد. و اهل حجاز و ابو عمرو ربّ السّماوات برفع خوانـده و دیگران بجرّ. عاصم و ابن عامر و یعقوب و سهل الرّحمن را بجرّ قرائت نموده و ما بقی از قاریان به رفع خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۲۴۶

جایز است (وَ لا کِذَّاباً) مصدر کذب باشد پس معنایش لا کذبا باشد و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۷

و جایز است که مصدر کاذبه مکاذبه و کذابا باشد. و بتشدید ممکن است مصدر کذّب باشد.

فرّاء گویـد: یـک اعرابی در راه مکّه گفت ای ابا ذکریا آیا قصار بهترست نزد تو یا حلق. قصـدش این بود تقصـیر کنم مویم را بچینم یـا سـرم را بـتراشم و کسـی که (رَبِّ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مـا بَیْنَهُمَـا الرَّحْمنِ) برفع قرائت کرده (ربّ) را اسم اوّل را از جری که قبل از آن در قول خدا (جَزاءً مِنْ رَبِّکَ) بود قطع کرده و آن را مبدء و الرّحمن خبر او قرار داده سپس استیناف نموده (لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ) را و کسـی که (رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُمَا الرَّحْمنِ) الرّحمن را بجرّ خوانده پیروی کرده دو اسـمی را که قبل از آن مجرور بودند در قول خدا (جَزاءً مِنْ رَبِّکَ) و (رَبِّ السَّماواتِ) و کسی که الرّحمن را مرفوع خوانده پیروی کرده (رَبِّ السَّماواتِ) جرّی که در قول خدا (مِنْ رَبِّکَ) را و الرّحمن را استیناف گرفته (لا یَمْلِکُونَ) را خبر الرّحمن.

لغت: ... ص : ۲۴۷

الحـدیقه: بهشت و باغ محدود و محاط را گویند. و جمع آن حدائق است و از آنست احدق القوم بفلان. وقتی که اطراف او را بگیرند و از آنست حدقه چشم برای اینکه پلک ها بآن احاطه دارد.

الاعناب: جمع عنب و آن میوه (انگور) تاکستانست پیش از آنکه خشک شود و چون خشک شد کشمش و مویز خواهد بود.

الکواعب: جمع کاعب و آن دختر و دوشیزه جوانیست که تازه پستانهای او بزرگ

شده است.

الأتراب: جمع ترب و آن دختر بچّه های هم سالند که با یکدیگر با

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۸

خاک بازی میکنند.

الدّهاق: کاسه ها و لیوانهایی است که مزیدی در پری آن نیست. و اصل دهق فشار سخت است. ادهقت الکائس ملاتها. کاسه پر و لبریزست گفت «یلذّه بکاسه الدّهاق» به کاسه لبریز لذّت میبرد.

(عطاء حسابا) یعنی فراوان کافی گفته میشود (احسبت فلانا) یعنی باندازه کفایت باو دادی تا گفت بس است مرا.

شاعر گوید:

و نقفی ولید الحیّ ان کان جائعا و نحسبه ان کان لیس بجائع

ایثار میکنم ما در بچّه را اگر گرسنه باشد و اگر هم نباشد آن قدر باو میدهیم تا بگوید بس است.

شاهد این بیت کلمه بخشنده است که باندازه کافی دادن است.

اصمعی گوید: گفته میشود حسبت الرّجل به تشدید: یعنی او را اکرام نمودم. و سرود:

اذا اتاه ضیفه بحسبه من حاقن او من صریح یحلبه

وقتی میهمانی برای او آمد او را احترام نماید و پذیرایی کند از شیری که در ظرف است و یا از پستان بدوشد.

شاهد در این بیت کلمه بحسبه است که بمعنی اکرام آمده.

اعراب: ... ص : ۲۴۸

حدائق بدل از قول خدای تعالی (مفازا) بدل بعض از کلّ، و همچنین است ما بعد آن. و اترابا صفت کواعب است. جزاء منصوب بمعنای اینکه البتّه برای پرهیزکاران رستگاریست. یعنی پاداش دهد ایشان را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۴۹

پاداش دادنی. و به بخشد بایشان بخششی. پس معنای جزاهم و اعطاهم یکیست. یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ ظرف است برای قول او سبحانه (لا یَمْلِکُونَ) و قول او «صفّا» منصوب بر حالیت است.

وَوْمَ يَنْظُرُ»

ظرف است برای قول او (عذابا) زیرا آن بمعنای عذاب کردن و شکنجه دادنست.

تفسیر و مقصود: ... ص : ۲۴۹

اشاره

سپس خداوند سبحان تعقیب نمود بیم دادن کفّار را بوعده دادن پرهیزکاران و نیاکان پس گفت (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ) یعنی آنهایی که ترسیدند از خدا بدوری کردن از شرک و گناه (مَفازاً) یعنی رستگاری و نجات تا حال تندرستی و خوشحالی. و بعضی گفته اند: مفاز موضع و محلّ رستگاری است و گفتند برای هلاکتها مفازه بر طریق و روش تفاّل مثل اینکه گفته اند: منجاه محل نجات است و بعضی گفته اند: مفازا محلّ نجات است بسوی جایگاه و تفریحگاه و آن نجات از آتش بسوی بهشت است.

سپس این رستگاری را توضیح داد و گفت (حَدائِقَ وَ أَعْناباً) یعنی درختان بهشت و میوه های آن.

(وَ كَواعِبَ أَتْراباً) قتاده گوید: یعنی دوشیزه گانی که تازه پستانهای آنها بالا آمده و همه همسال یکدیگرند. و معنایش یکسان بودن خلقت و هیکل و صورت و سن است که بهم شبیه و هم شکلند.

ابو علی جبائی گوید: اترابا یعنی یکسانند بر مقدار همسرانشان در زیبایی و صورت و سن.

(وَ كَأْساً دِهاقاً) ابن عبّاس و قتاده و حسن گویند: یعنی جامهای پر و لبریز. مجاهد و سعید بن جبیر گویند: جامهای پشت سر هم که بشارب

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۰

و نوش کننده آن میدهند. ابو هریره گوید: یعنی جامهای پی در پی.

مقاتل گوید: یعنی باندازه تشنگی آنها (لا يَسْمَعُونَ فِيها) یعنی نمیشنوند در بهشت (لَغْواً) یعنی سخن بیهوده که فایده در آن نباشد (وَ لا كِذّاباً) یعنی تکذیب کردن بعضی از آنها بعض دیگر را ابو عبیده گوید:

کسی که بتخفیف خوانده

اراده کرده. و لا مکاذبه. ابو علی فارسی گوید:

کـذبا یعنی و نه دروغ را (جَزاءً مِنْ رَبِّکَ) یعنی آنچه پرهیزکـاران می کنـد پـاداش ایشانست از پروردگار تو بر تصـدیق ایشان خدا و پیامبر او صلّی اللَّه علیه و آله.

(عَطاءً) یعنی به بخشد خداوند ایشان را بخششـی (حِساباً) ابو عبیده و جبائی گویند: یعنی کافی. و بعضـی گفته اند: حسابا یعنی بسیار. و برخی گفته انـد: (حسابـا) یعنی بقـدر استحقاق و بحسب و انـدازه عمـل و کردار. زجاج گویـد: یعنی بانـدازه ای که کفـایت کنـد ایشـان را و در آنسـت که آنچه بخواهنـد (رَبِّ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مـا بَیْنَهُمَـا الرَّحْمنِ) گـذشت معنـای آن. و معنایش اینست آنکه بمؤمنین پاداش میدهـد او پروردگار آسـمان و زمین و تدبیر کننده آنها و آنچه ما بین آنها و متصـرّف در آنهـا بر طبق و وفق اراده و خواسـته خـدای نعمت دهنـده بر مخلوقـات مؤمن و کـافر ایشـان است (لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطاباً) یعنی اختبار ندارند اینکه از او سؤال کنند مگر در آنچه آنها اجازه داده شده مثل قول او که میفرماید: (وَ لا یَشْـفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی) شفاعت نمیکنند مگر برای او افراد پسندیده. و قول او (لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ) احدی سخن نمیگوید مگر باجازه او. و خطاب توجّه دادن کلام است بکسی که درک آن سخن نماید بصیغه و لفظی که آگاهی از مقصود دهد بر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۱

روش تو و به تو (انت ربـک) مقاتل گویـد: مردم توانایی و قـدرت سـخن گفتن با پروردگار را ندارنـد مگر باذن او (یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا) یعنی در این روز.

و

اختلاف در معنی روح شده در اینجا بر چند قول:

«روح چیست» ... ص : ۲۵۱

(۱) مجاهد و قتاده و ابو صالح گویند: بدرستی که روح خلقی از مخلوقات خدای تعالی است بر صورت بنی آدم و از جنس فرشتگان نیستند در یک صف می ایستند. و فرشتگان در صف دیگر. آنها لشگری هستند و اینها لشگری.

(۲) شعبی گوید: آن دو صف پروردگار عالمیانست در روز قیامت صفی از روح صفی از فرشتگان.

(۳) ابن مسعود و عطاء از ابن عبّاس گوید: البتّه روح فرشته ای از فرشتگانست نیافرید است خداوند خلقی بزرگتر از او وقتی روز قیامت شد او به تنهایی در یک صف می ایستد و فرشتگان تمامی در صف دیگر. پس بزرگی آن روح مانند صف فرشتگانست.

(۴) عطیه از ابن عبّاس روایت کرده: که ارواح مردم با فرشتگان در بین دو نفخه می ایستند پیش از آنکه ارواح باجساد بر گردد ضحّاک گوید:

روح جبرئیل است. وهب گوید: که جبرئیل علیه السّلام در مقابل خدا عزّ و جلّ ایستاده و شانه اش میلرزد خداوند عزّ و جلّ خلق میکند از هر لرزش وی صد هزار فرشته. پس فرشتگان صفهایی هستند در مقابل خدای تعالی که سرهای خود را بزیر انداخته (از هیبت و جلالت خداوند) پس وقتی- خداوند بایشان اجازه سخن داد. میگویند: لا اله الّا انت و درست یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۲

گویند لا اله الّا اللّه و علی بن ابراهیم باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام. روایت نموده که فرمود: روح فرشته ایست بزرگتر از جبرئیل، و میکائیل.

حسن گوید: بدرستی که روح اولاد و فرزندان آدم است و قول خدا که فرمود: (صفّا)

یعنی برگزیده گان (لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ) و ایشان مؤمنین و فرشته ها هستند (وَ قالَ) یعنی در دنیا (صَواباً) یعنی شهادت به توحید داده و گفتند لا اله الّا اللّه. و بعضی گفته اند: که کلام در اینجا شفاعت است یعنی شفاعت نمیکنند (إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ) حسن و کلبی گویند: مگر در باره کسی که خداوند برای او اجازه داده شفاعت میشود و معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام روایت کرده که از این آیه از آن حضرت سؤال شد. پس فرمود: قسم بخدا ما هستیم اذن داده شدگان در روز قیامت برای شفاعت و گوینده گان صواب. گفت عرض کردم فدایت شوم چه می گویید شما. فرمود: تمجید میکنیم خدا را و صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستاده و شفاعت میکنیم برای شیعیان و پیروانمان. و پروردگار ما میپذیرد. عیاشی هم همین روایت را بدون سند نقل کرده (ذلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ) یعنی این روز حقّ است و شکّی در وقوع و وجود آن که قیامت است نیست (فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ مَآباً) پس هر کس بخواهد که بسوی پروردگار خود مرجعی بگیرد یعنی برای طاعت خدا و معنایش اینست پس هر کس بخواهد عمل صالح انجام دهد که به سوی پروردگار خود بر گردد پس البتّه علّتها بر طرف و راهها آشکار و پیامبران تبلیغ رسالت نمودند. و مآب مفعل از اوب بمعنای رجوع و بر گشتن است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۳

عبید گوید: «۱»

و کلّ ذی غیبه یؤوب و غائب الموت لا یؤوب

(۱) و هر صاحب

غیبت و مسافری بر میگردد ولی مسافر مرگ بر نخواهد گشت شاهد در این بیت کلمه یؤوب است که بمعنای رجوع و برگشت آمده است.

سپس خداوند سبحان کفّار مکّه را بیم داد و فرمودِنّا أَنْذَرْناکُمْ عَذاباً قَرِیباً)

البتّه ما بیم میدهیم شما را بعذاب نزدیک یعنی عذاب در آخرت زیرا هر چه آینده نزدیک استَ وْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ)

روزی که آدمی منتظر میشود جزاء و پاداش آنچه مقدّم داشته. پس اگر طاعت و عبادت نموده- منتظر ثواب خواهد بود و اگر گناه و معصیت نموده منتظر عقوبت و عذاب خواهد بود.

و بعضی گفته اند: یعنی البتّه هر کس در آن روز بعملش نگاه میکند از خوب و بد که در پرونده ثبت گردیده پس امیدوار ثواب خداست بر اعمال صالحه و شایسته اش و میترسد. عقاب و شکنجه بر اعمال بدش را.

َ یَقُولُ الْکافِرُ)

در این روز کافر میگویدا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً)

یعنی آرزو

---

(۱) عبید بن ابرص از شعراء جاهلیت و معاصر امرء القیس یا کمی از او جلوتر بوده منذر بن ماء السّماء پادشاه حیره او را در غریّین در روز یؤس و شومش کشته و قصّه آن طولانی است و از اشعار خوبش از این قصیده است:

من یسأل النّاس یحرمو و سائل اللّه لا تخیب

هر کس از مردم سؤال کند او را محروم نمایند ولی آنکه از خدا خواهد ناامید نشود.

باللّه یدرک کلّ خیر و القول فی بعضه تلغیب

قسم بخدا که بهر خیری میرسد. و قول در بعضی از آن فاسد است.

و اللّه لیس له شریک علام ما اخفت القلوب

و برای خدا شریکی نیست. برای چه

دلها میترسد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۴

میکند که ای کاش خاک بود و عود نمیکرد و محاسبه نمیشد تا اینکه از عذاب آن روز خلاص و راحت باشد. زجاج گوید: معنای ا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً)

اینست ای کاش من روز قیامت زنده نمیشدم.

عبید اللَّه بن عمر گوید: روز قیامت که شود زمین کشیده شود و مسطّح گردد و تمام جنبنده ها و شاخداری که با شاخش گوسفندی را زده است مجاهد گوید: روز قیامت قصاص میشود از حیوان شاخداری که حیوان بی شاخی را شاخ زده ... گویند: بدرستی که خداوند جمع میکند میان وحشیها و هوام و پرندگان و هر چیزی را جز جنّ و انس را پس میگوید کیست پروردگار شما پس میگویند الرّحمن الرّحیم. پس خداوند بایشان میگوید بعد از آنکه قضاوت میان آنها نمود حتّی از شاخ دار قصاص کند که بی شاخی را شاخ زده. البتّه ما شما را ایجاد کردیم و برای فرزندان آدم شما را تسخیر نمودیم و شما در روزهای زندگیتان مطیع بودید. پس بر گردید بسوی آنکه بودید خاک باشید. پس خاک میشود. پس وقتی کافر این منظره را دید آرزو میکند که ای کاش من در دنیا بر صورت و قیافه خوک بودم روزیم مانند روزی آنها و در آخرت بودم خاک.

و بعضی گفته اند: مراد بکافر در اینجا ابلیس و شیطانست که آدم را سرزنش کرد به اینکه از خاک آفریده شده و افتخار بآتش نمود. پس در روز قیامت وقتی بزرگواری آدم و فرزندان او را دید میگوید:ا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً

«۱»

---

(۱) مترجم گوید: حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل گوید: فرات بن

ابراهیم کوفی گوید: حدیث کرد مرا جعفر بن محمّد فزاری از محمّد بن حسین از محمّد بن حاتم از ابی حمزه ثمالی. گفت پرسیدم از حضرت باقر علیه السّلام از قول اللّه تعالی (عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ) پس فرمود علی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۵

علیه السّلام باصحابش میفرمود: و اللّه منم نبأ عظیم چنان که اختلاف کردند تمام امّتها بزبانهای خودشان. قسم بخدا برای خدا خبری بزرگتر از من نیست و نه آیه ای بزرگتر از من.

و نیز ابو النصر در تفسیرش باسنادش از ابان بن تغلب روایت کرده که پرسیدم از حضرت باقر علیه السّلام از قول خدا. عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ. فرمود:

النّبإ العظیم

علی علیه السّلام است و در باره او اختلاف کردند (برخی او را خدا و برخی او را امام و خلیفه بلا فصل و اهل سنّت او را خلیفه چهارم و ...)

و در باره رسول خدا اختلافی نبوده (که نبأ عظیم باشد).

و نیز باسنادش از عبد خیر از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت نموده که فرمود صخر بن حرب (ابو سفیان) لعنه اللّه آمد تا در کنار رسول خدا- نشست. پس گفت کار بعد از شما برای کیست. فرمود برای آنکه او در نزد من بمنزله هارون است از موسی. پس خدا نازل کرد. عَمَّ یَتَساءَلُونَ یعنی اهل مکّه میپرسند از خلافت علی علیه السّلام (عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ. پس بعضی تصدیق نموده و برخی تکذیب کردند ولایت او را (کَلَّا سَیَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ) و آن ردّ است بر ایشان بزودی میشناسند خلافت او را که حقّ است وقتی که در گورشان

از ایشان پرسیدند پس نمیماند مرده ی در شرق و غرب و نه در خشکی و نه در دریا مگر اینکه نکیر و منکر میپرسند از او و میگویند بمرده خدای تو کیست و دین تو چیست و پیامبر و امام تو کیست و در تفسیر برهان از اصول کافی باسنادش از ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که گفت گفتم بآن حضرت فدایت شوم شیعیان شما میپرسند از تفسیر این آیه (عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ) پس فرمود: تفسیر این با من است اگر بخواهم خبر میدهم بایشان و اگر نخواهم نمیدهم. سپس فرمود لکن بتو خبر میدهم تفسیر آن را. گفتم عَمَّ یَتَساءَلُونَ فرمود: آن در باره امیر المؤمنین علی علیه السّلام است. میفرمود: امیر المؤمنین نیست برای خدا آیه ای بزرگتر از من و نه خبری که از من بزرگتر باشد.

و این روایت را صفّار هم در بصائرش نقل کرده و در آخرش دارد که هر آینه البتّه خداوند ولایت مرا بر امّتهای گذشته واجب کرده بود پس آنها از پذیرفتن آن خود داری کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۶

و باز کلینی باسنادش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده در قول خدا. عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ فرمود: نبأ عظیم ولایتست و پرسیدم از آن حضرت از قول خدا. هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ. فرمود ولایه امیر المؤمنین علیه السّلام.

و ابن بابویه گوید: حدیث کرد ما را حمزه بن محمّد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در ماه رجب سنه ۳۳۹ گفت حدیث کرد مرا پدرم از

یاسر خادم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضاء علیهم السّلام از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیهما السّلام که گفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود

یا علی انت حجّه اللَّه

تو حجّت خدا و تو باب خدا و تو راه و طریق بسوی خدا و تو نبأ عظیم (خبر بزرگ) و تو صراط مستقیم و تو مثل اعلی هستی.

یا علی تو امام مسلمین و امیر المؤمنین و خیر الوصیّین و آقای راستگویانی یا علی تو فاروق اعظم و تو صدیق اکبری یا علی تو خلیفه من و تو اداء کننده دین من و تو وفا کننده بوعده های منی.

یا علی تو اوّل مظلوم بعد از منی. یا علی تو جدا شده (از باطلی) یا علی تو مهجوری (و غریبی) گواه میگیرم خدا و کسانی که از امّت من حاضرند که حزب تو و پیرو تو حزب و پیرو من و حزب من حزب خداست و پیرو حزب دشمنان تو حزب شیطانست.

پیروی شاعر معاصر گوید:

دل بغیر از شاه مردان با کسی سودا ندارد بی (ولای مرتضی) دل داشتن معنی ندارد

خواست گر روزی رود از این سرا با زاد و توشه بهتر از حبّ علی در دست خود کالا ندارد

روز رستاخیز مغزش از حرارت می گدازد هر که در (ظل همایون علی) مأوی ندارد

گر نباشد در کفش پروانه امضاء مولی راه بر او بسته جا در عالم بالا ندارد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۷

چون بخواهد بار یا خود را رساند هاتف غیب بانگ بر او میزند پروانه ات امضاء

ندارد

با کلام اللّه ناطق هر که در افتد ور افتد نیست تردیدی در آن امروز یا فردا ندارد

ذات بی همتایی تفسیر قرآن مجیدش در همه کون و مکان جز چارده دانا ندارد

وای بر آن کس که خرمای فدک را خورد وز ان پس با وقاحت گفت حقّی حضرت زهرا ندارد

جای مولی را گرفت و برد این حق مسلّم در مقام باز پرسی فرصت حاشا ندارد

(پیروی) هر کس ولای مرتضی را کرد انکار جاودان در دوزخ است و هیچ استثنا ندارد

در تفسیر برهان- در ذیل آیه یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً

گوید ترابیّا یعنی علویّا گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله امیر المؤمنین علیه- السّلام را کنیه ابو تراب داد.

شیخ صدوق باسنادش از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السّلام- روایت نموده که فرمود: در تفسیر آیهَ وْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً یعنی علویّا که دوست میداشتم و پیروی میکردم ابو تراب (علی علیه السّلام) را.

محدّث بحرینی در تفسیر مزبور گوید: در باطن تفسیر اهل بیت رسالت علیهم السّلام آمده. چیزی که تأیید میکند این تأویل را در تأویل قول خدا «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً) امّا کسی که ستم و ظلم نماید. پس بزودی برگشت میکند بسوی پروردگارش. پس او را عذاب میکند او را عذاب سختی. گوید: او را بسوی امیر المؤمنین علیه السّلام بر میگردانند. پس او را عذاب سختی مینماید تا اینکه میگوید ای کاش من تراب یعنی از شیعیان ابو تراب بودم و

ربّ هم در اینجا بمعنای صاحبست و نیز ابن بابویه باسنادش از طرق عامّه از عبایه بن ربعی نقل نموده که گفت: گفتم به عبد اللَّه بن عبّاس چرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله علی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۸

علیه السّلام را کنیه ابو تراب داد. گفت برای اینکه او صاحب زمین و حجّت خدا بر اهل زمین است و بقاء زمین و سکون آن بسبب و وجود آن بزرگوار است.

حافظ گوید:

ز نام اوست معلّق سماء و کرسی و عرش ز ذات اوست مطبق زمین چنین هنجار

ابن عبّاس گوید: شنیدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله میفرمود:

وقتی که روز قیامت میشود و کافر می بیند آنچه خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان علی علیه السّلام از ثواب و تقرّب و کرامت مهیّا نموده. میگوید ای کاش من تراب یعنی از شیعه علی علیه السّلام بودم. و این است قول خدای عزّ و جلّ: يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۵۹

سوره النّازعات ... ص : ۲۵۹

اشاره

«در مکّه نازل شده» چهل و شش آیه است از نظر اهل کوفه.

و پنج آیه است از دید دیگران.

اختلاف آن:

در دو آیه است (وَ لِأَنْعامِكُمْ) حجازی و کوفی «طغی» عراقی، و شامی است.

فضیلت آن: ... ص : ۲۵۹

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که سوره (و النّازعات) را قرائت کند نباشد توقّفش و حسابش در روز قیامت مگر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۰

باندازه وقت نماز واجب تا اینکه داخل بهشت گردد و امام جعفر صادق ابو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود. هر که این سوره را قرائت کند از دنیا نرود مگر سیراب و روز قیامت هم انگیخته نشود مگر سیراب و داخل بهشت هم- نگردد مگر سیراب.

توضیح. و وجه ارتباط با سوره ما قبل:

چون خداوند سبحان سوره (عمّ) را بذکر احوال قیامت و مناظر هولناک آن پایان داد این سوره را بمثل آن شروع نمود. و فرمود:

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۱۴] ... ص : ۲۶۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً (۱) وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً (۲) وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً (۳) فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً (۴)

فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً (۵) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ (۸) أَبْصارُها خاشِعَةٌ (۹)

يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ (۱۰) أَ إِذا كُنَّا عِظاماً نَخِرَةً (۱۱) قالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ (۱۳) فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۱

ترجمه: ... ص : ۲۶۱

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱- سوگند بفرشتگان که جان (کافران) را با سختی ستانند.

۲- سوگند به فرشتگان که ارواح (مؤمنان را) بمدارا بیرون آورند.

۳- سوگند بفرشتگان که (از آسمان بزمین و از زمین بآسمان چون شناگرانی که در دریا شنا کنند.

۴- سوگند بفرشتگان که (در فرمان برداری بر یکدیگر) پیشی گیرنده سبقت گرفتنی.

۵- سوگند بفرشتگان که (بفرمان خدا) تدبیر کارها میکنند.

۶- روزی که جنباننده (مراد دمیدن اوّل اسرافیل است که کوه ها و زمین را بلرزاند).

۷- و آن لرزش را صیحه ای (دمیدن دوّم اسرافیل در صور که خلق زنده میشوند) از پی در آید.

۸- آن روز دلهائیست که لرزانست.

۹- دیدگانشان (از بیم) سرافکنده است.

۱۰- میگویند آیا ما (از پس مرگ) بحال نخست باز گردانیده خواهیم شد.

۱۱- آیا ما آن گه که استخوانهای پوسیده شدیم (ما را مبعوث خواهند کرد).

۱۲- (منکران از روی استهزاء) گویند اگر راست باشد این بازگشتن در آن هنگام بازگشتنی زیان آور خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۲

۱۳- بی گفتگو قیامت و بعث یک فریاد است.

۱۴- پس آن گاه ایشان در روی زمین هموارى باشند (بعد از آنکه در درون زمین بودند.)

قرائت: ... ص : ۲۶۲

اهل کوفه غیر حفص و قتیبه و نصیر و رویس از یعقوب (ناخره) را با الف قرائت کرده و دیگران (نخره) بدون الف. ابو عمرو دوری و حمدون از کسایی نقل کرده که باکی نیست ناخره را خوانده شود یا نخره. و در قرائت شواذ ابی حیاه حفره بدون الف قرائت کرده و نافع (غیر قالون) و یعقوب (انّا لمردودون) بیک همزه بغیر مدّ. و (اذا کنّا) بدون همزه استفهام خوانده است. ابن عامر و کسایی

(ء انّا لمردودون با دو همزه) و (اذا كنّا) را بيک همزه قرائت كرده چنان كه گذشت. و ابن كثير (انّا اذا كنّا) و (ء انّا لمردودون) را بيک همزه استفهام بدون مد خوانده و ابو عمر با استفهام در هر دو با همزه ممدوده قرائت كرده. و عاصم و حمزه و خلف در هر دو با همزه مشخّص خوانده و ذكر آن مشروحا در چند موضع گذشت.

دليل: ... ص : ۲۶۲

نخره و ناخره دو لغت ميباشند فرّاء گويد: نخره پوسيده و ناخره تو خالى را گويند زجاج گويد: ناخره بيشتر و بهتر است براى شباهتش بآخر آيات اين سوره بعضى از آن به بعضى ديگر مثل خاشر و حافره. و امّا دليل در حفره پس او اراده كرده حافره را مثل قرائت عموم پس الف حذف شده بجهت تخفيف چنان كه در شعر زير حذف شده.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۳

اصبح قلبى صردا لا يشتهى ان يردا الّا عرارا عررا صبح كرد دلم كه خنک بود و بآب ميل نداشت مگر به سبزى و نباتات كه سخت مايل بود.

لغت: ... ص : ۲۶۳

الفرق: اسميست كه قائم مقام مصدر شده و آن غرق كردنست. گفته ميشود اغرق فى النّزع. وقتى كه در كندن شدّت ميكند.

النشّط: نيز كندن است. از آنست حديث ام سلمه. پس عمّار كه برادر رضاعى ام سلمه بود آمد. و زينب را از دامنش كند و جدا كرد و نشط الوحش من بلد الى بلد يعنى وقتى حيوان وحشى را از شهرى به شهرى به نشاط و غصّه بيرون ميكردند تنشط صاحبها يعنى بيرون ميبرند او را از حالى بحالى. هميان بن محافه گويد:

امست همومى تنشط المناشطا الشام بى طورا و طورا واسطا

غم و غصّه روز را شب نمود كه از شام بطرزى بيرون ميروم و از واسط عراق بطرز ديگر.

شاهد در اين بيت كلمه تنشط است كه بمعناى بيرون رفتن از حالى، بحاليست و انشطت العقده يعنى گره آن را گشود و نشطتها عقدتها گويا كه از بستن باز شد. و الا نشوطه باز شدن گره است وقتى

که دو طرفش را کشید.

گفته میشود گره بسته او باز نشد.

و الرّجف: حرکت چیز است از زیر غیر او بتردید و پریشانی.

و الرّجفه: زلزله بزرگ و شدید است. و ارجفوا یعنی مردم سخت لرزیدند بجهت پریشانی کارها. و هر چیزی که پیرو و پی گیر چیزی باشد. البتّه ردیف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۴

او خواهد بود و ارداف نجوم پی در پی بودن بعضی از آن بعضی دیگر است و ارداف ملوك در جاهلیت آنهایی بودند که جانشین ملوك میشدند. و ردفان شب و روز است (که در پی هم خواهند بود). الوجیف: پریشانی و اضطراب شدید است. و قلب واجف. دل پریشان را گویند. و وجیف شتاب و سرعت در سیر است. او جف السیر- یعنی شتاب کرد در حرکت. و از عج الرّكاب فیه. یعنی در حرکت بشدّت و سختی رکاب زد.

الحافره: محفوره یعنی در گو (مثل ماء دافق) یعنی مدفوق و بعضی گفته اند: الحافره بمعنای زمین حفر شده است. و رجع الشیخ فی حافرته یعنی از جایی که آمده بود برگشت و این مثل برگشت قهقری بعقب برگشتن است.

شاعر گوید:

احافره علی صلع و شیب معاذ اللَّه من سفه و عار

آیا از ریختن موی جلوی سر و سفید شدن محاسن بر گشتی است پناه بر خدا میبرم از ننگ و سفاهت یعنی آیا بر گشتی بسوی جوانی و اوّل زندگیست شاهد در این بیت کلمه حافره است که بمعنی بر گشت بقهقری است.

یعنی آیا بر گشتی بسوی جوانی و اوّل زندگیست و گفته میشود النّقد عند الحافره یعنی قرار نمیگیرد سم اسب تا اینکه نقد و

دریافت کنـد ثمن و جایزه مسابقه را برای این که جهت خویش نسـیه فروخته نمیشود سـپس بسـیار شد این مثل تا در غیر حافر هم گفته شد.

السّاهره: یعنی روی زمین. و عرب روی زمین از بیابانهای خشک را ساهره گویـد یعنی صاحب بیـدار شبی. برای اینکه هر کس در آن باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۵

از ترس آن نمیخوابد. امیّه بن ابی الصّلت گوید:

و فیها لحم ساهره و بحر و ما فاهوا به لهم مقیم «۱»

و در آنست شکار حیوانات صحرایی و حیوانات دریایی و آنچه بخواهند بر ایشان در آنجا آماده است.

شاهد در این بیت کلمه ساهره است که بمعنی صحرای خوفناک آمده و دیگری گوید:

فانّما قصرک ترب السّاهره ثم تعود بعدها فی الحافره

پس البتّه قصر تو در کنار بیابان خوفناکیست سپس بعد از آن بر میگردی در قبر و گورت.

شاهد در این بیت نیز کلمه السّاهره که بمعنای صحرای خوفناک است.

اعراب: ... ص : ۲۶۵

جواب قسم محذوف است بنا بر تقدیر (لیبعثنّ) و بعضی گفته اند:

جواب اینست. فی انّ ذلک لعبره. یعنی در این مطالب عبرت و تنبّه است روزی که میلرزانـد بشـدّت لرزاندنی و دلها هم میطپد و یومئذ بدل میباشد از یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَهُ.

تفسیر: ... ص : ۲۶۵

(وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً)

مفسّرین در باره تفسیر آن اختلاف کرده اند بر چند

---

(۱) امیّه بن ابی الصّـلت. از حنفاء بود که بانصاری معاشـرت کرد ولی ایمان بایشان نیاورد و باسلام هم نگروید. تعریف میکند

بهشت را که در آن از تمام اقسام گوشت ها موجود است و اینکه هر چه اراده کند نزدشان حاضر خواهد بود او کسی بود که میگفت هر دینی در روز قیامت نزد خدا باطل است جز دین حنیفه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۶

وجه (۱) اینکه مقصود از آن فرشتگانند که ارواح کفّار را از بدنهای آنها به لذّت و سختی میکشند چنان که فرو میبرد زه را در کمان و بشدّت آن را میکشد. و این معنی از علی علیه السّلام و مقاتل و سعید بن جبیر روایت شده. مسروق گوید: آن فرشتگانی هستند که جان اولاد آدم را از بدنشان بیرون میآورند. مجاهد گوید: آن مرگ است که جانها را ز بدنها بیرون میکشد. و این معنی، از حضرت صادق علیه السّلام هم روایت شده. (۲) مقصود از آن ستارگانی هستند که از افقی بافق دیگر کشیده میشوند یعنی طلوع و غروب میکنند و این معنی از حسن و قتاده و ابو عبیده و اخفش و جبائی نقل شده ابو عبیده گوید از محلّ طلوعشان فرو میآیند و در محلّ غروبشان غروب میکنند. (۳) عطا

و عکرمه گویند النّازعات کمانهایی هستند که تیرها را رها میکنند و ناشطات یعنی اوهاق جمع وهق یعنی کمندها و بنا بر این پس قسم و سوگند بفاعل، آن است و ایشان مجاهدین در راه خدایند.

(وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً) در معنای آن قول هایی است (۱) آنچه ما ذکر نمودیم (یعنی کمندها).

(۲) علی علیه السّلام گوید: آنها فرشتگانی هستند که جان کفّار را از میان پوست و ناخنهایشان میکشند تا بسختی و غصّه از درونشان بیرون میآورند. و نشط یعنی جذب نمودن گفته میشود (نشطت الدّلو نشطا) یعنی آن را کشید (۳) ابن عبّاس گوید: آنها فرشتگانی هستند که جان مؤمنین را میکشند پس آن را میگیرند چنانچه عقال شتر را از دست آن میکشند وقتی آن را باز میکنند. و فرّاء حکایت کرده این قول را سپس گوید: و آنچه شنیدم از عرب اینکه میگویند. گویا از عقال کشیده است و نشطت الحبل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۷

ربطته ریسمان بسته را کشید و انشطته حللته یعنی آن را باز نمود (۴) و نیز ابن عبّاس گوید: مقصود از آن جانهای مؤمنین است که در موقع مردن برای بیرون آمدن کشیده میشود. و این برای این است که هیچ مؤمنی نیست که وقتی مرگش میرسد بهشت را باو نشان داده میشود پیش از آنکه بمیرد. پس میبیند جای خود را در آن و می بیند همسران بهشتی خود حورالعین را پس جانش آماده میشود و خوشحال میشود که بیرون آید.

(۵) قتاده و اخفش و جبائی گویند: آنها ستارگانی هستند که از افقی به افق دیگر میروند. گفته میشود حمّار ناشط

یعنی الاغ تند رو.

(وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً) در آن نیز قول هایی است (اوّل) علی علیه- السّلام و کلبی گوید: آنها فرشتگانی هستند که ارواح مؤمنین را قبض میکننـد و آنها را بملاطفت بیرون میآورنـد آن گاه آنها را میخوانند تا استراحت کنند مثل آنکه با وسیله ای که بسوی او انـداخته شـده در آب شـنا میکنـد. (دوّم) مجاهـد و ابی صالـح گوینـد: آنهـا فرشـتگانی هسـتند که بسـرعت از آسـمان نازل میشوند، و این چنانست که گفته میشود باسب (الجواد السابح) یعنی اسب شـناوریست وقتی که در دویدن سـرعت میکند و تند میرود (سوّم) قتاده و جبائی گوینـد آنها سـتارگانی هسـتند که در فلك و مـدار خود شـنا میکنند. ابو مسـلم گوید: آنها سواران مجاهدنـد که در دویدن شدّت میکنند مثل قول خدا (وَ الْعادِياتِ ضَبْحاً) عطاء گوید: آنها کشتی هایی هسـتند که در آب شـنا میکنند (فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً) در آن نیز قولهائیست (اوّل) مجاهد گوید: آنها فرشتگانی هستند که برای اینکه از فرزند آدم سبقت و پیشی گرفتند به خیر و ایمان و عمل صالح و ایمان و بعضی گفته اند: فرشتگانی که در رسانیدن وحی به پیامبران، از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۸

از شـیاطین سـبقت گرفتند. علی علیه السّلام و مقاتل گویند آنها فرشـتگانی هسـتند که در بردن ارواح مؤمنین به بهشت سبقت میگیرنـد (دوّم) ابن مسـعود گویـد: آنهـا جانهـای مؤمنین است که از ملائکه ای که آنها را قبض و بسوی رحمت خـدا و دین ثواب و کرامت او سبقت میگیرند (سوّم) قتاده، و جبائی گویند آنها ستارگانی هستند که بعضی از آنها بر بعض دیگر در سیر و حرکت سبقت میگیرند

(چهارم) عطاء و ابو مسلم گویند: آنها سواران مجاهدند که در جنگ بعضی بر بعضی دیگر سبقت میگیرند.

(فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً) در آن نیز چند قول است (اوّل) علی علیه- السّلام فرمود: آنها فرشتگانی هستند که از این سال تا سال آینده تدبیر امور بنده گان خدا میکنند (دوّم) عبد الرّحمن بن سابط گوید: «۱» مقصود از این جبرئیل و میکائیل و ملک الموت و اسرافیل علیهم السّلام است که تدبیر امور دنیا میکنند. فامّا جبرئیل علیه السّلام پس او موکّل بادها و لشکریان خداست و امّا میکائیل پس موکل باران و بوئیدنیهاست و امّا ملک الموت پس موکّل قبض ارواح است و امّا اسرافیل پس او بر آنها فرمان خدا را نازل میکند.

(سوّم) علی بن ابراهیم قمّی «۲» روایت نموده: که آنها افلاک هستند که امر خدای تعالی در آن واقع میشود. پس حکم الهی در دنیا جاری

---

(۱) عبد الرّحمن بن سابط از تابعین است و گفته میشود که او عبد- الرّحمن بن عبد اللّه بن سابط جحمی مکی است که در سال ۱۱۸ وفات نمود و معاصر با حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بوده است. و فرق بین قول او و قول اوّل که قول امام علیه السّلام باشد فرق بین عام و خاص است. [...]

(۲) مثل اینکه علی بن ابراهیم آن را در غیر تفسیرش روایت کرده برای اینکه در تفسیر این سوره موجود نیست. و منافاتی بین قول او و دو قول دیگر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۶۹

میگردد. خداوند تعالی سوگند یاد کرده باین چیزهایی که تعداد نمود و بعضی گفته اند: تقدیرش اینست. و ربّ

النازعـات و پروردگار فرشـتگان که جان کفّار را میگیرنـد و آنچه بعـد از آن ذکر نموده و این ترک ظاهر است بـدون دلیل و امام باقر و امام صادق علیهما السّـلام فرمودند: که برای خدای تعالی است که بآنچه میخواهد از خلقش سوگند بخورد و نیست برای خلق او که سوگنـد یـاد کننـد مگر بـاو و دلیـل در این اینست که خداونـد سـبحان سوگنـد میخورد بخلقش برای تنـبیه بر موردی که در آن اعتبار و عبرت است و برای اینکه قسم دلالت میکند بر بزرگی شأن آنچه قسم باو خورده شده و جواب قسم محذوف است. پس مثل اینکه خداوند سـبحان قسم خورده پس فرموده سوگند باین چیزها که هر آینه بر انگیخته خواهید شـد و محاسـبه خواهیـد گردیـد (یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَهُ) روزی که صـیحه میزند صـیحه زننده ای بشدّت یعنی دمیدن و نفخه اوّلی که میمیرند در آن جمیع خلایق.

و الرّاجفه: صیحه بزرگی است که در آن تردد و اضطراب است مانند رعد وقتی که میخواهد به بارد (تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ) یعنی نفخه و دمیـدن دوّم که در پی نفخه اوّل میآیـد و آن همان نفخه ای است که مردم با آن بر انگیخته و مبعوث میشونـد و آن مثل قول اوست که فرمـود: و دمیـده شـد در صـور پس هر که در آسـمان و هر که در زمین بود فریـاد کشـید مگر آنکه را خـدا خواهد سپس دمیده شود در آن بار دیگر پس در این هنگام است که ایشان بر خاسته و

(که گفته شد نیست. چون بعالم روحانی هم آسمان گفته میشود برای علوّ و بلندی معنوی آن و یا باعتبار اینکه اجسام آن

در تحت تدبیر ملائکه است پس اگر گفته شود این آیات مذهب حکماء را که قائل بعقول عشره هستند و آنچه اشراقیون گفته انـد در ارباب انواع تأییـد میکنـد. می گوییم اگر آنچه گفته انـد ملائکه را قصـد کرده انـد نزاعی با ایشان در اصـطلاح نیست. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۰

مینگرند. و یوم منصوب است بر معنی (قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ) در آن روز دلها در اضطرابست روزی که صیحه میزند (میکائیل) و معنای راجفه اضطراب سخت است و نیز این معنی گفته حسن و قتاده و غیر آنها است و بعضی گفته اند:

یعنی روزی که زمین میلرزد لرزیـدن سـختی و حرکت میکند حرکت بزرگی و آن قیامت است که از پی آن اضـطراب سـخت دیگری بعد از اوّلی خواهد بود و پیوسته میلرزد تا همه را نابود میکند.

ابن عبّاس گوید: معنای واجفه خائفه است یعنی ترسـناک و مقصود از این صاحبان قلوب است یعنی دلها در قلق و اضـطراب و پریشانی است و هیـچ آسایش نـدارد برای اینکه مشاهـده میکند منازل هولناک قیامت را (أَبْصارُها خاشِعَةٌ) یعنی از هول و بیم این روز خوار و زبونست. عطاء گوید: مقصود دیدگان افرادیست که بغیر دین اسلام مرده اند.

(يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ) یعنی این منکرین بعث از مشرکین قریش و غیر ایشان در دنیا وقتی بایشان گفته میشود که شما بعـد از مرگ زنده میشوید. میگویند: آیا ما بر میگردیم باوّل حال و ابتداء امرمان پس ما زنده خواهیم شد چنان که بودیم. و حافره نزد عرب اسم اوّل چیز و ابتداء هر امر است ابن عبّاس و سدی گویند حافره زندگی دوّم یا زنده

شـدن دوّم است. و بعضـی گفته انـد حافره زمین گود شـده است و معنای آن اینست آیا بعـد از مرگ مان ما زنده بگورمان بر میگردیم.

(أَ إِذا کُنَّا عِظاماً نَخِرَةً) یعنی پوشـیده و خـاک شـده و در معنی ایشان انکار بعث و قیامت را نموده و گفتنـد آیا ما وقتی مردیم زنده بر میگردیم و حال آنکه استخوانها ما پوسیده و خاک شده گفته میشود. نخر العظم ینخر فهو-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۱

ناخر و نخر استخوان پوسیده و میپوسد پس او پوسیده است.

(قالُوا تِلْکَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ) یعنی کفّار میگوینـد این برگشت حتمی بعـد از مرگ برگشت زیانست. و معنایش اینست که اهل آن زیانکارنـد برای ایشـان از نعمتهـای دنیـا منتقـل شدنـد بعـذاب آتش. و خاسـر آنست که- سـرمایه اش از بین رفته باشـد. و بدرستی که گفتند (کَرَّةٌ خاسِرَةٌ) بر معنای اینکه چیزی از آن بدست نیاید مثل خسران و زیانی که فائده ای از آن حاصل نشود. پس مثل اینکه ایشان گفته انـد: آن ماننـد زیان رفتن سـرمایه است که تجارتی با آن نشود پس همچنین باین بر گشت زنـدگی نخواهد آمد.

و بعضی گفته اند: یعنی اگر این مطلب همانطور است که محمّد (ص) میگوید که من مبعوث میکنم و عذاب مینمایم. پس این برگشت برای ما زیان آور است. سـپس خداوند سـبحان اعلام فرمود که بعث بر من سـهل و آسان است پس گفت (فَإِنَّما هِيَ) یعنی نفخه دوّم (زَجْرَةٌ واحِدَةٌ) یعنی یـک صـیحه از اسـرافیل است که میشـنوند مردگانی که در دل خاک و زمین هسـتند پس زنده میشوند. و آن گفته خداوند است.

(فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ) حسن

و قتاده و مجاهد و غیر ایشان گویند: و آن روی و پشت زمین است. و بعضی گفته اند: زمین را ساهره گفته اند برای اینست که همواره در شب و روز مشغول در رویانیدنست. و برای همین گفته شده بهترین مال چشمه آبست در زمین سست و نرم (حاصل خیز) که وقتی خوابیدی بیدار شوی در سحر آن و وقتی از آن غیبت و مسافرت نمودی گواهی دهد (که تو بآن رسیدی) سپس اسم شد برای هر زمینی.

و بعضی گفته اند: مقصود از این زمین عرصه و زمین قیامت است برای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۲

آنکه آن اوّل موقف و پاسگاه پاداش است و ایشان در یک بیداری به سر میبرند که برای آن خوابی نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۳

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱۵ تا ۲۶] ... ص : ۲۷۳

اشاره

هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی (۱۵) إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً (۱۶) اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلی أَنْ تَزَکَّی (۱۸) وَ أَهْدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخْشی (۱۹)

فَأَراهُ الْآیَهَ الْکُبْری (۲۰) فَکَذَّبَ وَ عَصی (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعی (۲۲) فَحَشَرَ فَنادی (۲۳) فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی (۲۴)

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکالَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولی (۲۵) إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَهً لِمَنْ یَخْشی (۲۶)

ترجمه آیات: ... ص : ۲۷۳

۱۵- بطور قطع سخن موسی بتو رسید.

۱۶- آن دم که پروردگارش او را از وادی پاکیزه که نام او (بقولی) طوی است ندا کرد.

۱۷- بسوی فرعون برو زیرا که او در تکبر از حدّ در گذشته است.

۱۸- پس بگو آیا تو میل داری که پاک شوی.

۱۹- و (هیچ میخواهی) تو را بسوی معرفت پروردگارت رهبری کنم تا به ترسی.

۲۰- پس موسی معجزه بزرگ (عصا که اژدها شد و ید بیضاء) را باو ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۴

نشان داد.

۲۱- فرعون آن را دروغ پنداشت و نافرمانی کرد.

۲۲- سپس پشت کرد در حالی که (در ابطال کار موسی) کوشش میکرد ۲۳- پس فرعون (قوم خود را) جمع کرد و ندا در داد.

۲۴- و گفت منم پروردگار بزرگتر شما.

۲۵- پس خدا او را بعقوبت سرای دیگر (سوختن) و بشکنجه دنیا (غرق شدن در دریا) بگرفت.

۲۶- البتّه در این گرفتن برای هر که بترسد پندیست.

قرائت: ... ص : ۲۷۴

اهل حجاز و بصره (طوی) را بی تنوین قرائت کرده و دیگران، با تنوین خوانده اند. (و همچنین) اهل حجاز و عبّاس و یعقوب (تزکّی به تشدید زاء و دیگران بتخفیف آن خوانده اند).

دلیل: ... ص : ۲۷۴

ابو علی (طبرسی) گوید: ابو عبیده گفت (طوی) بضمّ اوّل و کسر آن هر کس آن را بتنوین خوانده آن را اسم مؤنّث قرار داده و کسی که با تنوین خوانده آن را مانند (ثنی) بر معنای تقدیس شده مرتبه ای بعد از مرتبه قرار داده. و از حسن روایت شده که او (طوی) بکسر طاء خوانده و گفته و طوی بمعنای برکت و تقدیس دو مرتبه است چنان که طرفه گوید:

أ عاذل انّ اللوم فی غیر کنهه علیّ طوی من غیّك المتردّد

یعنی: ای عاذل سرزنش تو مرا در غیر مورد است و تکرار آن بر من از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۵

گمراهی و خبث باطن تو است. یعنی سرزنش و ملامت تو بر من مکرّر است.

شاهد در این بیت کلمه طوی است که بمعنی تکرار در چیز آمده.

ابو علی گوید: کسی که طوی را صرف نکرده. گفته او احتمال دو امر است (۱) اینکه آن را اسم موضع یا بلد یا مکان قرار داده باشد. (۲) اینکه مانند زحل و حطم و لکع باشد. و قول او تزکّی معنایش پاکی از کفر باشد و مبتدا در لفظ محذوف و مقصود در معنی باشد و تقدیر این باشد (هل لک الی ذلک حاجه أو إربه) آیا برای تو باین تزکیه نیاز یا اقامت است.

شاعر گوید:

فهل فیها الیّ فانّنی طبیب بما اعیی النطاس حذیما

پس آیا برای

شما در آن نیازی بمن است. پس بدرستی که معالجه میکنم بیماری را که طبیب حاذق از علاج و تداوی آن عاجز شده است.

شاهد دارین بیت کلمه فهل لک است که بمعنای نیاز آمده.

و کسی که (تزکّی) خوانده، تتزکّی اراده کرده. پس تاء تفعل را در زاء ادغام نموده برای نزدیک بودن آن دو بهم. و کسی که تزکّی به تخفیف خوانده تاءای را که ادغام کننده ثابت کرده بود حذف نموده و تخفیف آن بحذف شبیه تر است.

تفسیر: ... ص : ۲۷۵

سپس خداوند سبحان یاد نمود قصّه و سر گذشت موسی علیه السّلام را و گفت (هَلْ أَتاکَ) ای محمّد حَدِیثُ مُوسی . مقصود از این استفهام هم تقریر و بیان داستان اوست (إِذْ ناداهُ رَبُّهُ) یعنی وقتی که خداوند او را صدا زد و فرا خواند پس نداء خواندن است به طرز ای فلانی. پس معنایش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۶

اینست. باو گفت ای موسی (بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ) بمکان پاک و منزّه (طُوىً) مجاهد و قتاده گویند: اسم بیابانیست. و بعضی گفته اند: دو بار تقدیس کردن و آن مکانیست که خدا در آن با موسی سخن گفته.

(اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی) بسوی فرعون برو که او بلندی و تکبّر و کفر بخدا ورزید. و در بلندی کردن و سر از فرمان کشیدن و فساد و تباهی از حدّ و مرز تجاوز نموده.

(فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلی أَنْ تَزَکَّی) ابن عبّاس گوید: یعنی پس بگو باو آیا برای تو است که پاک شوی از شرک و گواهی دهی که خدایی جز خدا نیست. و این تلطّف و مهربانی در فرا خواندنست. و معنایش اینست

آیا برای تو رغبت و میل است که اسلام آوری و اصلاح شوی و پاک گردی.

(وَ أَهْدِيَكَ إِلى رَبِّكَ) یعنی و رهبری و دلالت کنم تو را بمعرفت، و شناسایی پروردگارت و اینکه او تو را خلق کرد و تربیت نمود. و بعضی گفته اند و اهدیک. یعنی ارشاد و هدایت کنم تو را براه حقّی که اگر آن را پیمودی تو را به رضا و خشنودی و ثواب خدا میرساند (فَتَخْشى) یعنی پس بترسی از او و از آنچه تو را نهی نموده فاصله بگیری و در کلام حذفی است. تقدیره آن این اینست. پس آمد بسوی او و او را خواند بسوی خدا (فَأَراهُ الْآيَةَ الْكُبْرى) یعنی عصا (که اژدها میشد) حسن گوید: آن آیه ید بیضا بود (فَكَذَّبَ) پس تکذیب کرد که از طرف خدا باشد (وَ عَصى) و عصیان ورزید پیامبر خدا را و انکار پیغمبری او نمود (ثُمَّ أَدْبَرَ) سپس فرعون روگردانید برای اینکه بطلبد چیزی که معجزه و دلیل موسی را بشکند و باطل کند در آن معجزه بزرگ پس زیاد نشد برایش مگر گمراهی (يَسْعى) یعنی در روی زمین به فساد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۷

و تباهی عمل میکرد. جبائی گفته هنگامی که آن اژدها را دید در بزرگی ترسید از آن و رو گردانید و کوشش میکرد در فرار نمودن (فَحَشَرَ) یعنی بستگان و لشکرش را جمع نمود (فَنادى) پس در میان ایشان صدا کرد.

(فَقالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى) پس گفت من پروردگار بزرگ شمایم و- پروردگاری بالای من نیست. و بعضی گفته معنایش اینست منم که به هر که بخواهم ضرر

میرسانم و غیر من نمیتواند ضرری بمن وارد کند. و دروغ گفت آن ملعون. زیرا البتّه این صفت خدائیست او را و تمام مخلوق را ایجاد کرده و آفریده.

و بعضی گفته. که آن ملعون بت ها را ارباب قرار داد و گفت من پروردگار آنها و شمایم.

(فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولى) پس او را دریافت و گرفت خدا به عذاب آخرت و عذاب دنیا. نکال مصدر مؤکّد است. بجهت اینکه معنای فَأَخَذَهُ اللَّهُ، نکل اللّه به است. عذاب و شکنجه آخرت و اوّلی به اینکه در دنیا او را غرق نمود در آب و در آخرت هم او را عذاب میکند. و بعضی گفته. معنایش اینست. پس خداوند او را تعقیب و مجازات نمود بکلمه و سخن آخر و اوّلش پس قول آخرش (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى) و اوّلش (ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) برای شما خدایی جز خودم نمیدانم. پس عقوبت نمود او را عقوبت این دو کلمه و در تفسیر از ابی جعفر امام باقر علیه السّلام آمده که بین این دو کلمه چهل سال فاصله بود. و بعضی گفته که او قبطیان را صدا زد و گفت من پروردگار بزرگ شمایم. پس این اژدها را از من باز دارید و نادانان ندانستند کسی که از ضرر ماری میترسد و بافرادی مانند خودش استعانت میجوید خدا نیست و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۸

وهب از ابن عبّاس نقل نموده که گفت: موسی علیه السّلام گفت ای پروردگار من تو چهار صد سال فرعون را مهلت دادی و حال آنکه میگفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى و پیامبران تو را انکار

مینمود و آیات و نشانه های تو را تکـذیب میکرد پس خداوند باو وحی نمود که او خوش اخلاق و بی مانع بود دوست داشـتم که او را در دنیـا مکافـات نموده و تلافـی نمایم. و ابو بصـیر از حضـرت ابی جعفر امام باقر علیه السّـلام روایت نموده که گفت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله فرمود جبرئیل گفت گفتم ای پروردگار من فرعون واگذاردی و حال آنکه میگوید أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى پس گفت این را مثل تو میگوید که از فوت میترسد (یعنی او که هرگز نمیتواند از حکومت و مجازات ما فرار کند).

(إِنَّ فِي ذلِكَ) بـدرستی که در عقوبت و کیفری که بفرعون نمود در هنگام عصـیان و تکـذیبش (لَعِبْرَةً) یعنی موعظه و انـدرز است (لِمَنْ يَخْشى) برای کسـی که از عذاب خدا ترسـیده و از عقاب و عذاب و شـکنجه های او واهمه کند و دلالت است بر اینکه ممکن است که عاقل بآن عبرت گیرد و میان حق و باطل تمیز دهد.

نظم و ترتیب: ... ص : ۲۷۸

جهت اتّصال و پیونـد قصّه موسـی بما قبل آن اینست که چون خداونـد یاد مکذّبین و منکرین بعث و قیامت را مقدّم داشت پی گیر نمود آن را بحدیث و داستان موسی و تکذیب قومش او را و آنچه را که باو از شداید و سختی ها- رسانیده بجهت تسلیت پیامبر ما صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وعده نصـرت و یاری که باو داد و او را تحریص بر صبر نمود برای اقتداء کردن بموسی علیه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۷۹

السّلام و حذر داشت قوم او که بایشان هم نازل میشود آنچه بآنها

نازل شد از بلاها، و اندرز گرفتن به سبب ایشان، و برای مؤکّد کردن حجّت بر ایشان.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۰

[سوره النازعات (۷۹): آيات ۲۷ تا ۴۶] ... ص : ۲۸۰

اشاره

أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها (۲۷) رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها (۲۸) وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها (۲۹) وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِكَ دَحاها (۳۰) أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها (۳۱)

وَ الْجِبالَ أَرْساها (۳۲) مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ (۳۳) فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعى (۳۵) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى (۳۶)

فَأَمَّا مَنْ طَغى (۳۷) وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى (۳۹) وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى (۴۱)

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْراها (۴۳) إِلى رَبِّكَ مُنْتَهاها (۴۴) إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشاها (۴۵) كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَها لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحاها (۴۶)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۱

ترجمه: ... ص : ۲۸۱

۲۷- آیا شما از نظر آفرینش دشوارترین یا آسمان که خدا آن را بنا کرده است.

۲۸- سقف آن را بلند ساخت و آن را مستوی (بدون عیب) کرد.

۲۹- و شب آن را تاریک ساخت و روشنی آن را بیرون آورد.

۳۰- و از پس آفریدن آسمانها زمین را بگسترانید.

۳۱- و از زمین آب آن را (بوسیله چشمه ها) و چراگاه آن را بیرون آورد.

۳۲- و کوه ها را استوار ساخت.

۳۳- بخاطر برخورداری شما و چهار پایان شما (این موجودات را بیافرید).

۳۴- و چون بلیّه بزرگ بیاید (آنچه واقع شدنی است واقع میشود) ۳۵- روزی که آدمی هر چه کوشش کرده بیاد آورد.

۳۶- و دوزخ برای هر که ببیند آشکار شود.

۳۷- و امّا هر که از حدّ گذشت.

۳۸- و زندگانی دنیا را بر گزید.

۳۹- البتّه دوزخ آن جایگاه اوست.

۴۰- و امّا هر که از

ایستادن نزد پروردگار خویش بترسد و نفس خود را از خواهشها باز دارد.

۴۱- البتّه بهشت آن جایگاه اوست.

۴۲- تو را (ای پیغمبر) از روز قیامت پرسند که آمدن آن کی خواهد بود. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۲

۴۳- تو از دانستن قیامت چه میدانی (علم بآن حق تو نیست و به تو تعلّق ندارد).

۴۴- بسوی پروردگار تو است نهایت علم بقیامت.

۴۵- و تو فقط هر که را از روز رستاخیز بترسد بیم رسانی.

۴۶- روزی که قیامت را ببیند چنین پندارند جز شبانگاهی یا چاشت گاهی درنگ نکرده باشند.

قرائت: ... ص : ۲۸۲

ابو جعفر و عبّاس از ابی عمرو (انما انت منذر) بتنوین قرائت کرده و دیگران بدون تنوین و در شواذ حسن و عمر بن عبید. و الجبال ارساها به رفع قرائت کرده و مجاهد (و الارض مع ذلک دحاها) خوانده عکرمه (و برزت الجحیم لمن تری) با تاء قرائت نموده است.

دلیل: ... ص : ۲۸۲

ابو علی طبرسی گوید: دلیل تنوین در قول خدای تعالی (إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ) بدرستی که اسم فاعل اینجا برای حال است و بر آن دلالت میکند قول خدا إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ. پس مراد انذار در آینده نیست و البتّه میگوید در حال انذار میکنم و اسم فاعل بر قیاس فعل است. و کسی که اضافه کرده منذر را بمن تخفیف داده پس حذف کرده تنوین را چنان که حذف کرده از قول خدا (فَلَمَّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ) و مثل این از آنچه را که به لفظ اضافه آمده و مقصود باو انفصال است و جایز است (مُنْذِرُ مَنْ) بنا بر مثل هذا ضارب زید بالامس باشد. این زننده زید است در دیروز. برای اینکه او انذار نموده است. و کسی که (وَ الْجِبالَ أَرْساها) برفع خوانده است پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۳

او مثل قرائت کسی که (الظّالمون اعدّ لهم) قرائت کرده و بیان آن گذشت. و کسی که (و الارض مع ذلک) خوانده پس شاید او گفته که این تفسیر قرائت مشهور است برای اینکه مقصود در آن تربیت زمان نیست و مقصود اجتماع آسمان و زمین است در آفرینش نه اینکه زمان هر دو فعل یکیست و این مثل قول تو است که می گویی فلانی کریم

است پس شنونده میگوید و او با این کرامت شجاع هم هست یعنی جامع دو صفت است و امّا قول کسی که (لمن تری) با تاء مفتوحه خوانده پس ممکن است که خطاب به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله باشد و مقصود (لمن تری یا محمّد من النّاس) باشد پس اشاره ببعض کند و مقصودش جنس و جمیع باشد مثل گفته لبید شاعر:

و لقد سئمت من الحیاه و طولها و سؤال هذا النّاس کیف لبید

هر آینه من از زندگی و طول عمر و پرسش این مردم که ای لبید چگونه ای خسته شدم پس اشاره بجنس مردم کرده و ما میدانیم که همه آنها شاهد و حاضر در زمان او و نزد او نبودند و ممکن است که تاء در (تری) برای جحیم باشد یعنی برای کسی که آتش او را می بیند.

لغت: ... ص : ۲۸۳

السّمک: ارتفاع و بلندی در مقابل عمق و گودیست بجهت اینکه رفتن جسم است بسبب تألیف بطرف بالا و بعکس صفت عمق است و مسموکات آسمانهاست برای ارتفاع و بلندی آن و از آنست سخن امیر المؤمنین علیه السّلام. یا داعم المسموکات. ای استوار کننده آسمانها و بلندیها.

فرزدق شاعر گوید:

انّ الّذی سمک السّماء بنی لنا بیتا دعائمه اعزّ و اطول

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۴

آن خدایی که آسمان را محکم و بلند نموده برای ما خانه ای بنا کرده که پایه های آن محکم تر و درازتر است.

التّسویه: قرار دادن یکی از دو چیز است در حد یا در حکم خود به مقدار و اندازه دیگری.

الغطش: ظلمت و تاریکی است و اغطشه اللَّه. یعنی خدا آن را تاریک

و ظلمانی نمود و اغطش آنست که در چشمش شبیه عمش یعنی: آب ریزش داشته و ضعیف باشد و فلاه غطشاء یعنی بیابانی که در آن هدایت و راه بیرون رفتن نیست.

الدحو: بسط و گسترش است دحوت. ادحو. دحوا و دحیت.

ادحی. دحیا دو لغت میباشند.

امیّه بن ابی الصّلت گوید:

دار دحاها ثم اعمر بابها و اقام بالآخری الّتی هی امجد

منزلی که آن را گسترش داد سپس درب آن را تعمیر نمود و در منزل دیگری اقامت نمود که آن رفیع تر و بهتر بود از منزل اوّل. شاهد این بیت کلمه دحاها که بمعنای گستردنست.

و اوس گوید:

ینفی الحصی من جدید الارض مبترک کانّه فاحص او لاعب داح «۱»

سیلی که شن و ریگ را از روی زمین بسرعت میبرد مثل اینکه آن سیل

---

(۱) اوس بن حجر تمیمی از شعراء جاهلیت است و جدید الارض روی زمین و ابترک سرعت کردن است و هر وقت شعری از این قصیده دیدم که در باره

جستجو کننده یا بازی کننده گسترش دهنده است.

الطّامه: حادثه و بلیّه بزرگ گفته میشود این اطمّ از آنست یعنی بلندتر از آن است و طم الطائر الشّجره یعنی پرنده از بالای درخت بلند شد. بلیّه و حادثه ای که نیروی دفع آن نیست طامّه نامیده میشود.

اعراب: ... ص : ۲۸۵

و الارض «۲» منصوب بفعل مضمریست که تفسیرش ظاهر شده و همین طور قول او وَ الْجِبالَ أَرْساها. مَتاعاً لَکُمْ مفعول له است. برای اینکه معنایش اینست برای نفع بخشیدن بشما و جایز است که منصوب به مصدریت باشد.

زیرا که معنای قول خدا (أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها)

سود دادن به این چیزهاست و قول خدا (فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى) تقديرش هى المأوى له است يعنى دوزخ آن براى او جايگاه است زجاج و جمعى گفته اند الف و لام بدل از ضميريست كه عود ميكند. يعنى آن جايگاه اوست و مقصود اينكه معنى بر ميگردد بآن دوزخى كه آن جايگاه اوست نه اينكه الف و لام بدل از هاء باشد و اين چنانست كه انسان ميگويد اى فلانى چشمت را به بند پس الف و لام بدل از كاف نيست و اگر چه معنى غض ظرفك يعنى چشمت را به پوش باشد. براى اينكه مخاطب ميشناسد كه تو او را امر به بستن چشم غير او نميكنى گفت:

(ابر و باران بوده و به تمام آن بر خورد نكرده ام و مثل اينكه تعريف سيل را ميكند و شن ها و ريگ ها را از روى زمين برده و بآن گسترش ميدهد.

(۲) در سابق ياد آور شديم كه ارض در لغت اطلاق به كره ارض نميشود بلكه بر زمين بسيط كشيده شده زير قدمهاى ما اطلاق ميشود و ممتنع نيست كه اوّل

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۶

فغضّ الطّرف انّک من نمير فلا سعد ابلغت و لا كلابا

پس چشمت را به پوش و به بند كه تو از قبيله نميرى پس نه بقبيله سعد رسيده اى و نه به همّيت قبيله كلاب و همين طور است معنا در آيه. و جواب اذا در قول خدا (فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرى) در قول او (فَأَمَّا مَنْ طَغى) و ما بعد از آن است. و قول خدا أَوْ ضُحاها. ضحى را اضافه به عشيّه

نموده. و غداه و عشیّه و ضحوه و. پس بدرستی که معنی فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الْکَبْری اینست که البتّه امر چنین است. و قول خدا او ضحاها. ضحی را اضافه به عشیّه نموده. و غداه و عشیّه و ضحوه و ضحی برای روزیست که در آنست. پس اگر گفتی اتیتک صباحا و مساء مسائه و صباحه پس معنایش آمدم تو را در صبح است و مساء بعد از صباح آید و اتیتک مساء آمدم تو را در عصر و صباح بعد از مساء خواهد آمد و می گویی اتیتک العشیه و غداتها آمدم تو را شام و صبح آن.

تفسیر: ... ص: ۲۸۶

هنگامی که خداوند سبحان آنچه را که موسی آورد از عصا و ید بیضاء و غیره و او را با فرعون روبرو و بآنچه در دنیا و آخرت فرعون را عقوبت نمود مقدّم داشت. پند و موعظه ای برای مردم عصر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بود و تحذیری- برای ایشان از مثال ها پشت سر آن منکرین بعث و قیامت را مخاطب نمود و گفت (أَ أَنْتُمْ) آیا شما ای مشرکین منکرین قیامت (أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ) یعنی

(کره ی خلق کرده باشد که بر آن قشری که قابل رفتن و زراعت کردن باشد- نباشد به اینکه بر تمام سطح آن آب باشد یا مایع آب شده آتشی سپس بر آن این قشری که موسوم بزمین است حادث شده باشد به اینکه خشکی از زیر آب بیرون آید یا اینکه سرد شود و جسم آتشی منجمد گردد تدریجا. و اوّل خروج خشکی از دریا از موضع کعبه باشد و از آن زمین گسترش یابد برای اینکه آن

وسط زمین قدیم است تقریبا از جزایر خالدات تا دریای چین از جهت طول و از عرض ده درجه جنوبی تا ۵۰ درجه شمالی و عرض مکّه ۲۰ درجه و ۴۰ دقیقه است. (شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۷

آیا خلق شما بعد از مرگ در نزد شما سخت تر است در باطن و ضمیر شما، یا آسمانها و حال اینکه هر دو در قدرت خدای تعالی یکسانست و این مثل قول اوست که میفرماید: (لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) هر آینه خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق مردم. سپس شروع کرد پس بیان نمود خدای سبحان که چگونه خلق کرد آسمانها را و گفت (بَناها) بنا کرد خدای تعالی آن خدایی که بزرگ بر او نیست خلق چیزی (رَفَعَ سَمْكَها) بلند نمود سقف آن و آنچه از آن بلندتر است.

(فَسَوَّاها) پس آن را استوار نمود بدون شکاف و سستی و تفاوت و برخی گفته اند سوّاها یعنی آن را محکم گردانید و قرار داد آن را در تصرّف فرشته ها (وَ أَغْطَشَ لَيْلَها) ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی شبش را تاریک و ظلمانی نمود (وَ أَخْرَجَ ضُحاها) یعنی روز آن را روشن نمود و شب و روز را اضافه به آسمان نمود برای اینکه منشأ تاریکی و روشنایی بسبب غروب و طلوع خورشید بنا بر آنچه که خداوند عزّ و جلّ تدبیر نموده از آسمانست.

(وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِكَ دَحاها) یعنی بعد از آفرینش آسمان پهن نمود آن را از گسترش و آن بسیط است. ابن عبّاس گوید: البتّه خداوند تعالی زمین را بعد از

آسمان گسترش داد اگر چه زمین پیش از آسمان آفریده شده و آن در زیر کعبه مجتمع بود. پس آن را پهن نمود.

مجاهد و سدی گویند: معنایش و زمین را با این گسترش داده است چنان که گفت: (عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ زَنِیمٍ) یعنی مع ذلک با این (أَخْرَجَ مِنْها)- یعنی از زمین (ماءَها) ابن عبّاس گوید: و معنایش اینست: نهرها، و دریاها و چشمه سارها را جاری ساخت (وَ مَرْعاها) از آنچه مردم و حیوانات

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۸

میخورند.

ابن عبّاس گوید: سپس خداوند سبحان بیان نمود باین تمام منافعی که متعلّق بزمین است از آبهایی که زندگی هر چیزی از حیوانات و درختها و میوه جات و دانه ها و چشمه ها و بآن حاصل میشود تمام رزقها و روییدنیهایی که برای مواشی و حیوانات صلاحیت دارد و آن را چرا میکند به اینکه آن را در جایش میخورد.

(وَ الْجِبالَ أَرْساها) یعنی کوه ها را در میانه های زمین ثابت و استوار نمود.

(مَتاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعامِکُمْ) یعنی خداوند سبحان: آفرید زمین را و از آن آبها و چراگاه ها را بیرون آورد و کوه ها را استوار و ثابت نمود بآنچه که در دل آنست از معدنها برای منفعت و سود شما و منفعت حیوانات شما که بآن سود برید و بهره مند شوید. و چون خداوند سبحان باین چیزها دلالت بر صحّت و درستی بعث و روز قیامت نمود. توصیف کرد روز قیامت و انگیزش را، پس گفت:

(فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الْکُبْری) و آن قیامت است برای اینکه آن بر هر بلیّه هولناک غالب است و از این رو گفته میشود هیچ بلیّه ای نیست

مگر اینکه بلیّه بالای آنست و قیامت بالای هر بلیّه و طامّه است. پس آن بلیّه بزرگ است.

حسن گوید: آن نفخه دوّم است. و بعضی گفته اند: آن تاریکی شدید بزرگی است که چیز را بشدّت می پراند. و بعضی گفته اند: که این هنگامیست که اهل بهشت را بسوی بهشت میرانند و اهل آتش را بسوی دوزخ و آتش میکشانند (يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعى) یعنی بلیّه بزرگ میآید در روزی که

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۸۹

آدمی متذکّر میشود آنچه را که از خوب و بد کرده است.

(وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ) یعنی آتش ظاهر میشود (لِمَنْ يَرى) پس مردم آن را می بینند در حالی که سر پوش از آن برداشته شده و آن را از نزدیک مشاهده کرده و مینگرند.

(فَأَمَّا مَنْ طَغى) یعنی از حدّ و مرزی که خداوند برای او گذارده تجاوز کند و مرتکب گناه ها شود (وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا) «۱» و دنیا را بر آخرت اختیار نماید.

(فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى) پس البتّه آن دوزخ برای او جایگاه است و ایثار اراده چیز است بر روش ترجیح و برتری دادن او بر غیر او (وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ) و امّا کسی که ترسید مقام مسئله پروردگارش را از آنچه بر او فعل یا ترکش واجب است.

(وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى) و باز داشت نفس خود را از محرّماتی که آن را میل نمود.

مقاتل گوید: البتّه آدمی عزم گناه و معصیت میکند پس بخاطرش میآید توقّفش را برای حساب. پس آن را ترک میکند.

(فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى) یعنی آن قرارگاه و جایگاه اوست سپس خداوند

(۱) این آیه دلالت دارد بر اینکه بر گزیدن زندگانی دنیا بر آخرت اساس و سرمایه هر گناه است و این برای اینست که مادّیین موجود را منحصر در این جسم- محسوس میبینند و فقط بهمین هم اکتفاء میکنند و غیر دنیا اهمّیت نمیدهند پس انکار قیامت و زنده شدن و فرشتگان و قبر و بهشت و آتش میکنند و اعتراف بسعادت و شقاوت ندارند مگر بآنچه راحت بشر است در حیاه دنیا وقاحت و زشتی لذّتها را درک نمیکنند مگر وقتی که از لذّت قوی تر و عمومی تر دنیوی ممنوع شوند پس دوستی دنیا سرمایه هر گناهیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹۰

سبحان خطاب نمود پیامبرش را و فرمود:

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها) یعنی چه وقت قیامت بنا بر آنچه را که آن را ستوده قیام میکند. (فِیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها) یعنی نیستی در چیزی از علم آن و یاد آن و خلاصه یعنی نمیدانی آن را حسن گوید: یعنی نزد تو علمی بوقت آن نیست و فقط میدانی که آن بدون تردید خواهد آمد و بعضی گفته که یعنی این نیست از آنچه مربوط و متّصل بچیزی باشد که برای آن مبعوث شده ای و جز این نیست که تو مبعوث شده ای برای دعوت مردم. و بعضی گفته که آن حکایه از قول ایشانست که تو بسیار یاد قیامت میکنی. پس آن چه وقت خواهد بود.

(إِلی رَبِّکَ مُنْتَهاها) یعنی بگو بایشان اجراء قیامت با خداست. و منتهی محلّ رسیدن چیز است. پس مثل اینکه گفته است:

(الی امر ربّک منتهی امرها) بسوی امر پروردگار است نهایت امر قیامت که آن

را بر پا کند. برای اینکه نهایت امر آن بذکر آن و وصف آن و اقرار به آن با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و نهایت امر آن بقیام آن با خداست توانایی بر آن ندارد مگر خدای سبحان. و حسن گفته است. یعنی با پروردگار است نهایت علم آن نمیداند هیچکس وقت آن را مگر خداوند سبحان.

(إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشاها) یعنی البتّه تو ترساننده هستی کسی را که از قیام آن بترسد. یعنی انذار و ترسانیدن تو مسلّما نفع میدهد کسی را که از آن میترسد و امّا کسی که ترس ندارد از آن مثل آنست که تو نه ترسانیده ای.

(كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَها) یعنی مثل اینکه ایشان قیامت را بالعیان میبینند (لَمْ يَلْبَثُوا) مکث نکردند در دنیا (إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحاها) مگر اندازه آخر روز یا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹۱

اوّل روز و مثل آنست که:

(كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ) گویا ایشان روزی می بینند که وعده داده شده اند مکث و توقّف نکرده اند در دنیا مگر ساعتی از روز را و گذشت بیان آن.

قتاده گوید: یعنی ایشان وقتی آخرت را دیدند دنیا در چشمشان کوچک میآید حتّی گویا ایشان در دنیا اقامت نکردند مگر باندازه آخر روز یا مقدار اوّل این روز.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹۲

سوره عبس ... ص : ۲۹۲

اشاره

و نامیده میشود سوره سفره در مکّه نازل شده است.

عدد آیات آن چهل و دو آیه حجازی و کوفی و چهل و یک آیه بصری و چهل آیه شامی و مدنی اوّل است.

اختلاف آیات آن در سه

آیه است.

(وَ لِأَنْعامِكُمْ) حجازى و كوفى (إِلى طَعامِهِ) شامى است غير يزيد بريدى (الصّاخه) غير قرائت شامى.

فضیلت آن: ... ص : ۲۹۲

ابى بن كعب از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه فرمود و كسى كه سوره عبس را قرائت كند روز قيامت ميآيد در حالى كه صورتش خندان و

خوشحال است.

و معاويه بن وهب از حضرت ابى عبد اللَّه صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود و هر كس سوره عبس و تولّى (و اذا الشّمس كوّرت) را بخواند در زير عرش خدا از بهشتها و در سايه خدا و كرامت او در بهشتش خواهد بود و اين بر پروردگارش بزرگ نيست.

توضيح و وجه ارتباط اين سوره با سوره قبل:

هنگامى كه خداوند سبحان سوره و النّازعات را بذكر انذار و ترسانيدن كسى كه از قيامت به ترسد پايان داد شروع كرد اين سوره را بذكر انذارش، مردمى كه اميد دارند اسلامشان را و اعراض او از كسى كه ميترسد و گفت:

[سوره عبس (۸۰): آيات ۱ تا ۲۳] ... ص : ۲۹۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جاءَهُ الْأَعْمى (۲) وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرى (۴)

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ ما عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) وَ أَمَّا مَنْ جاءَكَ يَسْعى (۸) وَ هُوَ يَخْشى (۹)

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴)

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹)

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه: ... ص : ۲۹۴

بنام خدای بخشاینده مهربان:

۱- روی خود را ترش کرد و روی بر گردانید.

۲- بآنکه نابینا نزد او آمد.

۳- و توجه دانی ممکنست او پاک شود.

۴- یا از قرآن پند گیرد در نتیجه پند دادن تو باو سودی دهد.

۵- و امّا آن کس که توانگری دارد (از ایمان بی نیازی میکند).

۶- پس تو باو اقبال میکنی.

۷- و حال آنکه اگر او پاک (دل) نشود بر تو ایرادی نیست.

۸- و امّا آنکه شتابان سوی تو (برای تحصیل دانش) آمده.

۹- و از خدا میترسد.

۱۰- پس تو از او روی گردانیده (بدیگران مشغول میشوی).

۱۱- نه چنین است البتّه این قرآن پندیست.

۱۲- هر که خواهد آن را یاد (ضبط) کند.

۱۳- این قرآن در صفحاتیست که آن بزرگست (نزد خدا و آن لوح

محفوظ است).

۱۴- بلند مرتبه و (از هر گونه خطا و نقصی) پاکیزه است.

۱۵- بدست نویسنده گان (از فرشتگان که آن

را از لوح محفوظ استنساخ كرده اند).

۱۶- (آن فرشتگان نزد خدا) بزرگان نيكوكارند.

۱۷- مرگ بر آدمى چه ناسپاس است.

۱۸- خدا او را از چه آفريد.

۱۹- از آب منى بيافريدش پس (آنچه از تركيبات و هيأت صلاح او بود) اندازه نهاد.

۲۰- پس راه (بيرون آمدن از شكم مادرش) را آسان كرد.

۲۱- سپس او را بميراند و در گورش جاى دهد.

۲۲- پس از آن هر وقت خواهد او را زنده گرداند.

۲۳- نه چنانست آدمى هنوز آنچه را خداى دستورش انجام نداده است- ۲۳ آيه.

قرائت: ... ص : ۲۹۵

عاصم و برجمى (فتنفعه) بنصب قرائت كرده و ديگران برفع خوانده و اهل حجاز تصدّى بتشديد خوانده و ما بقى تصدّى بتخفيف و در شواذ قرائت حسن (آن جاءه) و ابى جعفر باقر عليه السّلام تصدى بضمّ تاء و فتح صاد و تلهّى نيز بضمّ تاء قرائت كرده و ابى حيات و شعيب بن ابى حمزه (نشر) بدون الف قرائت كرده اند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹۶

دليل: ... ص : ۲۹۶

ابو على (طبرسى) گويد: كسى كه (فتنفعه) برفع خوانده آن را عطف بما تقدّم از مرفوع نموده و كسى كه بنصب قرائت كرده پس بنا بر اينست كه آن جواب است بسبب فاء براى اينكه متقدّم موجب نيست پس مثل اينكه قول خداى تعالى بذكر معطوف بر يزكّى در معنا كه شايد از او تذكّرى باشد، پس انتفاع برد و همين طور است قول خداى تعالى (لَعَلِّى أَبْلُغُ الْأَسْبابَ أَسْبابَ السَّماواتِ فَأَطَّلِعَ) شايد من برسم اسباب و وسائل را. اسباب آسمان رفتن را پس اطّلاع پيدا كنم و قول خدا (تصدّى) يعنى تعرض. پس كسى كه بتشديد صاد قرائت كرده تاء را در صاد ادغام نموده و كسى كه بتخفيف خواند تتصدّى اراده كرده و تاء را حذف نموده و در آن ادغام نكرده. و ابن فليح و بزى از ابن كثير (تلهىّ) بتشديد تاء «۱» بنا بر تشبيه منفصل تلهّى را بمتّصل (عَنْهُ تَلَهَّى) و جايز است وقوع ساكن بعد حرف لين چنان كه جايز است مدّ دادن و او ثوب در متّصل مثل (لبس الثّوب).

(تمود الثوب فی المتّصل) و حکایت کرده سیبویه (فلا تناجوا) و کسی که (آن جاءه) بلفظ استفهام قرائت

کرده. پس تقدیرش الان جاءه الاعمی است. مثل اینکه از اوست. پس تعلّق بمحذوف گرفته که عبس، و تولّی دلالت بر آن دارد. و امّا بنا بر قرائت مشهور (فان جاءه) در موضع و محلّ نصب به (تولّی) است بجهت اینکه آن فعل نزدیک تر باوست پس

---

(۱) در تفسیر تبیان بتشدید لام است ولی بتشدید تاء اصحّ است زیرا مخفّف بی ادغام آن تتلهّی مثل تتصدّی است و امّا تلهیّ بتشدید لام از بحث- خارج است. مرحوم محقّق و استاد شعرایی در پاورقی گوید: بزی عند تلهّی باشباع ضمّه هاء و تشدید تا (عَنْهُ تَلَهَّی) و مد واو خوانده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹۷

مثل اینکه گفته است اعراض کرد برای آمدن اعمی و آن مفعول له است، و کسی که تصدّی قرائت کرده. پس معنایش اینست میخواند تو را خواننده از زینت دنیا و بشارت آن که تو بسوی او اقبال میکنی و بنا بر این قول اوست.

(تلهّی) یعنی از او روی گردانیده و کسی که (نشره) خوانده پس بنا بر این است که آن لغتی در (انشره).

لغت: ... ص : ۲۹۷

التّصدی: تعرّض به چیز است مثل تعرّض ماهیگیران بآن.

الصّحف: جمع صحیفه و عرب هر نوشته ای روی کاغذ را صحیفه گوید چنان که کتاب هم گوید ورقه نازک باشد یا جلد گوسفند و غیره باشد.

السّفره: نویسنده گان کتابهای حکمت و فلسفه را گویند و مفرد آن سافر و واحد اسفار سفر و اصل آن کشف از قول ایشان (سفره المرأه) زمانی که صورتش را باز کند و سفره القوم. وقتی که بین ایشان اصلاح شود گوید:

و ما ادع السّفاره بین قومی و

ما امشى بغشّ ان مشيت

من رها نكنم اصلاح ميان قوم خود را و اگر بين ايشان راه روم بخيانت و تزوير قدم نگذارم.

شاهد اين بيت كلمه سفاره است كه بمعناى اصلاح بين مردم باشد.

البرره: جمع بـار و آن فاعـل بر است و (بر) كـار مفيـد و سودمنـدى است كه جلب دوستى ميكنـد و ريشه آن توسـعه دادن نفع است و از آنست (برّ) به فتـح تاء كه بمعناى بيابان و خشـكى باشـد و آن را (بر) ناميـده انـد بجهت توسـعه داشـتن نفع بآن و از آنست (بر) بضمّ گندم و طعام است كه نفع و سود همه در آن توسعه دارد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹۸

اقبره: براى او قبرى قرار داد و الاقبـار جمع قبر است براى دفن مرده در آن و گفته ميشود (اقبرنى فلانـا) يعنى قرار داد فلانى مرا كه او را دفن كنم. و قابر كسى را گويند كه مرده را با دست خود دفن نمايد.

اعشى گويد:

لو اسندت ميتا الى نحرها عاش و لم ينقل الى قابر «۱»

اگر مرده اى را تكيه دهد بسـينه و گلويش زنده شود و نقل بسوى گور نشود (در اين بيت معشوقه خود را تعريف و توصيف و مبالغه در وصف او نموده) شاهد اين بيت قابر است كه بمعنى گور كن و دفن كننده است.

حتّى يقول النّاس ممّا رأوا يا عجبا للميّت النّاشر

تا مردم از آنچه ديدند تعجّب نموده و بگويند اى عجب و شگفت، بر مرده اى كه زنده شده و راه ميرود.

الانشار: زنده شدن براى تصرّف است بعد از مرگ مثل باز شدن لباس بعد از

جمع شدن.

اعراب: ... ص : ۲۹۸

(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ) سبيل منصوب است بفعل مخفی است، كه تفسير آن را اين ظاهر ميكند. تقديرش (ثمّ يسر السّبيل يسر له) يعنى براى انسان سپس جار و مجرور (له) حذف شده و قول او سبحانه (كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ)

---

(۱) اين بيت از قصيده ى او ميباشد كه امير المؤمنين عليه السلام- استشهاد ببيت او نموده. شتان ما يومى على كورها و يوم حيان اخى جابر. و او از شعراء جاهليت بوده است و حضرت در خطبه شقشقيه خود متمثل به بيت مزبور او شده.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۲۹۹

يعنى آنچه امر كرده او را بآن (ما امره به) پس باء حذف شده و تقديرش ما امره پس هاء اوّل حذف شده و هاء مانده براى ما موصوله و هاء محذوف براى انسان (قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ).

شأن نزول ... ص : ۲۹۹

بعضى از مفسّرين گفته اند: آيات در باره عبد اللَّه بن ام مكتوم نازل شده و او عبد اللَّه بن شريح بن مالك بن ربيعه فهرى از بنى عامر بن لوى است. و اين در وقتى بود كه او آمد خدمت رسول خدا (ص) در حالى كه آن حضرت با عتبه بن ربيعه و ابو جهل بن هشام و عبّاس بن عبد المطّلب، و ابى و اميّه پسران خلف مشغول صحبت بود و آنها را بسوى خدا ميخواند و اميد مسلمان شدن آنها را داشت.

پس ابن مكتوم گفت اى پيامبر خدا بخوان براى من و از آنچه خدا به تو آموخته بمن بياموز پس شروع كرد بصدا زدن پيغمبر (ص) و مكرّر آن حضرت را فرا خواند و نميدانست كه آن حضرت اشتغال

دارد و بـا دیگری مشـغول صـحبت است تا آثار کراهت در صورت پیامبر خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله برای قطع کلامش ظاهر و آشـکار شـد و در خاطر خود گفت که این بزرگان قریش خواهند گفت که نابینایان و برده گان پیروی او را نموده اند. پس از آن نابینـا اعراض نموده و بـآن مردمی که بـا آنها مکالمه میکرد توجّه نمود. پس آیات مزبور نازل شـد و بعـد از این جریان هر وقت پیامبر او را میدید باو میفرمود مرحبا بکسـی که خداوند مرا بسبب او توبیخ فرمود و باو میگفت آیا حاجتی داری و دو بار او را در دو غزوه در مدینه جانشین و خلیفه خود فرمود.

انس بن مالك گوید او را در روز جنگ قادسیّه دیدم که زرهی در بر و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۰

پرچم سیاه بر دست داشت.

سیـد مرتضـی علم الهـدی قـدّس اللَّه روحه گوید: در ظاهر آیه دلالتی نیست بر اینکه مقصود پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله باشد. بلکه آن صـرفا خبر است و تصـریح نکرده که مقصود کیست و در آن آیه چیزیست که دلالـت میکنـد بر اینکه مقصود و مراد غیر پیامبر است. زیرا عبوس بودن از صفات پیامبر (ص) با دشمنانی که جدای از اسلام هستند نیست تا چه رسد بمؤمنین ارشاد شـده آن گاه توصـیف نمود به اینکه او توجّه و التفات بتوانگرها و اعراض و تنفّر از مسـتمندان دارنـد که هیچ شـباهت باخلاق کریمه آن حضـرت ندارد. و مؤیّد این قول گفته خدای سـبحانست در وصف آن حضـرت که فرمود (وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ) بدرستی که هر

آینه دارای خلق و خوی بزرگی هستی و قول او (لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ) و اگر تو بد اخلاق و سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده میشوند. پس ظاهر اینکه مراد از قول خدای سبحان (عَبَسَ وَ تَوَلَّی) غیر از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله است. و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که آن در مردی از بنی امیّه «۱» که در خدمت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نشسته بود و ابن ام مکتوب آمد و در کنار او نشست و چون او را دید فاصله گرفت از او و خود را جمع کرد و روی ترش نمود و از او روی گردانید پس خداوند سبحان این را حکایت نمود و بر او ناروا داشت.

---

(۱) در بعضی از روایات و تفاسیر شیعه تصریح شده که او عثمان بن عفان اموی بوده و در بعضی از روایات عبد الرّحمن بن عوف را که نیز از وابستگان بنی امیّه و پسر عموی و یا پسر خاله عثمان بوده و در شوراء هم برای عثمان فعّالیت و با او بیعت کرده بود یاد نموده و بنظر حقیر هم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله اعلی و اجل و ارفع از این است که بر مؤمن صالحی چون ابن امّ مکتوم روی ترش نموده و از او اعراض نماید و با مشرکین پلید گرم گیرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۱

پس اگر گفته شود اگر خبر اوّل صحیح باشد آیا عبوس بودن گناه است یا نه. پس جواب داده میشود. که عبوس و انبساط برای

نابینا بی تفاوت و یکسانست زیرا او نمی بیند که برایش دشوار باشد. پس گناهی نیست.

پس جایز است که خداوند سبحان پیامبرش را برای این مورد، عتاب و سرزنش قرار دهد تا اینکه او را به بیشتر محاسن اخلاقی دریابد و او را بر بزرگی و عظمت حال مؤمنی که بطلب ارشاد آمده آگاه نماید و او را متوجّه سازد که الفت گرفتن با مؤمن که بر ایمانش استوار بماند سزاوارتر از الفت گرفتن با مشرک است بطمع ایمان آوردن او.

جبائی گوید: در این عتاب دلالت است بر اینکه فعل (عبوس شدن) در ما بعد معصیت است بجهت نهی و امّا در گذشته. پس دلالتی ندارد که آن معصیت بوده قبل از اینکه خداوند نهی از آن کند و خداوند سبحان نهی نفرمود مگر در این وقت. و بعضی گفته اند: که این کاری که نابینا کرد یک نوع از بی ادبی بود. پس او را بسبب اعراض از او نیکو ادب نمود مگر اینکه ممکن است که توهّم و خیال شود که اعراض از او برای فقر و ناداری او بوده و اقبال و توجّه به بزرگان مشرکین قریش جهت ریاست ایشان و بزرگ داشت ایشان. پس خداوند سبحان او را برای این خاطر سرزنش فرمود. و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که هر وقت عبد اللّه بن ام مکتوم را میدید میگفت آفرین، آفرین بر تو. نه بخدا قسم که دیگر هرگز خدا مرا در باره تو سرزنش نکند و آن قدر باو محبّت و مهربانی نمود که او از حیا و خجالت از حضور در مجلس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله

خود داری مینمود. «۱»

---

(۱) فخر الدّین رازی علیه ما علیه در تفسیر کبیرش گوید: مفسّرین اجماع

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۲

تفسیر: ... ص : ۳۰۲

(عَبَسَ) یعنی ناراحت شد و رو ترش کرد (وَ تَوَلَّی) یعنی از وی روی گردانید (أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی) اینکه نابینایی نزد او آمد (وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ) یعنی شاید این نابینا (یَزَّکَّی) بوسیله عمل صالح و آنچه از تو فرا میگیرد پاك و منزّه شود (أَوْ یَذَّکَّرُ) یعنی متذکّر شده و بآنچه از مواعظ قرآن یاد میگیرد متّعظ شده و اندرز گیرد. (فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری) پس او را در دینش نفعی بخشد. گفته اند: و در این لطف بزرگی است از خدا بر پیامبرش زیرا در باره عبوس خطاب نکرد، و

(کرده اند که آنکه عبوس شد و اعراض کرد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است و سیوطی در تفسیر درّ المنثور از عایشه نقل کرده که گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در مجلسی از وجوه و سران قریش که از ایشان ابو جهل بن هشام و عتبه بن ربیعه بود نشسته بود و میگفت آیا خوب و نیکو نیست اگر من به چنین و چنان آمدم و آنها میگفتند چرا بخدا قسم. پس ابن ام مکتوم آمد و آن حضرت با قریش مشغول بود پس چیزی سؤال کرد و آن حضرت اعراض نمود پس خدا نازل نمود (أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی) وَ أَمَّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی وَ هُوَ یَخْشی فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی) مترجم گوید: امّا اینکه فخر الدّین گفته اجماع مفسّرین ... درست نیست زیرا غالبا بلکه اغلب مفسّرین امامیّه گفته اند:

مقصود از

عَبَسَ وَ تَوَلَّی. عثمـان و یا شـخص دیگری از بنی امیّه بوده. چنان که محـدّث بحرینی در تفسـیر برهان و علی بن ابراهیم قمّی و محدّث کاشانی و شیخ طوسی در تبیان و ده ها نفر دیگر گویند آیه مذکور در باره عثمان و ابن ام مکتوم نازل شده است.

شیـخ طوسـی قدّس اللّه سرّه در تفسـیر تبیان فرموده اینکه حضـرات- اهل سـنّت گفته اند فاسد است. بعلّت اینکه پیامبر اسـلام صلّی اللّه علیه و آله مقامش بالاتر از این صفات (رذیله) است. و چگونه او را به عبوس و بد اخلاقی معرّفی میکند و حال آنکه در قرآن او را معرّفی به (لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۳

نفرمـود (عبست) و چون از عبوس گـذشت برگشت بخطـاب پس فرمود (وَ مـا یُـدْرِیکَ) سـپس فرمود (أَمَّا مَنِ اسْـتَغْنی) یعنی کسی که در میان قومش بزرگ و مستغنی از مال است (فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی) یعنی تو توجّه باو نموده و اقبال باو

(نموده (سوره قلم آیه ۴) و در بـاره وی گفته (وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیـظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ) (آل عمران آیه ۱۵۹) و چگونه اعراض میکنـد، و روی میگردانـد از کسـی که قبل از این او را تعریف نموده و فرموده (وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ) سوره انعام ۵۲ و دور نساز کسانی که خدا را شـبانه روز میخوانند و کسـی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اخلاق نیکوی او را شـناخته باشد و آنچه خداوند تعالی او را از مکارم اخلاق و خوش صـحبتی ممتاز فرمود و حتّی گفته اند که با

هیچکس هرگز مصافحه نمیکرد: که دستش را زودتر از طرف بکشد. پس کسی که دارای این صفات و ملکاتست چگونه به کوری که برای اسلام آمده رو ترش میکند مضافا بر اینکه پیامبران عموما از این اخلاق که موجب نفرت و آزردگی خاطر مردم است از قبول قولشان منزّه هستند.

و قومی گفته اند: که این آیات در باره مردی از بنی امیّه که خدمت- پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بود و ابن امّ مکتوم فقیر آمد و او ابراز تنفّر کرد نازل شده و خداوند تعالی آن را حکایت و نیز توبیخ و سرزنش نمود.

مترجم گوید: دکتر شریعتی هم که در سیمای محمّد (ص) این قضیّه را با آب و تاب نقل کرده از تفسیر نوین پدرش که او هم پیروی از اهل سنّت کرده گرفته و بنظر حقیر قضیّه از اصل از اختراعات و اکاذیب و مجعولات بنی امیّه است که برای تنزیه عثمان جعل کرده و از عایشه که افعال و حرکاتش با پیغمبر ص و خاندانش مانند خورشید نیم روز است نقل کرده و حال آنکه اگر کسی اهل اطّلاع و تاریخ باشد میفهمد که عایشه در آن زمان یا نبوده و یا بآنچه بوده و سران قریش مانند ابو جهل و دیگران هم در جنگ بدر که در سال اوّل هجرت واقع شد کشته شدند و قبل از آنهم هرگز در مکّه با پیامبر مجالست نداشتند، و امثال ابن امّ مکتوم ها که از مستضعفین بودند نمیتوانستند در آنجا علنا تظاهر باسلام کنند بلی این قضیّه واقع شده در مدینه در باره عثمان و ابن ام مکتوم چنانچه مفسّرین ما

نقل کرده اند. که ابن ام مکتوم مؤذّن پیغمبر در مدینه بوده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۴

میکنی (وَ ما عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی) یعنی چه چیز تو را ملزم داشته که باو التفات کنی اگر اسلام نیاورد و از نجاست کفر پاک نگردد زیرا بر تو نیست مگر ابلاغ و رسانیدن (وَ أَمَّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی) و امّا آن کسی که نزد تو میآید و کوشش دارد یعنی ابن امّ مکتوم که عمل در خیر میکند (وَ هُوَ یَخْشی) و حال آنکه او میترسد از خدای عزّ و جلّ (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی) یعنی تو از او تغافل نموده و از او مشغول بدیگری میشوی (کَلَّا) یعنی دیگر تکرار نکن و تنفّر کن از آن (إِنَّها تَذْکِرَةٌ) یعنی آیات قرآنی تذکّر و موعظه است برای مردم.

(فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ) هر کس خواهد آن را یاد کند. یعنی تنزیل یا قرآن یا وعظ و اندرز را و معنا اینست. پس کسی که خواهد آن را یاد کند یاد کند و در این مطلب دلالت بر اینست که بنده قدرت بر فعل دارد و در آن مخیّر است و قول خدا (کلّا) در آن دلالت بر اینست که در آینده برای او نیست که بتواند کاری کند. و امّا گذشته پس نهی و منعی از این در آن تقدّم نیافته پس معصیت نیست. سپس خداوند سبحان خبر به جلالت و عظمت مقام قرآن نزد خود داده و فرموده (فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ) ابن عبّاس گوید: یعنی این قرآن یا این تذکره و خاطر نشان در کتابهای بزرگی نزد خداست و آن لوح محفوظست و بعضی گفته اند:

یعنی کتب پیامبران که بر آنها نازل شده مثل قول خدای سبحان (لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی).

(مَرْفُوعَةٍ) در آسمان هفتم. و بعضی گفته اند: مرفوعه یعنی خداوند آن را از دناست و پلیدی نجاستها بلند و دور داشته (مُطَهَّرَةٍ) یعنی آن را دست نباید بزند مگر پاکان. جبائی گوید: آن قرآن محفوظ از اینست که دست کفّار بآن برسد. برای آنکه آن در دست فرشتگان است در بهترین مکانها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۵

حسن گوید: پاك است از هر پلیدی و ناپاکی. و بعضی گفته اند: پاك است از هر شك و شبهه و تناقضی. (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) ابن عبّاس و مجاهد گویند یعنی نویسندگانی از فرشتگان.

و بعضی گفته اند: سفیران وحی بین خدای تعالی و بین رسولان او از سفاره و قتاده گوید: ایشان قاریان قرآنند که آن را نوشته و میخوانند فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند حافظ قرآنی که عامل بآن باشد با فرشتگان نویسنده گان قرآن بزرگواران نیکوکارانند.

سپس خداوند ایشان را ستود و گفت (كِرامٍ) بزرگوارند بر پروردگارشان (بَرَرَةٍ) مطیعانند.

و بعضی گفته اند: بزرگوار از گناهند که خود را از گناه بلند و دور میدارند بر ره یعنی صالحین پرهیزکارانند. و مقاتل گوید: قرآن از لوح محفوظ نازل بآسمان دنیا شد شب قدر بنویسنده گانی از فرشتگان. آن گاه جبرئیل آن را نازل به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نمود. سپس خداوند سبحان یاد کرد تکذیب کننده گان قرآن را و فرمود (قُتِلَ الْإِنْسانُ) مجاهد گوید: یعنی معذّب و ملعون باد انسان و آن اشاره بهر کافر و ناسپاسی است.

ضحّاك گوید: و آن امیّه بن خلف (از سران

قریش) است. و بعضی گفته اند: آن عتبه بن ابی لهب است که گفت من کافر به پروردگار نجم و ستاره ام وقتی که فرود آمد (ما أَكْفَرَهُ) یعنی چه اندازه کفر او سخت و چه اندازه گمراهی او آشکار است. و این تعجّب و شگفتی از اوست مثل اینکه گفته تعجّب کنید از او و از کفرش با بسیاری شواهد و ادلّه بر توحید و ایمان (باز ایمان نمیآورد) مقاتل و کلبی گویند: ما استفهامیّه است. یعنی چه چیز او را کافر نمود و موجب کفر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۶

او شد. پس مثل اینکه گفته اینجا چیزی نیست که موجب کفر او شده و او را بکفر بخواند. پس چی او را بسوی کفر فراخواند با بسیاری نعمتهای خدایی بر او. سپس خداوند سبحان بیان نمود حال او را که سزاوار بود بر او که بداند خدا آفریدگار اوست. پس فرمود:

(مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) لفظ آن استفهام و معنایش تقریر و بیان است و بعضی گفته اند: معنایش اینست چرا نگاه باصل و ریشه خلقتش نمیکنند که از چه چیز او را خدا آفریده تا او را دلالت و رهبری به یکتایی خدای تعالی کند. سپس تفسیر نمود و گفت:

(مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ) از نطفه آب کمی او را آفرید. پس او را طور طور گردانید ۱- نطفه ۲- علقه تا آخر خلقتش و بر اندازه معلومی از درازی، و کوتاهی و شنوایی و بینایی و حواس او و اعضاء او و مدّت عمر او و مقدار روزی او و تمام احوال او.

(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ) ابن عبّاس و

قتاده گويند: يعنى آن گاه آسان نمود راه بيرون آمدن «۱» از شكم مادرش را تا از آن بيرون آمد. چون بچّه در رحم مادر سرش را به طرف سر مادر و پايش بسمت پاى مادر است. پس خداوند در موقع ولادت آن را بر گرداند يعنى سر را بطرف پائين و پا را بسوى بالا و سر مادر گرداند تا بيرون آمدن او از رحم مادر آسان شود.

---

(۱) حكيم و دانا بودن خالق و آفريدگار انسانى بديهىّ و آشكار است زيرا از او اين مخلوق عجيب و موجود ناشناخته صادر شده بعنايت و تدبيرى كه ممكن نيست از هيچكس مثل آن بوجود آيد. بعلّت اينكه در ذات نطفه اقتضاى حياه و زندگى نيست و البتّه مقتضى هر چيز از لوازم لا ـ ينفكّ آن چيز است. پس زنده بودن آن از ذات او نيست و نيز بتدبير شكم مادر و حرارت [...]

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۷

مجاهد و حسن و ابن زيد گفته اند: (ثُمَّ السَّبِيلَ) يعنى راه دين را آسان و راه خير و شرّ را براى او بيان نمود و او را مخيّر و متمكّن نمود از فعل خير و اجتناب شرّ و مانند آن (وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ) است (ثُمَّ أَماتَهُ) يعنى در او ايجاد مرگ نمود.

و بعضى گفته اند: زندگانى را از او زايل نمود (فَأَقْبَرَهُ) ابى مسلم گويد او را طورى گردانيد كه مقبور شود و در گور رود و او را صاحب گور و قبر گردانيد فرّاء گويد: او را مقبور گردانيد و او را طورى نگردانيد كه طعمه و خوراك درّندگان و پرندگان شود.

ابى عبيده گويد:

امر شـده که مـدفون گردد (ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ) حسن گویـد: یعنی هر وقت خـدای تعالی خواهـد او را از قبرش زنده کرده و بر انگیزد برای پـاداش و حسـاب و ثواب و عقاب (کَلَّا) یعنی حقّا (لَمَّا یَقْضِ) یعنی بجا نیاورد (ما أَمَرَهُ) اللَّه به آنچه خـدا او را امر نمود از اخلاص عبادتش و حقّ خدای تعالی که بر اوست با بسیاری نعمت او ادا نکرد.

مجاهد گوید: این مطلب تعمیم دارد در کافر و مسلمان که او را حقّ عبادتش عبادت نموده است.

(غریزیّه کـه در مـادر است نیست زیرا در آن و ماننـدهای آن اقتضـای حیـاه و زنـدگی از ذات آن نیست. پس چطـور میتـواند بـدیگری حیاه و زنـدگی بخشد و مادر نیز خود میمیرد و اگر حیاه لازمه او بود نمیمرد. پس برای حیاه مبدء دیگری است برای اینکه هر چیزی که بعرض است واجب است که منتهی بچیزی شود که بالـذّات است. پس اگر مـا هزاران جسم خشک را جمع کنیم و آب بر آن نپاشیم.

چیزی از او جـدا نشود و امّا مقادیر و انـدازه ها پس برای تو کافیست که یکی از این رگ ها را و شـریانها را بدانی در بدن که اگر از آنچه را که هست تنگ تر یا وسیع تر شود تولید بیماریها کند علاجش غیر ممکن باشد. (شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۸

[سوره عبس (۸۰): آیات ۲۴ تا ۴۲] ... ص : ۳۰۸

اشاره

فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ (۲۴) أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنا فِیها حَبًّا (۲۷) وَ عِنَباً وَ قَضْباً (۲۸) وَ زَیْتُوناً وَ نَخْلًا (۲۹) وَ حَدائِقَ غُلْباً (۳۰) وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعامِکُمْ

(۳۲) فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ (۳۳)

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸)

ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُها قَتَرَةٌ (۴۱) أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۰۹

ترجمه: ... ص : ۳۰۹

۲۴- و بايد آدمى بسوى خوراكش بنگرد.

۲۵- راستى ما آب را (از ابر) بريختنى (عبرت انگيز) بريختيم.

۲۶- سپس زمين را بشكافتى (عجيب) بشكافتيم.

۲۷- در آن زمين دانه را برويانيديم.

۲۸- و انگور و رطب را.

۲۹- و درخت زيتون و خرما را.

۳۰- و باغهاى مشتمل بر درختان (بزرگ و بر هم پيچيده) را.

۳۱- و ميوه و چراگاه را.

۳۲- براى بر خوردارى شما و چهار پايان شما.

۳۳- و چون آواز كننده (دميدن دوّم اسرافيل) بيايد (آدمى هول و شدايد بسيار ببيند).

۳۴- روزى كه شخص از برادر خويش.

۳۵- و از مادر و پدر خويش.

۳۶- و از همسر خود و از فرزندانش فرار ميكند.

۳۷- براى هر كس از ايشان در آن روزگاريست كه او را مشغول ميدارد ۳۸- چهره هايى كه آن روز درخشانست.

۳۹- خندان و شادمانند.

۴۰- و چهره هایی که آن روز گردی بر آنها نشسته.

۴۱- تاریکی آن رویها را فراگرفته.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۰

۴۲- اینگروه همان ناگرویدگان و تبه کارانند ..

قرائت: ... ص : ۳۱۰

اهل کوفه (انا صببنا) را بفتح قرائت کرده و دیگران بکسر خوانده اند و در قرائت شواذ ابن محیص (یعنیه) بعین و فتح یاء خوانده است.

دلیل: ... ص : ۳۱۰

ابو علی گوید: کسی که بکسر خوانده تفسیر آن را نظر کردن (بطعامه) گرفته چنانچه براستی قول خدای تعالی (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) تفسیر برای وعده است و کسی که فتح داده. پس گفته است (انّا) پس معنی بنا بر بدل اشتمال است. برای اینکه این چیزها مشتمل بر بودن طعام و حدوث آن است. پس آن از قبیل (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ) «۱» میپرسند تو را از ماه حرام (بگو) جنگ و جدال در آن و (قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ) «۲» کشته شدند و یا مرگ بر یاران حفره های آتشی که صاحب شعله و گیرانه بود و قول خدا (وَ ما أَنْسانِیهُ إِلَّا الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ) «۳» و فراموش نکرد و یا از یاد نبرد مگر اینکه شیطان او را بفراموشی و غفلت مبتلا کرد. برای اینکه ذکر مشتمل بر مذکور است و معنای إِلی طَعامِهِ. الی کون طعامه و حدوثه است و آن مورد اعتبار و معتبر است.

ابن جنّی گوید: قول خدا (یعنیه) بعین قرائت خوبی است امّا البتّه قرائت جماعت محکم تر و بهتر است از جهت معنی زیرا گاهی چیزی انسانی را کمک و یاری میکند ولی بینیاز نمیکند او را از غیر آن. آیا نمی بینی

---

(۱) بقره: ۲۱۷

(۲) سوره بروج: ۴

(۳) کهف: ۶۳

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۱

کسی که هزار درهم دارد و صد درهم از آن را برداشته و بسبب آن کمکی بکار و نیاز خود نمود

از بقیّه آن که نهصد درهم است بینیاز نمیشود که آن را بدیگری بخشد بلکه بآن اهتمام نموده و در حفظ آن میکوشد و امّا هر گاه امر او را از غیر آن کفایت کرده بود قوی تر بود. پس بشناس این مطلب را.

لغات: ... ص : ۳۱۱

الحـدیقه: باغ محدود را گویند و جمعش حدائق است و از آنست قول ایشان که میگویند: احدق به القوم. وقتی که او را احاطه و دوره کنند.

و الغلب: بمعنی غلاظ است. شجره غلبا. درخت تنومند را گویند فرزدق شاعر گوید:

عوی فاثار اغلب ضیغمیّا فویل ابن المراغه ما استثارا

صدای سگ نمود پس تحریک کرد (جریر) مرا که او را هجو کنم پس وای بر پسر مراغه و آنچه که تحریک نمود «۱» شاهد این بیت کلمه اغلب ضیغمیّا است که بمعنای سخت و تنومند دلاور است.

و الأب: چراگاه از علوفه و گیاه و سایر روئیدنی است که آن را حیوانات و چهار پایان چرا میکنند و گفته میشود آب الی سیفه فاسـتله. یعنی مبادرت بشمشـیرش نموده و آن را از غلاف کشـید پس مبادرت آن ماننـد مبادرت چراگاه است بخروج و بیرون رفتن. اعشی گوید:

صرمت و لم اصرمکم و کصارم اخ قد طوی کشحا و أب لیذهبا

بریدی دوستی را از من و من نه بریدم از شما مانند آن که برادری را قطع

---

(۱) مراغه اسم و یا لقب مادر جریر شاعر معاصر و رقیب فرزدق است.

کرد و طومار دوستی را از روی عداوت بست و مبادرت برفتن نمود.

شاهد این بیت کلمه و أب لیذهبا.

و در باره الأب گوید:

جذمنا

قیس و نجد دارنا و لنا الابّ بها و المکرع

اصل و ریشه ما از قیس است و در شهر نجد است خانه و منزل ما و برای ما در آنجا چراگاه و نخلستانی در کنار آب است.

شاهد این بیت کلمه اب است که بمعنای چراگاه است.

الصّاخه: یعنی صاکه خراشیدن گوش بجهت شدّت صوت آن که کر کننده است.

القتره: دود و از آنست قتار باد سیاه زیرا آن مانند دود است.

اعراب: ... ص : ۳۱۲

فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ: آن عامل در ظرف است (جار و مجرور) در قول خدا (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) برای هر کدام از ایشان در آن روز شغلیست که او را بی نیاز میگرداند. یعنی ثابت دارد برای هر کدام از ایشان آن شغل را در وقت آمدن صدای دوّم اسرافیل.

تفسیر: ... ص : ۳۱۲

و چون خداوند سبحان باو نمود خلقت پسر آدم را یاد کرد روزی او را برای اینکه عبرت بگیرد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ) باید آدمی نگاه به طعامش که میخورد و او را تقویت و نیرو میبخشد از طعامهای لذیذی که میل او است چگونه خداوند آن را آفریده و برای روزی بنده گانش آماده ساخته. و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۳

اندیشه و فکر کند چگونه او را متمکّن از بهره برداری و انتفاع بآن نموده سپس بیان کرد و گفت (أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا) یعنی باران را نازل کردیم نازل کردنی.

(ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا) آن گاه شکافتیم زمین را شکافتنی بگیاهها (فَأَنْبَتْنا فِيها) پس رویانیدیم در زمین (حَبًّا) یعنی از جنس حبوباتی که (مانند جو و گندم و برنج و و و ..) تغذیه نموده و ذخیره میکند (وَ عِنَباً) انگور را امتیاز داد برای منافع بسیار آن (وَ قَضْباً) ابن عبّاس و حسن گوید: آن رطبهای نارسی است از درخت خرما یکی بعد از دیگری می افتد و علوفه چهار پایان میگردد.

(وَ زَيْتُوناً) و آن روغنی است که از فشردن زیت بدست میآید (وَ نَخْلًا) جمع نخله است (وَ حَدائِقَ غُلْباً) یعنی باغهای محدود و محاطی که تنومند و بزرگ دارد. مجاهد گفته است غلبا باغیست که

پیچیده بدرختان بزرگ باشد (وَ فاكِهَةً) یعنی سایر میوه های گوناگون (وَ أَبًّا) یعنی چراگاه و مراتع- چنانی که مردم آن را کشت کرده اند از آنچه را که چارپایان میخورند و بعضی گفته اند: آب و چراگاه برای حیوانات چون میوه ها برای انسانهاست.

(مَتاعاً) یعنی منفعت (لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ) معنایش گذشت آن گاه یاد کرد روز قیامت را و فرمود (فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ) ابن عبّاس گوید: یعنی صیحه قیامت باین جهت نامیده شده برای اینکه گوش را میخراشد یعنی چنان بگوشها میرسد که نزدیک میشود آن را کر کند.

و بعضی گفته اند: برای اینکه همه مردم آن را میشنوند. و البتّه حرف تضعیف صاد قلب بیاء شده برای کراهیت و سختی تضعیف. پس گفتند:

اصاخ چنان که گفتند تظنّیت در تظنّنت و تقضی البازی در تقضض. «۱»

---

(۱) تقضی البازی جزئی از بیت عجاج است که میگوید: دانی جناحیه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۴

سپس خداوند سبحان یاد کرد که در چه وقتی آن صدای گوش خراش و صیحه قیامت میآید. و فرمود: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ) روزی که آدمی از برادر و مادر و پدر و همسرش (وَ بَنِيهِ) و پسرانش فرار میکند.

یعنی التفات و توجّهی بیکی از اینها برای بزرگی آنچه او در آنست و اشتغال او بخودش نمیکند اگر چه در دنیا اعتنا و توجّه کامل بآنها داشت.

و بعضی گفته اند: از آنها فرار میکند احتیاطا از مطالبه کردن آنها او را بآنچه میان او و آنها از ناراحتیها و سختیها و ستمها که بوده است.

و بعضی گفته اند: برای آگاهی و علم اوست که آنها برای او

سودی ندارنـد و او را بی نیاز بچیزی نمیکنند. و ممکن است او مؤمن باشد و نزدیکان و فامیل او اهل آتش باشـند. پس با آنها دشمنی کند و التفات بآنها نمی کند یا از ایشان فرار میکند برای اینکه نبیند بایشان از سختیها چه رسیده.

(لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) یعنی برای هر انسانی از ایشان امر و گرفتاری بزرگیست که او را از نزدیکانش مشغول و از ایشان او را منصرف میدارد و معنای یغنیه از زیادتی که بر اوست کفایت میکند او را یعنی در آن فضل برتری برای او از غیر او نیست. برای آنچه او در آنست از امری که او را احاطه نموده و سینه او را پر ساخته پس ماننـد بینیاز از چیزی در امر خود شده که توجّهی به آن ندارد.

و از عطاء بن یسار از سوده همسر گرامی پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت

(من الطور فعمر تقضـی البـازی (یعنی تقضـض البـازی) اذا البازی کسـر یعنی باز دو بالش را جمع کرد و از کوه طور گذشـت فرود آمد باز زیرا باز موقع فرود آمدن بال خود را میشکند و جمع میکند و در جزء اوّل ص ۱۲۷ گذشت ذکر بیت مذکور.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۵

شـده که گویـد: رسول خـدا صـلّی اللّٰه علیه و آله فرمود مردم عریـان و پـا برهنه و ناتوان بر انگیخته میشونـد از شـدّت حرارت سیلاب عرق بـدهن و پرده گوش آنها میرسـد. گویـد گفتم وای بر ما ای رسول خـدا بعضـی از ما نظر بـدیگری میکنـد فرمود: مردم در گرفتاری و شغلی هستند که توجّه

باین ندارند و تلاوت فرمود (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) سپس خداوند احوال مردم را تقسیم نمود در آن روز و گفت (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ) یعنی چهره هایی در آن روز نورانی و درخشان (ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ) خندان و شادمان از خشنودی و خوشحالی بآنچه برای او از ثواب آماده ساخته شده. و از وجوه اراده کرده صاحب چهرها را. (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ) و چهره هایی در آن روز غبار گرفته. یعنی و در هم است برای غصّه ای که دارند.

(تَرْهَقُها) یعنی بالا میرود از آن و میپوشاند آن را (قتره) یعنی سیاهی و تیره گی در موقع دیدن آتش.

زید بن اسلم گوید: غبره چیزیست که از آسمان بزمین پائین میآید و قتره آنست که از سمت زمین بطرف آسمان بالا میرود.

(أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ) آن گروه ایشانند کافرهایی در ادیانشان.

(الْفَجَرَةُ) گنهکارانی در افعالشان و خوارج (نهروان) استدلال کرده اند باین بر اینکه کسی که مؤمن نیست ناچار کافر است برای اینکه خداوند سبحان چهره ها را بدو گروه تقسیم نموده و تعلّقی هم برای ایشان بآن نیست زیرا خداوند سبحان یاد کرده در اینجا دو قسم چهره ها را متقابل و برابر یکدیگر چهره های مؤمنین و چهره های کفّار و چهره های فساق ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۶

از اهل نماز را یاد نکرد. پس جایز است که برای آنها صفت دیگری باشد به اینکه بر آنها (غبره) غباری باشد که تاریکی آن را نپوشانیده باشد یا بر آن زردی یا رنگ دیگری باشد. «۱»

---

(۱) حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل ص ۳۲۴ گوید: خبر داد ما را عقیل بن حسین از علی بن الحسین از

محمّـد بن عبیـد اللَّه و عمر بن محمّـد- جمحی در مکّه گفتنـد خبر داد مـا را علی بن عبـد العزیز بغوی از ابو نعیم از حمـاد ابن سلمه از ثابت از انس بن مالك گفت سؤال کردم از رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله از قول خـدای تعالی وجوه یومئذ مسـفره فرمـود ای انس آن چهره هـا چهره مـا فرزنـدان عبـد المطّلب من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسـین، و فـاطمه هسـتیم از قبورمان خارج میشویم در حالی که نور چهره های ما مانند خورشـید درخشان در روز قیامت است خداوند تعالی فرمود (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ)، یعنی درخشان بنور است در زمین قیامت (ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ) بثواب چنانی که خـدا ما را وعـده داده. (مترجم) کلینی در کافی و مفید علیهما الرّحمه در اختصاص باسنادشان از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت نموده در قول خدای تعالی- (فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ) یعنی باید بعلمش نگاه کند که از چه کسی فراگرفته.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۷

سوره کورت ... ص : ۳۱۷

اشاره

مکی است و بعضی مفسّرین آن را سوره تکویر گفته اند.

آیاتش ۲۹- آیه میباشد.

فضیلت آن: ... ص : ۳۱۷

ابی بن کعب از پیـامبر صـلّی اللَّه علیه و آله روایت نمـوده که فرمود هر کس سوره اذا الشّـمس کوّرت را قرائت کنـد خـداوند تعالی او را هنگامی که پرونده اعمالش باز میشود از رسوا شدن حفظ میکند.

عبـد اللَّه بـن عمر گویـد: پیغمبر صـلّی اللَّه علیـه و آله. فرمـود: هر کس دوست دارد. در روز قیـامت بمن نگـاه کنـد سـوره اذا الشّمس کوّرت را بخواند ابو بکر نیز روایت کرده که گفت به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله عرض کردم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۸

یا رسول اللَّه چه زود پیر شده ای فرمود: سوره هود و واقعه و مرسـلات و عم یتساءلون. و اذا الشـمس کورت مرا پیر و موی مرا سفید کرد.

و امّا روایتی که از انس بن مالك نقل شده که از او پرسیدند آیا پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله خضاب میکرد. گفت پیری و موی سفید شأن پیغمبر نبود پس گفته شد ای ابا حمزه آیا پیری خوب نیست. گفت همه شما پیری و سفید مویی را مکروه دارید.

پس وجه جمع بین آن حدیث و حدیث انس ممکن است این باشد که مقصود از فرمایش آن حضـرت شـیّبتنی. اینست که اگر انسانی از چیزی پیر میشد هر آینه از قرائت و خواندن این سوره ها میشد.

و روایت شده که چون حضرت علی علیه السّلام پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را غسل داد در محاسن آن حضرت چند دانه موی سفید دید.

و چیزی که ظاهر و آشکار نمیشود مگر بعد از تفتیش و تجسّس

چیزی نیست (یعنی پیری که معلوم نشد مگر بعد از تجسّس و دقّت پیری نیست).

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره عبس را بذکر روز قیامت و اهوال آن- افتتاح فرمود این سوره را نیز بذکر علامات و احوال قیامت شروع و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۱۹

[سوره التكوير (۸۱): آيات ۱ تا ۱۴] ... ص : ۳۱۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَ إِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ (۳) وَ إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ (۴)

وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ (۶) وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَ إِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَ إِذَا الْجَنَّهُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ (۱۴)

ترجمه: ... ص : ۳۱۹

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱- آن گاه که خورشید درهم پیچیده شود (بی فروغ گردد).

۲- و آن گاه که ستارگان تیره شوند.

۳- و آن گاه که کوه ها (چون ریگ سیّال) رونده شوند.

۴- و آن گاه که اشتران ده ماهه آبستن فرو گذارده شوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۰

۵- و آن گاه که جانوران وحشی گرد آورده شوند.

۶- و آن گاه که دریاها آمیخته شوند.

۷- و آن گاه که نفسها جفت کرده شوند.

۸- و آن گاه که از دختر زنده در گور شده پرسیده شود.

۹- بکدام گناه کشته شده است.

۱۰- و آن گاه که نامه ها گشوده شود.

۱۱- و آن گاه که آسمان بر کنده شود.

۱۲- و آن گه که دوزخ افروخته شود.

۱۳- و آن گاه که بهشت نزدیک شود.

۱۴- بداند هر کس آنچه حاضر ساخته است.

قرائت: ... ص : ۳۲۰

ابن کثیر و اهل بصره سجّرت بتخفیف خوانده و دیگران بتشدید قرائت کرده اند. و اهل مدینه و ابن عامر و عاصم و یعقوب و سهل. نشرت بتخفیف خوانده و دیگران بتشدید قرائت کرده اند. و اهل مدینه و ابن عامر و رویس و عاصم غیر یحیی و حماد. سعّرت. بتشدید خوانده و بقیّه بتخفیف قرائت کرده اند.

ابو جعفر. قتّلت بتشدید خوانده و دیگران بتخفیف قرائت کرده اند و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت شده. و اذا الموؤده سئلت بفتح میم و واو قرائت فرموده اند. و از ابن عبّاس نیز همین روایت شده است.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده و اذا المودّه سألت ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۱

بایّ ذنب قتلت و این قرائت ابن عبّاس و یحیی بن

یعمر و مجاهد، و ابی الضّحی و جابر بن یزید است.

دلیل: ... ص : ۳۲۱

ابو علی گوید: دلیل (سجرت) بتخفیف قول خدا و البحر المسجور است. و بعضی در باره بحر مسجور گفته اند که دو قسم است یکی خالی از همه چیز و یکی پر از بحر ممتلی و دریای پر گفته شاعر است در تعریف و عل

اذا شاء طابع مسجوره تری حولها النبع و السّاسما

هر گاه خواست ظاهر شود و طلوع کند در حالی که پر باشد از برکت که خواهید دید اطرافش درختان نبع و ساسم فراگرفته است.

شاهد این بیت کلمه مسجوره است که بمعنی پر و ممتلی آمده.

و دلیل تشدید. نشرت قول خدا صحفا منشّره است و دلیل سعرت بتخفیف قول خدا. و کفی بجهنّم سعیرا. پس سعیر بر وزن فعیل بمعنای مفعول است. و البتّه این از باب فعل میآید و دلیل کسی که سجرت، به تخفیف گفته اینست که اسناد فعل بضمیر بسیار است از باب و غفلت الأبواب و دلیل کسی که. نشرت بتخفیف خوانده. در رق منشور است.

و دلیل. سعرت بتشدید. آیه کلّما خبت زدناهم سعیر است پس این دلالت بر کثرت میکند و چیزی بعد از چیزی پس تشدید لازم آن شده است.

و کسی که. و اذا الموده سألت بفتح سین خوانده. مؤووده موصوف به سؤال و بگفته بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. میباشد. و ممکن است خداوند این موده را کامل نموده در این حال و او را قادر و توانای بنطق و سخن نموده و گویا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۲

نماید. تا اینکه بپرسد بچه گناهی او را زنده بگور کردند و کشتند

و تأییـد میکند آن را آنچه از پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود مقتولی که بظلم و سـتم کشـته شده روز قیامت میآیـد در حـالی که از رگهای گردنش خون میریزد. رنگ آن رنگ خون و بویش بوی مشک است بقاتل و کشـنده خود گل آویز و میگوید:

پرودگارا از این به پرس برای چه مرا کشت.

و کسی که قتلت، بتشدید خوانده مقصود. بآن تکرار فعل است.

برای اینکه مقصود از مودّه در اینجا جنس است. پس اراده تکرار جایز است.

و امّا کسـی که. الموذّه. بفتح میم و واو خواند. پس مقصودش باین رحم و خویشان است. و اینکه از قاطع رحم پرسیده میشود. چرا قطع رحم کردی و صله رحم ننمودی.

ابن عبّاس روایت کرده که حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

مؤدّه و یا مودّه کسیست که در راه دوستی ما اهل بیت کشته شود.

و از حضـرت باقر علیه السّلام است که فرمود: یعنی قرابه و خویشان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و کسی که در جهاد کشته شود و در روایت دیگری فرمود او کسیست که در راه دوستی و ولایت ما کشته و شهید گردد.

شرح لغات: ... ص : ۳۲۲

التکویر: پیچیدن بطریق دوری و دائره ای و از آنست دور عمامه.

کسّرت العمامه علی رأسی. عمامه را بر سرم گیرد و مدوّر پیچیدم اکورها کور او کوّرتها تکویر او طعنه فکوّره. آن گاه که آن را بطور جمعی و بسته انداخت و نعوذ باللّه من الحور بعد الکور: یعنی بخدا پناه میبریم از نقصان و کم بودی بعد

از زیادی و فراوانی.

الانکدار: منقلب و

وارونه شـدن چیز است بطرزی که بالای آن زیر قرار بگیرد. آن چنان که اگر آب بود کـدر و تیره میشـد. و اصل آن انصـیاب است.

عجاج گوید:

«ابصر خربان فضاء فانكدر» «۱» پرنده قمری سرابی دید پس بزیر آمده و سر نگون شد.

العشار: جمع عشراء آن شتریست که ده ماهه آبستن باشد و شتر در دوازده ماهگی میزاید.

السجر: اصل آن پر بودن است. لبید شاعر عصر جاهلیت گوید:

فتوسّطا عرض السّریّ فصدّعا مسجوره متجاورا قلّامها

پس کـاروان و شـتران در وسـط نهر توقّف کردنـد. پس مزاحم شدنـد محلّی را که پر بود از گیـاه قلام و نی که در کنـار هم بودند.

شاهد این بیت کلمه مسجوره است که بمعنای پر آمده. و تنور مسجور تنور پر از آتش است.

الموؤده: از بـاب وأد یئد وأدا. زیر خـاک کرد و زیر خـاک میکنـد و عرب جـاهلیّت دخـتر را زنـده زیر خـاک و گور مینمود بجهت ترس از تنگدستی.

قتـاده گویـد: قیس بن عاصم تمیمی خـدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شـرفیاب شـد و گفت من در جاهلیّت هشت دخترم را زنده بگور کردم. پس حضرت فرمود: از برای هر دختری یک بنده آزاد کن. گفت من صاحب شترم

---

(۱) در دو صفحه قبل در تفسیر سوره عبس گذشت و بیت اوّل آن اینست

دانی جناحیه من الطّور فمر تقضی البازی اذا البازی کسر.

و بعد از آن این بیت است.

ابصر خربان فضاء فانكدر. خربان جمع خرب و آن پرنده ای است که باو حباری و در فارسی قمری گویند. «شعرایی»

فرمود: پس بهر کس خواهی (از مستمندان) یک نفر

شتر اهداء نما. «۱»

جبائی گوید: آن را موءوده نامیده اند برای اینکه سنگینی میکند در حالی که آن را بر آن افکنده اند تا بمیرد. و این اشتباه است زیرا موءوده از باب وادیه معتل الفاء و آنکه بمعنای ثقل است از آده یؤده. اثقله سنگین کرد او را و آن معتل العین است. و اگر مأخوذ از آن بود گفته میشد مؤدّه بر وزن معوّده.

از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از عزل (منی) پرسیدند فرمود این وأد خفی و کشتن نهانی (نطفه) است. «۲»

فرزدق شاعر گوید:

و منّا الّذی منع الوالدات فاحیا الوئید فلم تواد

و بعضی از ما بودند که منع میکرد مادرها را از اینکه بچه سقط کنند. و یا اینکه خود عزل نماید و نطفه را در خارج رحم بریزد. پس زنده میداشت.

نوزاد را و زنده زیر خاک نمیکرد. شاهد این بیت کلمه وئید و لم تواد است که بمعنای زیر خاک شده است.

و گوید:

و منّـــــا الّـــــــذی احیـــــا الوئیـــــد و غـــــالب و عمرو منّـــــا حـــــاجب و الاقـــــارع «۳»

---

(۱) اهل سنّت خود اقرار دارند که خلیفه دوّم آنان عمر بن خطاب هم چندین دختر خود را در عصر جاهلیت زنده بگور کرد.

(۲) مشهور فقهاء این نهی عزل را حمل بر کراهت کرده اند و بعضی از آنها حمل بر حرمت از زن آزاد دائمی مگر اینکه شرط کند با آن زن. و این حرمت و یا کراهت عزل و ریختن نطفه و منی در خارج رحم برای اینست که زن بوسیله انزال در داخل لذّت میبرد و کیف میکند.

(۳) مادر فرزدق لیلی دختر جالس خواهر اقرع (و اقارع همان

اقرع و عمرو و غالب است) و اقرع همان صحابى مشهور بسخاوت و بزرگواريست و در اين

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۵

و بعضـى از ما بودنـد كه زنـده كردنـد دختران زنـده بگورى را و از ما بود غالب و عمرو و بعضـى از ما بودند حاجب و اقارع. شاهد اين بيت كلمه وئيد است كه مقصود همان دختران زنده بگور شده است.

الكشط: بمعناى كندن از شدّت و سختى چسبندگى است و كشط و قشط هر دو يكيست در معنى و در حرف و قرائت عبد اللَّه و اذا السّماء قشطت. «۱»

التّسعير: هيجان و طغيان آتش است تا شعله ور گردد. و از همين باب است. سعر. براى اينكه آن حال براى رفتن و پائين آمدن نرخ است در بازار.

اعراب: ... ص : ۳۲۵

شمس مرفوع بفعل ضـمير و مخفى است و تقـديرش اذا كوّرت الشّـمس- كوّرت است و جايز نيست اظهار اين فعل براى اينكه ما بعدش تفسـير آن را ميكند. و البتّه اختيار باضـمار و مخفى داشتن فعل شده براى اينكه در اذا معنى شرط خوابيده و شرط هم مقتضى فعل است. و جواب اذا شرطيه قول خدا

(دو بيت اشاره بقصه صعصـعه جدّ فرزدق است كه بر رسول خدا (ص) وارد و گفت من ۳۶۰ دختران زنده بگورى را خريدم هر كـدام را بـدو شتر ده مـاهه آبسـتن و يـك شتر نر آيـا براى من در اين اجر و ثوابيست فرمود پيغمبر (ص) اين بابى از ابواب نيكى و احسان است و اگر اسلام آورى خدا پاداش آن را بتو دهد.

(۱) ابو على (ره) ياد نكرده كه در ميان عبد اللّه ها كدام مراد

است آیا عبـد اللَّه بن عبّاس و یا عبـد اللَّه بن مسـعود صـحابی جلیل القدر صاحب قرآن مقصود است آیا عبد اللَّه دیگری و اللَّه اعلم.

(مترجم) [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۶

عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ است. پس اذا. در محلّ نصب قرار دارد برای اینکه ظرف است برای علمت و بنا بر این جاری میشود امثـال این آیه. وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ ... و آیـات بعـد از آن. و جمله ای که آن فعـل محـذوف است بـا فاعلش بعـد از اذا (اذا انکـدرت النجوم ...) در محلّ جرّ است بسـبب اضافه شدن اذا بآن و تقدیرش اینست. وقت تکویر خورشـید (و انکدار نجوم ..) هر کسـی میدانـد که چه کرده است و بـآن پاداش داده میشود. بنا بر این در اینجا دوازده آیه است که با کلمه اذا. که ظرفسـت شروع شـد و تمامی اضافه بجمله ها شده از آیه إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ تا آیه وَ إِذَا الْجَنَّهُ أُزْلِفَتْ. و عامل در تمام آنها قول خدا آیه علمت نفس ما احضرت است.

تفسیر و مقصود: ... ص : ۳۲۶

خداوند سبحان خبر داد از قیامت و سختیهای آن و فرمود:

(إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ) ابن عبّاس و ابیّ و مجاهد و قتاده گفته اند: آن گاه که نور روشـنایی خورشید تمام و تاریک و نابود شد. و بگفته ابی صالح و ربیع بن خثیم. آن گاه که خورشـید افتاد و از بین رفت و بگفته زجاج آن گاه که روشـنایی خورشید جمع و پیچیده شد چنانچه عمّامه پیچیده شود. و مقصود اینکه از تکوّر خورشـید اینست که نورش جمع و بر چیده تا اینکه مثل آهن پاره تفتیده افتاده شود و

نور و حرارتش تمام و خداوند برای بندگانش نور دیگری ایجاد نماید.

(وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) مجاهد و قتاده و (خواجه) ربیع خثیم گویند آن گاه که ستارگان فرو ریزند و بهم بخورند. میگویند طائر از هوا منکدر شد.

آن گاه سر نگون گردید.

جبائی گوید: آن گاه که ستارگان از تیره گی تغییر کنند و قول اوّل بهتر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۷

است زیرا در آیه دیگر فرمود:

(وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ) آن گاه که تناثر نجوم شود. ستارگان به هم بریزند. مگر اینکه بگویی اوّل نورش میرود آن گاه بهم میریزند.

(وَ إِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ) آن گاه که کوه ها از روی زمین روان گردند پس غبار و گرد پراکنده و آب نمایی شوند.

(وَ إِذَا الْعِشارُ) و آن گاه که شتران ده ماهه آبستن. و نیز بعد از آنکه بچه خود را زائیدند. عشار گفته میشوند و آنها گرانقدرترین مال نزد عربند (عُطِّلَتْ) یعنی حمل و بچّه خود را بدون شبان و شتربان رها کنند و بگفته جبائی و محکی از ابن عمرو عشار ابرهای معطّل هستند، که نمیبارند ازهری گوید: من در لغت این معنی را از عشار نمیشناسم.

(وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ) آن گاه که حیوانات وحشی جمع میشوند تا قصاص بعضی که بر دیگری شاخی زده و یا صدمه ای وارد نموده گرفته شود و خداوند سبحان وحوش و حیوانات را در آخرت محشور کند تا اینکه بآنچه استحقاق دارند از عوض بر دردهایی که در دنیا بآنها رسیده برسند و داد بعضی از برخی دیگر گرفته شود پس در آن وقت بآنها خواهد رسید آنچه از عوض ها استحقاق

دارند.

پس آنکه میگوید: عوض همیشگی است میگوید آن حیوان برای همیشه در نعمت باقی خواهد بود. و آنکه میگوید: مستحقّ عوض میشود. بطور انقطاع.

و بعضی از ایشان گویند: خداوند از باب تفضّل عوض را ادامه دهد بآنها تا اینکه غمّی بانقطاع آن عوض بر معوّض وارد شود. و بعضی از آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۸

گویند: وقتی خدا آنچه استحقاق داشت از عوضها بآنها داد آنها را خاک گرداند.

(وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ) یعنی آب گوارا و شیرین آنها را بر آب شورش ریخته و آب شورش را بر آب شیرینش آمیخته تا پر شود.

مجاهد و مقاتل و ضحّاک گویند: مقصود اینکه بعضی از دریاها جاری در بعضی دیگر شود تا تمام دریاها یک دریا شود و فاصله از میان آنها بر داشته شود. و بگفته ابن عبّاس بر افروخته شود پس آتشی شعله ور گردد و بگفته حسن و قتاده. خشک شده و آبش تماما بخار و یا بزمین فرو رفته و یک قطره از آنهم نماند. و بگفته جبائی پر از چرک و خون و کثافتی که از بدنهای اهل آتش در آتش روانست گردد. و اراده کرد بحار جهنّم را زیرا دریاهای دنیا که تمامی فانی و نابود شده اند.

(وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ) عمر بن خطاب و ابن عبّاس و مجاهد و حسن و قتاده گویند: یعنی آن گاه که هر انسانی نزدیک بشکل و مثل خود میشود و خود را باو میچسباند و از انسان تعبیر بنفس شده و گاهی هم از روح تعبیر به نفس شده. پس مقصود اینست که هر انسانی نزدیک بمثل خودش

از اهل آتش و اهل بهشت میگردد. و بگفته عکرمه و شعبی و ابی مسلم. آن گاه که ارواح باجساد نزدیک شده و زنده میشوند و بگفته جبائی آن گاه که فریب خورده به کسی که گوش زده و فریبش داده از انسان یا شیطان نزدیک میشود (تا حق خود را بگیرد) و بگفته عطاء و مقاتل. آن گاه که صالحین از مؤمنان بحور العین، نزدیک شده و با آنها ازدواج میکنند و نفوس کافران با شیطانها نزدیک میشوند.

(وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ) ابن عبّاس گوید: یعنی هنگامی که دخترک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۲۹

کوچک زنده بگور شده سؤال میکند.

در عرب جاهلیت عادت بر این جاری شده بود که چون وقت زایمان زن نزدیک میشد. گودالی حفر میکرد و بالای آن می نشست پس اگر دختری میزائید آن را نگاه میداشت.

شاعر ایشان گوید:

سمّیتها اذ ولدت تموت و القبر صهر ضامن زمیت

آن دختر را وقتی بدنیا آمد (تموت) میمیری تو نام گذاردم و قبر شوهر ضامن سنگین و با وقاریست.

شاهد این بیت همان عمل سخیف زنده بگور کردن دختران معصوم است. و معنای سئلت گذشت.

(بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) فرّاء گوید: از دختر زنده بگور شده خواهند پرسید بچه جرم و گناهی کشته شدی و معنای سؤالش توبیخ و سرزنش قاتل اوست.

برای اینکه میگوید من بدون گناه کشته شدم. و این جاری مجرای قول خدای سبحانست بعیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیه السّلام که بر طریق و روش توبیخ و ملامت قومش و اقامه حجّه بر آنها میگوید:

(أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ

اللَّهِ) آیا تو گفتی به مردم که تو را و مادرت را دو خدا بگیرند از غیر خدا.

ابی مسلم گوید: معنای سئلت. اینست که از قاتل آن مطالبه دلیل و علّت میشود در قتل آن دخترهای زنده بگور شده و از سبب قتل آنها سؤال میشود پس مثل اینکه گفته شده زنده بگور شده ها از قاتلش می پرسد چرا و به چه گناهی کشتی، این را و نظیر آن قول خداست انّ العهد کان مسئولا. البتّه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۰

از عهد و پیمان پرسیده خواهد شد و بنا بر این در اینجا کشنده گان حقیقته مسئول خواهند بود نه کشته شدگان و مسلّما آنها سؤال کننده از قتلشان هستند.

(وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ) و آن گاه که پرونده اعمالی که فرشتگان در آن از خیر و شرّ صاحبش و اهلش نوشته اند باز میشود تا اینکه اصحابش آن را بخواند و اعمال ظاهر میشود پس بحسب آن پاداش داده شوند.

(وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ) آن گاه که آسمان زایل و از جای خود نابود شود نابود شود مانند جلا و پوستی که از تن شتر نابود و کنده میشود سپس خدا آن را می پیچد و جمع میکند. و بگفته زجاج آن گاه که آسمان کنده میشود چنان که سقف کنده میشود و بگفته دیگری آن گاه که آسمان از آنچه در آنست کشف و ظاهر میشود و معنای کشط بر داشتن تو است چیزی را از چیزی که پوشیده است چنان که پوست از کوهان شتر برداشته میشود.

(وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ) و آن گاه که دوزخ بر افروخته و شعله ور میگردد تا اینکه

شدّت و تندیش بر تندی افزوده گردد.

و قتاده گوید: بر افروختگی آن غضب و خشم خدا و گناهان بنی آدم است.

(وَ إِذَا الْجَنَّهُ أُزْلِفَتْ) و آن گاه که بهشت نزدیک باهل آن گردد، برای دخول آنان. و بگفته بعضی نزدیک شود بآنچه در آنست از نعمتها. پس مؤمن سرورش زیاد و اهل آتش حدتشان زیاد شود.

(عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ) یعنی آن گاه که این چیزها در قیامت شد در این وقت هر کسی میداند چه عملی حاضر کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۱

چنانچه میگویند: احمدته و جدته محمودا. ستودم او را و یافتم او را ستوده و پسندیده.

و بعضی گفته اند: میداند در آن وقت چه اعمالی از خیر و شرّ حاضر کرده است. و احضار اعمال مجاز است برای اینکه آن باقی نمیماند. و معنی اینست چیزی از آن نفس کم و نابود نمیشود بلکه تمام اعمالش حاضر خواهد بود و بگفته بعضی مقصود پرونده های اعمال است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۲

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱۵ تا ۲۹] ... ص : ۳۳۲

اشاره

فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَ اللَّيْلِ إِذا عَسْعَسَ (۱۷) وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)

ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَ ما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)

وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَيْطانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ (۲۹)

ترجمه: ... ص : ۳۳۲

۱۵- سوگند یاد میکنم بستارگان پنهان شونده.

۱۶- در روز که رونده در افلاک خود نهان شونده در بروج خود.

۱۷- سوگند به شب آنکه پشت کند.

۱۸- و بامدادی که دم زند (طلوع کند).

۱۹- البتّه قرآن گفتار فرستاده ای (جبرئیل) بزرگوار است.

۲۰- نیرومند در پیشگاه صاحب عرش با منزلت است (در آسمان). ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۳

۲۱- فرمانرواست در آنجا امین است.

۲۲- نیست هم نشین شما (محمّد) دیوانه.

۲۳- بعزّتم سوگند دید پیغمبر جبرئیل را در افق روشن.

۲۴- و نیست پیغمبر بر چیزهای پوشیده (که بدو وحی میشود) بخیل (که شما را تعلیم ندهد).

۲۵- و نیست قرآن سخن ابلیس رانده شده.

۲۶- پس (راه حق را گذاشته) بکجا میرود.

۲۷- نیست قرآن مگر پندی برای جهانیان.

۲۸- برای هر که بخواهد از شما آنکه (در راه خدا) مستقیم شود.

۲۹- و نمیخواهید (هدایت را) مگر آنکه بخواهد خدای که پروردگار جهانیان است.

قرائت: ... ص : ۳۳۳

اهل بصره غیر سهل و ابن کثیر و کسایی (بظنین) با ظاء خوانده. و دیگران با ضاد قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۳۳۳

ظنین آنست که مورد سوء ظنّ و بدگمانی و متّهم باشد از قول ایشان ظننت یعنی اتّهمت است نه از ظننت که متعدّی بدو مفعول باشد زیرا اگر از آن بود ناچار بود از ذکر مفعول دوّم و در اینکه مفعول دوّم ذکر نشده دلیل است بر اینکه آن از ظننت بمعنای اتّهمت است. و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله معروف به امین است و جناب ابو طالب (مؤمن قومش) پیغمبر را بصفت امین توصیف و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۴

گفته است.

انّ ابن آمنه الامين محمّدا عندی بمثل منازل الاولاد

البتّه فرزند آمنه (دختر وهب) محمّد صلّی اللّه علیه و آله امین است نزد من مانند مقام و منزلت فرزندانم- شاهد این بیت کلمه امین لقب محمّد (ص) است.

و کسی که به ضاد و ضنین قرائت کرده پس آن از بخل است. و معنی اینست که آن خبر بغیب میدهد. پس آن را بیان نموده و کتمان نمیکند چنانچه کاهن و جادوگر امتناع از خبر دادن میکند تا اینکه اجرت و شیرینی بر این کار بگیرد.

شرح لغات: ... ص : ۳۳۴

الخنّس: جمع خانس و الکنّس جمع کانس و اصل و ریشه هر دوی آنها بمعنای ستر است. و شیطان خنّاس است برای اینکه وقتی ذکر خدا میشود او پنهان میشود. یعنی فرار میکند و مخفی میشود. و کنّاس الطّیر پرنده، و وحشی، آشیانه و خانه ایست که آن را مخفی گاه خود قرار میدهد. و کواکب، و ستارگان در برجهای خود مخفی میشوند چون آهوها که در لانه و خانه خود داخل میشوند.

و عسعس اللّیل: آن گاه که از اوّلش اقبال کند. و

عسعس آن گاه که ادبار نماید و پشت نماید و آن از اضداد است.

علقمه بن قرط گوید:

حتّی اذا الصبح لها تنفّسا و انجاب عنها لیلها و عسعسا

تا آن گاه که سفید صبح دمیده و هوا روشن گردد و تاریکی شبش بر طرف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۵

و روز اقبال و شب ادبار نماید در این شعر تعریف غاری که مخفی گاه و یا منزل او بوده است مینماید.

شاهد این بیت عسعسا است که برای اقبال روز و ادبار شب آمده است.

العس: خواستن چیز است در شب و از آنست شبگرد (و عسس) گرفتن میگویند. عسعس اللّیل و سعسع شبگردی کرد.

اعراب: ... ص : ۳۳۵

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ. جواب قسم است. سپس رسول را توصیف فرمود:

تا قول خودش امین آن گاه فرمود: وَ ما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ و آن عطف بر جواب قسم است. و همین طور ما بعدش. و قول او:

(فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ) اعتراض است. فرّاء گوید: عرب میگوید الی این تذهب. و این تذهب تا کجا میروی. و کجا میروی و میگویند. ذهبت الشّام و خرجت الشّام. تا شام (سوریا) رفتم. و از شام بیرون آمدم. و انطلقت السّوق. و ببازار رفتم گوید ما از عرب این سه حرف و مثال را شنیدیم.

فرّاء انشاد کرده و گفت:

تصیح بنا حنیفه اذ رأتنا و ایّ الارض تذهب للصّباح

قبیله حنیفه وقتی ما را ببینند بر سر ما فریاد کند و هر زمینی که برای صبحگاهان بروند. با فریاد و داد خواهند رفت.

شاهد این بیت کلمه تذهب میباشد. مقصود اراده کرده (الی ایّ الارض) را و سیبویه از این سه مثال حکایت نکرده

مگر. ذهبت الشّام را و بنا بر این معنی آمده (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) و معنایش. فالی این تذهبون است و قول خدا. إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ نیز جواب قسم است. و قول خدا. وَ ما

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۶

تَشاؤُنَ

هم نیز داخل در جواب قسم است. و قول او لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ بدل از قول او للعالمین. بدل بعض از کلّ است. پس تمام این مرکب از فعل و فاعل و از قسم و جوابهای آنست.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۳۳۶

سپس خداوند سبحان آنچه در پیش فرمود مؤکّد نمود بقسم و فرمود:

(فَلا أُقْسِمُ) یعنی فاقسم. پس سوگند یاد میکنم ولاء زاید است و ما یاد کردیم اختلاف علماء را در باره لا در آیه (لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ) (بِالْخُنَّسِ) و آنها ستارگانی هستند که روز پنهان میشوند و شب ظاهر میشوند. (الْجَوارِ) صفت خنّس است زیرا آنها در مدار و افلاك خود سیر میکنند (الْكُنَّسِ) نیز از صفات آن ستارگان است که متواری و پنهان در بروج خود میشوند چنان که، آهوان در لانه های خود پنهان میشوند. حضرت علی علیه السّلام میفرماید آنها پنج ستاره هستند: ۱- زحل ۲- مشتری ۳- مریخ ۴- زهره- ۵- عطارد «۱» و بعضی گفته اند: یعنی آنها در روز غایب و مخفی میشوند و

---

(۱) این پنج ستاره در عرف منجّمین و ستاره شناسان ستارگان پنجگانه متحیّر و سر گردان نامیده میشوند برای اینکه سیر آنها شباهت بسیر ماه و خورشید ندارد بلکه مثلا از برج حمل به برج ثور سیر میکند و چند روزی در جای خود بی حرکت توقّف میکنند سپس بر میگردند در مسیر

خود دو مرتبه تا داخل برج حمل میشوند از آخرش پس باز چند روز از حرکت میمانند سپس در سیر خود مستقیم میشوند و همچنین تـا اینکه مشتری در یـک دور یازده مرتبه رجعت و برگشت دارد و زحل بیست و نه رجعت و این بنظم و قـدر معیّن و مرتّب مانند سایر حرکات فلکیه است و منجّمین قـدیم این را نسبت میدادنـد بافلاک صـغیری که محیط بزمین نیستند هر گاه ستاره ای در پائین خود سیر میکرد آن را میدیدی بر گشته است و هر گاه در بالا سیر میکرد آن را مستقیم میدیدی و آنها را فلک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۷

دیده نمیشوند و در وقت غروبشان متواری میگردند. و اینست خنوس و کنوس آنها و بگفته ابن مسعود آنها گاو وحشی است و بگفته ابن جبیر آنها آهوان هستند.

(وَ اللَّیْلِ إِذا عَسْعَسَ) حضرت علی علیه السّلام و ابن عبّاس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی آن گاه که به تاریکی خود ادبار نمود و بگفته حسن آن گاه که بتاریکیش اقبال نمود. و بگفته جبائی آن گاه که به پرده خود جهان را تاریک نمود.

وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ) یعنی آن گاه که صبح پرده از چهره خود بر گرفت و روشن نمود و مقصود اینکه روشنایی آن کشیده شد تا روز گردید.

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ) حسن و قتاده گویند: این جواب قسم است.

یعنی اینکه قرآن گفته فرستاده بزرگواریست بر پروردگارش و او جبرئیل علیه السّلام است. و آن کلام خدای تعالی است که بر لسان او نازل کرده یعنی آن را محمّد صلّی اللَّه علیه و آله

از جبرئیل علیه السّلام شنیده و از قبل و طرف خود نگفته است. و بعضی گفته اند: که آن را اضافه بجبرئیل علیه السّلام نموده برای اینکه خداوند تبارك و تعالی بجبرئیل فرمود برو خدمت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و باو چنین بگو. سپس جبرئیل (ع) را تعریف و فرمود:

(ذِی قُوَّةٍ) یعنی در آنچه تکلیف باو شده و بآن مأمور گردیده از علم و عمل و تبلیغ رسالت.

(تدویر مینامیدند. و امّا امروز آنها را نسبت میدهند بامتزاج حرکت زمین با حرکت این ستارگان و شرح این بسیار مفصّل رجوع بکتب هیئت و نجوم شود. فخر رازی گوید: رجوع این ستارگان خنوس و کنوسشان مخفی شدن آنهاست در زیر نور خورشید. یعنی موقع سوختن یا در روز. (شعرایی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۸

و بعضی گفته اند: صاحب قدرت در نفس خود میباشد و از نیرو و توانایی او بود که شهرهای قوم لوط را با جلوی بالش کنده و تا آسمان رسانیده و آن گاه وارونه کرد.

(عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ) یعنی متمکّن است نزد خدا صاحب عرش و آفریدگار عرش بلند مرتبه و بزرگ مقام و مرتبه است نزد او. چنانچه میگویند:

فلانی پیش پادشاه متمکّن و دارای نفوذ و قدرت است. و مکان بمعنای تقرّب و نزدیکی مقام است.

(مُطاعٍ ثَمَّ) یعنی در آسمانها اطاعت شده است. فرشتگان آسمان او را اطاعت میکنند. گویند: از اطاعت فرشتگان بجبرئیل علیه السّلام اینست که او خازن بهشت را شب معراج امر کرد تا درهای بهشت را برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله باز کرد تا داخل آن شده و دید

آنچه در بهشت است از طوبی و کوثر و انهـار جـاریه و حور العین و غیره را. و امر کرد مالـک دوزخ را پس برای او گشود در جهنّم را تا بآن نظر فرموده.

(أَمِینٍ) یعنی بروحی و رسالات خدا بسوی انبیاء و پیامبران امینست.

و در حدیث آمده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بجبرئیل علیه السّلام فرمود: چه اندازه نیکو خدا تو را ستوده.

(ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ) پس قوّه و نیروی تو چه انـدازه و امـانت تو چه بوده گفت امّـا قوّه من اینکه مرا خـدا بر انگیخت به سوی شـهرهای قوم لوط و آن چهـار شـهر بود که در هر شـهر چهار صـد هزار جنگجو بود غیر از بچّه ها و زنهـا. پس آن را از پـائین ترین زمین (یعنی از اعمـاق زمین) کنـده و برداشـتم تـا اهل آسـمان صـدای خروس و مرغان و زوزه سگان آنها را شنیدند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۳۹

پس آنهـا را سـرنگون و وارونـه افکنـدم. و امّـا امـانت اینکـه من امر بچیزی نشـدم که آن را بغیر از اهلش و صـاحبش بـدهم و بگویم.

سپس خداوند سـبحان جماعت کفّار را مخاطب ساخته و فرمود: (وَ ما صاحِبُکُمْ) نیست صاحب شـما که شـما را دعوت بخدا و اخلاص طاعت و عبادت او نموده (بِمَجْنُونٍ) دیوانه. و مجنون آنست که بر عقلش پرده ای باشد که درک و احساس امور را بر آنچه هست نکنـد. برای آفـتی که او را فرو گرفته و برای فرو گرفتن آفت است که از شـخص خـواب ممتـاز و مشـخّص است. برای اینکه خواب آفت نیست.

و این نیز جواب قسم است خداوند سوگند یاد کرده که قرآن را جبرئیل بآن حضرت نازل کرد و البتّه حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله. آن طور که اهل مکّه باو نسبت جنون میدهند نیست.

(وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ) قتاده و مجاهد و حسن گویند: یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را دید بر صورتی که خدای تعالی او را به آن آفریده در جایی که خورشید طلوع میکند و آن افق اعلی از طرف مشرق است (وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ) ابن عبّاس و سعید بن جبیر و ابراهیم و ضحّاک گویند: یعنی بروحی خدای تعالی و آنچه او را از اخبار غیبی خبر میدهد متّهم نیست. زیرا احوال او ناطق و گویای بصداقت و امانت اوست.

و کسی که آن را با ضاد (ضنین) خوانده. مقصود و معنایش اینست که او در رسانیدن آنچه از خدا باو اعلام شده بخیل نیست چنانچه خداوند او را تعلیم نمود.

(وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَيْطانٍ رَجِيمٍ) و آن قول شیطان بگفته حسن که خدا او را رجم بلعنت و نفرین کرده نیست و بنا بر گفته بعضی دیگر آن قول شیطانی که به سبب تیر شهاب از آسمان رانده شده است نیست. و مقصود اینست که قرآن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۰

گفته و قول شیطان رجیم که القاء باو کرده باشد نیست چنانچه مشرکین میگویند که شیطان باو القاء میکند همانطوری که بکاهنان و جادوگران القاء میکند سپس خداوند ایشان را توبیخ و ملامت کرده و میفرماید:

(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) زجاج گوید: پس کدام راه

را که از این راه روشن تر باشد و برای شما بیان کردم می پیمائید.

و بعضی گفته اند: یعنی شما از این قرآن که شفاء بیماریها و هدایت است بکجا عدول میکنید.

(إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ) یعنی نیست قرآن مگر موعظه و تذكّر برای مردم كه ممكن است ایشان بسبب آن بحقّ برسند و ذكر ضدّ سهو و نسیانست و ذاكر از چهار صورت خالی نیست. یا عالم است یا جاهل است یا مقلّد است یا شاكّ و یا سهو هیچ یک از اینها درست نیست زیرا آن ضدّ ذکر و یاد بود است.

(لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ) برای کسی که از شما میخواهد بر امر خدا و طاعت او مستقیم باشد. خداوند سبحان یاد نمود که آن برای تمام خلق خدا بنحو عموم ذکر است. سپس تخصیص داد اهل استقامت را. برای اینکه برگشت منفعت به ایشانست چنانچه فرمود: إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ. البتّه میترساند کسی را که پیروی از قرآن نموده و خدا را در پنهانی به ترسد. (سوره یس) (وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ) و نمیخواهند مگر اینکه- بخواهد. خدایی که پروردگار عالمیانست. در آیه چند قول است (۱) جبائی گوید: یعنی نمیخواهند استقامت بر حقّ را مگر اینکه خدا این را از پیش خواسته باشد از جهتی که خدا شما را آفریده برای آن و تکلیف کرده شما را بآن پس مشیّت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۱

او در مقابل و برابر خواست شماست (۲) ابی مسلم گوید: این خطاب بکفّار است. و مقصود اینست که شما اسلام را

نمیخواهید مگر اینکه خدا بخواهد، و شما را بر آن مجبور نموده و ناچار بآن نماید و لکن این کار را نمیکند برای اینکه- خدا اراده نموده که شما در حال اختیار ایمان آورید تا مستحقّ ثواب شوید و اراده نکرده که شما را بر آن تحمیل کند. (۳) اینکه مقصود این باشد و شما اسلام را نمیخواهید مگر اینکه خدا بخواهد در استقامت بشما لطف و محبّت مخصوص نماید. برای آنچه در کلام است از معنای نعمت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۲

سوره انفطرت ... ص : ۳۴۲

اشاره

سوره انفطار هم نامیده شده (۱۹) آیه است و در مکّه نازل شده.

فضیلت آن: ... ص : ۳۴۲

ابیّ بن کعب. از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود:

کسی که آن را قرائت نماید خداوند بعدد هر قبری یک حسنه و بعدد هر قطره ای صد حسنه باو عطا فرماید. و روز قیامت خداوند کار او را اصلاح فرماید.

حسن بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود کسی که این دو سوره را (۱) اذا السماء انفطرت (۲) و اذا السماء انشقت را قرائت کند و در نماز واجب و نافله این دو را جلوی چشم خویش قرار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۳

دهد (یعنی مرتّب بخواند و تأمل در آیات آن دو کند) خداوند او را محجوب به حجاب و پرده ی نکند و چیزی او را مانع از خدا نشود و همواره بسوی خدا نظر و خدا باو نظر (رحمت) کند تا از حساب مردم فارغ شود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون سوره جلوتر در ذکر هولها و خطرهای روز قیامت بود خداوند این سوره را هم بمثل آن افتتاح نمود تا متّصل بآن شود. اتّصال مانند بمانند. پس فرمود:

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹] ... ص : ۳۴۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ (۲) وَ إِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ (۳) وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴)

عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ (۵) يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ
ما شاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ (۹)

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ (۱۰) كِراماً كاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)

يَصْلَوْنَها يَوْمَ

الدِّينِ (۱۵) وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِينَ (۱۶) وَ ما أَدْراكَ ما يَوْمُ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ ما أَدْراكَ ما يَوْمُ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۴

ترجمه: ... ص : ۳۴۴

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱- آن گاه که آسمان شکافته میشود.

۲- و آن گاه که ستارگان فرو ریزند.

۳- و آن گاه که دریاها روان گرده شوند (تا یک دریا گردند).

۴- آن گاه که گورها زیر و زبر شوند.

۵- هر کس آنچه پیش فرستاد و آنچه پس گذاشته بداند.

۶- ای آدمی چه چیز مغرور کرد تو را بپروردگار کریمت.

۷- آن خدایی که آفرید ترا پس راست گردانید (اعضای) تو را و معتدل ساخت تو را (در آفرینش) در هر صورتی که خواست ترکیب کرد.

۸- نه چنانست بلکه دروغ می پندارید روز پاداش را.

۹- و البتّه بر (کردار و گفتار) شما نگهبانانند.

۱۰- از فرشتگان بزرگانند (نزد خدا) نویسندگانند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۵

۱۱- اعمال شما را میدانند آنچه میکنید.

۱۲- بیشک نیکوکاران در بهشتند.

۱۳- و البتّه بدکاران (آنان که پیغمبر را تکذیب کردند) در دوزخند.

۱۴- در آیند بدوزخ روز جزا (روز قیامت).

۱۵- و نیستند بدکاران از دوزخ ناپدید (و گمشدگان).

۱۶- چه چیز دانا کرد تو را که چیست روز پاداش.

۱۷- ۱۸- ۱۹- و حکم در آن روز (پر وحشت) از آن خداست.

قرائت: ... ص : ۳۴۵

اهل کوفه و ابو جعفر (فعدلک) مخفّف بدون تشدید قرائت کرده و دیگران با تشدید خوانده اند و ابو جعفر. بل یکذّبون قرائت کرده و دیگران با تاء خوانده اند. ابن کثیر و اهل بصره. یوم لا تملك برفع خوانده و دیگران با نصب خوانده. و در شواذ. سعید بن جبیر ما اغرّك بربّك. قرائت کرده است

دلیل: ... ص : ۳۴۵

امّا عدلك با تشدید. معنایش اینست. خلقه تو را معتدل ساخت.

پس تو را در بهترین صوره بیرون آورد و ایجاد نمود. و امّا عدلك. بتخفیف پس معنایش اینست که بعضی از تو را معتدل به بعضی دیگر نمود پس خلقه تو معتدل شد متناسب آن و تفاوتی در آن نیست.

و قوله یکذّبون. با یاء خبر از کفّار است. و با تاء بنا بر خطاب بکفّار است.

و امّا جهت رفع در آیه. يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ آن البتّه خبر مبتداء محذوف است. ای (هو یوم لا تملك) یعنی روز قیامت روزی است که هیچ نفسی مالك

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۶

نیست. و امّا نصب. پس او وقتی گفت (وَ ما أَدْراكَ ما يَوْمُ الدِّينِ) چه چیز تو را دانا کرد که روز پاداش و قیامت چیست و آن جزاء و پاداش است گوید روز جزا روزیست که نفسی مالك نیست. پس يَوْمَ لا تَمْلِكُ خبر جزاء مضمر شده است.

برای اینکه آن حدث است و اسماء زمان اخبار از حدث است. و جایز است منصوب بر وجه دیگر باشد و آن اینکه چون یوم در بیشتر چیزها جاری شده که ظرف باشد بر همان منوال که در اکثر امور است رها شده. و دلیل بر این اجتماع

و اتّفاق قاریان و عرب است در قول خدای تعالی. وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ. و از آنچه تقویت و تأیید میکند نصب را در این آیه. وَ ما أَدْراکَ مَا الْقارِعَةُ یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ و آیه یَسْئَلُونَ أَیَّانَ یَوْمُ الدِّینِ یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ- یُفْتَنُونَ. پس نصب در یوم لا تملک نفس مانند این و مثل آن است.

ابو الحسن گوید: و اگر همه اینها مرفوع گردد خوب است جز اینکه ما اختیار کردیم آنچه همه مردم بر آن هستند و امّا کسی که. ما اغرّک قرائت کرده- جایز است که معنایش این باشد.

(ما الّذی دعاك الی الاغترار به) چه چیز تو را به غرور به پروردگارت فرا خواند. و جایز است که تعجّب باشد. و گفته اند: در آیه فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ این دو وجه را. و اغرّك جایز است که از غرو غراره باشد. پس معنایش این باشد. ما اجهلك و ما اغفلك عمّا یراد بک چه تو را نادان نمود و چه تو را غافل کرد از آنچه اراده بتو شده. و ممکن است که از غرور بر غیر قیاس باشد چنانچه در مثل گفته اند. اشغل من ذاق النحیّین. «۱»

---

(۱) النّحی بکسر نون مشک و خیک روغن است. و ذات النحیّین زنی بود که شغلش روغن فروشی بود. پس مردی آمد از او روغن بخرد. پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۷

شرح لغات: ... ص : ۳۴۷

الانفطار: و الانشقاق: و الانصداد: مانند و مرادف در معنی یعنی شکافتن و پاره شدن است.

الانتثار: ریختن چیز است در جهات مختلف.

التّفجیر: سوراخ شدن و پاره شدن بعضی از جاهای آب است

بر بعضـی دیگر بنا بر تکثیر و زیادی و از آنست فجور. برای سوراخ شدن و جاری شدن صاحبش به بیرون رفتن بسوی بسیاری از گناهان. و از آنست فجر برای شکافته شدن آن بروشـنایی و بعثرت الحوض بعثرته آن گه که زیر و زبر شود و بعثره و بحثره وارونه و پشت و رو کردن چیز است.

و الغرور: ظاهر کردن امریست که از روی جهل و نادانی توهّم و خیال شده است میگویند غره غرورا. و اغتره اغترارا حارث بن حلزه گوید:

لم یغرّوکم غرورا و لکن رفع الآل جمعهم و الضّحاء

این بیت از سبعه معلّقه است. گویـد: نیامـد شـما را ناگهـان بلکه شـما ایشـان را در موقع ظهر و روشـنایی روز میدیدیـد و آل بمعنای سراب است، و سراب و آب نما در موقع بلند شدن روز بنظر میآید.

(سـرخیکی را باز کرد پس مرد باو گفت نگاه دار تا خیک دیگر را به بینم بهتر است پس سر آن مشک باز را در دست گرفت پس آن مرد مشـک دیگر را گشود و بزن گفت سـر این را هم نگهـدار بدسـتت پس چون هر دو دست آن زن بآن دو مشـک روغن بنـد شـد پس آن مرد از این فرصت سوء اسـتفاده نموده عازم شد با آن زن مشـغول کار شود پس آمد پشت سـر زن در حـالی که زن منحنی و دولاـ و هر دو دسـتش مشـغول به مشـکها بود پس پیراهن آن را از عقب بالاـ زده و کـار او را ساخت و چون شهوت خود را آن طور که میخواست اعمال کرد سپس مسلمان شده و توبه نمود

و او همـان مردیست که- پیغمبـر (ص) بـاو فرمـود یـا خـوات خریـد تو چگونه بود و تبسّم فرمود (و خوات اسم آن مرد است). (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۴۸

و شاهد اين بيت لم يغرّوكم غرورا است.

اعراب: ... ص : ۳۴۸

قول خدا.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مـا شاءَ. جايز است که ما زايـده براى تأكيـد باشـد. و معنى اينست. در هر صورتى كه خواهـد تو را تركيب نمايد بلنـد قامت و يا كوتاه قـد. زشت و يا زيبا. و ركبك عطف بر عـدلك است. پس و او حـذف شـده و ممكن است. ما در معناى شرط و جزاء باشد. پس معنى اين باشد. در هر صورتى كه خواست تو را در آن صورت تركيب كند. تركيب نمود. و بنا بر اين قول خدا فى ايّ صوره صـله از ركبك نميباشد. براى اينكه سـيبويه گويد: ان تضرب زيدا اضرب عمرا. اگر تو زيد را زدى من عمر را ميزنم و جايز نيست تقديم عمرو را بر آن (كه گفته شود اضـرب عمروا ان تضـرب زيدا) پس واجب است كه قول خدا. فِي أَيِّ صُورَةٍ صـله مضـمر باشد نه صـله عدلك. براى اينكه آن اسـتفهام است. پس ما قبلش در آن عمل نميكند. يصـلونها در محـلّ نصب است بنـا بر حـاليّت. و ممكن است در محـلّ رفع باشـد. پس خـبر باشـد. براى اينكه آن خـبر بعـد از خـبر است. و تقديرش اينست. انّ الفجّار لفى جحيم صالون. البتّه بدكاران هر آينه در دوزخ خواهند بود.

مقصود و تفسير: ... ص : ۳۴۸

اشاره

(إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ) آن گاه كه آسـمان شـكافته و پاره پاره شـد وماننـد آنست (يَوْمَ تَشَـقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ) روزى كه آسـمان بسبب ابرها پاره پاره ميشود (وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ) ابن عبّاس گويد: آن گاه كه ستارگان ساقط شوند و فرو ريزند سياهى كه روشنايى برايشان نباشد. «۱»

---

(۱) قدماء از حكماء و فلاسفه نظرشان اين بود كه آسمانها هرگز

مه مجمع

(وَ إِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ) قتاده و جبائی گویند آن گاه که بعضی از دریاها به بعضی دیگر باز میشوند. شیرینش در شور و شورش در آب شیرین. پس همه یک دریا شود. و بگفته حسن: یعنی آب دریاها بخشکد و تمام شود.

(وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ) آن گاه که قبرها شکافته و زیر و زبر شود. یعنی خاکش وارونه و مردگانی که در آن هستند زنده برانگیخته شوند. و بگفته ابن عبّاس و مقاتل: یعنی خاک از روی مردگان کنار رود. پس از آن بیرون آیند در موقع بعث و روز قیامت. «۲»

(عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ) بداند هر نفسی آنچه جلو فرستاده و آنچه مؤخّر داشته. و این مانند قول خدای سبحانست. يُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ- يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

. خبر میدهد انسان را در این روز بآنچه مقدّم و یا مؤخّر داشته است و ذکر آن گذشت.

عبد اللَّه بن مسعود گوید: آنچه از خیر مقدّم دارد و از شرّ و آنچه مؤخّر دارد از سنّت نیکویی که بعد از آن مورد عمل قرار گیرد پس برای او اجر و پاداش

(از بین نمیروند و شکافته نمیشوند. و لکن حقّ اینست که کرات آسمانی مانند کرات خاکی و زمینی در معرض زوال و از بین رفتن هستند و خورشید و ماه روشنایی و نورشان از بین میرود و آنها مانند سایر ابر اجسام میمیرند چنانچه خدای تعالی خبر داده است پس در هر روز دست فعّال خدا در کار است.

(۲) بعثرت القبور: کنایه از زنده شدن مردگانست. چون معهود در ذهن اینست که مرده در

قبر است پس از این ملزوم ذهن منتقل بلازمش میشود مانند مثال زید کثیر الرّماد. زید خاکسترش زیاد است. زیرا از این جود و کرم زیـد فهمیـده میشود گر چه خاکستر هم نداشـته باشـد و همین طور در اینجا زنـده شدن فهمیده میشود گر چه مرده در قبر نباشد در دریا غرق شده و یا طعمه درنده گان صحرا و پرندگان شده و یا در حریق سوخته و ذغال شده باشد. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۰

کسـی خواهـد بود که از آن سـنّت و روش پیروی کرده است بـدون اینکه چیزی از اجر و پـاداش ایشـان کم شود و یا سـنت و روش بدی از خود گذارد چون (سـینما و کاباره) پس هر کس از آن سنّت و بلکه بدعت بد (مانند بدعتهای عمری) پس برای او است وزر و گنـاه کسـی که بـآن عمـل کرده است بـدون اینکه چیزی از گناهـان ایشان کم شود. و مؤیّـد این است آنچه در حـدیث آمده که سائلی در زمان رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم ایسـتاد و سؤال کرد. پس مردم ساکت ماندند آن گاه مردی چیزی باو داد پس مردم دیگر هم دادند. پس پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که سنّت خیری بگذارد. که مردم بآن سـنّت و کار خیر عمل کننـد برای اوست اجر و پاداش آن و مثل پاداش های کسانی که از آن پیروی کرده اند بدون اینکه چیزی از پاداش ایشان کم شود. و کسـی که یک سـنّت و آئین و روش بدی بگذارد. پس برای او وزر و گناه آن کسانی است که

پیروی از او کرده اند خواهد بود و بدون اینکه از گناهان ایشان کم شود «۱» گوید: پس حذیقه بن

---

(۱) مثلاـ کسی مسجد بسازد و یا مدرسه علمیّه ای بنا کند پس هر کس در آن نماز و عبادت کند و یا درس بخواند برای مؤسّس و بانی آن ثواب آن عمل و ثواب اعمال مردمی خواهد بود که در آن عبادت کرده اند و همین طور اگر مرکز فساد و گناهی چون سینما و کاباره و مثل آن بنا و تأسیس کند برای او گناه آن و گناهان مردمی است که در آن مرکز و مؤسّسه مرتکب شده اند بدون اینکه از گناهان- آنها کم شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۱

یمان تلاوت نمود. عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ. میداند هر نفسی آنچه مقدّم و یا مؤخّر داشته است.

(یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ) ای انسان چه چیز تو را مغرور به پروردگار کریمت کرده است. یعنی کدام چیز تو را مغرور نموده و تو را فریب داده و باطل را برای تو زیبا و حقّ جلوه داده تا او را مخالفت نموده و گناه نموده ای. و روایت شده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله هر گاه این آیه را تلاوت میکرد. میفرمود: جهل و نادانی او او را فریب داده است. و مفسّرین در باره معنای کریم اختلاف کرده اند.

«معنای کریم از نظر دانشمندان» ... ص : ۳۵۱

بعضی گفته اند: کریم آن منعمی است که تمام افعال او احسان و انعام است که بسبب آن جز نفع و دفع زیان و ضرر نمیکند.

و بعضی گفته اند: کریم آنست که اعطاء میکند آنچه برای اوست و آنچه برای او نیست

و طلب نمیکند چیزی را که برای اوست.

و بعضی گفته اند: کریم آنست که اندک پذیرفته و زیاد میدهد.

و بعضی گفته اند: از کرم خدای سبحان اینست که راضی به بخشودن گناهان نشده تا آن را تبدیل و تعویض بحسنات نمود بفضیل بن عیّاض «۱» گفتند

---

(۱) فضیل بن عیّاض از راهزنان معروف خراسان بود که سلب امنیّت از مردم مخصوص مسافرین نموده بود شبی برای ربودن دختری که معشوقه او بود و کسان او حاضر نبودن که دختر خود را براهزن بدهند. پس او عازم شد شبانه بخانه معشوقه رود و او را با خود به برد از بام مجاور منزل مقصود خواست عبور کند در نیمه شب صدای تلاوت قرآن شنید. که کسی میخواند أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ... آیا وقت آن نشده که کسانی که ایمان بخدا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۲

اگر خداوند تو را در روز قیامت در برابر خود نگه داشته محاکمه و استیضاح کند و بگوید ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. چه چیز تو را به پروردگار کریمت مغرور کرد چه خواهی گفت بخدا. گفت میگویم مرا مغرور کرد پرده های عفو و کرم آویخته تو.

یحیی بن معاذ گوید: اگر خداوند مرا در برابر خود نگاه داشته و بفرماید تو را چه چیز بمن مغرور کرد خواهم گفت مرا مغرور نمود احسان و نیکی تو در گذشته و حاضر. و بعضی از ایشان است که گوید. مرا حلم تو مغرور کرد ابی بکر و ردّاق گوید. کدام کریم مرا مغرور نمود. و البتّه خداوند سبحان فرمود (الکریم) اسماء و صفات دیگر خود را

نفرمود. برای اینکه گویا او را تلقین نمود تا بگوید:

(غرّنی کرم الکریم).

عبد اللَّه بن مسعود گوید: هیچیک از شما نیست مگر اینکه خداوند او را در روز قیامت استیضاح کند و بگوید یا بن آدم یا بن آدم ای پسر آدم ای پسر آدم چه چیز تو را مغرور بمن نمود ای فرزند آدم. چرا آنچه را که دانستی عمل نکردی. ای فرزند آدم چرا پیامبران را اجابت ننمودی.

امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: چه اندازه مغرور است بستر کردن و پوشیدن بر آن و مستدرج است باحسان بر او یعنی بسبب

(آورده اند قلوبشان از یاد خدا بترسد. فضیل تا شنید بدنش لرزید و گریست گفت چرا الآن وقته حالا وقت آن شد برگشت و با حالت عجیبی هوا را کشت و بخرابه ای پناه و بتوبه و انابه پرداخت در همین حال قافله و کاروانی رسید شنید کسی فریاد زد اینجا نمانید زود بگذرید که میترسم فضیل رسیده و بر ما شبیخون زند و ما را غارت و بقتل رساند. ناله فضیل بلند و با خود گفت وای بر تو که بندگان خدا از تو در وحشت و مصونیت ندارند پس با حالی پریش از خراسان منطقه گناه و تجاوز خود بمکّه مهاجرت و در آنجا معتکف بتدارک و جبران ما فات پرداخت تا نامش از دفتر اشقیاء و تبه کاران محو و در دفتر نیکان و ابرار و عارفان و عابدان ثبت و از بزرگان روزگار گردید. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۳

احسان حق باو توبه و رجوع بحقّ را تأخیر میاندازد.

(الَّذِی خَلَقَکَ) آن خدایی

که تو را از نطفه ای ایجاد کرد و حال آنکه تو چیزی نبودی (فَسَوّاکَ) پس تو را انسانی مستوی القامه گردانید که بشنوی و ببینی (فَعَدَلَکَ) یعنی تو را معتدل قرار داد.

مقاتل گوید: یعنی خلقت تو را معتدل در دو چشم و دو گوش و دو دست و دو پا نمود. مقصود اینکه میان آنچه برای تو از اعضایی که برای انسانی آفریده و بعضی از آنها دو تایی است عدالت و برابری قرار داد. دستی را بر دستی دیگر و پایی را بر پایی دیگر بلندتر نکرد و فزونی نداد.

(فِی أَیِّ صُورَهٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ) مجاهد گوید: یعنی در هر کدام شباهتی از پدر یا مادر یا عمو و دایی قرار داد از حضرت رضا علیه السّلام از پدران معصومش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت بمردی فرمود فرزند برای تو نیست. گفت ای رسول خدا چه اندازه آرزو دارم که برایم فرزندی باشد یا پسر و یا دختر حضرت فرمود: میخواهی فرزندت شبیه که باشد. عرض کرد شبیه مادر و یا پدر. فرمود چنین نگو زیرا که نطفه چون در رحم قرار گرفت خداوند هر نسبتی که میان او و آدم است حاضر فرماید آیا نخوانده ای این آیه را (فِی أَیِّ صُورَهٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ) در هر صورتی که خواهد تو را بآنصورت ایجاد کند یعنی در ما بین تو و حضرت آدم علیه السّلام.

عکرمه و ابی صالح گویند: در هر صورتی که خواهد از صورت خلق خود تو را ترکیب و ایجاد کند اگر خواست در صورت انسان و اگر خواست در صورت الاغ و

خر و اگر خواست در صورت میمون.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اگر خواهد تو را بر غیر این صورت ایجاد نماید. یعنی خداوند سبحان قادر است که تو را هر گونه خواهد قرار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۴

دهد و لکن او تو را در بهترین صورتها و ارزیابی ها آفرید تا گردیدی بر صورتی که تو بر آن هستی که هیچ حیوانی شبیه تو نیست.

و بعضی گفته اند: در هر صورتی که خواهد از مرد و یا زن (نر و یا ماده) چاق و یا لاغر خوشگل و یا زشت دراز یا کوتاه (کَلَّا) یعنی آن طور که شما خیال کردید نیست که بعثی و حسابی نباشد. و اینجا جای انکار بعث و انگیزش نیست با روشنی و آشکاری امر در آن و قیام دلیل بر آن.

(بَلْ تُکَذِّبُونَ) مجاهد و قتاده گویند بلکه ای گروه کفّار شما تکذیب می کنید (بِالدِّینِ) روز پاداشی که آن جزاء و کیفر است بر انکار شما بعث و نشورا. جبائی گوید: شما تکذیب میکنید دینی را که محمّد صلّی اللّه علیه و آله برای شما آورده و آن اسلام است.

(وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ) و البتّه نگهبانانی هستند از فرشتگان که آنچه شما عمل کنید از طاعات و معصیتها حفظ میکنند برای شما. آن گاه خداوند فرشتگان حافظ را توصیف نموده و فرمود:

(کِراماً) فرشتگانی که بر پروردگارشان بزرگوارانند (کاتِبِینَ) نویسندگانی که اعمال فرزندان آدم را مینویسند.

(یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ) میدانند آنچه میکنید از خوبیها و بدیها. پس برای شما آن را مینویسند که چیزی از آنها بر شما مخفی نماند. و بعضی گفته اند که فرشتگان میدانند

آنچه بنده میکند یا باضطرار و یا باستدلال و بعضی گفته اند میدانند آنچه در ظاهر میکند غیر باطن. و در این آیه دلالت است که افعال بنده حادث از طرف خود آنهاست و خود ایشان هم حادث هستند غیر خدای تعالی و گر نه قول خدا (تفعلون) صحیح نبود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۵

(إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ) البتّه ابرار و نیکان در بهشت اند و ابرار اولیاء مطیع خدایند در دنیا.

(وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ) و البتّه کفّار در دوزخ میباشند و آن کوه بزرگی از آتش است و مقصود از فجّار در اینجا کفّاری هستند که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را تکذیب نمودند. بدلیل قول خدا (یَصْلَوْنَها یَوْمَ الدِّینِ) یعنی ملازم آتش خواهند بود در روز قیامت برای اینکه در دوزخ میباشند.

(وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِینَ) یعنی غایب از آتش نیستند بلکه برای همیشه در آنند و حال آنکه یقینا بموجب دلائل اهل کبائر از مسلمین مخلّد در آتش نخواهند بود و برای اینکه خداوند سبحان یاد کرد (مکذبین بالدین) را قبل از این آیه. پس بهتر اینست که لفظ فجّار مخصوص و اختصاص بایشان باشد و نیز وقتی در کلام احتمال این معنی باشد تعلّق اهل وعید بلفظ عموم باطل است سپس خداوند سبحان برای بزرگ داشت روز قیامت فرمود:

(وَ ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ) و چه تو را دانا نمود که روز قیامت چیست برای شدتش آن را بزرگداشته و برای آگاهیدن بر بزرگی حال و بسیاری خطرها و بیمهای آن باز فرمود (ثُمَّ ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ) مکرّر نمود

این جمله را برای تأکید عظمت آن.

جبائی گویـد: اراده نمود از (ما أَدْراکَ ما یَوْمُ الدِّینِ) اول نعمتهایی را که برای اهل بهشت است و از (ما أَدْراکَ ...) دوّم آنچه عذاب برای اهل آتش است.

(یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً) روزی که نفسی مالک نمیشود چیزی را برای نفسی. یعنی احدی مالک دفاع از غیر خودش از کسانی که مستحق عقاب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۶

هستند نیست چنانچه بسیاری از مردم در دار دنیا مالک آن بودند.

(وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) و کار در آن روز برای خداست فقط. یعنی حکم در پاداش و ثواب و بخشودن و انتقام گرفتن منحصرا برای اوست. عمر بن شمر از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: البتّه در آن روز و تمام روز برای خداست. ای جابر آن گاه که روز قیامت شد تمام حکّام نابود میشوند و نمیماند حاکمی جز خدا.

مقاتل گوید: یعنی روزی که نفسی مالک چیزی از برای منفعت انسان کافری نیست و معنای صحیح در آیه اینست که خداوند سبحان در دنیا بسیاری از مردم را مالک امور و احکامی نمود ولی در قیامت امر و حکمی برای غیر خدا نیست.

و بنا بر این اگر گفته شود. پس واجب است که شفاعت پیغمبر (ص) (و ائمّه- علیهم السّلام و علماء و دیگران) درست نباشد. جواب و پاسخ این است که شفاعت نمیشود مگر بامر و اذن خدا و آن از تدابیر پروردگار است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۷

سوره مطفّفین ... ص : ۳۵۷

اشاره

سوره تطفیف هم نامیده میشود (مکیّست) معدّل از قول حسن

و ضحّاك و عكرمه گويد: كه مدنى است گويد: ابن عباس و قتاده گفته اند مدنى است.

مگر هشت آيه از آن. و آن. إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا تا آخر سوره ميباشد.

عدد آيات آن باجماع قاريان و مفسّرين ۳۶ آيه است.

فضيلت آن: ... ص : ۳۵۷

ابى بن كعب گويد: پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمود كسى كه آن را قرائت كند خداوند او را در قيامت از رحيق مختوم. جامهاى دربسته سيراب نمايد صفوان جمال از حضرت ابى عبد اللَّه صادق عليه السّلام روايت كرده كه هر كس در نماز واجبش قرائت كند ويل للمطففين را خداوند او را در روز قيامت امان

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۸

از آتش عطا كند نه آتش او را ببيند و نه او آتش را ديدار كند و بر جسر دوزخ عبور نكند و روز قيامت محاسبه نشود.

توضيح و ارتباط اين سوره با سوره قبل:

چون خداوند آن سوره را بذكر قيامت و آنچه در آن براى ابرار و فجّار مهيّا و آماده نموده است پايان داد در اين سوره هم نيز ياد نمود احوال مردم را و فرمود:

[سوره المطففين (۸۳): آيات ۱ تا ۱۷] ... ص : ۳۵۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ (۷) وَ ما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ (۸) كِتابٌ مَرْقُومٌ (۹)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَ ما يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقالُ هذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۵۹

ترجمه: ... ص : ۳۵۹

بنام خداوند بخشاینده مهربان:

۱- وای بر کم فروشان.

۲- آنان که هر گاه بستانند به پیمانه از مردم برای خود تمام میستانند ۳- و هر گاه پیمانه کنند برای مردم یا وزن کنند برای ایشان میکاهند (حقوقشان را).

۴- آیا نمیدانند آن گروه که برانگیخته شدگانند.

۵- برای روز بزرگ.

۶- روزی که بایستند مردم برای (حکم) پروردگار جهانیان.

۷- نه چنانست البتّه نامه (اعمال) بدکاران در سجّین است.

۸- و چه چیز دانا کرد تو را که چیست سجّین.

۹- (کتاب) بدکاران نامه ای نوشته شده است.

۱۰- وای در آن روز بر آنان که دروغ میدارند.

۱۱- روز پاداش و کیفر را (و بدان ایمان نمیآورند).

۱۲- و تکذیب نمیکند آن را مگر هر ستمکاری از حد گذشته بزهکاری.

۱۳- هر گاه خوانده شود بر آن بزهکار آیه های ما گوید: افسانه های ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۰

پیشینیانست.

۱۴- نه چنانست بلکه غلبه کرده بر دلهایشان گناهانی که بدست- آورده اند.

۱۵-

نه چنانست البتّه ایشان از (پاداش) پروردگارشان در آن روز محروم اند.

۱۶- پس بیگمان تکذیب کننده گان در آیندگان بدوزخند.

۱۷- سپس گفته میشود (بایشان) این آن عذابیست که پیوسته آن را دروغ می پنداشتید.

قرائت: ... ص : ۳۶۰

اهل کوفه غیر عاصم مگر یحیی ران بکسر راء (یعنی باماله) و باقی از قاریان بفتح آن (یعنی ترک اماله خوانده اند).

شرح لغات: ... ص : ۳۶۰

التّطفیف: کم کردن پیمانه و کم کشیدن است.

الطّفیف: چیز اندک و کم را گویند از طفّ الشّی ء که آن کنار چیز است.

گرفته شده و در حدیث آمده

کلّکم بنی آدم طفّ الصّاع ...

شما فرزندان آدم کنار پیمانه هستید آن را پر نکرده اید. پس برای هیچ یک فضلی و مزیتی نیست مگر بتقوا و پرهیزگاری. و طفّ الصّاع. پیمانه سر خالی است که نزدیک به پر بودن است. یعنی بعضی از شما نزدیک ببعض دیگر است. و اناء طفان ظرفهایی است که پر نباشد.

الاکتیال: گرفتن به پیمانه (کشیدن با سنگ کیلو است) و مانند آنست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۱

اتزان و آن گرفتن و خریدن چیز است با وزن و کشیدن. و اذا کالوهم او وزنوهم عیسی بن یعمر (هم) را فضل قرار میداد در محلّ رفع او تأکید برای ضمیر در کالوا او وزنوا. و باقی از قاریان آن را ضمیر منصوب قرار میدادند و آن صحیح است و اهل حجاز میگویند وزنتک حقّک. حقّ تو را وزن کردم و کشیدم و کلتک طعامک گندم تو را پیمان کردم و قرآن هم بر این نازل شده. و غیر اهل حجاز میگویند:

وزنت لک برای تو کشیدم و کلت لک. برای تو پیمانه کردم و گفته میشود اخسرت المیزان و خسرته یعنی در کشیدن کم گذاردی.

السّجین: بر وزن فعیل از سجن است. ابن مقبل گوید: ضربا تواصی به الأبطال سجّینا) ضربتی را که شجاعان و قهرمانان سخت

بآن توصیه میکردند و بعضی

گفته انـد: سـجّين آن زنـدان و حبس ابديست. براى اينكه اين وزن براى مبالغه است. گويند شـرّيت سـكّير و شـرّير. شـرابخوار زياد. بسيار مست كرده. آدم زياد بد.

الرّقم: طبيعت خـط است بـآنچه در آن علامت براى چيزى است گفته ميشود. رقمت الثّوب ارقمه رقما. پيراهن را رقم زدم. خط كشيدم. خط ميزنم خط زدنى.

الرّين: اصل آن غلبه است. ران على قلبه. يعنى بر دلش غالب شد و الخمرترين على قلب السّـكران شـراب بر قلب ميگسار مست غالب ميشود و الموت يرين على الميّت مرگ بر مرده غلبه كرده و او را ميبرد از جهان در حـديث عمر ابن خطّاب است كه در باره آن گفت چون دين و قرض بر او غلبه كرد طلب دين و قرض نمود در حالى كه اعراض از اداء آن داشت. پس صـبح كرد در حالى كه قرض احاطه كرده بود بمال او تا اينكه تمام مالش را غلبه كرده.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۲

اعراب: ... ص : ۳۶۲

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ. منصوب بقول خـدا. مبعوثون است يعنى ا لاـ يظنون انّهم مبعوثون يوم القيمه. آيـا نميداننـد كه ايشـان در روز قيامت برانگيخته گاننـد. و بعضـى گفته اند كه در اصل (كلّا) دو قولست (۱) اينكه آن دو يک كلمه بـدون تركيب است براى ردع و زجر وضع شـده است و جارى مجرى اصوات مثل صه. بمعناى ساكت شو مه. آرام باش. وماننـد آن دو است (۲) اينكه كاف تشبيه بر لا داخل شده و براى مبالغه در زجر با اعلان به تركيب لفظ شدّد (كلّا) شده است.

شأن نزول: ... ص : ۳۶۲

عكرمه از ابن عبّاس نقل كرده كه چون پيغمبر صـلّى اللَّه عليه و آله وارد مـدينه شدنـد. مردم آن بدترين انسانها بودند از جهت كم فروشى. پس خداوند عزّ و جلّ نازل كرد. وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ. پس متنبّه شده و بعد از آن خوب و كامل ميكشيدند.

سـدى گويـد: چون پيغمبر (ص) وارد مـدينه شد. در آن مردى بود كه باو ابو جهينه ميگفتند و او دو پيمانه داشت با يكى براى خود تمام و كمال پيمانه ميكرد و با ديگرى كه كمتر و كوچكتر بود براى مردم پيمانه ميكرد. پس آن آيات نازل شد.

مقصود و تفسير: ... ص : ۳۶۲

(وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ)

واى بر كم فروشـان و آنها مردمى بودنـد كه در پيمانه كردن و كشـيدن كم ميكردنـد و حقوق مردم را در پيمانه كردن و وزن نمودن ضايع

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۳

میکردند زجاج گوید: البتّه بآن مطفّف فرمود برای اینکه ممکن نبود برای آنها در پیمان کردن و کشیدن دزدی کنند مگر چیز کم و اندکی. سپس مطفّفین را تفسیر و بیان نمود. و فرمود:

(الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ) یعنی هر گاه میخواستند چیزی از مردم برای خود بستانند (يَسْتَوْفُونَ) پیمانه را بر ایشان کامل و پر میکردند و کشیدن و وزن کردن را یاد نکرد زیرا پیمانه کردن و کشیدنی که بهر دو آنها خرید و فروش صدق میکند یکی از آن دو صدق بر دیگری هم میکند.

(وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ) یعنی وقتی برای مردم پیمان میکردند و یا میکشیدند (يُخْسِرُونَ) یعنی کم میگذاردند مقصود اینست که ایشان هر گاه برای غیر خودشان پیمانه کرده و یا وزن میکردند کم میدادند

می گویی کلتک و و کلت لک. تو را پیمانه کردم و یا برای تو پیمانه نمودم چنانچه می گویی نصحتک موعظه کردم تو را و یا نصحت لک و یا برای تو موعظه نمودم از ابن مسعود روایت شده که گفت نماز پیمانه است. پس هر کس کامل آورد و تمام نماید خدا ثواب او را کامل دهد. و کسی که کم گذارد و ناقص آورد. شنیده اید البتّه که خداوند در مطفّف چه فرموده: آن گاه خدا مردم را از غفلت این گروه که امر خدا را ترک و از طریقه عدل و اقتصاد خارج شده اند بتعجّب آورده و فرمود (أَ لا يَظُنُّ) یعنی آیا نمیدانند (أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ) این گروه و دسته که البتّه ایشان بر انگیخته میشوند برای روز بزرگی که روز قیامت باشد.

ابن عبّاس گوید: مقصودش اینست آیا یقین و باور نکرده اند که هر که کم فروشی کند برای روز محاسبه مبعوث خواهد شد. سپس از این روز خبر داده و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۴

(يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ) روزی که مردم قیام میکنند و میایستند برای پروردگار عالمیان. یعنی روزی که مردم از قبورشان بفرمان پروردگار عالمیان برای پاداش و یا حساب و کیفر کردارشان بر میخیزند و در حدیث آمده که مردم می ایستند در حالی که از شدّت حرارت و گرما عرق تا پرده گوش آنها رسیده و در حدیث دیگر است که مردم میایستند تا عرق باطراف گوششان میرسد.

و محتمل است که مقصود نیز این باشد آیا نمیدانند این گروه برای اینکه هر کس پاداش اعمال و روز بعث را پنداشت

و در نفس و باطن خود هم آن را تقویت نمود. گر چه عالم بآنهم نباشد پس بر او واجب است که از آن احتراز کند برای ترس از عقابی که آن را پنداشته و تجویز نموده چنانچه اگر کسی گمان کند در رفتن راهی ناراحتی و سختی برای اوست. واجب است بر او که از رفتن در این راه اجتناب کند.

و در حدیث از سلیم بن عامر از مقداد بن اسود رضی اللّٰه عنه است که گفت شنیدم رسول خدا میفرمود: آن گاه که روز قیامت شود خورشید فرود آید تا باندازه یک میل یا دو میل بمردم و بندگان خدا نزدیک شود سلیم گوید:

نمیدانم آیا میلی که مسافت زمین است یا میلی که مردم برای سرمه بچشم خود میکنند. آن گاه گفت خورشید میتابد بر ایشان پس مردم باندازه اعمالشان در عرق فرود میروند. بعضی از ایشان تا پاشنه پای و بعضی تا گردنشان که لجام و دهن بندی بر دهان آنها میزند. گوید دیدم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله اشاره با دستش بدهان مبارکش نمود و فرمود لجام و دهان بندی بر خود میزند. مسلم این روایت را در صحیح خود آورده است.

روایت شده که عبد اللّٰه بن عمر الخطّاب وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ را قرائت میکرد تا میرسید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۵

بآیه يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ پس گریسته تا افتاد و از خواندن ماند.

(كَلَّا) آن ردع و زجر یعنی مرتدع شوید و ممنوع گردید از گناهان پس امر چنان که شما بر آن هستید نیست سخن در اینجا تمام و در نزد ابی

حاتم سهل (كلّا) مبتداء متّصل بما بعد بمعناى حقّا ميباشد.

(إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ) حسن گويد: يعنى كتاب ايشان كه در آن اعمالشان از گناهان و معصيتهايشان ثبت شده است.

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحّاك گفته اند: يعنى نوشته شده در پرونده آنها كه در سجّين است و آن در زمين هفتم پائين ترين زمينهاست.

براء بن عازب گويد: پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: سجّين پائين ترين زمين هفتم است.

و شمر بن عطيّه گويد: ابن عبّاس آمد پيش كعب الاحبار و گفت مرا خبر ده از قول خداى تعالى. إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ گفت روح فاجر را به آسمان ميبرند. پس آسمان از پذيرفتن خود دارى ميكند آن گاه آن را به زمين ميآورند. پس زمين نيز قبول نميكند. پس آن را بهفت زمين داخل مينمايند تا بسجّين ميرسد و آنجا جاى لشگر شيطانست. و مقصود در آيه اينست كه كتاب و پرونده عمل آنها گذارده ميشود.

ابو هريره از پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه سجّين چاهيست در دوزخ سر گشاده و فلق چاهيست در آن سر بسته.

ابى مسلم گويد: سجّين اسم پرونده اعمال آنهاست و آن ظاهر قرآن است. يعنى آنچه خداوند بر كفّار نوشته يعنى واجب كرده بر ايشان از كيفر كردار در اين كتابيست نامش سجّين است. و لفظش از باب سجن كه بمعنى

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۶

شدّ و سختى است. و چيزى كه دلالت ميكند بر اينكه عرب سجّين را نميشناخت آن قول خدا (وَ ما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ) زجاج گويد: يعنى اين از آن چيزها نيست كه تو

و قومت دانسته باشی. سپس برای تفسیر این گوید (کِتابٌ مَرْقُومٌ) یعنی پرونده معلومی است که در آن نوشته شده چیزهایی که آنها را ناراحت و چشمانشان را تیره و تار نماید.

و برخی گفته اند: معنای مرقوم اینست که بشری برای ایشان رقم زده مثل اینکه آنها را علاقه و نشانه گذارده که بآن کفّار شناخته میشود. و وجه صحیح و درست اینست که کِتابٌ مَرْقُومٌ تفسیر سجّین نیست برای اینکه سجّین چیزی از کِتابٌ مَرْقُومٌ نیست (زیرا گفته شد که سجّین محلّی است در انتهای، و عمق زمین هفتم).

و جز این نیست که کِتابٌ مَرْقُومٌ تفسیر کتاب یاد شده در آیه إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ که آن کتاب مرقوم یعنی مکتوب و نوشته شده که حروف آن روشن و خوانا است (وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ) این تهدید است برای کسی که پاداش و کیفر کردار روز قیامت را تکذیب نموده و تصدیق نکند و صاحب نظم یاد کرده که این منتظم بقول خدا. یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ است و البتّه قول خدا. کَلّا إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ و آنچه متّصل بآنست جمله معترضه بین آنهاست. آن گاه خدای سبحان تفسیر کرد مکذّبین را و فرمود:

(الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ) آنهایی که تکذیب میکنند روز پاداش را زیرا کسی که باطل را تکذیب کند. وعید و بیم، متوجّه او نخواهد شد بلکه کسی که باطل را تکذیب کند ممدوح است آن گاه گفت (وَ ما یُکَذِّبُ بِهِ) یعنی تکذیب روز پاداش نکند (إِلّا کُلُّ مُعْتَدٍ) مگر هر متجاوز از حقّ بباطلی (أَثِیمٍ) بسیار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۷

گناه کنی. این جمله مبالغه در ارتکاب گناه

اوست سپس معتد را توصیف به گناه کرده. بقول خودش (إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا) هر گاه بر آن معتد آیات قرآن ما خوانده شود.

(قالَ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ) گوید این افسانه گذشتگان و پیشینیان است و تقدیر اینکه گوید این اباطیل و افسانه پیشینیانست یعنی چیزیست، که گذشتگان رقم زده و نوشته اند از چیزهایی که اساس و ریشه ندارد.

(کَلَّا) حقّا که ایمان نمیآورند. و بعضی گفته اند: امر چنانچه گفته اند نیست. آن گاه از سر گرفت و فرمود (بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ) یعنی بر دلهای آنها غلبه کرد (ما کانُوا یَکْسِبُونَ) یعنی گناهانشان بر دلهای آنها غلبه کرد.

حسن و قتاده گویند: رین. گناه بالای گناه است تا دل بمیرد، و تاریک شود. «۱» فرّاء گوید: وقتی گناهان از ایشان زیاد شد و قلوب و دلهای ایشان را احاطه نمود. رین و غلبه بر قلوبشان مینماید.

از عبد اللَّه بن مسعود روایت شده که گفت: البتّه مرد گناهی را مرتکب میشود. پس در قلب او نقطه سیاهی خواهد شد. آن گاه گناه دیگر میکند نقطه سیاه دیگری در کنار آن خواهد آمد تا اینکه دل او مانند رنگ گوسفند سیاه خواهد شد.

و عیّاشی باسنادش از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت

---

(۱) این آیه از دقیقترین علوم معارف و در نزد اهلش از معجزات نبوّت است و خلاصه ملکاتی که حاصل برای نفوس میشود از تکرار اعمال مکرّر از چیزهاییست که منکری ندارد. و هر گاه این ملکات از چیزهایی شد که منع از ادراک و احساس امور معنویّه و حقایق عقلیه نمود. شایسته است که بر آن اطلاق رین شود مانند غبار آینه و افرادی

که در امور مادیّات و شهوات و علوم آن فرو رفته اند. بآسانی نیروی فهم عقلیّات را ندارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۶۸

کرده که فرمود: نیست هیچ بنده مؤمنی مگر اینکه در قلبش نقطه سفیدی است. پس چون گناهی نمود در این نقطه سیاهی بیرون آید. پس اگر توبه نمود این نقطه سیاه برود و اگر بگناه مداومت نمود آن نقطه سیاه بزرگ و زیاد شود تا نقطه سفید را بپوشاند پس وقتی قلب و آن نقطه سفید تاریک و پوشیده شد هرگز صاحبش بخیر و سعادت بر نگردد. و آن قول خدای تعالی است:

(کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ).

و حضرت ابو عبد اللَّه صادق علیه السّلام فرمود: قلب تیره و گرفته شود پس هر گاه نعمتها و آیات خدا را بر آن یاد کردی و تذکّر دادی روشن و باز شود ابو مسلم گوید: اعتیاد ایشان بکفر و انس و الفت آنها بر آن و غفلتشان پرده و حجابی بر دلهایشان شد پس آنچه سود ایشان است تعقّل نمیکنند زیرا نیاندیشیدن عواقب و پایان کار و بسیاری گناه و فرو رفتن در فسق و فجور تقویت میکند دواعی در اعراض از توبه و اصرار بگناه را پس این مانند غالب بر قلوب شده و بر آن غلبه و حکومت کند (و او را از خدا و عبادت او باز دارد).

ابو القاسم بلخی گوید: در این آیه دلالت بر صحّت قول عدلیّه (امامیّه و معتزله) هست در تفسیر طبع و مهر بر دلها و گمراه کردن. برای اینکه خدای تعالی خبر داده که اعمال بدو آنچه از زشتیها که کسب نموده اند غلبه

بر قلوب ایشان نماید.

(کَلَّا) ابن عبّاس گوید: مقصودش اینست که تصدیق نمیکنند. سپس از سر گرفت و فرمود:

(إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) حسن و قتاده گویند: یعنی این گروهی را که خدا بکفر و فجور توصیفشان کرده در روز قیامت محجوب و ممنوع از

رحمت پروردگار و احسان و کرامت او هستند. «۱»

ابی مسلم گوید: ممنوع و محروم از رحمت و ثواب غیر مقبول و غیر مرضی، هستند. حضرت علی علیه السّلام فرمود: محروم از ثواب و کرامت خدایند.

(ثُمَّ إِنَّهُمْ) سپس بعد از آنکه آنها منع از ثواب و کرامت شدند (لَصالُوا الْجَحِيمِ) ملازم دوزخ شوند و برای همیشه در آن خواهند ماند و غایب از آن نخواهند بود. ابو مسلم گوید: آنها آتش گیرانه و هیزم دوزخ خواهند بود.

(ثُمَّ يُقالُ) آن گاه بآنها بجهت سرزنش و ملامت گفته میشود (هذَا) این است آنچه بشما از عذاب و عقاب نموده (الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ) آنکه در دار دنیا و دار تکلیف آن را تکذیب نمودید. و مثل این خطاب را تقریع و سر کوبی مینامند. برای اینکه خبر میدهد بچیزی که میکوبد غمّ و غصّه سخت را بر وجهی که فرمود:

---

(۱) این نیز از اسرار معارف الهیّه و از معجزات نبوّت است و محتاج به تأویل هم نیست زیرا حجاب از خدا بزرگترین عذابست و برای همین هم میبینی که اهل اللّه لذّت از مناجات و عبادت میبرند و بزرگترین نعمت نزد ایشان قرب بخدا و نماز شب خواندن لذیذترین لذّتها است نزد ایشان. (مترجم)

ج ۲۶، ص: ۳۷۰

[سوره المطففين (۸۳): آيات ۱۸ تا ۳۶] ... ص : ۳۷۰

اشاره

كَلاَّ إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ (۱۹) كِتابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲)

عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ (۲۶) وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷)

عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ (۳۰) وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَ إِذا رَأَوْهُمْ قالُوا إِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ (۳۲)

وَ ما أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ (۳۵) هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۱

ترجمه: ... ص : ۳۷۱

۱۸- حقّا كه نيكان با نامه اعمالشان در بهشت علّيين روند.

۱۹- و چگونه بحقيقت علّيين آگاه توانى شد.

۲۰- كتابيست نوشته شده.

۲۱- و مقرّبان درگاه حقّ بمشاهده آن مقام نائل شوند.

۲۲- البتّه نكوكاران در بهشت ابد متنعّمند.

۲۳- آنجا بر تختهاى عزّت (تكيه زنند و) نعمتهاى خدا را بنگرند.

۲۴- و در رخسارشان نشاط و شادمانى نعيم بهشتى پديدار است.

۲۵- و (ساقيان حور و غلمان) بآنها شراب ناب سر بمهر بنوشانند.

۲۶- که بمشک مهر کرده اند و عاقلان بر این نعمت و شادمانی ابدی باید بشوق و رغبت بکوشند.

۲۷- ترکیب طبع آن شراب ناب از عالم بالاست.

۲۸- سر چشمه ای که مقرّبان خدا از آن مینوشند.

۲۹- کسانی که بدکارند بر اهل ایمان میخندند (و مسخره میکنند).

۳۰- و چون بآنها بگذرند بچشم طعن و استهزاء بنگرند.

۳۱- و چون آن بد کاران بسوی کسان خود باز گردند بسخن مزاح و فکاهی با هم تفریح

میکنند.

۳۲- و چون مؤمنان را به بینند گویند اینان بحقیقت مردم گمراهی هستند.

۳۳- در صورتی که ما آن بدان را موکل کار و نگهبان اعمال مؤمنان- نگردانیدیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۲

۳۴- پس امروز اهل ایمان بکفّار می خندند.

۳۵- و بر تختهای عزّت تکیه زده و نگاه میکنند.

۳۶- آیا پاداشتی که (در آخرت) کافران میدهند جز نتیجه افعال زشتی است که در دنیا کردند.

قرائت: ... ص : ۳۷۲

ابو جعفر و یعقوب (تعرف) بضمّه تاء و فتح راء (نضره) را برفع خوانده و باقی از قاریان (تعرف) بفتح تاء و کسر راء و نضره بنصب قرائت کردند. و کسایی تنها خاتمه و آن قرائت علی علیه السّلام و علقمه است و دیگران از قاریان ختامه خوانده اند. ابو جعفر و حفص فکهین بدون الف خوانده و باقی از قرّاء (فاکهین) قرائت کرده اند حمزه و کسایی (هثوب الکفّار) بادغام لام در ثاء خوانده و مثل آن از ابی عمرو روایت شده و باقی از قاریان باظهار (لام هل) ثوب ... قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۳۷۲

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ. بنا بر خطابست و معنی در هر دو قرائت یکسان است ابو عبیده گوید: ختامه یعنی عاقبته. ابن مقبل گوید:

ممّا یفتّق فی الحانوت باطنها بالفلفل الجوت و الرّمان مختوم

از آنچه در حانوت و دکّان بسته میشود که باطنش با فلفل سیاه و انار آمیخته و مهر شده است. مقصودش شراب نابیست که در تندی مانند فلفل سیاه است. شاهد این بیت کلمه مختوم است که بمعنای بمهر شده است.

ابو علی گوید: خِتامُهُ مِسْکٌ. مقصود بآن لذّت بردن دهان و خوشبو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۳

بودن آنست و خشبویی آن با خوش طعمی و مزگی باشد. و این مانند قول خدا. کانَ مِزاجُها کافُوراً. کانَ مِزاجُها زَنْجَبِیلًا. طبیعت آن آب مانند، کافور خنك و معطّر. و یا مانند زنجبیل گرم و تند شیرین است. یعنی زبان احساس خنکی و یا گرمی آن میکند.

و امّا قول کسایی. خاتمه. پس البتّه معنای آن آخر و پایان آن میباشد چنانچه خاتم النّبیّین آخر پیامبران میباشد. پس ختام

مصدر و خاتم اسم- فاعل است مانند طابع و تابل. و عرب خاتم بفتح تاء و خاتم بکسر و خاتام، و ختیام میگوید: سیبویه گوید: ابـو عمرو هشوب الکفّار را ادغـام کرده و ادغـام لام در ثـاء نیکوست. گر چه از ادغـام لام در راء در خوبی کمتر است برای تقـارب و نزدیکی لام براء. و جایز است. ادغام لام را در ثاء. برای اینکه گاهی لام را در شین ادغام کرده انـد. در آن بیتی که گوید: هشی ء یکفیک لائق مقصودش اینست هل شی ء .. آیا چیز لا یقی هست که تو را کافی باشد.

شرح لغات: ... ص : ۳۷۳

علّیون: علوّ (یعلو) فعل مضـاعف است و برای همین با واو و نون از جهت تفخیم و تعظیم شأن آن و تشبیه کردن بچیزی که در عظمت شأن معقول است.

جمع آمده است. و آن مراتب عالیه ایست که محفوف و محاط بجلالت و بزرگی باشد. شاعر گوید:

فاصبحت المذاهب قد اذاعت به الاعصار بعد الوابلینا

پس صبح کردنـد مذهبها در حالی که قوم هر چه در حوضـی که با خاک در آن ریخته بود بعد از بارش آشامیده بودند اراده کرده قطره بعد از قطره نامحدود و همین طور تعظیم و بزرگداشت مقام عددی که بر عدد واحد و آحاد نیست مانند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۴

عـدد سی و چهل تا عـدد نود و عـدد بیست هم بر همین منوال جاری شـده است زجاج گوید: (علیّون) نامیست برای بلندترین مکانها و اعراب آن مانند اعراب جمع است. برای اینکه آن بر لفظ جمع است چنانچه می گویی: هذا قنسرون.

این است قنسرون. و رأیت قنسرین.

الارائک: پشتی ها و

مخطّه است که در حجله ها و اطاقهای پذیرایی گذارده میشود.

الرّحیق: مشروبیست که خالص باشد.

حسان گوید:

یسقون من ورد البریض علیهم بردی تصفّق بالرّحیق السلسل

مینوشانیدن هر کسی را که بر ایشان در منطقه بریص وارد میشد از آب خنک یا شراب سردی که از این ظرف بظرف دیگر میکردند. شاهد این بیت کلمه رحیق است که شراب خالص باشد.

خلیل گوید: رحیق بهترین و نیکوترین شرابست.

التّنافس: آرزوی هر یک از دو نفس است. مثل چیز نفیسی را که برای آن دیگریست که برای او باشد. تنافسوا فی الشّی ء تنافسا آرزو کنند در چیزی آرزو کردنی. و نافسه و نفّس علیه بالشّی ء آرزو کرد بر او چیزی را. ینفّس نفاسه، آرزو میکند نفاسه و گرانقدری را هر گاه بآن بخل ورزید برای بزرگی قدر آن نزد آن. و این چیزی که آرزوی آن میکنند ارزنده و گرانقدر است.

المزج: ممزوج و مخلوط کردن مایعی بمایع دیگر است که بر خلاف آن باشد مانند ممزوج کردند شراب بآب (شیر با سرکه).

التسنیم: چشمه آبیست که از بالا بپائین جاری میشود. از غرفه ها بر ایشان جاری میشود. و مشتق از سنام است و سنمت العین تسنیما هر گاه از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۵

بالا بر ایشان جاری شود.

التّغامز: اشاره کردن بعضی بر دیگری بچشم است از روی مسخره و عیبجویی گفته میشود چشمک زد.

الفاکهون اللاهون: شوخی و تفریح کردن از روی غفلت است و فکاهه شوخی کردن است. و اصل و ریشه ثواب از رجوع است مثل اینکه رجوع میکند به عملش بر عامل و ثاب علیه عقله هر گاه رجوع کند.

اعراب: ... ص : ۳۷۵

عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

ممکنست مفعول منصوب باشد برای تسنیم یعنی مزاج و طبیعتش از چشمه ای باشد که از بالا بر ایشان میریزد. مانند قول خدای تعالی. او اطعام یتیما. و ممکنست که منصوب باشد بنا بر تقدیر. و یسقون من عین. و ممکن است منصوب بر حالیّت باشد و تسنیم معرفه و عینا نکره باشد.

مقصود و تفسیر: ... ص : ۳۷۵

اشاره

چون ذکر حال فجّار گذشت خدای سبحان در پی آن حال نیکان را یاد نموده پس فرمود:

(کَلَّا) یعنی افرادی که بعذاب ابدی خدا رسیده اند ایمان به آن نمیآورند. پس بنا بر این متّصل بما قبل آن میشود. و بعضی گفته اند: یعنی حقّا و متّصل بما بعدش میشود.

(إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ) البتّه کتاب نیکانی که مطیع خدا هستند (لَفِی عِلِّیِّینَ) یعنی هر آینه در مراتب عالیه محفوف و پیچیده بجلالت است. قتاده و مجاهد و ضحّاک و کعب گویند: یعنی در آسمان هفتم و در آنجا ارواح مؤمناست. در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۶

روایت دیگر ضحّاک گوید: یعنی در سدره المنتهی و آن مکانی است که بآنجا تمام او امر و مقدّرات خداوندی منتهی میشود (و آن مقام جبرئیل علیه السّلام است)

گفتار بزرگان در معنی علّیون ... ص : ۳۷۶

ابن عبّاس گوید: علّیون بهشت است. فرّاء گوید: علّیون بلندی بعد از بلندی است که برای آن انتها و پایانی نباشد. و در روایت دیگری از ابن- عبّاس: علّیون لوحی است از زبرجد سبز آویخته در زیر عرش و در آن اعمال بندگان خدا نوشته شده است.

و از براء بن عازب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمودند:

علّیین در آسمان در زیر عرش خدا است.

(وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ) و این بزرگداشت مقام این مرتبه و تجلیل امر آن و تنبیه بر اینکه تفصیل فضیلت و عظمت این مقام ممکن نیست علم پیدا کردن بآن مگر بمشاهده و دیدن از نزدیک (اللّهمّ ارزقنا) سپس فرمود:

(کِتابٌ مَرْقُومٌ) یعنی آن کتابیست که در آن تمام طاعتها و آنچه موجب روشنی چشم آنان و

مـایه خوشـحالی آنهاست نوشـته شـد. ضـدّ کتاب و پرونـده فجّار که در آن چیزهایی مرقوم است که موجب بـدی حال آنها و تاریکی چشم ایشانست.

مقاتـل گویـد: در آن کتـاب برای ایشـان خیرات نوشــته شـده در سـاق عرش الهی و بر آن دلالـت میکنـد قـول خـدا (یَشْـهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) یعنی فرشـتگانی که در علّیین هسـتند گواهی و حاضـر میکننـد کتـاب مزبور را. یا این کتاب را هنگامی که بسـبب و وسـیله آن صـعود و ارتقـاء بمقام علّیین نمود. و مقرّبون آنهایی هسـتند که نزدیک بکرات خـدا شـده انـد در بالاترین و بهترین مقامات.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۷

عبـد اللَّه بن عمر گویـد: اهـل علّیین نگـاه باهـل بهشت میکننـد از آن مقـام و هر گاه مردی از آنها توجّهی بسوی بهشت نمود. بهشت از نور روی او روشن شود و اهل بهشت میگویند مردی از اهل علّیین بر ما توجّه و التفات نمود.

(إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ) یعنی نیکان در لذّتهای انواع نعمتهای- بهشتی قرار میگیرند.

(عَلَی الْأَرائِکِ) بر اریکه هـا و پشتی هـای بهشتی تکیه داده حسن گویـد مـا نمیـدانستیم اریکه چیست تا مردی از یمن پیش ما آمد. پس معلوم شد که اریکه نزد آنها حجله (اطاق پذیرایی یا خوابگاه عروس و داماد است) که در آن تخت باشد.

(یَنْظُرُونَ) نگـاه میکننـد آنچه را که به آنهـا از نعمتهـا و کرامتها داده شـد مقاتل گویـد: نگاه بدشـمنانشان میکننـد هنگامی که عذاب و شکنجه میشوند.

(تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ) یعنی وقتی آنها را دیدی میشناسی که ایشان بهشتی و اهل نعمت هستند بسبب آنچه در چهره های آنها نور و زیبایی و سفیدی و خرّمی

میبینی. عطاء گوید: این بجهت اینست که خداوند فزونی در جمال و الوان آنها داده که هیچ تعریف کن نمیتواند توصیف آن نماید.

«گفتار مفسّرین در باره شراب بهشتی» ... ص : ۳۷۷

(يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ) سقایت میشوند از شرابهای ناب و خالص از هر غش و آلودگی.

(مَخْتُومٍ) آن سرابی که دست نخورده و سر بمهر و یا برای آن پایان و عاقبت است. و بگفته بعضی (مختوم) و سر بمهر و در شیشه سر بسته بمشک است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۸

و آن غیر از شرابیست که در نهرها جاریست. و بعضی گفته اند مختوم یعنی ممنوع است از اینکه دستی بآن برسد تا سر آن را برای ابرار و نیکان باز کنند سپس مختوم را تفسیر کرده بقولش (خِتامُهُ مِسْكٌ) ابن عبّاس و حسن و قتاده گویند: یعنی آخر طعم و مزه آن بوی مشک دارد وقتی شارب و نوشنده لبش را از آخرین جرعه آن بر میدارد می یابد بوی آن را مانند بوی مشک.

مجاهد و ابن زید گویند: ظرفها و شیشه های آن را بجای گل و چوب پنبه و غیره که در دنیا بطریهای شراب (و نوشابه های غیر الکلی و غیره را) سر بسته میکنند با مشک سر بمهر و در بسته است.

مجاهد گوید: گل آن مشک است. و از ابی الدرداء روایت شده که آن شراب سفید است مانند نقره که با مشک در بسته و مهر شده است شراب ایشان و اگر مردی از اهل دنیا انگشتش را در آن داخل کرده و بیرون آرد هیچ صاحب روحی نماند مگر اینکه بوی خوش آن بدماغش رسیده و آرزوی آن را نماید سپس ترغیب و

تشویق بآن نموده و فرمود:

(وَ فِي ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ) یعنی پس هر آینه رغبت و تمایل پیدا کنند رغبت کنندگان بمبادره و سبقت گرفتن بطاعت خدای تعالی. و مانند آنست قول خدای سبحان (لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ) برای این مقام باید هر آینه عمل کنند و کار نمایند عمل کنندگان. و بگفته مقاتل پس برای رسیدن به این مقام باید نزاع کنند نزاع کنندگان. و بگفته زید بن اسلم. برای این درجه باید سعی و کوشش کنند سعی کنندگان. و در حدیث آمد. کسی که در روز تابستان گرما روزه بگیرد خداوند او را در روز تشنگی قیامت سیراب کند از شراب سر بسته ناب بی غل و غش.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۷۹

و در وصایای نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السّلام است که کسی که برای خدا شراب را ترک کند و ننوشد خداوند او را از شراب خالص ناب سر بسته دست نخورده بهشتی سیراب نماید.

(وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ) یعنی طبیعت و مزاج این شرابی که تعریف کردیم از تسنیم است و آن شرابیست که بآن آمیخته میشود از تسنیم که چشمه ای است در بهشت و آن بهترین نوشابه ها و شرابهای بهشتی است. مسروق گوید فقط آن را به مقرّبین میدهند و بآن کاسه ها و ظرفهای اصحاب یمین (راستگرایان را) آمیخته و ممزوج میکنند. پس خوشبو و معطّر میگردد میمون بن مهران از ابن عبّاس روایت کرده که از او پرسیدند از تسنیم گفت این از چیزهایی است که خداوند عزّ و جل فرمود پس هیچکس نمیداند آنچه را که برای

آنها مستور و مخفی مانده از چیزهایی که چشمها را روشن و خیره میکند. و مانند این است گفته حسن پوشیده ها که خدا آن را برای اهل بهشت مخفی و ذخیره نموده.

مقاتل گوید: تسنیم خرابی است که از بالا بر اهل بهشت میریزد و منبع و چشمه بالا قرار دارد قتاده گوید: تسنیم نهریست که در هوا و فضا جاریست پس در لیوانها، و ظرفهای اهل بهشت باندازه نیازشان ریخته میشود آن گاه خداوند سبحان آن را تفسیر کرده و فرمود:

(عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) ابن مسعود و ابن عباس گویند: چشمه ای که آن مخصوص مقرّبان است که فقط آنها میآشامند از آن و برای دیگران از اهل بهشت ممزوج بآن میکنند

(إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا) البتّه آنهایی که مرتکب جرائم شدند از کفّار قریش مانند ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اصحاب ایشان.

(كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا) از کسانی که ایمان آوردند از اصحاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مثل عمّار و خباب و بلال و غیر ایشان (يَضْحَكُونَ) میخندیدند بر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۰

طریق مسخره و استهزاء بایشان در دار دنیا و محتمل است که از جدّیت و کوشش ایشان در عبادت و زیادی نماز و روزه ایشان میخندیدند. برای انکار ایشان روز قیامت و پاداش را. و ممکن است که ضحک ایشان از برای انکار و تعجّب ایشان بوده از قول و عقیده آنها به برگشتن و زنده شدن استخوان پوسیده و خاک شده و محتمل است که خنده ایشان برای علوّشان در کفر و جهلشان بوده و برای فریفتن مردم

عوام که خود را بر حق و مسلمین بر باطلند میدانستند لذا میخندیدند.

(وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ)

هر گاه مؤمنان بر آن دسته مشركان میگذشتند.

(يَتَغامَزُونَ)

به اینکه بعضی از آنها بدیگری بچشم و ابرو از روی استهزاء اشاره کرده یعنی میگفتند آیا این گروه بر حقّند و بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم. وحی نازل شده و او پیامبر است و ما زنده خواهیم شد و امثال اینها.

مقاتل و کلبی گویند: این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام نازل شده و این در وقتی بود که آن حضرت در میان جمعی از مسلمین میآمدند نزد پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم. پس منافقین بایشان مسخره کرده و خندیدند و با چشم و ابر و اشاره کردند سپس بسوی یاران و هم کیشان خود بر گشته و گفتند ما اصلع را (یعنی علی بن ابی طالب (ع) را) دیدیم و بر او خندیدیم. پس قبل از آنکه علی علیه السّلام با اصحابش به پیغمبر صلّی اللَّه برسند آیه نازل شد.

و حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التّنزیل لقواعد التفضیل به اسناد خودش از ابی صالح از ابن عبّاس گوید: إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا. کسانی که مرتکب جریمه شدند. منافقین قریش بودند. و الَّذِينَ آمَنُوا. علی بن ابی

طالب علیه السّلام و اصحاب او هستند.

(وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ) یعنی و وقتی گروه کفّار بسوی کسان خود بر میگشتند تعجّب کنان بودند بآنچه که ایشان در آن بذکر آنها- شوخی میکردند.

(وَ إِذا رَأَوْهُمْ قالُوا

إِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ) و وقتی ایشان را میدیدند میگفتند این گروه گمراهان از راه حق و صوابند نعمتهای دنیوی را بامید ثوابی که حقیقتی برای آن نیست و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را فریفته است ترک کرده اند سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَ ما أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حافِظِينَ) یعنی این کفّار را نفرستاده اند که نگهبانان- مؤمنان باشند و مکلّف نشده اند که اعمال ایشان را حفظ کنند. پس چگونه بر ایشان طعنه میزنند و اگر مشغول بتکالیف خود میشدند که اعمال ایشان را حفظ کنند. پس چگونه بر ایشان طعنه میزنند و اگر مشغول بتکالیف خود میشدند برای آنها بهتر بود.

ابی مسلم گوید: یعنی ایشان را نفرستاده اند که شاهد و گواهان آنها باشند زیرا شهادت و گواهی کفّار بر مؤمنان پذیرفته نمیشود. یعنی ایشان گواهان بر آنها نیستند بلکه مؤمنان گواهان بر کفّار هستند و روز قیامت بر علیه آنها گواهی میدهند.

(فَالْيَوْمَ) یعنی روز قیامت آن چنان روزیست که خداوند پاداش و کیفر کردار هر کس را خواهد داد.

(الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ) ابی صالح گوید: آن مردمی که ایمان آوردند از کفّار میخندند چنانچه کفّار در دنیا بایشان خندیدند. و این جهتش

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۲

اینست که دری برای کفّار بسوی بهشت باز میشود. و بآنها گفته میشود، از این در بیرون روید. پس کفّار سعی میکنند تا خود را بآن برسانند و چون رسانیدند در برویشان بسته میشود و از سمت دیگر باز میشود پس بطرف آن میروند و چون به آن نزدیک میشوند آن نیز برویشان بسته میشود و همین طور آنها

را مأمورین دوزخ دست می اندازند. پس مؤمنین بایشان میخندند.

و بعضی گفته اند: میخندند از دست کفّار وقتی که آنها را در آتش میبینند و خود را در نعمتهای بی پایان بهشتی، و بگفته بعضی دیگر: جهت خنده اهل بهشت از اهل آتش اینست که ایشان چون دشمنان خدا و دشمنان آنان بودند. خداوند سبحان قرار داد برای مؤمنین سرور و خوشحالی در عذاب ایشان و اگر عفو و بخشش بر ایشان میشد و میبود جایز نبود که سروری برای مؤمنین قرار دهد. برای اینکه آن سرور متضمّن عداوت و دشمنی است و حال آنکه به سبب عفو عذاب بر طرف شود. و بزوال عذاب سرور مؤمنین هم زائل گردد.

(عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ) یعنی مؤمنین بر پشتی ها و مخطّه ها تکیه داده و عذاب کفّار را نگاه میکنند سپس خداوند سبحان فرمود:

(هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ) یعنی آیا کفّار را پاداش داده اند هر گاه این عمل را با آنها بکنند. این آنست که یاد نمود بر آنچه که میکردند آن را از روی مسخره و استهزاء بمؤمنان در دار دنیا و آن استفهام است که بآن تقریر اراده میشود. و ثوّب بمعنی اثیب. ثواب داده شده است.

و بعضی گفته اند: معنایش متّصل بما قبل آن است. و تقدیرش اینست انّ الذّین آمنوا ینظرون هل جوزی الکفّار باعمالهم. آنهایی که ایمان آوردند نگاه میکنند که آیا به کفّار پاداش کردارشان داده میشود و جمله متعلّق بینظرون

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۳

میباشد. و بنا بر قول اوّل استیناف و از سر گرفتن کلام است محلّی از اعراب ندارد و فقط فرمود: هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ

استعمال لفظ ثواب نمود در عقوبت باین جهت که ثواب در اصل لغت بمعنای جزاء و پاداش کردار است که عامل بر میگردد به سبب عملش گر چه در عرف و متفاهم مردم جزاء اختصاص به نعیم دارد بر اعمال صالحه. پس در اینجا بر اصل خودش استعمال گردیده.

و بعضی گفته اند: برای اینست که آمده در مقابل آنچه بمؤمنین شده است. یعنی آیا چنانچه مؤمنین را ثواب دادند کفّار را هم ثواب دادند. و این قول از طرف خدای تعالی است یا فرشتگان بمؤمنین میگویند برای آگاهانیدن ایشان بر اینکه کفّار بسبب کفر و مسخره کردنشان بمؤمنین آنچه استحقاق داشتند از عذاب سخت مجازات شدند تا اینکه سرور و خوشی بر سرورشان افزوده گردد. و محتمل است که این مژده را بعضی از مؤمنین به بعضی دیگر از خودشان میدهند. برای خوشحالی بآنچه بر کفّار نازل شده. و تمام این وجه ها فقط بنا بر قول اوّل متوجّه است که جمله جمله مستأنفه و از سر نو و متعلّق بما قبلش نباشد «۱».

---

(۱) حاکم ابو القاسم حسکانی در شواهد التّنزیل ص ۳۲۶ طبع بیروت باسنادش از جابر بن عبد اللّٰه انصاری از پیامبر (ص) روایت نموده در قول خدای تعالی «وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» که آن بهترین و شریف ترین شراب بهشتی است که آن را آل محمّد مینوشند و ایشان مقرّبون و سابقون رسول خدا و علی بن ابی طالب و خدیجه کبری و ذرّیه ایشانند که پیروی از ایشان نمودند.

و نیز باسنادش از ابن عبّاس روایت نموده در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» گوید ایشان اولاد عبد شمس بنی امیّه هستند. علی علیه السّلام

با چند نفر از یارانش بر آنها گذشتند پس آنها بآن حضرت چشمک زدند و گفتند اینها گمراهند پس خدای تعالی خبر داد آنچه برای دو گروه است در نزد او در روز قیامت. و گفت فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا. و ایشان علی علیه السّلام و یاران اویند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۴

مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ. هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ. به چشمک زدنشان و خندیدنشان و گمراه دانستنشان علی علیه السّلام و یاران او را. پس پیغمبر (ص) حضرت علی و یارانش را مژده داد که بزودی خواهند دید دید که ایشان را در آتش عذاب میکنند. و شاعر معاصر ما علی اکبر پیروی چه قدر مناسب برای دشمنان و غاصبین و استهزاء کنندگان بمقام ولایت علی علیه- السّلام گفته است. گوید:

یا رسول اللّه (ص):

همانها که دم از تولّا زدند پس از رحلتت پرده بالا زدند

عجب دارم از یک دو تن جیب بر که خود را بجای وصیّ جا زدند

سرش گرم تدفین جسم تو بود که جیب او را جیب برها زدند

چو جیب علی جیب اسلام بود دو تن جیب بر جیب مولا زدند

پس از این شبیخون و این دستبرد سری هم سوی حقّ زهرا زدند

فدک را زدند جیب برها به جیب چه نیرنگ بر آل طاها زدند

چو بگرفت از جیب بر حق خویش عیان دستها بهر یغما زدند

گرفتند از او سند را به زور چه لطمه به امّ ابیها زدند

فشردند در بین دیوار و در چو شد کودکش سقط حاشا

زدند

مخور (پیروی) غصّه جیب خویش چه اسلام را جیب یک جا زدند [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۵

سوره انشقّت ... ص : ۳۸۵

اشاره

انشقاق هم نامیده میشود. در مکّه نازل شده (آیاتش) بیست و سه آیه بصری و شامی و بیست و پنج آیه از نظر دیگرانست. اختلاف آن در دو آیه است. (۱) کِتابَهُ بِيَمِينِهِ (۲) وَراءَ ظَهْرِهِ هر دو از نظر حجازی و کوفی دو آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۸۵

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله. روایت نموده که هر کس سوره انشقّت را بخواند خداوند او را پناه دهد از اینکه کتابش از پشت سرش باو داده شود.

توضیح:

چون خداوند سوره مطفّفین را بذکر احوال قیامت پایان داد، این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۶

سوره را نیز بمانند آن شروع نمود. پس بآن پیوست مثل پیوست مانند بمانند نظیر بنظیر. پس فرمود:

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵] ... ص : ۳۸۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ (۱) وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ (۲) وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَ أَلْقَتْ ما فِيها وَ تَخَلَّتْ (۴)

وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ (۵) يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلى أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۹)

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً (۱۱) وَ يَصْلى سَعِيراً (۱۲) إِنَّهُ كانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴)

بَلى إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً (۱۵) فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ (۱۷) وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ (۱۹)

فَما لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ إِذا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲) وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُوعُونَ (۲۳)
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ (۲۴)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۷

ترجمه: ... ص : ۳۸۷

بنام خداوند بخشاينده مهربان:

۱- آن گاه که آسمان شکافته شد.

۲- و فرمان برد پروردگار خود را و سزاوار است (که فرمان برد).

۳- و آن گاه که زمين کشيده شود.

۴- و بيرون افکند آنچه را که در درون آنست و (از همه) تهى گردد.

۵- و فرمان برد زمين پروردگارش را و سزاوار است که اطاعت کند.

۶- اى آدمى البتّه تو کننده اى کارى را برنج تا برسانى آن را بسوى پروردگارت پس ملاقات کننده آن را.

۷- و امّا آنکه داده شود پرونده اعمالش را بدست راستش.

۸- پس بزودى حساب اعمال او کرده شود حسابى آسان.

۹- و باز گرد بسوى کسانش شادمان.

۱۰-

و امّا آنکه داده شود نامه کردارش از پشت او (بدست چپش).

۱۱- پس بزودی بخواهد هلاکت خود را.

۱۲- و در آید آتش افروخته را.

۱۳- زیرا او در میان کسان خود (بمال و جاه) شادمان بود.

۱۴- البتّه او همی پنداشت آنکه هرگز باز نمیگردد (بخدای).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۸

۱۵- آری (او را بازگشتنی است) البتّه پروردگار او باو بیناست.

۱۶- سوگند یاد میکنم بسرخی که هنگام مغرب در افق دیده میشود.

۱۷- و سوگند بشب و آنچه شب گرد آورد.

۱۸- سوگند بماه آن گاه که کامل شود.

(۱۹) قطعا ای محمّد بالا میروی آسمانی را پس از آسمانی (بوقت معراج) ۲۰- چه شده که مشرکان قریش را که ایمان نمیآورند.

۲۱- و چون قرآن بر ایشان خوانده میشود سجده نمیکنند.

۲۲- بلکه آنان که کافر شدند قرآن را دروغ میدارد.

۲۳- و خدا داناتر است بنفاق و شرک که در دل خود نگاه میدارند.

۲۴- و بشارتشان بده بعذابی دردناک.

۲۵- لیکن آنان که ایمان آوردند و کارهای ستوده انجام دادند برای ایشان پاداشی تمام نشدنی و یا بدون منّت خواهد بود.

قرائت: ... ص : ۳۸۸

ابو جعفر و اهل عراق غیر از کسایی (یصلی) بتخفیف بفتح یاء قرائت کرده و دیگران یصلی بضمّ یاء و تشدید خوانده اند. ابن کثیر و اهل کوفه غیر از عاصم. لترکبنّ بفتح باء و دیگران بضمّ خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۳۸۸

ابو علی گوید: دلیل یصلّی بالام مشدّده آیه شریفه. ثُمَّ الْجَحِيمَ- صَلُّوهُ است و دلیل یصلی با تخفیف لام آیه وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً و آیه. اصْلَوْهَا الْيَوْمَ و این در قرآن بسیار است. و دلیل لترکبنّ گفته ابن عبّاس لترکبن السّماء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۸۹

حالا بعد حال یک مرتبه مانند مهل و یک بار مثل دهان یعنی مرهم.

ابن مسعود گوید: لترکبنّ یا محمّد طبقا عن طبق و مجاهد گوید: امرا بعد امر و حسن گوید: حالا عن حال و منزلا عن منزل. ابو عبیده گوید لترکبنّ سنه کسی که قبل از شما بود.

ابو علی گوید: کسی که باء را فتحه داد. اراده کرده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را و کسی که ضمّه داده باء را اراده کرده پیامبر (ص) و غیر او را. و ضمّه بمعنای مفتوحه میآید. و تفسیر کرده اند طبقا عن طبق را به حال بعد حال و مثل آنچه تفسیر کرده اند از اینکه معنای «عن» معنای بعد است قول اعشی میباشد.

ساد و الفی رهطه ساده و کابرا سادوک عن کابر

آقایی کرد و خویشان او با سیادت و آقایی الفت داشتند و بزرگی بر تو سیادت کردند بعد از بزرگی مقصودش کابرا بعد کابر است پس عن متعلّق به سادوک. و متعلّق بکابر نیست و این را در قول نابغه بیان کرده اند:

بقیّه قدر

من قدور تورثت لآل الجلاح كابرا بعد كابر

باقیمانده دیکی از دیکهایی که بمیراث رسید. برای خاندان جلاح (نعمان) بزرگی بعد از بزرگی. در این دو بیت مدح نموده نعمان را به میهمان دوستی در دیکها و ظرفهایی که از پدرانش باو ارث رسیده بود. و گفتند بعد از تب عرق کرد.

شرح لغات: ... ص : ۳۸۹

الانشقاق: یعنی افتراق و جدایی کشیدگی از بستگی پس هر انشقاق و شکافی افتراق و پراکندگی است ولی هر افتراقی. انشقاق نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۰

و الاذن: استماع و شنیدن است عرب میگوید: اذن لک هذا الامر اذنا این کار را بتو رخصت داد رخصت دادنی. بمعنای استمع لک. گوش بسخن تو داد گوش دادنی. عدی بن زید گوید:

فی سماع یأذن الشّیخ له و حدیث مثل ماذیّ مشار

در شنیدن طرب و غنائی که شیخ مرشد هم بآن گوش میدهد و حدیث مانند عسل مصفّی مشار است.

و نیز گوید:

ایّها القلب تعلّل بددن انّ همّی فی سماع و اذن

ای آن چنان دلی که به طرب و لهو بستگی داری البتّه همّت منهم در شنیدن و گوش دادن بطرب و غناء است.

و دیگری گوید:

صمّ اذا سمعوا خیرا ذکرت به و ان ذکرت بشرّ عندهم اذنوا

وقتی من بخوبی یاد شدم و شنیدند که خواهند بود و اگر نزد ایشان به بدی یاد شدم گوش فرا داده میشنوند.

الکدح: سعی و کوشش سخت است در کار و جدّیت در کار است. و میگویند کدح الانسان فی عمله. انسانی جدّیت میکند در کارش یکدح و ثور فیه کدوح کوشش و سعی میکند و آثاری از شدّت سعی در

او میماند.

ابن مقبل گوید:

و ما الدّهر الّا تارتان فمنهما اموت و اخری ابتغی العیش اکدح

و نیست روزگار مگرد و مرتبه و دو منزل که در یکی از آن دومی میرم و در مرتبه دیگری طلب عیش میکنم و بسیار سعی مینمایم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۱

الحور: یعنی رجوع و بازگشت. حار یحور وقتی رجوع کند. و کلمته فما حار جوابا. با او سخن گفتم جوابی نداشت یعنی جوابی ردّ نکرد. و نعوذ باللّه من الحور بعد الکور. و پناه بخدا میبرم از برگشت در گناه بعد از توبه و رجوع بحقّ. یعنی رجوع و بازگشت بنقصان بعد از زیادتی و کمال. و حوّره وقتی که او را بسفیدی برگرداند.

و المخور: یعنی عقربك دور میزند تا بجای اوّلش بر گردد.

الشّفق: سرخی بین نماز مغرب و نماز عشاء آخر است و آن قول مالك و شافعی و اوزاعی و ابو یوسف و محمّد «۱» و آن نیز قول خلیل (ابن احمد نحوی شیعی امامی مذهب) و مروی از ائمّه هداه علیهم السّلام است.

ثعلب گوید: آن سفیدی صبح صادق است و آن قول ابو حنیفه است فرّاء گوید: شنیدم بعضی از عربها میگفت. الثّوب احمر کانّه الشّفق. پیراهن سرخ مثل اینکه آن قرمزی افق است و شاعر گوید:

(احمر الکون کمحمر الشّفق) سرخ رنگ مانند سرخی شفق بود و شاعر دیگر گوید

قم یا غلام اعنّی غیر محتشم علی الزّمان بکاس حشوها شفق

پس بر خیز بدون هیچ اعتنایی بر روزگار مرا کمک کن بکاسه ای که در آن مایع سرخ رنگ و شراب ناب باشد اصل شفق رقّت و ملایمت است

و مثل آنست تشفیق در عمل و آن ملایمت و رقّت است بر اینکه خلل و نقصی در آن باشد. و اشفق علی کذا. وقتی بر آن رقّت کند و از هلاکت او بترسد. و ثوب شفق لباس نازک

---

(۱) مالک بن انس امام مالکی مذهب ها. و شافعی محمّد بن ادریس شافعی امام شافعی مذهب ها. و اوزاعی یکی از رؤساء و امامان اهل سنّت در آن عصر بوده ولی اکنون مذهبش منسوخ شده و ابو یوسف قاضی شاگرد ابو حنیفه و محمّد بن حسن شیبانی نیز شاگرد ابو حنیفه و مذهب ابو حنیفه از این دو شاگردش منتشر گردیده است. (مترجم)

است پس شفق. قرمزی و سرخی رقیق است در مغرب بعد از غروب آفتاب.

الوسق: یعنی جمع و سقته. اسقه هر گاه جمع کردم. و طعام موسوق یعنی مجموع طعام. و الوسق الطّعام. طعام و گندم جمع شده بسیار از آنچه کیل و پیمانه میشود و یا وزن میشود. و مقدار آن شصت صاع است.

الاتساق: یعنی اجتماع کامل از باب افتعال از ثلاثی مجرّد وسق است و اصل طبق: بمعنای حالست. و عرب دواهی و مصیبتهای سخت را ام طبق و بنات طبق مینماید. گوید: قد طرقت بنکرها ام طبق. و در اینکه طبق به معنای حال است گوید:

الصّبر احمر و الدّنیا مفجّعه من ذا الذی لم یذق من عیشه ریقا

صبر را میستایم و دنیا مرکز و معدن فجایع و مصیبتهای دردناک است و آن کیست که از زندگیش کدورتی نچشیده باشد.

اذا صفا لک من مسرورها طبق اهدی لک الدّهر من مکروهها طبقا

هر

گاه دنیا طبقی از خوشی و حالتی از سرور برایت تقدیم داشت روزگار هم از سختی و زشتیها طبقی بتو اهداء نماید.

و دیگری گوید:

انّی امرؤ قد حلبت الدّهر اشطر و ساقنی طبق منه الی طبق

من مردی هستم البتّه که جزئیات روزگار را دوشیده و آزمایش نموده ام و حالتی از آن مرا بسوی حالت دیگر رانده است.

فلست اصبو الی خلّ یفارقنی و لا تقبّض احشائی من الفرق

پس من بسوی دوستی نمیروم بزحمت که از من جدا شود و نه درون من از درد جدایی گرفته و ناراحت گردد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۳

اعراب: ... ص : ۳۹۳

زجاج گوید: جواب اذا قول خدا فملاقیه است و معنا اینست هر گاه روز قیامت شود انسان عملش را خواهد دید. (اذا کان یوم القیمه لقی الانسان عمله) و هاء قول خدا در فملاقیه ممکن است تقدیرش فملاق ربّک باشد و ممکن است فملاق کدحک یعنی عملك و سعیک باشد. و قول خدا. کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً بعضی گفته اند: الی در اینجا بمعنای لام است. و وجه درست و صحیح در آن این است که محمول بر معنی باشد برای اینکه معنایش اینست ساع الی ربّك سعیا. تو بسوی خدایت کوشش کردی کوشش کردنی بنا بر اینکه محتمل است که الی متعلّق بمحذوف باشد. و تقدیرش این باشد انّک کادح لنفسک صابرا الی ربّك تو برای خودت در رنج و کوشش و رونده بسوی پروردگارت هستی چنانچه قول خدا. وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ معنایش تبتّل من الخلق راجعا الی اللَّه تعالی از خلق خدا به بر در حالی که رجوع بخدای تعالی داری یا رغبت و

میل باو داری. و قول خدا. یَدْعُوا ثُبوراً یعنی او میگوید: یا ثبوراه. پس مثل اینکه میخواند او را و میگوید یا ثبور تعالی. ای ثبور بیا. پس هذا یا انّک مثل چیزی است که در یا حسرتی. گفته شده. پس بنا بر این ثبورا مفعولا به. أَنْ لَنْ یَحُورَ است.

تقدیرش ان لن یحور است. پس ان در اینجا مخفّفه از انّ مثقّله است. و جایز نیست که آن ناصبه فعل باشد. برای اینکه جایز نیست دو عامل بر یک کلمه جمع شود. و قول خدا (فَما لَهُمْ) مبتداء و خبر است و لا یُؤْمِنُونَ جمله منصوبه در محلّ حال است و تقدیرش اینست ایّ شی ء استقرّ لهم غیر مؤمنین. چه چیز برای ایشان که غیر مؤمنین هستند مستقرّ شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۴

تفسیر: ... ص : ۳۹۴

اشاره

(إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ)

هر گاه آسمان شکافته و از هم باز شود. و شکافته شدن آن از علامات قیامت است و این علامتها را در چندین موضع و آیه از قرآن یاد نموده است.

(وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها) ابن عبّاس و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده گویند:

یعنی شنید و اطاعت کرد در شکافتن. و این توسّع است یعنی مثل اینکه آسمان شنید و تدبیر خدا را اطاعت کرد.

(وَ حُقَّتْ) یعنی و سزاوار است بر آسمان که امر پروردگارش را که آن را آفریده شنیده و اطاعت نماید.

(وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ) هر گاه زمین به مندک شدن و از بین رفتن کوه ها و تپّه ها کشیده شده و گسترش یافت تا مانند یک صفحه صاف گردید.

ابن عبّاس گوید: یعنی آن کشیده میشود مانند فرش

عکاظی (که در سوق و بازار عکّاذ مکّه میآوردند) و در پهنا و توسعه آن می افزود. و بگفته مقاتل یعنی زمین صاف میشود در آن هیچ بنا و کوهی نمی ماند مگر اینکه در خود زمین فرو میرود.

(وَ أَلْقَتْ ما فِيها) قتاده و مجاهد گویند: آنچه در جوف و درون زمین است از مردگان و گنجها بیرون میفتد مانند آیه. وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها.

(وَ تَخَلَّتْ) یعنی درونش خالی شود و چیزی در آن باقی نخواهد بود و بگفته بعضی. یعنی بیرون افکند آنچه در شکم آنست از گنجها و معدنها و باقی نگذارد آنچه بر پشت آنست از کوه ها و دریاها.

(وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ) این تکرار نیست زیرا آیه اوّل صفت آسمان است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۵

و این در صفت زمین است و تمام اینها از علامت قیامت و امور بزرگی است که در آن واقع خواهد شد. و تقدیرش. اینست هر گاه این چیزهایی که ما ذکر کرده و شمردیم انسانی می بیند آنچه از خیر و شر مقدّم داشته و عمل نموده و بر این محذوف دلالت میکند قول خدای سبحان.

(يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً) ای آدم تو ساعی در عملت هستی بسوی خدایت و قول خدا يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ خطاب بتمام مکلّفین است از فرزندان آدم. و خداوند سبحان بفرد فرد انسان میفرماید: ای انسان ای آدم تو عملی را بزحمت و دشواری انجام میدهی برای اینکه آن را بسوی خدا حمل نموده و بحقّ تعالی برسانی.

(فَمُلاقِيهِ) یعنی پس پاداش عملت را ملاقات کنی. قرار داده ملاقات پاداش کردار

را ملاقات خود آن عمل برای بزرگداشت مقام آن. و بگفته بعضی یعنی پروردگارت را خواهی دید یعنی بسوی حکم او رونده هستی روزی که حکمی جز حکم او نیست. ابن انباری و بلخی گویند: جواب اذا قول خدا. أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ است و او زایده است مانند آیه کریمه. حَتَّى إِذا جاؤُوها فُتِحَتْ أَبْوابُها. و این ضعیف است و قول اوّل وجیه است سپس خداوند سبحان- احوال مردم را در روز قیامت تقسیم کرد. و فرمود:

(فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ) یعنی کسی که داده شود پرونده عمل او که در آن اعمال نیک و بد. طاعت و معصیتش ثبت است. بدست راستش.

(فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً) یعنی مناقشه در حساب او نشود، و حسنات و ثوابهای او را با گناهانش روبرو نموده و میسنجند یا بتوبه یا به عفو و بخشش. و بعضی گفته اند: حساب آسان تجاوز و گذشت از گناهان و ثواب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۶

دادن بر حسنات است. و کسی که در حسابش مناقشه و خورده گیری شود عذاب خواهد شد. در خبر مرفوع و یا در روایت دیگر است که بعملش شناخته شود آن گاه از او صرفنظر شود و در حدیث دیگر است سه خصلت است که در هر کس باشد خدا حساب او را آسان کشیده و برحمتش او را داخل بهشت نماید گفتند:

آن کدام است ای رسول خدا فرمود هر کس تو را محروم کرد تو او را عطا کنی و هر که قطع رحم تو کرد تو او را صله نمایی و هر که بتو ظلم کرد تو او را

ببخشی (وَ يَنْقَلِبُ) بعد از فراغت از حسابش بر میگردد (إِلى أَهْلِهِ مَسْرُوراً) بسوی اهلش در حالی که خوشحال است بواسطه آنچه از خیر و کرامت باو رسیده و مقصود از اهل در اینجا همسران بهشتی او حور العین است.

و بعضی گفته اند: مراد از اهل همسران و فرزندان و فامیل اویند که زودتر به بهشت رفته اند. و سرور اعتقاد و علم برسیدن نفع باو و یا دفع ضرر و زیان از اوست در آینده.

و عدّه ای گفته اند: سرور معنایی در قلب است که بسبب رسیدن به خواست قبلیش لذّت میبرد. میگویند خوشحال باش بسبب چنین امری از مال یا اولاد یا وصول بآرزو.

(وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ) کلبی گوید: و امّا کسی که پرونده عملش را از پشت بدست چپش داده شده بعلّت اینکه دست راستش بسته بگردنش میباشد و دست چپش پشت سرش قرار گرفته است.

مقاتل گوید: دست چپش پشت سرش بیرون آید. چون راستش با غل و زنجیر بگردنش بسته شده و جهت در این اینکه دادن کتاب و پرونده به دست راست علامتست برای فرشتگان و مؤمنان که صاحب این از اهل بهشت است. و این یک لطف و مهریست برای مردم در خبر دادن باین و کنایه ای است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۷

از قبول اعمال او ... و دادن کتاب بر صورت دیگر (بدست چپ) نشانه است برای ایشان بر اینکه صاحبش از اهل آتش است و علامت مناقشه در حساب و بدی عاقبت است. سپس خداوند سبحان حکایت نمود آنچه بوی میرسد. و فرمود (فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً) پس بزودی تقاضا میکند و میخواهد

هلاکت خود را وقتی کتاب خود را خواند. آن موقع است که میگوید: وا ثبورا وا هلاکاه.

(وَ يَصْلى سَعِيراً) جبائی گوید: یعنی داخل آتش شده و به آن عذاب شود. و بگفته برخی یعنی میگردد و طعمه آتش فروزان شعله ور و بگفته بعضی دیگر: یعنی برای همیشه در آتش معذّب خواهد بود.

(إِنَّهُ كانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً) او در میان کسان خویش در دنیا مسرور بود. امر آخرت برایش اهمّیت نداشت و متحمّل مشقّت عبادت نمیشد. پس خداوند بسرور و خوشحالیش تبدیل نمود غصّه ای که برایش ابدا باقی باشد و قطع نشود.

و امّا مؤمن اهتمام و کوشش بامور اخروی داشت پس خداوند تبدیل فرمود بغصّه او سروری در آخرت که زایل نشود و تمام نگردد. جبائی گوید:

در دنیا خوشحال و مسرور بود بگناهان خدای تعالی و ندامتی بر آنها نداشت و بعضی گفته اند: البتّه هر که معصیت کند و خوشحال بمعصیت و گناهش زیاد باشد پس پنداشته است که در روز قیامت بر نمیگردد و اگر یقین بقیامت و روز بعث داشت هر آینه دور بود که بگناهان خود مسرور باشد.

(إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ) یعنی او در دار تکلیف می پنداشت که هرگز در آخرت بحال زندگی بر نمیگردد. برای پاداش و کیفر کردارش پس مرتکب گناه شده و هتک محرّمات نموده و پرده نوامیس را پاره کرده.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۳۹۸

مقاتل گوید: گمان کرد که بسوی خدا بر نمیگردد پس خداوند سبحان فرمود: بلکه بر میگردند و مبعوث میشوند البتّه و مطلب چنان نیست که پنداشته است.

(إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً) البتّه پروردگار او باو

بیناست از روزی که او را آفرید تا هنگامی که او را بر گرداند. زجاج گوید: باو خدا بینا بود پیش از آنکه او را خلق نماید دانا بود به اینکه مرجع و بازگشتش بسوی اوست سپس خداوند سوگند یاد نمود و فرمود: (فَلا أُقْسِمُ) بیان این قسم در سوره قیامت گذشت (بِالشَّفَقِ) یعنی سوگند بسرخی که در موقع مغرب در افق باقی میماند و بگفته بعضی سفیدی که در صبح در افق دیده میشود.

(وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ) عکرمه و غیر او گوید: سوگند بشب و آنچه از پراکندگی های در روز جمع میکند در تصرّف خودش. و این جهتش اینست که چون شب رو آورد هر موجودی پناه بآشیانه و لانه و خانه خود برد.

ضحّاک و مقاتل گویند: یعنی و آنچه شب سوق میدهد و میراند. برای اینکه تاریکی شب هر چیزی را بسوی مسکنش میراند و سوق میدهد.

ابی مسلم گوید: و ما وسق یعنی و آنچه ظاهر میسازد از ستارگان برای اینکه آنها شب ظاهر میشود و روز مستور و اضافه کرد این را بشب بعلّت اینکه ظهور ستارگان در شب شایع است.

(وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ) سوگند بماه آن گاه که مستوی و مجتمع شده (در شب بدر) تکامل و تمام شود. فرّاء گوید: اتّساق آن اجتماع و تکامل و استواء آنست در ۴ شب (۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶-) هر ماه.

(لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ) ابن عبّاس و ابن مسعود و مجاهد و شعبی و

کلبی گویند: این جواب قسم هاست. یعنی هر آینه ای محمّد (ص) سوار خواهی شد آسمانی بعد

از آسمانی را در هنگام معراج و صعود بآنها خواهی نمود. و ممکن است مقصود. درجه ی بعد از درجه و مرتبه ی بعد از مرتبه در تقرّب بخدا و ارتفاع مقام نزد او باشد.

مجاهد از ابن عبّاس روایت کرده که او لترکبنّ بفتح باء قرائت میکرد طبقه ای بعد از طبقه گوید: مقصود پیامبر شماست حالتی بعد از حالت دیگر.

بخاری در صحیح خود روایت کرده این حدیث را و کسی که بضمّه خوانده لترکبنّ پس خطاب بمردم است یعنی هر آینه شما دارای حالی بعد از حالی و منزلی بعد از منزلی و امری بعد از امری در آخرت خواهید بود. و مقصود اینکه احوالی گوناگونی خواهند داشت تا میگردند بر غیر حالتی که در دنیا داشتند و (عن) در این آیه بمعنای بعد است چنانچه خداوند سبحان فرمود عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نادِمِينَ. یعنی بعد قلیل. بعد از مدّت کمی صبح خواهید کرد در حال ندامت و پشیمانی.

شاعر گوید:

قرب مربط النعمامه منّی لقحت حرب وائل عن حیال

نزدیک کن خوابگاه شتر مرغ را بمن. زیرا جنگ باوائل آبستن جنگ دیگریست. یعنی بعد از اینکه آتش جنگ خاموش بود دو مرتبه مشتعل میگردد.

بعضی گفته اند: یعنی شدّت بعد از شدّت، زندگی سپس مردن پس از آن مبعوث شدن. سپس به پاداش و کیفر کردار رسیدن. و این در روایت مرفوع هم آمده است.

عطاء گوید: یعنی امری بعد از امری و سستی بعد از شدّت و سختی بعد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۰

از سستی و بینوایی بعد از توانگری و ثروت بعد از تهیدستی و تندرستی بعد از بیماری و ناخوشی بعد از سلامتی.

بعضـی از دانشـمندان (در بـاره انسـان موجود ناشـناخته) گفته انـد: که مقصود از آیه (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ) حالات مختلف و دگرگونیهـای انسانست که سـی و هفت نام دارد ۱- نطفه ۲- علقه ۳- مضغه ۴- عظام ۵- خلـق دیگری. مرکب از گوشت و استخوان ۶- جنین طفـل مخفی در رحم ۷- ولید نوزاد ۸- رضیع شیر خوار ۹- فطیم از شیر گرفته ۱۰- یافع بچّه نزدیک ببلوغ ۱۱- ناشئه در حال رشد و پرورش ۱۲- مترعرع بزرگ شده و رشد کرده ۱۳- حزّور ۱۴- مراهق به حدّ بلوغ رسیده ۱۵- محتلم طفلی که خواب خوش و لذّت بخش بیند و چون بیدار شود در خود اثر آن خواب را از احتلام و خروج منی مشاهده کند ۱۶- طفـل بالغ تکلیف ۱۷- امرد جـوان بی مو ۱۸- طار جوانی که مشـهور شـده ۱۹- باقـل هفـده ساله ای که تازه میخواهـد مو در صورت او برویـد ۲۰- مسیطر ۲۱- مطرخمّ ۲۲- مختط ۱۸ ساله ای که خط بعارضـش دمیـده ۲۳- صـمل جوان جلد و زرنگ ۲۴- ملتحی جوانی که ریش و محاسنش در آمده ۲۵- مستویا جوان میانه سال ۲۶- مصعد جوانی که میخواهد ترقّی کند ۲۷- مجتمع که تمـام قوا و نیروی او گرد آمـده و شـباب جـامع تمـامی این حالات است ۲۸- ملهوز نیرومنـد ۲۹- کهـل بسنّ کمال رسیده ۳۰- امشط خاکستری مو ۳۱- میخ بزرگسال ۳۲- اشیب ریش سفید ۳۳- حوقل خمیده کمر ۳۴- صفتان ۳۵- همّا پیر سال- خورده ۳۶- هرم کهنسال و ناتوان شده ۳۷ مرده.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۱

پس انسانی از موقع نطفه بودن تا مردن مشتمل

حالات گوناگون خواهد بود كه هر حالى اسم و نامى دارد.

مكحول گويد: يعنى هر آينه امرى و حالى برايتان حاصل شود كه در هر بيست سال بر آن حال نخواهيد بود. و بعضى گفته اند: يعنى شما سوار منزلى بعد از منزلتى و طبقه اى بعد از طبقه خواهيد شد. و جهت اين اينست كه هر كس بر صلاح و حال خوشى باشد ميخواند اين او را كه بصلاح بالاترى برسد. و كسى كه بسوى فسادى گرايد. فساد او را بسوى فساد بيشتر و بالاتر سوق دهد. براى اينكه هر چيزى بسوى شكل خودش ميكشاند.

ابى عبيده گويد: يعنى هر آينه البتّه سوار خواهيد شد بر سنّتها، و روشهاى كسانى كه قبل از شما بودند و حالات ايشان و اين معنى از حضرت صادق عليه السّلام هم روايت شده است. و مقصود اينست كه آنچه در ايشان بوده در شما هم خواهد بود و جارى شود بر شما آنچه بر ايشان جارى شد قدم بقدم. سپس خداوند سبحان بر صورت سر كوبى و توبيخ ايشان فرمود: (فَما لَهُمْ) يعنى چيست كه كفّار قريش (لا يُؤْمِنُونَ) بمحمّد صلّى اللَّه عليه و آله و قرآن. يعنى چه چيز مانع شد مر ايشان را كه ايمان نياوردند و آن استفهام انكارى است. يعنى چيزى از نعمتها و كرامتها بر ايشان نيست هر گاه ايمان نياوردند.

و بعضى گفته اند: يعنى پس دليل شك و ترديدى كه ايشان را منصرف از ايمان نمود چيست. و آن تعجّب از ايمان نياوردن ايشانست و مقصود اينكه چه مانع ايشان شد و ايشان چه عذرى در ترك ايمان دارند با وضوح دلائل ايمان.

(وَ إِذا قُرِئَ عَلَيْهِمُ

الْقُرْآنُ لا يَسْجُدُونَ) و هر گاه بر ايشان قرآن خوانده

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۲

شود سجده نميكنند. عطف بر قول خدا (فَما لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ) است. يعنى چيست كه ايشان را از ايمان بخدا و سجده كردن براى او موقع تلاوت قرآن منصرف و مانع شده است.

عطاء و كلبى گويند: براى خدا سجده نميكنند و نماز نمى گذارند. ابى هريره در خبرى كه نسبت داده گويد: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ را قرائت كرده و سجده نمود.

(بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ) يعنى ايشان ترك ايمان نكردند براى قصور و نقصى در بيان يا نبودن دليل و برهان بلكه آنها تقليد (كور كورانه) گذشتگان و بزرگان خود نمودند در تكذيب كردن بقرآن و پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله.

(وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُوعُونَ) ابن عبّاس و قتاده و مقاتل گويند: يعنى خدا داناتر است بآنچه در سينه هاى آنها جمع شده و در دلهايشان از تكذيب پيامبر و شرك بخدا پنهان نموده اند.

ابن زيد گويد: خدا داناست بآنچه از اعمال صالحه و كارهاى زشت و بد تحصيل و جمع ميكنند.

فرّاء گويد: اصل ايماء قرار دادن چيز است در ظرف. و قلوب و دلها ظرفهايى هستند براى اينكه حاصل ميشود در آن علم يا جهل. و از كلمات (درر بار) امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه الصّلاه و السّلام است كه فرمود

انّ هذه القلوب اوعيه فخيرها اوعاها

. البتّه اين دلها ظرفها هستند. پس بهترين آنها آنست كه وسيع تر باشد.

(فَبَشِّرْهُمْ) مژده و بشارت بده بايشان اى محمّد (بِعَذابٍ أَلِيمٍ)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۳

یعنی این وعده عذاب را قرار بده برای آنها بدل و عوض بشارت بمؤمنین به رحمت پروردگار. سپس خداوند سبحان مؤمنین را از عموم خطاب استثناء و جدا نمود و فرمود: (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) مگر کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند برای آنهاست پاداش بی منّت و بی پایان. ابن عبّاس گوید: یعنی پاداش بی کم و کاست و بدون زوال. برای اینکه نعمتهای آخرتی تمام شدنی نیست.

جبایی گوید: یعنی بدون نقص و بدون کدورت و ناراحتی به سبب منّت نهادن. و از حسن هم همین روایت شده و البتّه باو گفته شده. منّ و منّه برای اینکه قطع و جدا میکند از شکر نعمت. و اصل منّت قطع کردنست میگویند مننت الحبل اذا قطعته. ریسمان را پاره کردی.

لبید (شاعر جاهلیت) گوید:

لمفرّقهد تنازع شلوه غیس کواسب ما یمنّ طعامها

شکار سفید افتاده روی خاکی که گرگهای خاکستری رنگ در خوردن آن نزاع و جدال با هم میکردند که طعام آن قطع میشد. زیرا من در شکار کوتاهی نمیکردم. آهو و شکار میکشتم و گرگها آن را میخوردند.

و بعضی گفته اند: برای احدی بر آن منّتی نیست در آنچه اکتساب کرده است.

و در قول خدای سبحان. فَما لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ. و لا يَسْجُدُونَ. دلالت بر اینست که ایمان و سجود فعل ایشانست برای اینکه حکیم تعالی بکسی که میداند او قدرت بر ایمان و سجده ندارد نمیگوید: چرا ایمان نیاوردی و چرا سجده نکردی و آیه لا يَسْجُدُونَ دلالت دارد بر اینکه کفّار چنانچه مخاطب بایمانند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۴

مخاطب

بعبادت هم هستند.

ترتیب: ... ص : ۴۰۴

جهت و صورت پیوست قول خدا (إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً) به ما قبلش اینست که خدای سبحان چون خبر داد از گمان کافر. أَنْ لَنْ يَحُورَ. در پی و عقب آن خبر داد به اینکه او رجوع میکند و قطعا هم رجوع خواهد کرد. و یاد نمود که پروردگار باو بیناست. و بعضی گفته که تقدیرش اینست بلی بزودی بر میگردد بآخرت و پروردگارش باحوال او بیناست. پس او را بسبب اعمالش، پاداش میدهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۵

سوره بروج ... ص : ۴۰۵

اشاره

مکّی است و باتّفاق بیست و دو آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۴۰۵

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خداوند باو بعدد هر روز جمعه و هر روز عرفه ای که در دنیاست ده حسنه عطاء نماید.

یونس بن ظبیان از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السّلام روایت نمود که هر کس در نماز واجبش سوره. و السماء ذات البروج را که سوره پیامبرانست بخواند حشرش و اقامتش با پیامبران و مرسلین خواهد بود.

توضیح این سوره:

چون خداوند سوره گذشته را بذکر مؤمنین پایان داد این سوره را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۶

نیز بذکر مؤمنین از اصحاب اخدود شروع نمود:

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲] ... ص : ۴۰۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ (١) وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (٢) وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (٣) قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ (۴)

النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ (۶) وَ هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (٧) وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (٨) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٩)

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَرِيقِ (١٠) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (١١) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (١٢) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ (١٣) وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (١۴)

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (١۵) فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ (١۶) هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (١٧) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ (١٨) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (١٩)

وَ اللَّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحِيطٌ (٢٠) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (٢١) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (٢٢)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢۶،

ص: ۴۰۷

ترجمه: ... ص : ۴۰۷

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱- سوگند به آسمانی که دارای برجهای دوازده گانه است.

۲- سوگند بروز وعده شده قیامت.

۳- سوگند بگواهی دهنده و گواهی داده شده.

۴- ملعون شدند یاران حفره ها و گودالها.

۵- آتشی که دارای شعله و آتش گیرانه و هیزم بسیار بود.

۶- آن گه که ایشان بر کنار گودالها نشسته بودند.

۷- و ایشان بر آنچه بت پرستان با مؤمنان میکردند حاضر و گواه بودند.

۸- و کراهتی نداشتند کافران از مؤمنان مگر اینکه ایشان ایمان آورده بودند بخدای عزیز پسندیده.

۹- آن خدایی که تنها از آن اوست پادشاهی آسمان و زمین و خدا بر همه چیز گواه است.

۱۰- بیگمان آنان که در فتنه افکندند (سوزاندند و بآتش شکنجه دادند (مردان مؤمن و زنان مؤمنه) را سپس باز نگشتند (از کفر خود) برای ایشان عذاب دوزخ است و بر ایشان عذاب آتش سوزان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۸

۱۱- البتّه آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برای ایشان بهشتهایی است که از زیر قصر و درختان آن جویهای آب روانست. و این رستگاری بزرگ است.

۱۲- (ای پیامبر) البتّه گرفتن پروردگار تو بسی سخت است.

۱۳- زیرا خدا آغاز میکند آفرینش را و دیگر بار زنده گرداند.

۱۴- و او بس آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است.

۱۵- خداوند صاحب عرش و بزرگوار است.

۱۶- او کننده است هر چه بخواهد.

۱۷- آیا آمد بتو خبر لشگریان (کفر که در مقام آزار پیامبران بر آمدند) یعنی فرعون و ثمود.

۱۸- بلکه آنان که نگرویدند در دروغ دانستن (تو و قرآنند).

۱۹-؟

۲۰- و خدا از پس ایشان محیط است (از قبضه قدرت او بیرون نروند ۲۱- بلکه آن قرآنی

بزرگوار است.

۲۲- در لوحی محفوظ است.

قرائت: ... ص : ۴۰۸

اهل کوفه غیر عاصم و قتیبه. المجید. بجرّ خوانده و دیگران به رفع نافع فی لوح محفوظ برفع قرائت کرده و دیگران بجرّ خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۴۰۸

ابو علی گوید: کسی که مجید را رفع داده تابع شده آیه ذو العرش را و کسی که جرّ داده بعضی از نحویها آن را صفت. قول خدا ربّک. آیه إِنَّ بَطْشَ-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۰۹

رَبِّکَ

قرار داده گوید: صفت عرش قرار نمیدهم. و بعضی از ایشان آن را صفت عرش قرار داده ابو زید گوید: گفته میشود مجدّت الإبل تمجّدا مجودا هر گاه شتر را در زمین پر خار چرا دهد تا سیر شود. و امجدت الإبل هر گاه آن را سیر کردم. و گفته اند: در هر درختی آتش است. و استمجد المرخ و العفار یعنی گردید ماجد در نشان دادن آتش و بعضی گفته اند: استمجد العفار اذا کثرناه «۱» و دلیل نافع خواندنش محفوظ اینست که قرآن موصوف بحفظ شده در قول خدای تعالی (وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ) و معنای حفظ قرآن اینست که آن مصون خواهد بود از تحریف و تبدیل و تغییر پس آن را چیزی از اینها ملحق نشود و دلیل کسی که محفوظ را جرّ داده اینست که آن را صفت لوح قرار داده پس ایشان میگویند اللّوح- المحفوظ.

شرح لغات: ... ص : ۴۰۹

الاخدود: شکاف عمیق در زمین است و از آنست آنچه در معجزات پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت درختی را صدا زد و فرا خواند پس آن درخت زمین را شکافت شکافتنی تا نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمد و از آن است (خدّ) گونه که محلّ جریان اشک است. و تخدد لحمه آن گه که در گوشت راه هایی مانند پارگی پیدا شود.

الوقود: چیزیست از هیزم و

غیره که آتش بسبب آن مشتعل و شعله ور گردد. وقود: بفتح واو. و وقود، بضمّ واو: ایقاد و گیراندن و افروختن آتش است. میگویند: فتنت الشّی ء احرقته.

الفتین: سنگ سیاه است مثل اینکه آن محلّ سوختن است و اصل فتنه

---

(۱) مرخ و عفار دو درخت هستند که از آنها دو شاخه میگیرند و بهم میزنند و از آنها آتش تولید میشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۰

آزمایش و امتحانست. سپس در عذاب استعمال میشود.

اعراب: ... ص : ۴۱۰

فرّاء گوید: قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ. جواب قسم است چنانچه جواب وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها. آیه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها. و بعضی گفته اند که جواب قسم محذوف است و تقدیرش اینست. البتّه امر در پاداش و جزای اعمال حق است. و بعضی گفته اند: جواب قسم قول خدا. إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ است.

و بعضی گفته اند: جواب قسم قول خدا. إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ- است.

النّار بدل از اخدود است. بدل اشتمال. بجهت اینکه اخدود شامل میشود آنچه در آنست از آتش. و ذاتِ الْوَقُودِ صفت نار است. و بر این سؤال میشود که چگونه این آتش اختصاص پیدا کرد. بوقود و حال اینکه هر آتشی برایش گیرانه است باین سؤال دو جواب داده شده (۱) اینکه گاهی آتش ذات الوقود نمیشود مثل آتش سنگ و آتش جگر (۲) اینکه وقود معرّف است پس مخصوص گردیده مثل اینکه آن بعینه وقود و آتش گیرانه است.

چنانچه فرمود: وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ. پس. پس آتش گیرانه اینجا بدنهای مردم است. إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ. اذ اضافه بجمله شده و آن ظرف است برای قول خدا. قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ. اذ. اخبار بر ادّعا است است.

و أَنْ يُؤْمِنُوا. در محلّ نصب است بقول خدا نقموا. و تقدير اينست و ما نقموا الّا ايمانهم. فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ. در موضع جرّ بدل از جنود است و ممكن است كه آنها در محلّ نصب باشند باضمار فعل مثل اينكه گفته اعنى فرعون و ثمود.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۱

داستان اصحاب اخدود ... ص : ۴۱۱

(مسلم بن حجاج قشيرى) در صحيح خود از هديه بن خالد از حماد ابن سلمه از ثابت بن عبد الرّحمن بن ابى ليلى از صهيب از رسول خدا (ص) روايت كرده كه فرمود: پادشاهى قبل از شما بود كه جادوگر و ساحرى داشت و او بيمار شد گفت اجل و مرگ من رسيده يك جوانى در اختيار من گذاريد تا باو سحر بياموزم. پس جوانى باو سپردند. و آن جوان با او رفت و آمد داشت و ميان منزل ساحر و قصر پادشاه راهبى سكونت داشت در دير و صومعه اش، و خدا را عبادت ميكرد.

آن جوان روزى عبورش بر راهب افتاد و از سخنان او تعجّب كرده و از حالش خوشش آمده و زياد نزد او ميماند. و چون از رفتن نزد ساحر دير ميكرد ساحر او را ميزد و نيز چون از رفتن نزد كسانش تأخير ميكرد او را ميزدند.

پس جوان براهب شكايت كرد. و راهب باو گفت پسرم وقتى ساحر گفت چرا دير كردى بگو كسان من مرا نگه داشتند و هر گاه كسان تو گفتند چرا تأخير كردى بگو ساحر مرا معطّل نمود. پس در همين رفت و آمد بود كه روزى مردم را ديد يك اژدهاى بزرگ خطرناكى، محاصره كرده و ميخواهد مردم را هلاك

کند پس گفت امروز معلوم میکنم که آیا امر راهب برتر و بهتر است یا کار ساحر. پس سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر امر راهب محبوب تر است نزد تو پس این اژدها را باین سنگ بکش و سنگ بر سر اژدها زد و او را کشت و مردم راحت شده و عقب کار خود رفتند. و جوان این خبر را براهب داد وی گفت جوان بزودی تو گرفتار خواهی شد و هر گاه گرفتار شدی مرا معرّفی نکن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۲

و آن جوان از آن بعد شروع بمداوای مردم کرد و جذامی و برصی را معالجه و بهبودی میداد و او در این حال بود که یکی از ندیمان شاه نابینا شد پس نزد آن جوان آمده و مال بسیاری آورد و گفت مرا شفاء بده و آنچه در اینجا هست و آورده ام مال تو باشد. گفت من کسی را شفا نمیدهم بلکه خداوند شفا میدهد.

پس اگر ایمان آوردی بخدا من خدا را میخوانم تا شفایت دهد. پس ندیم شاه ایمان آورده و جوان دعا نمود و خداوند او را شفا داد. پس ندیم با چشم بینا نزد پادشاه رفت پادشاه گفت فلانی که تو را شفا داد. گفت پروردگارم گفت من گفت نه پروردگار من و تو گفت آیا غیر از من خدایی برای تو است. گفت بلی پروردگار من و پروردگار تو خداست پس او را گرفت و شکنجه نمود تا او را بآن جوان راهنمایی نمود. پس مأمور فرستاد و آن جوان را دستگیر نمود و گفت بمن رسیده که تو بیماران جذامی

و مبروص را شـفا میـدهی. گفت من احدی را. شـفا نمیدهم بلکه پروردگارم شـفا میدهد. گفت آیا غیر از من برای تو خدایی هست گفت بلی خدای من و تو.

پس دسـتور داد او را شـکنجه نمودنـد که محرّک و معلّم اوّلی را معرّفی کنـد و آن قدر شـکنجه اش کردند تا راهب را معرّفی کرد. پس مأموران آن کافر بـدبخت راهب را گرفته و ارّه بر سـر او گـذارده و او را دو پاره نمودنـد و بجوان گفت از دینت بر گرد جوان امتناع نمود. دسـتور داد عـدّه ای او را برداشـته و بفلان و فلان کوه بردنـد اگر از دینش برگشت او را رها سازنـد و اگر برنگشت از بالای کوه غلطانیده و بدرّه عمیق اندازند تا پاره پاره شود.

پس وی را بالای کوه بردند. پس گفت بار پروردگارا خودت آنها را کفایت و شرّ ایشان را از من بگردان پس باراده خدا کوه لرزیده و تمام آنها را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۳

در دره انـداخت و هلاکشان ساخت و جوان سالما نزد پادشاه آمـد شاه گفت مأمورین چه شدند. گفت خداوند آنها را هلاک نمود.

پس بـار دوّم امر کرد او را گرفته و در میـان امواج خروشان دریا اندازنـد اگر از دینش بر نگشت. پس با یک کشتی بزرگ او را در میان دریا برده خواسـتند در دریا غرق کنند گفت بار پروردگارا خودت شـرّ اینها را کفایت کن. پس کشتی غرق شده و همه مأمورین طعمه نهنگ ها و کوسه ماهیها شدند. و جوان نزد پادشاه آمد. گفت مأمورین چه شدند. گفت خدای من آنها را کفایت و همگی هلاک

و غرق شدند گفت تو قاتل من نیستی تا اینکه هر چه من بتو میگویم انجام دهی. گفت چه کنم گفت مردم را جمع کن و مرا بدار بزن بر تنه درخت خرمایی پس تیری از تیردان من بگیر و در مرکز کمان گذارده و بگو بنام پروردگار و خدای این جوان و کمان را بکش تا تیر بمن اصابت کرده و کشته شوم.

پس پادشاه مردم را جمع و جوان را بدار آویخت و تیری از کیسه تیر او بکمان گذارد و گفت بنام خدای این جوان و تیر را رها نمود و تیر به پیشانی جوان خورد و شهید شد. پس مردم همه گفتند ما ایمان بخدای این جوان آوردیم.

پس بآن پادشاه جبّار بیدادگر گفتند دیدی از آنچه میترسیدی بسرت آمد و مردم همه بخدای جهان ایمان آوردند. پس آن ستمگر دستور داد که گودالها و حفره های عمیقی کندند و در آنها آتش انداخت. و گفت هر کس از دین جوان برگشت او را رها کنید و هر کس برنگشت او را در آن گودالهای آتش اندازید.

پس مأمورین شروع کردند بانداختن مردم در آن حفره های سوزان و زنی که بچّه خرد سالی شیر خواری در آغوش داشت آوردند. و زن میخواست که بر گردد از دین جوان که بقدرت خدا فرزند صغیرش گفت ای مادر صبر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۴

کن که تو بر حقّ هستی.

ابن مسیّب گوید: ما پیش عمر بن خطّاب نشسته بودیم که نامه ای بعمر رسید که اصحاب او نوشته بودند که ما حفّاری میکردیم و آن جوان را یافتیم که دست بر پیشانی دارد و

هر چه دست او را بر میداریم باز دستش را بر پیشانیش میگذارد. پس عمر نوشت هر طوری که او را یافتید همانطور دفن کنید سعید بن جبیر رحمه اللّه روایت نموده که چون اهل اصفندهان فرار کردند عمر بن خطاب گفت ایشان نه یهودی هستند و نه نصرانی و کتابی آنها ندارند و آنها مجوس بودند.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: چرا بر ایشان کتابی بود ولی برداشته شد و جهتش این بود که ایشان پادشاهی داشتند مشروب خورد تا مست شد و با دختر خودش تجاوز کرد یا بل خواهرش (تردید از اوست) و چون بحال عادی برگشت بخواهر یا دخترش گفت راه فرار از این عمل چیست؟

گفت مردم را جمع کن و بآنها بگو که من نکاح و ازدواج و آمیزش با دختر را جایز میدانم و ایشان را امر کن که آن را حلال بدانند. پس مردم را جمع کرد و خبر داد و مردم زیر بار این رسوایی و بی ناموسی نرفتند. پس آن شاه بدبخت در زمین برای آنها گودالها و حفره ها کند و در آن آتش افروخت و مردم را بر آن عرضه کرد و هر کس از پذیرفتن مرام او خود داری کرد او را در آن آتش انداخت و هر کس پذیرفت او را آزاد نمود.

حسن گوید: هر گاه نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله ذکر و یاد اصحاب اخدود میشد پیغمبر از سختی بلاء آنها پناه بخدا میبرد.

عیاشی باسنادش از جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۵

حضرت علی علیه السّلام فرستاد

نزد اسقف و بزرگ نصارای نجران و از اصحاب اخدود سؤال کرد و او چیزی گفت. حضرت فرمود: مطلب اینطور که گفتی نیست و لیکن من بتو خبر میدهم از ایشان. خداوند مردی از حبشه را برسالت بر انگیخت و مردم حبشه او را تکذیب کردند. پس با آنها مقاتله کرد. پس مردم حبشه یاران او را کشتند و او را با بقیّه یارانش اسیر کردند سپس برای او سردابی بنا کرده و آن را پر از آتش نمودند و مردم را جمع کردند و گفتند هر کس بر دین ما و آئین ماست کنار رود و هر کس بر دین این مردم است خود را در آتش اندازد، پس یاران آن پیغمبر در افتادن در آتش از هم سبقت میگرفتند. پس زنی آوردند که بچّه شیر خوار یک ماهه در آغوش داشت و چون نزدیک آتش شد ترسید و بر طفل خردسال خود رقّت کرد. پس بچّه اش بسخن آمد و گفت نترس و مرا با خودت بآتش انداز که جدّا بخدا قسم که این در راه خدا اندک است. پس خود را با طفلش بآتش انداخت. و این بچّه از آن اطفالی بود که در گهواره سخن گفت.

و نیز عیاشی باسنادش از میثم تمّار روایت کرده که گفت شنیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را که از اصحاب اخدود یاد نموده و فرمود ایشان ده نفر بودند و بر مانند ایشان ده نفر در این بازار کشته میشوند.

مقاتل گوید: اصحاب اخدود سه نفر بودند یکی در نجران و یکی در شام و یکی هم در فارس و هر سه بآتش سوختند. امّا آنکه در

شام بود او انطیاخوس رومی بود و امّا آنکه در فارس بود او بخت نصر بود و امّا آنکه در زمین عرب بود پس او یوسف بن ذی نواس بود و امّا آنان که در فارس و شام بودند خداوند در باره آنها قرآن نازل نکرد (چیزی در باره آنها در قرآن نگفت) و در باره آنکه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۶

در نجران بود نازل کرد و جهتش این بود که دو مرد مسلمان که انجیل تلاوت میکردند یکی از آنها در زمین تهامه بود و دیگری در نجران یمن. یکی از آنها خود را برای کاری اجیر نمود. و او شروع بقرائت انجیل کرد. پس دختر صاحب کار دید نوری از دهان این مزدور و اجیر در موقع تلاوت انجیل بیرون می آید پس به پدرش گفت: پس پدر دختر در کمین نشست تا دید و از او پرسید و او خبر نداد و آن مرد مرتّبا از او استفسار کرد تا او را خبر از دین اسلام داد پس آن مرد پیروی کرده و با هشتاد و هفت نفر از مرد و زن ایمان آوردند و این بعد از رفع حضرت عیسی علیه السّلام بآسمان بود. پس یوسف بن ذی نواس بن شرا- حیل بن تبع حمیری شنید پس برای آنها گودالی حفر کرد، و در آن آتش انداخت و آن مرد را حاضر و امر بکفر و عصیان نمود پس هر کس از کفر امتناع نمود او را در آن آتش انداختند و هر کس از دین عیسی علیه السّلام برگشت او را نیانداختند و ناگاه زنی را

آوردند که با او طفل خردسالی بود که وقت سخن گفتنش نبود. پس چون در لب خندق آتش قرار گرفت نگاهی به پسرش کرد و برگشت. طفل بسخن آمد و گفت ای مادر من در پیش تو آتشی میبینم که هرگز خاموش نمیشود.

پس چون زن این سخن را از طفل نوزادش شنید خود را با طفلش در آتش انداخت و خداوند او را با طفلش در بهشت قرار داد. و انداختند در آتش هفتاد و هفت نفر را.

ابن عبّاس گوید: هر کس امتناع کرد که خود را در آتش اندازد او را با تازیانه میزدند پس خداوند ارواح آنها را در بهشت داخل نمود پیش از آنکه بدنهایشان بآتش اخدود برسد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۷

تفسیر: ... ص : ۴۱۷

اشاره

خداوند سبحان سوگند یاد کرد بآسمان و فرمود (وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ) پس بروج منازل رفیعه و عالیه است و مقصود در اینجا منازل خورشید و ماه و ستارگان است و آن دوازده برج است. ماه در هر برجی از آن دو روز و دو ثلث روز سیر میکند و خورشید در هر برجی یک ماه سیر میکند.

(وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ) یعنی روز قیامت بنا بگفته تمام مفسّرین و آن روزی است که مردم تمامی در آن پاداش داده میشوند و در آن فصل قضا و داوری میشود.

«گفتار بزرگان در معنای شاهد و مشهود» ... ص : ۴۱۷

(وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ) در این چند قول است (۱) ابن عباس و قتاده گویند که شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است. و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام است روایت شده.

از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: روز جمعه را شاهد نامیده اند برای اینکه هر کس در آن عمل کند از خوب و بد گواهی دهد. و در حدیث آمده که خورشید طلوع و غروب نکرد بر روزی که بالاتر از جمعه باشد. و در آن ساعتی است که موفّق نمیشود کسی در آن که خدا را بخیر بخواند مگر اینکه دعایش مستجاب شود و یا پناه از شرّی برد مگر اینکه خدا او را پناه دهد. و روز عرفه مشهود است مردم در آن حاضر میشوند عرفات موقف حجّ را و فرشتگان در آنجا حاضر میشوند.

(۲) ابراهیم گوید: شاهد روز نحر روز عید اضحی و قربانست و مشهود

روز عرفه است.

(۳) در روايت ديگر ابن

عبّاس و سعید بن مسیّب گویند شاهد محمّد صلّی اللّه علیه و آله است و مشهود روز قیامت است. از حسن بن علی علیهما السّلام هم همین را روایت کرده اند. و نقد شده که مردی داخل مسجد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شد و دید مردی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله حدیث میکند گوید: پس از شاهد و مشهود پرسیدم گفت بلی شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است. پس از او گذشتم بدیگری رسیدم که او هم از پیغمبر (ص) حدیث میکرد. پس از او هم از شاهد و مشهود پرسیدم گفت شاهد روز جمعه و مشهود روز قربانست. پس از آن دو گذشته بیک جوانی رسیدم که صورتش مانند دینار طلا میدرخشید و جلب نظر میکرد و او هم از پیغمبر (ص) حدیث مینمود. پس باو گفتم مرا خبر بده از شاهد و مشهود. پس گفت امّا شاهد محمّد صلّی اللّه علیه و آله و امّا مشهود پس روز قیامت است آیا نشنیده ای خداوند سبحان میفرماید یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً. و نیز فرمود: ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ. پس از اوّلی پرسیدم که کیست گفتند ابن عبّاس و از دوّمی سؤال کردم گفتند ابن عمرو از سوّمی پرسیدم گفتند او حسن بن علی علیهما السّلام است. «۱»

---

(۱) آری اهل البیت ادری بما فی البیت اهل قرآن دانند که قرآن چه گونه و بچه معنی نازل شده نه ابن عمرها. قرآن مجید هم مرد مرا دعوت بخاندان رسالت و کسانی که قرآن در خانه آنها نازل شده نموده

و فرموده فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ. مخصوصا حضرت حسن سلام اللّٰه علیه که سبط اوّل و دوّم حجت خداست چنان که شاعر و مدّاح خاندان رسالت گوید:

اوّلین سبط و دوّم سیّد سوّم سالار چهارمین حجت حقّ یکی از پنجتن است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۱۹

(۴) شاهد روز عرفه و مشهود روز قیامت است. ابی درداء از پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت نموده که در روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید پس آن روز مشهود است که فرشتگان در آن حاضر میشوند و هیچکس نیست که بر من صلوات بفرستند مگر اینکه صلوات او را بر من عرضه میکنند تا از آن فارغ شود گوید: گفتم و بعد از مرگ شما همین طور است فرمود:

انّ اللّٰه حرّم علی الارض، ان تأکل اجساد الانبیاء فنبیّ اللّٰه حیّ یرزق

. بدرستی که خداوند بر زمین حرام کرده که گوشت پیامبران را بخورد و نابود کند. پس پیغمبر خدا زنده و روزی میخورد. «۱»

نام نامیش حسن خلق گرامیش حسن پای تا فرق حسن بلکه حسن در حسنست

رو حسن موی حسن خوی حسن بو حسن یک جهان کشور حسنست که در یک بدنست

ابن مغازلی شافعی در مناقبش از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود هر کس حسنم را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس بخواهد خدا را ملاقات کند با روشنی چشم حسنم را دوست بدارد. (مترجم)

(۱) از بعضی از اخباری که از خاندان رسالت علیهم السّلام رسیده- استفاده میشود که نه تنها ابدان انبیاء و امامان علیهم السّلام نمی پوسد

بلکه فرموده اند:

جسد المؤمن لا یبلی فی قبره

مؤمن کامل هم در قبرش نمی پوسد و لو هزاران سال از مرگ او بگذرد و برای نمونه چند تن از بزرگانی که بدنشان در قبر شریفشان سالم مانده و بتواتر و استفاضه ثابت شده است ۱- کلینی محمّد بن یعقوب صاحب کتاب کافی در سوق شرقی بغداد ۲- شیخ صدوق محمّد بن علیّ بن بابویه مدفون در شهر ری ۳- شیخ سعید بن هبه اللّٰه معروف بقطب راوندی مدفون در صحن حضرت معصومه ۴- امامزاده واجب العظیم حضرت عبد العظیم- حسنی علیه السّلام مدفون در ری ۵- امامزاده طاهر علیه السّلام مدفون در صحن شاه عبد العظیم ۶- امامزاده خمین بعد از صدها سال در سال هزار سیصد و نود و شش قمری بدنش در خمین کشف شد ۷- حرّ بن یزید ریاحی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۰

(۵) عکرمه گوید: شاهد فرشته ایست که بر بنی آدم گواهی میدهد، و مشهود روز قیامت است و این دو آیه را تلاوت کرد (وَ جاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ) هر کس خواهد آمد که با او شاهد و راننده ای هست (وَ ذلِکَ یَوْمٌ- مَشْهُودٌ) و اقوالی دیگری در معنای شاهد و مشهود مانند قول جبائی هست وی میگوید: شاهد کسانی هستند که شهادت و گواهی بر مردم میدهند و مشهود آنهایی هستند که شهادت بر ایشان داده شده. و قول حسین بن فضل که شاهد این امّت و مشهود امّتهای دیگر است برای آیه شریفه (لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ) و بگفته بعضی شاهد اعضاء بنی آدم و مشهود ایشانند بجهت آیه کریمه (یَوْمَ تَشْهَدُ

عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ) روزى كه گواهى ميدهد بر ايشان زبانهايشان و بگفته برخى شاهد حجر الاسود و مشهود حجّاج هستند.

و بعضـى گفته اند: كه شاهد شبانه روز است و مشهود فرزندان آدمند و براى حضرت حسين بن على عليهما السّلام انشاد كرده اند:

مضى امسك الماضى شهيدا معدّلا و خلّفت فى يوم عليك شهيد

گذشت روز گذشته تو در حالى كه گواه و شاهد عادلى بود و بجا گذاردى در روزى كه بر تو شهادت خواهد داد.

شاهد اين بيت شهيد است كه بمعناى روز باشد.

فان انت بالامس اقترفت اسائه فقيّد باحسان و انت حميد

پس اگر تو در ديروز مرتكب كار بدى شدى پس آن را باحسان كار خوب مقيّد نما تا تو پسنديده و ستوده شوى.

(مدفون در كربلا ۸- حذيفه بن اليمان صحابى كه در زمان ملك غازى در سال ۱۳۴۰ هجرى در كنار دجله در نزديكى مدائن بوسيله طغيـان شـط قبرش خراب و بوسيله هزاران نفر تشـييع و در جوار سـلمان پاك دفن و بعـد از ۱۳۰۰ سال بـدنش سالم و درست بود و ده ها نفر ديگر كه مجال ذكر آنها نيست. (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۱

و لا ترج فعل الخير يوما الى غد لعلّ غدا يأتى و انت فقيد

و كار خوب را از امروز بفردا تأخير مينداز زيرا ممكن است فردا بيايد و تو از دنيا رفته باشى. و بعضى گفته اند: شاهد پيامبران سلف و مشهود محمّد (ص) است.

بيـانش اينست (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ) و آن گه كه خـدا پيمـان از پيـامبران گرفت تا قول خـدا. فَاشْـهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. پس گواهى

دهید و من هم با شما از گواهان هستم. و بعضی گفته اند: شاهد خدا و مشهود لا اله الا اللّه. بیان آن قول خداست. شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الایه. و بعضی گفته اند: شاهد خلق و مشهود حقّ است و شاعر اشاره کرده بقول خودش

ایا عجبا کیف یعصی الا له ام کیف یجحده الجاحد

ای وای عجب چگونه خدا را معصیت مینماید یا چگونه انکار میکند آن را انکار کننده ای.

و للّه فی کلّ تحریکه و فی کلّ تسکینه شاهد

و برای خدا در هر حرکت انداختن و در هر ساکن گردانیدن شاهد، و گواهی است.

و فی کلّ شی ء له آیه تدلّ علی انّه واحد

و در هر چیز از موجودات سماوی آفاقی و انفسی برای او نشانه و آیتی است که دلالت بر وحدانیت و یکتایی او نماید پس این هشت قول راجع به شاهد و مشهود.

(قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ) یعنی لعنت بر یاران اخدود بآتش زدنشان مردم را در دنیا قبل از آخرت و مقصود از آن کافرانی هستند که گودالهایی حفر

کرده و در آن آتش افروختند و مؤمنین را بآتش عذاب کردند و محتمل است که اخبار از مسلمانانی باشد که در اخدود بآتش عذاب شدند. و مقصود این است که ایشان بسبب سوختن در آتش کشته شدند. خداوند سبحان ایشان را یاد کرده و بر ایشان درود فرستاده بواسطه حسن بصیرت و صبرشان بر دینشان تا بآتش سوختند و تقیّه نکردند بسبب برگشتشان از ایمان.

(النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ) یعنی اصحاب آتشی که افروختند آن را برای- سوزانیدن

مؤمنان. و قول خـدا. (ذاتِ الْوَقُودِ) اشاره ببسـیاری هیزم این آتش و بزرگداشت امر و اثر آنست زیرا آتش خالی از گیرانیدن و سوختن نیست.

(إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ) ابن عبّاس گوید: یعنی کفّاری که در اطراف این آتش نشسته و مؤمنان را شکنجه داده و در آتش می افکندند.

و مقاتل گوید: یعنی ایشان نشسته بودند کنار آتش و مؤمنان را بر کفر دعوت میکردند.

مجاهد گوید: کافرها نزدیک حفره ها و گودالهای پر از آتش بر روی کرسیها نشسته بودند و آن قول خدا (وَ هُمْ) یعنی ملک و اصحاب او آن کسانی که حفره ها را کنده بودند.

(عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ) از عرضه داشتن آنها بر آتش و برگردانید شان از دینشان (شُهُودٌ) یعنی حضور و حاضر بودند.

زجاج گوید: خداوند اعلام کرد قصّه و داستان قومی را که بصیرت، و بینایی ایشان و حقیقت ایمانشان بجایی رسید که در راه خدا در آتش سوختند و صبر کردند. ربیع بن انس گوید: چون آنها را در آتش افکندند خداوند مؤمنین را نجات داد به اینکه قبل از آنکه بدنشان را آتش فرا گیرد ارواحشان را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۳

گرفت و آتش بیرون آمد تا کفّاری را که در کنار و لب اخدود بودند سوزانید.

ابی مسلم گوید: آنها دو دسته بودند یک دسته مؤمنین را عذاب میکرده و گروه دیگر نشسته و متصدّی عذاب مؤمنین نبود ولی با اینکه خود مؤمن بودند شاهد آن منظره دلخراش عذاب و شکنجه مؤمنین بودند و این عمل زشت را بر کفّار اعتراض و انکار نمیکردند مثل اینکه راضی بودند و بدشان از کردار وحشیانه آنها

نمیآمد پس خداوند همه آنها لعنت فرمود.

قعود جمع قاعد و همین طور شهود جمع شاهد و ایشان تمام حاضرین قضیّه بودند یا بگوش و یا بچشم.

(وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ) ابن عبّاس گوید: یعنی کراهتی از ایشان نداشتند مگر اینکه آنها مؤمن بودند.

زجاج و مقاتل گویند: گناهی را برایشان انکار نکردند و عیبی از آنها نگرفتند مگر ایمانشان. و این مانند قول او هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ.

آیا هیچ ناراحتی و کراهتی از ما دارید مگر اینکه ما ایمان بخدا آوردیم.

جبائی گوید: این شکنجه را بایشان نکردند مگر بسبب ایمان آنها بخدا (الْعَزِيزِ) خدای توانایی که چیزی بر او ممتنع نیست آن خدایی که قهر و ستم نمیکند (الْحَمِيدِ) خدایی که در تمام افعالش پسندیده است.

(الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ) آن خدایی که برای اوست پادشاهی آسمان و زمین یعنی برای اوست تصرّف در آسمانها و زمین هیچ کس را بر او اعتراضی نیست.

(وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ) و خدا بر هر چیزی گواه است. یعنی گواه بر ایشان است کارهایی که آنها یا مؤمنین کردند بر او پنهان و مخفی نیست. پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۴

او کیفر کردار آنها را داده و داد مؤمنین را از ایشان میستاند.

(إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ) ابن عبّاس و قتاده و ضحّاک گویند: آن کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را سوزانیدند و بآتش عذاب کردند و مانند آنست. آیه (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ) روزی که ایشان در آتش عذاب میشوند.

(ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا) سپس از گناهشان توبه

نکردند. و از شرکی که بود برنگشتند و البتّه عدم توبه آنها را شرط نمود زیرا اگر توبه کرده بودند وعید خدا متوجّه ایشان نمیشد.

(فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ) برای ایشانست عذاب دوزخ بکفرشان.

(وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَرِيقِ) و برای ایشان است عذاب سوختن بسبب سوزانیدن مؤمنین.

سؤال: چطور بین عذاب جهنّم و عذاب حریق فاصله انداخت، و جدا جدا یاد کرد در حالی که هر دو یکیست.

جواب: مقصود از عذاب جهنّم انواع و اقسام عذاب و شکنجه هاست غیر از سوختن از زقوّم و غسلین و مقامع گرزها و عمودهای آتشین. و با این عذابهای گوناگون بر ایشان سوختن بآتش هم هست.

ربیع بن انس گوید: برای ایشان عذاب دوزخ است در آخرت، و عذاب سوختن است در دنیا. و این چنین بود که آتش از آن گودالها بالا زد و آنها را سوخت. کلبی هم همین قول را اختیار کرده.

فرّاء گوید: آتش بالا زد و بلند شد و ایشان را بالای اخدود آن حفره ها سوزانید و مؤمنین را نجات داد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۵

سپس خداوند سبحان یاد نمود آنچه برای مؤمنین که در آتش سوختند در بهشت مهیّا و آماده نموده. فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) البتّه آنهایی که ایمان آوردند و توحید خدا را تصدیق کردند.

(وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ) و کارهای شایسته انجام دادند برای آنهاست بهشتهایی که از زیر قصر و درختان آن نهرها روانست. و این است رستگاری بزرگ و سود خالص و البتّه فوز را بکبیر توصیف کرد برای اینکه نعمتهای عمل کنندگان نسبت بآنکسی که عمل نکرده است

و بشفاعت داخل بهشت شده بزرگ است برای آنچه در آنست از احترام و بزرگداشت و بزرگواری و کرامتهای مخصوص. سپس برای ترسانیدن و بیم دادن کفّار و گناهکاران فرمود:

(إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ) البتّه مناقشه کردن و حساب کشیدن پروردگارت ای محمّد (لشدید) هر آینه سخت است. یعنی مواخذه کردن او بعذاب آن گاه که ستمکاران و ستمگران را میگیرد دردناك و سخت است. و چون بطش و گرفتن را توصیف بشدّت کرده البتّه ناراحتی و شکنجه اش دو برابر است.

(إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ) البتّه بیگمان اوست که خلق را در دنیا اوّل بار ایجاد میکند (وَ يُعِيدُ) و بعد در روز قیامت اعاده میکند و ایشان را برای حساب و پاداش زنده مینماید. پس مهلت دادن او گناهکاران را از روی اهمال کاری نیست.

ابن عبّاس گوید: خداوند اوّل در دنیا عذاب میکند و بعد در آخرت او را بر میگرداند و این برای اینست که ما قبل او اقتضا میکند.

(وَ هُوَ الْغَفُورُ) و اوست بخشنده و آمرزنده گناه مؤمنین از اهل طاعتش را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۶

و یعنی او بسیار آمرزنده و عادتش بخشیدن گناهانست.

(الْوَدُودُ) مجاهد گوید: اولیاء و دوستان خود را. ازهری در تفسیر نامهای خدا گوید: ممکن است ودود بر وزن فعول بمعنای مفعول مانند رکوب و حلوب باشد. و معنایش این باشد که بندگان صالح خدا را دوست بدارند برای آنچه از فضل و کرم او شناخته اند. و برای آنچه بر ایشان از نعمت ها تکمیل نموده گوید: و هر دو صفت مدح است زیرا خداوند سبحان اگر دوست بدارد بندگان صالح خود را پس

این فضلی است از او بر آنان. و اگر بندگان مطیع خدا را دوست بدارند پس برای شناخت و معرفت ایشانست فضل و احسان خدا را.

(ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ) صاحب عرش بزرگ است. قاریان اکثرا مجید را مرفوع خوانده اند برای اینکه مجید صفت خداوند سبحانست و در غیر صفت خدای تعالی شنیده نشده اگر چه ماجد شنیده میشود. و کسی که مجید را مکسور خوانده آن را صفت عرش قرار داده است.

از ابن عبّاس روایت شده که او گوید: مقصود از مجید عرش و زیبایی آن است. و مؤید این اینست که عرش را تعریف و توصیف بکرم نموده در آیه رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ. پس نیز جایز است که موصوف بمجد هم باشد برای اینکه معنای آن کمال و علو و رفعت است.

و عرش کاملترین و بالاترین هر چیز و جامع ترین موجودات است در زیبایی.

(فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ) عطاء گوید: طلب کردن چیزی او را عاجز و خسته نمیکند و چیزی را که او اراده کند برایش ممتنع نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۷

و بعضی گویند: فعّال است چیزی را که بخواهد ایجاد کند و اعاده نماید سپس خداوند سبحان یاد نمود خبر جماعت کفّار را و فرمود:

(هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ) آیا بتو رسید خبر آن کسانی که لشکر کشیدند برای پیامبران خدا. یعنی آیا خبر آنها بتو رسیده است.

و برخی گفته اند: مقصود قطعا بتو رسیده است. سپس بیان کرد اصحاب لشکر را و فرمود:

(فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ) و مقصودش اینست یاد کن ای محمّد داستان آنها را یاد کردن شخص عبرت گیرنده که چگونه تکذیب کردند پیامبران خدا

را. و چگونه عذاب بایشان فرود آمد و چگونه پیامبران صبر کردند، و چگونه خدا آنها را یاری کرد.

پس تو هم صبر کن چنانچه آنها صبر کردند تا نصرت و یاری الهی بتو برسد چنانچه بایشان رسید. و این از مختصر گویی علم بدیع و اشاره فصیح چنانی است که کلام صریح هم جای آن را نگیرد.

(بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بلکه آنهایی که کافر شدند یعنی مشرکین قریش.

(فِي تَكْذِيبٍ) تو و قرآن تواند آنها از چیزی که موجب اعتبار است اعراض کردند. و اقبال نمودند بچیزی که موجب کفر و طغیان است.

(وَ اللَّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحِيطٌ) و خداوند از پشت آنها احاطه دارد یعنی ایشان در قبضه قدرت خدا و سلطنت اویند از او فوت نمیشوند مانند آنکه محاصره و احاطه شده از اطرافش و برای او امکان فرار و فوت شدن ندارد و این از بلاغت قرآنست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۸

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ) بلکه آن قرآن مجید است.

ابن عبّاس گوید: یعنی کریم است چون کلام ربّ است یعنی چنانچه.

میگویند که آن شعر و یا سحر و یا کهانت است نیست. بلکه آن قرآن کریم، و دارای کرم بزرگ است، در آنچه عطاء میکند از خیر، قدر و مقام عظیمی دارد.

و بعضی گفته اند: آن قرآن کریم است برای آنچه از معانی جلیله و دلیلهای گرانقدر عطا میکند و برای اینکه تمام آن حکم است. و حکم بر سه قسم است چهارمی ندارد.

۱- معنایی که عمل می شود بر آن در آنچه ترسیده یا پرهیز میشود ۲- و موعظه ای که قلب را برای عمل کردن به حقّ نرم

و ملایم، و آماده میکند.

۳- و دلیلی که مؤدّی بتمیز حقّ از باطل میشود در علم دین یا دنیا و علم دین اشرف از علم دنیا است. و تمام علوم موجود در قرآن است.

(فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) از تغییر و تبدیل و نقصان و زیاده. و این بنا بر قرائت کسی است آن را مرفوع خوانده آن را صفت قرآن قرار داده و کسی که آن را مجرور خوانده آن را صفه لوح دانسته.

پس مقصود اینست که آن محفوظ است غیر فرشتگان بر آن اطّلاع ندارند.

ابن عبّاس و مجاهد گویند: آن محفوظ است نزد خدا و آن امّ الکتاب است. و از آنست نسخه های قرآن و کتابها و آن همان است که بلوح محفوظ معروف است. و آن درّ سفیدی است که طولش ما بین آسمان و زمین و عرضش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۲۹

ما بین مشرق و مغرب است.

انس گوید: لوح محفوظ آن است که خدا آن را در پیشانی اسرافیل یاد کرده.

و مقاتل گوید: لوح محفوظ از راست عرش خدا قرار دارد.

جلد ۲۶ تفسیر مجمع البیان پایان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۳۰

فهرست مطالب جلد بیست و ششم ... ص : ۴۳۰

۱۵- ۱ ۲۰۱- ۱۹۳ آیات ۴۰- ۲۹ ۲۱۶- ۲۱۰ آیات ۵۰- ۴۱ ۲۲۰- ۲۱۷

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص: ۴۳۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹